کتاب مستطاب بیان فارسی

692

۶۲

BP
320
.M35
v.62

این مجموعه با اجازه محفل مقدس روحانی ملی ایران
تجدید طبع و تکثیر
شده است و لی از انتشارات معهوده امری نمیباشد

شهرالعزه ۱۲۳ بدیع

Provided by the Afnan Library

ان البیان میزان من عند الله

الی یوم

من یظهره الله

من اتبعه نور

ومن یخرف عنه نار

Provided by the Afnan Library

Provided by the Afnan Library

بسم الله الامنع الاقدس

تسبیح و تقدیس بساط قدس عز مجد سلطانی را لایق که لم یزل و لا یزال بوجود کینونیت ذات خود بوده و هست و لم یزل و لا یزال بعلو ازلیت خود متعالی از ادراک کلشیئی بوده و هست خلق نفرموده آیه عرفان خود را در هیچ شیئی الا بعجز کلشیئی از عرفان او و تجلی نفرموده بشیئی الا بعجز او ازلم یزل متعالی بوده از اقتران بشیئی و خلق فرموده کل شیئی را بشانی که کل بکینونیت فطرت اقرار کنند نزد او در یوم قیامت بانکه نیست از برای او عدلی و نه کفوی و نه شبهی و نه قرینی و نه مثالی بل متفرد بوده و هست بملیک الوهیت خود و متعزز بوده و هست بسلطان ربوبیت خود نشناخته است او را هیچ شیئی حق شناختن و ممکن نیست که بشناسد او را شیئی بحق شناختن زیرا که آنچه اطلاق میشود بر او ذکر شیئیت خلق فرموده است او را بملیک مشیت خود و تجلی فرموده بر نفس او در علو مقعد او و خلق فرموده آیه معرفت او را در کنه کلشیئی تا انکه یقین کنند بانکه او است اول و آخر و او است ظاهر و باطن و او است خالق و رازق و او است قادر و عالم و او است سامع و ناظر و او است قاهر و قائم و او است محیی و ممیت و او است مقتدر و منیع و او است متعالی

ومرتفع واواست که دلالت نکرده ونمیکند الا بر علو تسبیح او وسمو تقدیس او وامتناع توحید او و
ارتفاع تکبیر او ونبوده از برای او اولی الا با ولیت خود ونیست از برای او آخری الا با آخریت
خود وکلشی بما قد قدر فیه او یقدر قد شیئ بشیئیة وحق با فیه وباو بدء فرموده خداوند خلق کلشی را با و
عود مینماید خلق کل شیئ را واواست که از برای او کل اسماء حسنی بوده وهست ومقدس بوده که
ذات او از هر اسم ووصفی ومتعالی بوده کافور ساز او از هر بهائی وعلائی ومنزه بوده جوهر مجرد
او از هر امتناعی دارتفاعی واواست اول ولا یعرف به واواست آخر ولا یوصف به واواست
ظاهر ولا ینعت به واواست باطن ولا یدرک به واواست اول من یومن بمن یظهره الله و
او است اول من آمن بمن ظهر واواست شیئ واحد که خلق کل شیئ بخلق او میشود ورزق کلشی برزق
او داده میشود وموت کلشی بموت او ظاهر میشود وحیات کلشی بحیات او ظاهر میشود وبعث کلشی
ببعث او ظاهر میشود لم یزل هو الوجود بمثله لا من قبل ولا من بعد ذلک اسم الهویه وطلعة الربوبیه
المستقرة فی نفسها وجهة الالوهیه والمستولیة علی سلطان الوحدانیه ولو علمت ان یذوق کلشی حبة ما
ذکرت ذکرنار اذا لنحالما لم تسجد لها خلقت کینونیتها بما هی فیها وعلیها والا کل لما یذوق من
حبه نور من نور فی نور الی نور علی نور یهدی الله بنوره من یشاء ویرفعن الله لنوره من یرید انه
هو المبدء والمعید واواست که خداوند واحد احد از برای او ظهور نفس او هیجده نفس که خلق شده اند
قبل کلشی از نفس او خلق فرموده تا آیه معرفت ایشان را در کینونیت کلشی مستقر فرموده تا انکه کل بنفسه
ذات خود شهادت دهند بر انکه او است واحد اول وحی لم یزل وحکم نفرموده احدی از
ممکنات را الا بعرفان نفس خود وتوحید کنه کینونیت خود او کل ما سویه خلق عنده قد خلق بامره
الا له الخلق والامر من قبل ومن بعد ذلک رب العالمین وبعد مخفی نباشد بر ناظر این کلمات
که خداوند خلق قرآن را عود فرمود در روز قیامت بظهور نفس خود در او وبعد خلق فرمود خلق کلشی

مراتبه عاکان کلشی حینئذ قد خلق زیرا که هر شیئی که خلق شده از برای یوم ظهور الله بوده زیرا که
او آست ما ینقطع الیه کلشی و ما ینتهی الیه کلشی و بعد که ظاهر شد ظهور آیات قدرت خود شبهه
نیست که کل شیئی بکمال ما یمکن ان یوصل بلقاء الله رسیدند دو مرتبه خلق فرمود خداوند عزوجل
مشیت اولیه را و خلق فرمود باد کلشی را و چونکه آلان خلق کلشی در خلق بدیع ذکر شد دلیل است
که خلق اول لم یزل ولایزال بوده اذ لم یکن شأن کان الله الها و لم یکن خلق یعبده و ان الله لم
یزل کان فی علو قدسه و ما دونه فی دنو حده و اول خلق کلشی در این آن که آن یوم جمعه است
بماند که الله شده و حضرت رب الفرقه این خلق بدیع را با مر خود خلق و مستقر در ظل او فرموده
الی ان یعیده زیرا که شبهه نیست که الله یبدو ذلک الخلق ثم یعیده و آن الله کان علی کلشی قدیرا
و منظم فرموده خلق کلشی را بعد کل شیئی با دا مر یکه نازل فرموده از ساحت قدس خود و مشرق
ساخته از شمس جود خود تا آنکه کلشی بذکر کلشی در کلشی متکل در کل گشته از برای ظهور قیامت
اخری تا آنکه جزا دهد هر شیئی را جزای کل شیئی ان کان من نفس بعد له و ان کان من اثبات بضله
او علم او کلشی قبل کلشی مثل علم او است بکلشی بعد کلشی و قدرت او قبل خلق کل شیئی بر کل شیئی
بمثل قدرت او است بعد خلق کل شیئی بر کلشی لم یزل الله کان عالما بکل شیئی و قادرا علی کلشی
له الاسماء الحسنی من قبل و من بعد یسبح له من فی السموات و من فی الارض و ما بینهما لا آله الا هو
العزیز المحبوب و بعین یقین نظر کن که ابواب دین بیان مترتب گشته بعد کلشی و در ظل هر بابی
ملائکه سموات و ارض و ما بینهما باذن الله مسجد و مکبر و مقدس و ممجد و عاظم و معتظم و کل
در یوم ظهور الله که ظهور نقطه بیان است در آخرت او راجع باو خواهند شد و هر گاه بعد کلشی
از نفوس متفرقه راجع باو شوند ثمره کلشی نزد او ظاهر گشته فطوبی لمن یحشر یوم القیمة بین یدی الله
و نقتله الله عن. باب من ابواب کلشی اذا نه ذات نفس قد رجع الیها کل من قد دان بالبیان

بما قد عمل فی ذلک الباب فلتسرعن فی ذلک ثم ولتسرعن ثم ولتسرعن ثم ولتسرعن ثم ولتسرعن
زیرا که خداوند اسرع کل حاسبین است چه بسا که حاضر نشود نزد او کل ابواب کلشی و حکم فرماید
بعود خلق بیان و سموائی که در بیان مرتفع شده کل را مطوی فرماید در قبضه خود بمثل انکه در قرآن
بالاعداد ابواب متکثره در نزد مومنین با متکثر شده و در حینی که خداوند عود خلق قرآن فرماید نبود نزد
او الا یک نفس واحده که یک باب از ابواب حکم ذکر میشود نزد او کذلک یفعل الله ما یشاء و
یحکم و یرید لایسئل عما یفعل و کل عن کلشی یسئلون و در آنوقت که عود کل خلق قرآن شد و بدء خلق
کلشی در بیان شد مقر نقطه که مظهر ربوبیت بوده بر ارض اسم باسط بود که سموائی که در قرآن مرتفع
شده بود کل مطوی شد و راجع شد بنقطه اول و لم یشهد علی ذلک الا الله و من عنده مع انکه مازال
نفر موده بود در قرآن امری اهم از امر قیامت و عرض بر او خداوند محصی است عدد کل نفوسی که
متدین شده بودند بدین قرآن و در حین رجع از کل این نفوس یک نفس بین یدی الله بوده که
عود کلشی شده و خلق کلشی در نشاه اخری بامر الله متعالی گشته فلتراقبن انفسکم ان یا اولی البیان
ان لا تحتجبن عن الله ربکم و انتم باللیل و النهار تحجبون ان تتقدسون و در باب اول از عدد کلشی امری
که خداوند عزوجل فرض نموده کلمه لا اله الا الله حقا حقا از کل بیان راجع باین کلمه خواهد شد و شرح خلق
باخر از این کلمه خواهد شد و معرفت این کلمه منوط است بمعرفت نقطه بیان الذی قد جعل الله
ذات حروف الحی و من یوقن انها نقطة القرآن فی اخریها و نقطة البیان فی اولیها و انتهای
مشیة الاولیة التی انتهای قائمة بنفسها و کلشی یخلق بامرها و قائم بها فاذا قد شهدت کینونیة علی
توحید ربه اذ من لم یؤمن بها نفی یدخل فی النار و ای نار ابعد ممن لم یؤمن بها و من یؤمن بها
یدخل فی الاثبات و ای جنة اعلی ممن یومن بها تلک کلمة قد سبحت و عظمت و کبرت و قدست
و مجدت ربها بالغدو و الآصال و نظر کن در این کلمة الاول اینکه نظر میکنی در شمس بها و نظر کن بمن یومن

بها الا بمثل اینکه نظر میکنی در مرآت اذکل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذوالجلال والاکرام
الله عزوجل وظاهره ورقه من ورقه شجرة الاثبات کلشئ راجع باین شئ واحد میگردد وکلشئ باین
شئ واحد خلق میشود واین شئ واحد در قیامت بعد نیست الا نفس من یظهره الله الذی ینطق
فی کل شأن انی انا الله لا الله الا انا رب کلشئ وان ما دونی خلقی ان یا خلقی ایای فاعبدون و
بدانکه او است مرآت الله که متجلی میشود از او در مرآت ملک که حروف حق باشند و دیده نمیشود در او
الا الله وهرکس در بیان کلمه لا اله الا الله میگوید یا در متوجه الی الله میشود چنانکه یا به خلق او شده و یا او
عود بخلق او میشود ثمره این علم این است که در وقت ظهور من یظهره الله نگوئید که ما آله الا الله میگوئیم
واصل دین این است زیرا که آنچه میگوئید شجی است از شمس او که در ظهور اولای او متجلی شده
واو است احق باین کلمه از کینونیات کل خلق بنفس خود زیرا که اگر مرات بگوید در من شمس است
در نزد شمس ظاهر است که شجع او است که او میگوید قد عرفناکم ان یا خلق البیان علو وجودکم فی
کلمة ربکم ان لا تتجبن بمن یظهره الله یوم القیامة بالحق فان ما انتم به تنطقون مثال ظهوره فی انفسکم
وما ینطق به ذلک ما قد شهد الله علی نفسه علی انه لا اله الا هو المهیمن القیوم وامروز هر نفسی که در
قرآن این کلمه که جوهر کل دین است میگوید بی شبهه خیست که بقول محمد رسول الله ص من قبل میگوید و
شمس این کلمه در فواد او بوده که شجع آن در قائمین امروز متجلی است ولذا راجع میشود با و در ظهور
اخرای او که ظهور نقطه بیان است نه اولای او زیرا که در ظهور اولای او شجره توحید در کینونیات
خلق مرتفع نشده بود وحال که هزار و دویست و هفتاد سال گذشت این شجره بمقام ثمر رسیده
هرکس در او هست شجی از آن شمس نقطه فرقان که عین نقطه بیان است در نزد اولا به ظاهر بر اید
گردش زدم با علی کلمه که دین کل قائم بآن است و بقول آن اول دین ثابت میشود و ما
کل در وقت موت همین را میگویند و با و راجع میشوند اذا شباح المرایا لا یرجع الا الی ما قد بدء

اذا ارتفعت المرآت ما فیها من مثال الشمس یرجع الیها اذ قد بدئت منها و لم یکن رجعها و لا عودها الا فی صدر مرآتیها جائیکه علو کلمه فرقان من قبل و علو کلمه بیان من بعد نزد شمس حقیقت این قسم باشد چگونه است شئونی که متفرع بر این کلمه است از معرفت اسماء الله و معرفت نبی و معرفت ائمه هدی و ابواب هدی و مسائل فروعیه که لایعد و لایحصی هست هر نفسی بکلی از آنها محتجب شده از کینونیتی که بدء وجود از او بوده و راجع میشود با و در صورتی که از شجره اثبات بوده و آیه توحید او مدل بر شمس بوده و اگر الیها ذابله که مدل بر او نبوده که لایق ذکر فیست زیرا که نفوسی که خود را منسوب بقرآن کرده چقدر محکم بغیر ما انزل الله در ایدی ایشان هست و این در ذکر کینونیت آنها بوده نه در ذکر ما یتفرع علی الکینونیات اذ ما یتفرع الی ما دون الحق یرجع الی کینونیته و کینونیته لا لم یزل علی الله لایذکر عند الله و آنچه ما یتفرع بکینونیات حقه است راجع میشود با نها و انها اگر آیات مستقره باشند در مرایای افئده خود نمتودعه در بدء و عود راجع میشوند بمقاعد خود و لما کان الشمس لم تزل مشرقة تلک المرایا لا تزال مستدلة و بوده است از برای فیض خداوند در هیاکل تعطیل و نفادی من لیل الا الله ربی و لا اشرک بربی احداً و ان ذات حروف السبع باب الله لمن ادعوه معه باباً و یؤمن بمن یظهره الله فاذا قد فاز بذلک الباب الاول من الواحد الاول

و طوبی للفائزین من حسن یوم عظیم ذلک یوم کل علی الله بقسط یقومون

الباب الثانی من الواحد الاول

ملخص این باب انکه رجوع محمد ص و مظاهر نفس او بدنیا شد و ایشان اول عبادی بودند که بین یدی الله در یوم قیامت حاضر شدند و اقرار بوحدانیت او نموده ایات باب او را بکل رسانیدند و خداوند بوعده که فرموده بود در قرآن و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین ایشانرا ائمه گردانید و بهمان دلیل که بنبوت محمد ص

از قبل ثابت است بهمان رجوع ایشان بدنیا عند الله وعند اولی العلم ظاهر است وآن دلیل آیات
اسه است که ما علی الارض از اتیان بمثل آنها عاجز میباشند وشبهه نیست که شرف عبد بتوحید خداوند
ومعرفت اوست واقرار بعدل وطاعت ورضای او وشبهه نیست که این نفوس مقدسه
قبل از هر نفسی بانچه جوهر کل علو وعزت است فائز گردیده زیرا که هر ذی روحی که تصور کند
عزی مشاهده نمیکند الا برضای خداوند وشبهه نیست که ایشان اوّل انواری بودند که بین یدی الله
سجده نموده وآیاتی که نازل فرموده بود بر باب خود قبول نموده تبلیغ آنها را فرموده وبیچ علوی
در امکان اعلی تر از این نیست که فواد عبد مدل علی الله باشد وبقدر تسع عشر عشر تا سداز
محبوب خود محتجب نباشد زیرا که هر نفس آنچه در حیات خود میکند اراده نمیکند الا رضاء الله را
زیرا که این است منتهای مقصد کل وشبهه نیست که رضاء الله ظاهر نمیشود الا برضای انکسی که
خداوند باو حجت خود را اعطا فرموده باشد وشبهه نیست که این انوار مقدسه برضای خداوند
قبل کلشی مترفعی شده وهمین است علوّ اعلی فوق هر علوی وسموا بهی فوق هر سموی وشبه
نیست که رجع ایشان در ظهور آخرت اعظم تر است نزد خداوند از ظهور بدء ایشان در قبل و
بانچه قبل بنوت ثابت شده امر در ولایت ثابت میشود اگرچه ظهور نقطه بیان همان بعینه ظهور
محمّد است در رجع آن ولکن چون ظاهر شد بظهور الله کل اسماء در ظل او مستدل علی الله هستند
زیرا که او است اوّل وآخر وظاهر وباطن وازبرای اسماء حسنی مخصوص گردانید خداوند
اسماء ایشان را در این کور بحروف حی زیرا که چهارده نفس مقدس بوده واسم مکنون مصون
که باسماء ابواب اربعه یا انوار عرش یا حوامل خلق ورزق وموت وحیات مذکور میشوند که
کلا عدد حی میشوند که اقرب اسماء بوده الی الله وما سوای آنها مستمد بهدای
ایشان زیرا که بدء فرمود خداوند خلق بیان را بایشان ورجع خواهد فرمود خلق بیان را بایشان

وایشان انواری بوده اند که لم یزل ولایزال نزد عرش حق ساجد بوده وهستند در هر ظهوری
باسمی مذکور نزد خلق بوده و در هر ظهوری تغییر اسماء جسدیه ازبرای ایشان بوده ولکن اسماء
کینونیت که مدل علی الله بوده ودر افئده ایشان ظاهر بوده واگر نه بقرب کینونیت خود نتوانستند
چون یدی الله حاضر شوند لم یزل ولایزال بوده وهست وازبرای خداوند اسماء مالانهایه بمالانهایه
بوده وهست ولکن کل باین اسماء متجلی گشته چنانکه هدایت کل بهدایت اینها شده ودر افئده این اسماء
دیده نمیشود الا الله بل در فواد هیچ نفس مؤمنی ومؤمنه دیده نمیشود الا آن اسمی که فواد آن مستدام است
از خداوند ودر او دیده نمیشود الا الله وحده الا له الخلق ولا الامر من قبل ومن بعد لا اله الا هو الحی القیوم
وهر نفسی که مؤمن بمحمد بوده باو دون آن رجع نموده در ظل او وان کلا یجزی باکسوا والله علی کل شیء شهید

الباب الثالث من الواحد الاول

در اینکه علی راجع شد بدنیا با آنچه مؤمن باو بودند ودون آن دا ثانی من آمن بالنقطه است بعد از نبین

الباب الرابع من الواحد الاول

در اینکه فاطمه راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن بآن بوده ونها

الباب الخامس من الواحد الاول

در اینکه حسن علیه السلام راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب السادس من الواحد الاول

در اینکه حسین علیه السلام راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن بآن بود ودون آن

الباب السابع من الواحد الاول

در اینکه علی بن الحسین علیه السلام راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن بآن بود ودون آن

الباب الثامن من الواحد الاول

Provided by the Afnan Library

در اینکه محمد ابن علی علیه السلام راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب التاسع من الواحد الاول

در اینکه جعفر ابن محمد علیه السلام راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب العاشر من الواحد الاول

در اینکه موسی ابن جعفر ع رجوع فرمود بدنیا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب الحادی والعشر من الواحد الاول

در اینکه علی ابن موسی علیه السلام رجوع فرمود بدنیا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب الثانی والعشر من الواحد الاول

در اینکه محمد ابن علی علیه السلام رجوع فرمود بدنیا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب الثالث والعشر من الواحد الاول

در اینکه علی ابن محمد علیه السلام رجوع فرمود بدنیا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب الرابع والعشر من الواحد الاول

در اینکه حسن ابن علی ع رجوع فرمود بدنیا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب الخامس والعشر من الواحد الاول

در اینکه حضرت حجة ع ظاهر شد بآیات وبینات بظهور نقطه بیان که بعینه ظهور نقطه فرقان است اگرچه نقطه بیان در اول ذکر شد ونقطه فرقان در ثانی وظهور حضرت در باب خامس عشر شرآن اینکه نقطه در مقام تجرد که صرف ظهور الله است باسم الوهیت ظاهر است در مقام اول ذکر شد ودر مقام تعین که مشیت اولیه است در مقام ثانی ذکر شد ودر مقام قائمیت بر کل نفس که مخصوص بظهور رابع عشر است در باب خامس عشر ذکر شد ونقطه در مقام ادلیت لم تزل والاتزال

وهست و او است احق بذکر کل اسماء از نفس اسماء بنفسها و مثال این در وقتی که اسم الوهیت
اسم ربوبیت هم هست و کل اسماء هم هست مع انکه ظاهر باسم الوهیت لم یزل و لایزال در مقام
نقطه مذکور است و امثله کل اسماء در علو امکنه خود ظاهر از هو الاول فی حین الذی هو الآخر و هو الباطن
فی حین الذی هو الظاهر و هو الذی یذکر باسم کل اسم فی حین الذی لم یذکر باسم لا آله الا هو القائم القیوم

الباب السادس والعشرین من الواحد الاول

در اینکه باب اول رجوع فرمود بدنیا با هر کس که با و مؤمن بود من حق و دونه

الباب السابع والعشرین من الواحد الاول

در اینکه باب ثانی رجوع فرمود بدنیا با هر کس که با و مؤمن بود من حق و دونه

الباب الثامن والعشرین من الواحد الاول

در اینکه باب ثالث رجوع فرمود بدنیا با هر کس که با و مؤمن بود من حق و دونه

الباب التاسع والعشرین من الواحد الاول

در اینکه باب رابع رجوع فرمود بدنیا با هر کس که با و مؤمن بود من حق و دونه

الباب الاول من الواحد الثانی

فی بیان معرفة الحجة والدلیل

ملخص این باب انکه خداوند عالم عز شأنه در هر کوری بانچه اعلی طراز اهل آن کور تفاخر مینماید حجت را
نازل میفرماید چنانچه در زمان نزول قرآن افتخار کل بفصاحت کلام بود از این جهت خداوند
قرآن را باعلی علو فصاحت نازل فرمود و او را معجزه رسول الله ص قرار داد و در قرآن خداوند
اثبات حجیت رسول الله ص و دین اسلام را فرموده الا بآیات که اعظم بینات است و دلیل بر
حقیت آن انکه کل بحروف مجانیه تکلم میکنند و خداوند عالم کلمات قرآنیه را بشانی نازل فرموده که

Provided by the Afnan Library

اگر ما علی الارض جمع شوند و بخواهند آیه در مقابل آیات قرآن بیاورند نمیتوانند و کل عاجز میشوند
و سر آن انکه خداوند نازل فرمود قرآن را از شجره مشیت که حقیقت محمدیه باشد بلسان خود حضرت
و آن شجره ممتنعه هیچ حرفی نازل نمیفرماید الا و اخذ روح آن میکند در حین نزول مثلا اگر نازل فرماید
انا قد بدئنا ذلک الخلق امرا من لدنا انا کنا علی کل شئ قادرین فاذا ذکر البد متعلق بکل مایذکر به
اسم کلشئی زیرا که غیر خداوند محیط بکلشئی نیست که کلام آن مهیمن باشد بر کلشئی و نزد قول او
کل خلق بدء شوند و کذلک ان ینزل الله وانا لنعید ان ذلک الخلق وعدا علینا انا کنا علی
کلشئی قادرین زیرا که حین نزول این کلمه اخذ ارواح عود کلشئی در مظهر این آیه میشود که در یوم
قیامت بین یدی الله حاضر شود که عود کلشئی صدق نماید و غیر الله مقتدر بر این نیست زیرا
که انچه خداوند تکلم مینماید از شجره حقیقت بنفسها کینونیت شئی خلق میشود اگر در دون علیین است
از حروف نفی میشود و اگر از حروف علیین است از حروف اثبات میشود زیرا که قول الله
حق است و در هر شئی که نازل شود شئیت تعلق میگیرد که ذکر حق شود و دلالت کند بر
اینکه او حق است و علیهذا قد نزل من قبل ان الی النار حق و الجنة حق و بیان خلق روح کلمه
حق در مقام خود شده و هر نفسی که تفکر در او ن نماید بیقین مشاهده میکند که ارواح حقیقة بظهور فقط
اولیه بآیات الله در کینونیات انفس و آفاق متعدد است میگردد چنانکه خداوند قبل در قرآن در
آیه سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق ذکر فرموده تا انکه کسی ناظر
بکینونیت کلشئی نشود که روح فوادش باشد ادراک تحقق علی ان قول الله حق نمیکند بر اینکه
بذکر قول تحقق حق میشود در کینونیت شئی و این معنی مخصوص است بخداوند عزوجل و غیر او
خالق شئی و رازق شئی و ممیت شئی و محیی شئی نیست و هر کلمه که در ملک او بانفی نفی شود
یا اثبات اثبات در ظل آنچه او نازل فرموده از آیات حشر میشود بلکه نیست آن کلمات

بعینه الا آنچه از مظاهر آیات الله و کلمات آن ظاهر میگردد زیرا که حینی که خداوند ذکر مومن میفرماید
خلق او بآن میشود و حینی که دون حروف علیین نازل میفرماید خلق ارواح آن باو دن میشود این است
سر آنکه آیات الله حجت است بر کل خلق و اعظم بینات و اکبر ظهورات است بر اثبات قدرت او
و علم او و شبهه نیست که در کور نقطه بیان افتخارا و لولالباب بعلم توحید و دقایق معرفت و
شئونات منتسبه نزد اهل ولایت بوده از این جهت خداوند عالم حجت او را مثل حجت رسول خدا
در نفس آیات قرار داده و در علو توحید و سمو تجرید کلماتی از لسان او جاری فرموده که هر ذا روح
توحیدی نزد او خاشع شده الا کسی که درک ننماید آنچه او با محبوب خود تکلم فرموده و شئون حکمیه
و علمیه را لانهایه از نزد او ظاهر فرموده که غیر الله قدر آنرا ندانسته و عارف نگشته اگرچه ظهور
شمس حقیقت بنفسها مسدد کل ممکنات است از علو عرفان او ولیکن بچیزیکه خداوند در او گذاشته
از آیات و کلمات خود مجذب کل موجودات است بضیاء آثار خود هل یکن له من عدل لیعرف
او من کفو لیست به او من شبه لیشبه به او من قرین یقترن به او من مثال یماثل به فسبحان الله عن
ذلک تسبیحا عظیما او لا یری فیه الا الله و انا کل له عابدون و در این کور خداوند عالم بنقطه بیان
آیات و بینات خود را عطا فرموده و او را حجت مستقله بر کلشی قرار داده و اگر کل ما علی الارض
جمع شوند نخواهند آمد بمثل آیاتیکه خداوند از لسان او جاری فرموده اتیان نمایند و هر
ذی روحی که تصور کند بیقین مشاهده میکند که این آیات از شان بشر نیست بلکه مخصوص خداوند
واحد احد است که بر لسان هر کس که خواسته جاری فرموده و جاری نفرموده و نخواهد فرمود
الا از نقطه مشیت زیرا که او است مرسل کل رسل و منزل کل کتب و هرگاه این امری بود
که از قوه بشر ظاهر میشد از حین نزول قرآن تا حین نزول بیان که هزار و دویست و هفتاد سال
گذشت باید کسی بآیه اتیان کرده باشد با وجودی که کل با علو قدرت خود خواستند که اطفاء

کلمة الله را نمایند ولی کل عاجز شده و نتوانستند و امروز اگر کسی تصور کند از اول نزول بیان تا
امروز بیقین مشاهده میکند که آنهائی که اعتراف بحجیت آیات نموده و تبلیغ آنها را کل فرموده
حجج الله بوده و اگر ظاهر نبوده حجیت ایشان ولکن علو عرفان ایشان نزد هیکس پوشیده نیست
زیرا که ادنی تلامذه مرحوم سید اعلی علو علما و حکمای روی ارض را پشت پازده و در اشخاصی که
تصدیق بحجیت آیات نموده اند چه از این طایفه چه غیر آنها نزد هیکس شبهه در علو تقوای ایشان
نبوده و نیست اگرچه ذکر این از حجت ضعف مردم است والا انچه خداوند شهادت دهد
معادل نمیشود با شهادت کل ما علی الارض و شبهه نیست که شهادت خداوند ظاهر نمیشود الا بشهادت
کسیکه حجت قرار داده است او را و کافی است شهادت نفس آیات بعجز ما علی الارض از کلشی و زیرا
که این حجتی است باقیه من عند الله الی یوم القیمه و هرکاه کسی تصور در ظهور این شجره نماید طالب
تصدیق در علو امر الله نمیاید زیرا که از نفسی که بیست چهار سال از عمر او گذشته و از علومی که کل
بآنها متعلم میگشته متغیر بوده و حال باین نوع که تلاوت آیات مینماید بدون فکر و تامل در
عرض پنج ساعت هزار بیت در مناجات مینویسد بدون سکون قلم و تفاسیر و شئون علمیه
در علوم مقامات معرفت و توحید ظاهر مینماید که کل علما و حکما در آن موارد اعتراف بعجز از ادراک
آنها نموده شبهه نیست که کل ذلک من عند الله هست علائی که از اول عمر تا آخر عمر اجتهاد
نموده چگونه در وقت نوشتن سطری عربی دقت نموده و آخر الامر کلماتی است که لایق ذکر نیست
کل انها از جهت حجت خلق بوده والا امر الله اعز و اجل از این است که بتوان او را اثبات
بغیر او بل غیر او مشتاق میشود و باو قسم بذات خداوندی که وحده وحده بوده و هست که
آثار آن مضیئ تر است از ضیاء شمس و نهار و آثار انهائیکه مهتدی شده اند بنور هدایت
او اگر با علی علو در جه علم و عرفان واصل گردند مثل آثار انها مثل نور کواکب است در لیل

Provided by the Afnan Library

واستغفر الله عن ذلک کیف یدرک بحر الازل بحر الحدوث وکیف یعرف ذکر الاوّل بذکر الحدوث
سبحان الله وتعالی عن کل ما یذکر به الاشارات فی ملکوت الارض والسموات کل اینها نظر
بمقامات حدودیه خلق بود که ذکر شد والّا انچه احتجاج میشود یوم قیامت این است چنانکه
همین احتجاج شد در این قیامت چنانچه خداوند سؤال فرمود بلسان لسان خود که ایا قرآن
کتاب کی است کل مؤمنین باد کشند که کتاب الله هست بعد سؤال کرده شد که آیا فرقی در
میان فرقان وبیان دیده میشود اولوالافئده کفتند لا والله کل من عند ربّنا وما یتذکر الّا
اولوالابصار بعد خداوند عالم نازل فرمود که اون بود کلام من بلسان محمد رسول الله ص
واین است کلام من بلسان ذات حروف السبع باب الله وهرکس باون ایمان آورده مغفرت
ازبرای اوهست اگر بخواهد درایمان خود ثابت باشد الا انکه ایمان آورد بباین آیات والّا
باطل خواهد شد کینونیت او واعمال او کیوم لم یکن شیئاً عند الله مذکورا وبعد نازل فرمود ای
خلق من کل ازاول عمر تا آخر عمر بمنتهای جدّ وجهد عمل میکنید ازبرای رضای من اگر امری از
امور فرعیه را عامل هستید لاجل آنست که من درکتاب خود نازل کرده واگر بائمه هدی
ایمان آورده اید یا انکه بزیارت قبور ایشان تقرب بسوی من میجوئید بواسطه آنست که در
قرآن بر مزاسامی آنها نازل شده واگر اقرار بنبوت محمد رسول الله ص میکنید بواسطه آن است
که رسول من بوده واگر در حول کعبه طواف میکنید بواسطه آن است که من اورا بیت خود
خوانده واگر قرآن را منظم میدارید بواسطه انست که آن کلام من است وبر هر نفسی اگرچه
از نفس امت آدم باشد لابد انچه میکند بواسطه نسبت او است بمن چنانکه نزد خود چنین فهمیده
وحال انکه محتجب شده وخلاف واقع تصور کرده واز ظهورات بعد من محتجب شده زیرا که
هیچ شیئی نیست مگر انکه راجع میشود حکم او باین هیکل انسانی که خلق شده است بامر من و

Provided by the Afnan Library

آن کل راجع میشود درجه بدرجه تا آنکه میرسد بنبی من وان نبی ثابت نمیشود بنبوت او الا بحجتی
که نازل شده براو وحجتی که باو عطا شده وامروز که یوم ظهور من است که بنفسه ظاهر شده و
این ذکر بنفسه مثل ذکر کعبه است که بیت خود خوانده والا از برای ذات من نه اولی است
ونه اخری ونه ظهوریست ونه بطونی بلکه امروز آنچه راجع باین نفسی که از قبل من ایات مرا اظهار
فرماید میشود راجع بمن میشود وانچه راجع باو نمیشود راجع بمن نمیشود این است ظهور من بنفسه وبطون
من بذاته زیرا که غیر این ممکن در امکان نیست واظهاری از این متصور در بیان نمیشود چقدر
محتجب هستید ای خلق که کل منسبت بمن در مقاعد خود چنان تصور میکنید که در رضای من
هستید وایتی که دلالت برمن میکند وآیات قدرت مرا که خزائن اون فطرت اوست باذن
من تلاوت نمایید بغیر حق او را در جبلی ساکن کرده اید که احدی از اهل آن قابل ذکر نیست
ودر نزد او که در نزد من است غیر یک نفس که از حروف حی کتاب من است نیست وچنین دیدی
او که من بدی من است در لیل یک مصباح منیری نیست وحال انکه بمقاعدی که بتعدد در جنات
باد میرسد مصابیح متعدده مشرق وماعلی الارض که از برای او خلق شده بالاء او متلذذ واز او
بقدر یک مصباح محتجب این است که من شهادت میدهم در این روز بر خلق خود ودون
شهادت من نزد من لایشی بوده وهست وهیچ جنتی از برای خلق من اعلای از حضور من بدی
نفس من وایمان بایات من نیست وهیچ ناری اشد از احتجاب این خلق بمظهر نفس من وایمان
نیاوردن بایات من نبوده ونیست اگر میگویند از قبل من چگونه تکلم نمایید نمی بینید آیات
مرا بانچه قبل در کتاب من کشید حال هم حیا نمیکنید وحال انکه دیدید که ثابت شد کتاب من
وامروز کل باو مؤمن بمن میشید وعنقریب خواهید دید که اظهار شما بایمان باین ایات است
ولیکن امروز که نفع میدهد نفس شما را اظهار ایمان بما لا یتکلم وبصر کم محتجب شده اید وهیچ خیر

نرسیده و نخواهد رسید بر مظهر نفس من و آنچه ضرر رسیده و میرسد بانفس خودتان راجع میکرد
ترحم برانفس خود نموده و در هوائی که گمان رضای من میکنید عروج نموده و در جائیکه محقق است
رضای من نجتنبی که دین کل باو ثابت است از خود من بقران محتجب مانده اید قسم بذات
مقدس خود که هیچ جنتی از برای این خلق اعلی از ظهور من و آیات من نیست و هیچ ناری اشد
از احتجاب بمن و آیات من نیست و هرگاه میگوئید عجز ما نزد ما ثابت نیست سیر نموده در شرق
ارض و غرب ارض اگرچه این کلمه است بلا معنی زیرا که امروز حق ما علی الارض راجع میشود بقطع
اسلام و هرگاه فصحای این قطع عاجز هستند دلیل است که کل عاجز هستند و اگر اینها میگوئید ما قادر
هستیم چرا اتیان ننمایند بآیه مثل آیات ما از فطرت نه بحجب و سرقت اگرچه در نزد هر حق
لابد است که بقدر ذره در زمان موسی اظهار آنچه در نزد خود است نمایند و حمد خداوند را
که از زمان ظهور تا امروز از علمای این قطع بقدر این هم ظاهر نشده بزعم خود در علو رضای حق
سیر مینمایند و از محقق حق بآیات قدرت خود محتجب هستند و همین ذل علمای اسلام را بس که
بنسبت اسلام افتخار علم اسلام را مینمایند از کسیکه کلام او حق اسلام بوده و هست محتجب میشوند
و اگر باحتجاب خود راضی میبودند و ظلم بر نفسی نمیکردند و حکم بغیر آنچه در قرآن نازل شده بود
نمیکردند خود را بنار انداخته بودند و حال خود را اشخاصی که ایشان را علمای اسلام دانسته
بلکه هر کس از ظهور الله محتجب گشته و میشود عذاب آنها از برای ایشان است و هرگاه ایشان
تفکر در آیات الله نموده عجز خود را مشاهده مینمودند و آنوقت نه سلطان اسلام و نه اشخاصیکه
در ظل او بودند راضی باحتجاب از حق نمیشدند زیرا که افتخار کل باتباع حق است و هرگاه مشتبه
کاری هم نزد آنها شنوده امر بانجا منتهی گشته چنانچه شبهه نیست که آخر الامر خداوند حق را بر کل ظاهر
خواهد فرمود بحجت او چنانچه امروز هم بخواهد کسی که خود را منسوب باسلام میداند چه از صاحبان

Provided by the Aman Library

حکم وجه از صاحبان علم اثبات حجیت آیات را نماید اقرب از لمح بصر مشهود چنانچه اگر اقتدار دارد کل علما را حاضر نماید و میگوید بآنها بشادی شما من کسی را که صاحب آیات بوده محجب نموده حال امر از دوش پرون نیست یا انکه شما ها اتیان کرده اید کتاب و ایات او حاضر است و اگر نیست این آیه که در اینجا نوشته شده کافی است سبحانک اللهم انک انت سلطان السلاطین لتؤتین السلطنة من تشاء و تنزعنها ممن تشاء و تعزّ من تشاء و تذلّ من تشاء و تشعر من تشاء و تذلّ من تشاء و تغنی من تشاء و تفقر من تشاء و تظهر من تشاء و تستر من تشاء علی من تشاء فی قبضتک ملکوت کلشیء تخلق ما تشاء بامرک انک کنت علاما مقتدرا قدیرا تکلم نمائید بمثل آنچه او تکلم نموده بر فطرت و بنویسید بمثل آنچه او نوشته بلا تامل و سکون قلم و هرگاه نمیکنید دلیل است بر انچه کرده اید بغیر حق شده و صاحب این آیات حق است من حیث الله و شبهه نیست در اینکه خداوند این آیات را نازل فرموده براو بمثل انکه بر رسول خدا نازل فرموده چنانچه حال بمثل این آیات بقدر صد هزار بیت در میان خلق منتشر است بغیر حق و منسوبات او و صور علمیه و حکمیه او و در عرض پنج ساعت هزار بیت از نزد او ظاهر میگردد یا باسرع طوریکه کاتب نزد او بتواند تحریر نماید آیات الهی را قرائت بنمایند چنان میزان گرفت که هرگاه از اول ظهور تا امروز میگذاشتند چقدر از آثار از نزد او منتشر شده بود و هرگاه میگوئید که این آیات بنفسها حجت نمیشود نظر کنید در قرآن هرگاه خداوند در مقام اثبات نبوت رسول خود بغیر آیات احتجاج فرموده شما هم تامل نمائید و حال انکه خداوند نازل فرموده ما یجادل فی آیات الله الا الذین کفروا فلا یغررک تقلبهم فی البلاد کذبت قبلهم قوم نوح و همت کل امة برسولهم لیاخذوه و جادلوا بالباطل لیدحضوا به الحق فاخذتهم فکیف کان عقاب و کذلک حقت کلمة ربک علی الذین کفروا انهم اصحاب النار و در مقام کفایت کتاب

نازل فرموده اولم یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب یتلی علیهم ان فی ذلک لرحمة وذکری لقوم یؤمنون وجائیکه خداوند شهادت داده بکفایت کتاب بنفس آیات چگونه کسی میتواند بگوید کفایت نمیکند حجیت کتاب بنفسه واگر گفته میشود درآیات آنچه اولین گفتند ازدوشق بیرون نیست یا انکه غرض ایشان تصدیق حق نکردن است که ازبرای ایشان ثمری ندارد هیچ دلیلی چنانچه خداوند نازل فرموده وان یروا کل آیة لن یؤمنوا بها ودرجای دیگر نازل فرموده ان الذین حقت علیهم کلمة ربک لا یؤمنون ولو جائتهم کل آیة حتی یروا العذاب الالیم واگر غرض احتیاط دردین است که فهم آن سهل است فبای حدیث بعد الله وآیاته یؤمنون یا خود حاضر میشود وازآنچه میخواهد ازمطالب بنهج آیات سؤال مینماید تا انکه خود بشنود که درنزد مبدء تأملی وترکیبی ولاحظه اقترانات نیست ویا انکه کسی رامیفرستد که درنزد او ساعتی نشسته وآنچه تلاوت میکند ازآیات الله نوشته بعد تفکر درآنها نموده تا یقین نماید که ازفکر واقترانات کلمات باهم نمیشود واگر میشد ازصدر اسلام تاامروز درقرآن شده بود وازاول ظهور این امر تاامروز کسی درمقابل ازاین سبیل برآمده بود واگر نکته گیری دراعراب وقرائت یا قواعد عربیه شود مردود است زیراکه این قواعد ازآیات برداشته میشود نه آیات برآنها جاری میشود و شبهه نیست که صاحب این آیات نفی این قواعد وعلم بآنها را ازخود نموده بلکه بهیچ حجتی نزد اولوالالباب ازعدم علم بآنها واظهار این نوع آیات وکلمات اعظم تر نیست زیراکه ثمره این علوم فهم کتاب الله هست وبرشجرة که کتاب الله نازل مینماید علم باین علوم لازم نبوده ونیست بلکه کل قواعد واعراب برآنچه خداوند نازل فرموده ثابت است وچه بسا ازاشخاص میشنوید که صاحب کل علوم هستند ولیکن ایمان ایشان بآیات الله ثابت است زیراکه ثمره علوم علم باوی الله است نه دون آن واتباع مرضات او که اگر بنفسه این علوم ثمر بود صاحبان آن در

عرب بیشتر از عجم ظاهر شده اند و حال انکه شرفی نیست در اینها بلکه شرف برضای خداوند و
علم توحید او است و استقرار در ظل طاعت و رضای او و شبهه نیست که اکثر انچه میکنند مابین
خود و او قصد نمیکنند الا رضای او را و حال انکه برضای او کم کسی مطلع میشود مگر کسیکه برضای
حجت او مطلع شود و امروز رضاء الله منحصر است برضای حجت او و مستقرین در ظل او
و اگرچه دون آنها بحسبون انهم مهتدون ولیکن انچه خداوند شهادت میدهد ثابت میماند و
انچه غیر متبعین امر انکه میکنند مضمحل میگردد و هرگاه امروز ذکری از اشخاصی که تکذیب قرآن را
در صدر اسلام نموده اند هست از رهبان مضاری و فصحای عرب ذکری هم از متبعین امروز
خواهد ماند و امروز هیچ عملی انفع از برای عبد نیست که بطور انصاف نظر در ایات بنماید
که حقیت حق را بعین یقین مشاهده نماید تا انکه از لقاء منظری که لقای او لقاء الله هست و رضای
او رضاء الله هست محتجب نماند زیرا که کل خلق شده اند از برای همین چنانچه خداوند نازل
فرموده انه الذی رفع السموات بغیر عمد ترونها ثم استوی علی العرش و سخر الشمس و القمر
کل یجری لاجل مسمی یدبر الامر یفصل الآیات لعلکم بلقاء ربکم توقنون و شبهه نیست که بهر مرائی
که مقبل شمس شود خود مستشرق میشود والا او بنفسه طالع میشود و غارب میگردد و مثل این
است که ثمره وجود خود که فوز بلقاء الله و ایمان بآیات او است برسند والا خود شیئی باطل
میگردد و بنفسه و همین شجره است که غرس شجره قرآن را در افئده مردم نمود از برای امروز
و امروز کل خود را بنسبت باو معزز و مفتخر میدانند و میکنند انچه میکنند و این است معنی لا
حول ولا قوة الا بالله در تشریع والا اگر این نسبتی که حقیقت ندارد از خود سلب نمایند
بقدر ذره قوت ندارند و همین ذل بس است متحجبین را که بنسبت باو میکنند انچه میکنند
و عوض ثمره وجود خود که امروز نصرت او است نصرت نکرده بلکه بعدم نصرت هم راضی

نمیشوند واگر راضی میشدند متقرا این شجره در این جعل نمیشد وخداوند کافی است کل عباد را
حکم خواهد فرمود بقسط وحکم او همین حکم است که الآن در این کلمات ظاهر میشود که تا یوم قیامت
فصل نمیاید ما بین متقابلین بسوی او ودون او وانچه قضایای خداوندی است جاری خواهد
شد واو است بهترین ناصرین وحافظین وبهترین حاسبین وحاکمین

الباب الثانی من الواحد الثانی

فی ان لایحیط بعلم ما نزل الله فی البیان من احد الا من شاء الله

ملخص این باب آنکه کسی احاطه بانچه خداوند نازل فرموده در بیان نمینماید الا من نظهره الله
او من علمه علمه ومثل ذلک شجرة که بیان از او طالع شده زیرا که اگر جمیع ابحر سموات وارض
مداد شوند وکل اشیاء قلم وکل انفس محصی شوند نتوانند حرفی از حروف بیان را علی ما هو علیه
تفسیر کنند اذ ما جعل الله لحرف من اولاد آخرا واذن نیست از برای احدی که تفسیر کند بانچه
خداوند در بیان نازل فرموده الا کل حروف علیین را بمن نظهره الله وحروف حی او وکل حروف
دون علیین را بابواب نار او زیرا که کل حروف علیین در ظل او محشور خواهند شد وکل حروف غیر
علیین در ظل نفی محشور خواهند شد وقبل مثل بعد است لا تبدیل لامر الله چنانچه قبل قبل مثل بعد
بعد است کل قرآن صد وچهارده سوره بوده وهر شش سوره در علو شأن هر حرفی از حروف
بسم الله الرحمن الرحیم نازل شده که شش سورهٔ اول از نقطه بوده وشش سوره آخر از میم وکل
حروف علیین راجع باین مظاهر تسعه عشر میشود وکل حروف دون علیین راجع بمظاهر تسعه عشر ابواب
نار میشود وکل ابواب نار راجع میشوند بباب اول چنانچه کل ابواب جنت راجع میشوند بباب
اول که کل در کلمه لا الله الا الله جمع میشود آنچه از دون حروف علیین است در نفی وانچه از حروف
علیین است در اثبات وکل حروف دون علیین قرآن در ظل اول باب نار فانی شده وکل

Provided by the Afnan Library

حروف علیین قرآن در نزل کلمه اثبات باقی ماند که ذلک یفنی الله من یشاء ویبقی من یرید انه
قوی مقتدر وجایز نیست تفسیر بیان الا بآنچه تفسیر شده از نزد شجره او وکل اسماء خیر
او در انوار افئده مؤمنین باد لایق وکل حروف دون علیین او در حقایق دون مؤمنین باد
جاری ولم تزل ولا تزال مثل بیان مثل نفس انسانی است که حی است وکل حروف نورد
تا آن در آفاق وانفس مبین چنانچه امروز هرکس بخواهد تمیز دهد چونکه یوم ظهور الله است مقتدر
ولی بعد از ارتفاع شجره لایقدر احد ان یمیز بحقیقة الواقع الا علی حکم الظاهر من لم یتجاوز حدود
الله فیه فهو من حروف العلیین ومن یتعد فمن دونه الی ان یغفر حق الله عن ذلک الخلق
بظهور نفسه یوم القیمة فاذا ما یحکم نقطة البیان فی اخریها من احکام الواقعیة الاولیه من یظهره الله
بها فمن حروف العلیین ومن لم یؤمن بها فمن دونها والله یفصل بینها بالحق انه هو خیر الفاصلین
وامر بجائی میرسد که از حروف غیر علیین دیگر ذکر نمیاند الا در کتاب وهمان شجره نفی خود را
از حروف علیین میداند وبرنفس خود من حیث لا یعلم لعن میکند تا آنکه طالع شود آفتاب حقیقت
که آنوقت بروز میکند عدم ایمان او چنانچه هرکس در این قیامت بود این مطلب را
بعین یقین ملاحظه نمود چنانچه کل میگویند امروز که مامرمن یاظهره آیات قرآن مستقیم وحال آنکه شجره
حقیقت که منزل قرآن بوده در این جبل ساکن است ایک نفس واحده این قسم در ظهور
شمس حقیقت حقایق را منکشف میگردد وحجب امر قطع نفوسیکه خطور برایشان نمیکرد دون
رضاء الله قوی بآنچه قلم حیا میکند از ذکر آن بمحدن رضا که رضاء الله ظاهر میشود الا
برضای او میدهند فلتعتبرن یا اولی الابصار ثم من امر الله تتقون

الباب الثالث من الواحد الثانی
فی بیان ما فی البیان بان فیه حکم کل شیء

فحص این باب انکه از جانب خداوند بر کل ناس دو حجت است آیات الله و نفسی که این آیات
براو نازل شده و اول حجت باقیه ظاهره الی یوم القیمة است و ثانی حجت ظاهره است تا
وقت ظهور و حین بطون حجت است بر کلشئی من حیث لایعلم احد و از برای او از حین غروب
شهدائی هست که اولاء هستند بر حجت باقیه که بیان باشد که ایشان بقول او که الان نازل میکند
حجت میشوند تا یوم ظهور او ویل از برای ایشان اگر در وقت ظهور محتجب شوند از کسیکه ایشانرا
حجت کرده بمثل انکه علمای امروز بقول یکی از ائمه علیهم السلام که فرموده انظروا الی من روی
حدیثنا خود را از قبل امام حکم میدانند و اسمائیکه لایق نسبت ایشانرا بخود نسبت میدهند و اگر
صادق میبودند در قول از کسی که بقول او اثبات ولایت و نبوت میشود محتجب نمیماندند بلکه
چون ملاحظه کردند ظهور حق منافی با مقام ایشان هست بنسبتی که خود را منتسب نموده و حکم نموده اند
قومی هم علی الله داده و حال انکه در قرآن خداوند نازل نفرموده شئی اشد عمن ذکر بآیات الله
فاعرض عنها و شبهه نیست که آیات الله آیات مشرقه از این شجره است زیرا که ذات ازل
لم یزل و لایزال بر حالت واحده بوده و آیات شان ابداع است که مشیت اولیه باشد
که در او دیده نمیشود الا الله وحده اگرچه امروز نظر در آیات خداوند نمیکنند ولی عنقریب همین
آیات را با علی ما وزکر نموده و بیانهای هزار مثقال ذهبی تمام نموده و بآن افتخار کرده و خود
را منسوب الی الله دانسته چنانچه همین قرآن که در بیست و سه سال نازل شده کسی بهم نرسید که
اصل او را بنویسد تا انکه حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه بر شانه گوسفند و الواح مکمله دیگر
ثبت فرمود چنانچه در حدیث رواء مذکور است و امروز دیده میشود که بالاخره قرآن نوشته شده
از بهاء الف الف گرفته تا بهزار دینار ختم میشود چنانچه چاپی آن باین بهاء در عصر اکثر خلق هست
این آیات عند الله و شبهه نیست که خداوند تفصیل کلشئی را با علی علة تفصیل در حجت باقیه

Provided by the Afnan Library

نازل فرموده و هر کس بگوید که شیئی هست که حکم آن بما هو فیه و علیه در بیان نباشد ایمان باو
تیا در ده بیقین قطع زیرا که کلشی خارج از دو باب نیست یا در باب نفی مذکور است یا در
باب اثبات و انچه لایحبّه الله است راجع بآن و انچه ما یحبه الله است راجع باین میشود
و کل اسم دون حق در اوّل ذکر و کل اسم حق در ثانی ذکر این است مدار عرفان کل شیئی در
بیان و من یشهد علی ذلک لیشهدن بانا ما فرطنا فیه من شیئی و کان الله بکل شیئی محیطا و هیچ
شائی نیست مگر انکه از برای کتاب صامت کتاب ناطقی خداوند مقدّر فرموده لم یکن هذا
الا بهذا و لا هذا الا بهذا و من لم یتعد عن کتاب الصامت فاذا انه هو کتاب الناطق و ان
کتاب الناطق من نظهره الله فان کل یرجع الیه ان لم تجاوز احد من حدود البیان
فذلک عبد قد اطاعه و من عنده شهید علیه قبل ظهوره و لکن اذا ظهر ینقطع الایمان عن کل
ذا ایمان الا من یؤمن به فاذا ینقطع الایمان کیف یبقی الشهادة للذین هم شهداء و ان
هذا رفع الایمان فلتتقن الله یا ایها الشهداء ان لا تحکمن علی الله ربکم بمثل ما قد حکموا الذین
هم شهداء من عند القرآن علی فان من تحکم علی فانما یحکم علی الله ربه و مالهؤلاء من تستطیع

عشر عشر خرول من ذکر خیر عند الله و اولئک هم المعتدون

الباب الرابع من الواحد الثانی

فی بیان ذکر حروف الیقین و دونها

ملخص این باب انکه هیچ حرفی خداوند نازل نفرموده الا انکه از برای او روحی بوده و هست
که متعلق باو است و از این جهت است که مؤمن بذکر جنت و رضاء الله فرحناک میگردد
و بذکر نار و دون رضاء الله متأثر میگردد بشائی که گویا اوّل تلذذ و ثانی تعذب میگردد.
و کل کلمات یکه خداوند در بیان نازل فرموده از دو نوع بیرون نیست یا کلمات علیین است

دون آنها آنچه کلمات علیین است ارواح آنها در جنت است و آنچه دون آنها بوده ارواح آنها در نار است و کل حروف دون علیین راجع میشود بلا آله و کل حروف علیین بالا هو چنانچه بدء کل حروف دون علیین از این کلمه شد و بدء کل حروف علیین از آن کلمه لم تزل آن در اعلی علیین جنت مرتفع میشود و آن در تحت الثری مضمحل میگردد چنانچه اگر امروز کسی نظر در بدء شجره قرآن کند بتیقن مشاهده میکند که پنج حرف نفی چگونه در تحت الثری مضمحل شده که اول و ثانی و ثالث و رابع و خامس باشد و پنج حروفی که دلالت بر اثبات میکند چگونه در اعلی علیین مرتفع شده که محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین باشد پنج حرف نار چونکه حروف او منشعب شود نوزده میشود چنانکه خداوند نازل فرموده علیها تسعة عشر و کذلک این حروف اسماء خمسه که منشعب شود عدد واحد میشود چنانچه دون حروف علیین راجع باین کلمه میشود کل حروف علیین هم راجع بکلمهٔ اثبات میشوند خداوند عالم نفی را خلق فرموده و حکم کرده از برای او نار و اثبات را خلق فرموده و حکم فرموده از برای او جنت زیرا که نفی دلالت بر او نمیکند و اثبات دلالت بر او میکند این ذکر تکوین نفی و اثبات بود تدوین هم طبق تکوین است و آنچه کلمه نفی منشعب شده در یوم قیامت راجع بکلمه نفی شد و کل حروف دون علیین با ارواح متعلقه بآن در ظل همین کلمه حشر شدند و همین قسم آنچه منشعب شده بود از کلمه اثبات در یوم قیامت راجع بکلمه اثبات گشته و کل حروف علیین و ارواح متعلقه بآن در ظل آن حشر شده هر کس در نفی رفت در نار الهی است الی یوم من یظهره الله و هر کس در ظل اثبات مستقر شد در جنت الهی است الی یوم من یظهره الله و علو عباد این است که نظر در انشعاب کلمتین نماید که چگونه بالاخره او معدوم میشود و بالاخره او مرتفع میگردد و جنت خداوند بر هر دو سوا است زیرا که آیات خداوند بر هر دو عرض شد مظاهر نفی قبول نکرده منفی شدند و مظاهر اثبات قبول کرده

در ظل اثبات مستقر شدند هیچ ناری اشد از مظهر کلمه نفی نیست و هیچ جنتی اعظم از مظهر اثبات
نه بآن علی الاول یدور حروف دون العلیین و علی الآخر یدور حروف العلیین تا انکه کل
راجع میشود در یوم من یظهره الله باد اگر مقبل شد از علیین میشود والا از دون آن
فطوبی لمن یتقصم بحبل الله و یتوکل علی ربه ان لا یدخلن النار و یدخلن فی الجنة باذن ربه
فان ذلک لهو الفضل العظیم و از این جهت است که عبد حینی که حروف علیین را تلاوت
نماید ساکن میگردد زیرا که ارواح آنها متعلق باو میگردد و این است اعلی جنت مقربین و
مقدسین و مهللین و مکبرین و معظمین در هر وقت ذکر دون علیین نماید دوست میدارد
عدل خداوند بر آنها نازل گردد زیرا که ارواح آنها متعلق باو میگردد باید پناه برد در آن
وقت بخداوند خیر ذکره تا انکه از ارواح آنها مأمون گردد زیرا که هر کس را که خداوند در قرآن
وعده جنت داده بود در یوم قیامت راجع بشجره جنت خود فرمود و این است اعلی علو
درجات جنت که برضاء الله فائز گردند و با قرار بتوحید او متلذذ و آنها نیکه خداوند وعده
نار فرموده بود راجع بکلمه نفی فرمود و آنها در آن نفی معذب شده زیرا که هیچ عذابی اعظم
از احتجاب عن الله و ایمان باو نیست و هیچ جنتی اعظم از ایمان بخداوند و آیات او نیست
هر گاه ذا نظری نظر کند می بیند که چگونه اهل جنت بهقت بدخول جنت گرشه اند اگرچه
اکل آنشان ورق درخت بود و اهل نار داخل در نار شده برضای خود بشؤنی که از
نزد کلمه نفی منتفع شدند که بآن افتخار میکنند و بهمان در نار معذبند و مشعر نیستند چنانچه خداوند
نازل فرموده و یاکلون فی بطونهم نارا این قسم حروف دون علیین راجع بارواح
خود میشوند و حروف علیین راجع بارواح خود و هیچ نفسی نیست مگر انکه حروف علیین را که ذکر
میکنند در آنوقت ارواح ملائکه متعلقه بآن ناظ باو میشوند و صلوات براو میفرستند

من قبل الله و در حین ذکر دون حروف عیین اگر بحسب انها باشد ارواح شیاطین نامناظر
باو میشوند و اگر استعاذه بخواهید از خداوند از شئون خود باو میرسانند اگرچه بخطور قلبی باشد
و اگر پناه برد بخداوند و طلب نصرت کند بر آنها سبیلی از آنها بسوی او نیست و بقدر تسع
عشر عشر خردلی ضرر دینی باو نتوانند رسانید اگرچه گویا می بینم که حروف نفی در ظهور من مظهره
پناه میبرند از نفی و حال انکه خود اصل آن هستند آنوقت ایشانرا پناه نمیدهد از نار خود
الا من نظهره الله زیرا که عبد در حین گفتن اعوذ بالله اگر داخل در دین بیان نباشد پناه داده
نمیشود از نار بلکه این کلمه را نمیگوید مگر بواسطه دخول در دین بیانچه اشخاصی که داخل در
ایمان بقرآن نشده نمیگویند زیرا که پناه بخداوند پناه بحجت او است هرکس ایمان بحجت
آورد از قبل پناه داده شد از نار خداوند اگرچه خود حروف نار همین کلمه را میگویند و حال
انکه نفع نمیبخشد زیرا که پناه بحجت نمیبرند لاجل انکه خداوند در قرآن نازل فرموده و من لم یؤمن
بالله و مقترن فرموده بکلمه بعداد و حال انکه نفس کلمه خودش نخواند و ملتفت نمیشود
چنانچه در صدر اسلام تغییر این کلمه در ثانی شده و حال انکه کل قرآن را میخواند آنوقت
مظهر آیه الوهیت امیر المومنین علیه السلام بود که اگر پناه باو می برد نجات می یافت از کلمه
بعداد و این است که کل الی یوم من نظهره الله پناه می برند بخداوند و نقطه بیان
ولی آن روز ثمر نمیدهد ایشان را زیرا که پناه بخداوند در آن روز پناه باو است و پناه بنقطه
بیان پناه باو است چنانچه از اول ظهور این شجره کل اعوذ بالله میگویند و حال انکه در نار
ساکن هستند الا من شاء الله که شناخته اند مظهر این اسم را که پناه باو که برده اند از نار
محض محفوظ مانده و الا این کلمه را بما لا عد لها هر نفسی هر روز میگوید و حال انکه نجاتی از برای
او نیست. زیرا که خداوند مقترن فرموده پناه بخود را بپناه برسول خود و پناه برسول را بپناه

باو صیای او و پناه باو صیای او را پناه با بواب او صیای او و نفع نمید باول الا باخر
و نه ظاهر الا بباطن زیرا که پناه برسول عین پناه بخدا است و پناه بائمه عین پناه برسول است
و پناه بابواب عین پناه بائمه است و هرکس امروز داخل دربیان شود پناه داده میشود از نار
چنانچه حروف الف پناه داده نشدند از نار الا در وقتیکه داخل حروف قرآن شده و حروف
بیان الی یوم من یظهره الله علیین آن در جنت است و دون علیین در مقاعد خود و آنروز
هرکس داخل در کتاب او شد از نار نجات یافته و الا ثمری نبخشد او را بقای در بیان
چنانچه ثمر نبخشد حروف الف را بقای در الف بعد از نزول قرآن و حروف قرآن را بعد از نزول
بیان و الی ما شاء الله یستر قی العلیون فی اعلی علوها و ینفی دونها فی حد الله امها فیاظهر
لمن یرزق فوآده بحروف العلیین و ان یذکر دونه یستجیر بالله ربه فانه لیصعقه و لامدان
یذکرها الذاکرون و لا یضرهم ذکرها بمثل الذین آمنوا بالقرآن ذکروا الذین اوتوا الکتاب
من قبل کذلک یفصل الله الایات لعلکم بآیات الله توقنون

الباب الخامس من الواحد الثانی

فی ان کل اسم خیر قد نزله الله فی البیان کان مراده من یظهره الله بالحقیقة الاولیه و
کل اسم شر قد نزله الله فی البیان کان مراده من یکون یوم مذ حرف النفی عنده بالحقیقة الاولیه
محض این باب انکه هر اسم خیری که در بیان نازل شده مراد من یظهره الله است بحقیقت
اولیه ثم فی الحقیقة الثانویه اول من یومن به الی ان ینتهی الی آخر حد الوجود مثل انکه انجا که
ذکر ارض شده مراد ارض نفس او است و کم کم تنزل میکند تا انکه میرسد بارض ترابی که منسوب
باو است و مقر او است که اعلی غرف جنت است در کتاب الله و همین قسم هر اسم دون
خیری که در او نازل شده بحقیقت اولیه مراد شجره ایست که مقابل او ذکر شود و اگر ذکر ارض

Provided by the Afnan Library

شده در دون علیین مراد ارض نفس او است و کم کم تنزل میکند تا میرسد بارض ترابی که مقر او است که منتهای اشهای ناراست در ارض نار اگرچه فوق او سریر عزت باشد چنانچه هر ذکر خیری که در قرآن نازل فرموده خداوند بحقیقت اولیه مراد رسول الله هست و هر ذکر دون خیر مراد نفی اول است که در مقابل اثبات اولیه واقع شده و اگر ذکر ارض علیین شده مراد ارض نفس او بوده تا منتهی شود بارض ترابی که مقر جسد او بوده که کل راجع میشود بقائم آل محمد علیه السلام که آنچه ذکر خیر در قرآن است مراد او است بحقیقت اولیه چنانچه در بیان بمن نظهره الله تفسیر شده و هر ذکر دون خیری که در قرآن نازل شده اگرچه ذکر ارض باشد مراد ارض نفس اول من لم یقبل الیه بوده و همین قسم که در قران محقق است در بیان هم عند الله ثابت است و انچه اسم خیر در علم الله هست بحقیقت اولیه نقطه مشیت است و دون آن من لم یقبل الیها چنانچه آنچه ذکر ارض در وجود شده راجع میشود امروز بنقطه بیان تا انکه از ارض فواد بارض روح میرسد و از ارض روح بارض نفس و از ارض نفس بارض جسد و از ارض جسد بکینونیة الاقرب فالاقرب الی ان ینتهی الی ذلک الارض فوق الجبل الذی ثلاثة شبر فی اربعة هذا جوهر کل اراضی الترابیه حینئذ و ان تغییر المقعد تغییر الامر الی ان یستقر الی ما لا تغییر و کذلک فی ظل العلیین الحرف بالحرف و النقطة بالنقطة هذا اعلی ارض الرضوان و ذلک ادنی ارض النار اعوذ بالله عما لا یحبه الله و لا یستلین الله عن کل ما یحبه الله فضائل کریم و کم کم اسماء خیر قرآنیه از رسول الله بدرجاتها متجلی شده بیک یک از اوصیای او و بمثل ذلک در دون علیین تا انکه رسید اعلی علو ارض جنت بمقر شهادت سید الشهداء ع و ادنی ارض نار بمقر سلطنت نفس مقابل این است حکم نزول خداوند و همین قسم در ظهور هر یک از حجج الله جاری است و امروز کل اسماء خیریه بحقیقت اولیه در نقطه است حتی ذکر ارض که مثال زده شد و بحقیقت

Provided by the Aman Library

ثانویه درحرف سین است الی ان ینتهی الی اخر الوجود فلتقف الکذان یا ایها الناس کلکم اجمعون

الباب السادس من الواحد الثانی

فی ان البیان میزان من عند الله الی یوم من یظهره الله من اتبعه نور ومن یحرف عنه نار

ملخص این باب آنکه بیان میزان حق است الی یوم القیمه که یوم من یظهره الله باشد هرکس مطابق آنچه در او است عمل نمود درجنت است و در ظل اثبات و حروف علیین عند الله محشور خواهد شد و هرکس منحرف شود اگرچه بقدر سم حیوی باشد در نار و در ظل نفی محشور خواهد شد چنانچه این معنی در قرآن هم ظاهر بوده که در مواقع معدوده خداوند نازل فرموده که هرکس بغیر آنچه خدا نازل فرموده حکم کند کافر است و ما یرجع الی تلک الکلمة من شئونها و حکم کسی که تعدی از حکم خداوند کند این است چگونه است هرگاه تعدی برنفس ظهور الله کند بعد از انکه خداوند نازل فرموده و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون و شبهه نیست که اطاعت مقبول نیست الا باطاعت حجت خداوند و الا عملهای آنها نیکه با اهل بیت دشمنی نموده عند الله ذکر میشد و حال انکه امروز کل حکم میکنند که از برای آنها عبادتی نبوده و ثمره در اعمال ایشان نیست چنانچه غیر شیعه امروز بحکم قرآن عامل است همینقدر که منحرف از ولایت گشته عند الله باطل شده و امروز کم کسی است که بمیزان قرآن عمل نماید بلکه دیده نمیشود الا من شاء الله و اگر کسی باشد و داخل میزان بیان نشود ثمر نمی بخشد تقوی او را و اورا چنانچه ثمر نبخشید تقوای رهبان الف را و وقوف بر میزانیت او در نزد ظهور رسول الله ص و اگر بمیزان قرآن عامل میبودند درباره شجره حقیقت این نوع حکم نمیشد تکاد السموات ان یتفطرن و تنشق الارض و تخر الجبال هدا و قلوب آنها از این جبال سخت تر است که متأثر نمیشوند هیچ حقی نزد خداوند اعلای از بودن در رضای او نیست

Provided by the Afnan Library

وحمد مراد راکه امروز این فضل منحصر بایل بیان است ومن بعد هرکس ازصدود آن تجاوز نکند باین فضل باقی است الی یوم من یظهره الله واگر نعوذ بالله منحرف شود ظلم نکرده الا بر نفس خود والله غنی عن العالمین ودر اول ظهور او کل بیان اطاعت او است نه غیر او چنانچه کل دین یوم الف حین ظهور رسول الله ص اتباع او بود نه وقوف در میزان خود زیرا که آن وقت حکم دون حق بر وقوف در آن میشود من یبتدی فلنفسه ومن یحتجب فعلیها والله غنی عن العالمین

الباب السابع من الواحد الثانی
فی بیان یوم القیمة

ملخص این باب انکه مراد از یوم قیامت یوم ظهور شجرهٔ حقیقت است ومشاهده نمیشود که احدی از شیعه یوم قیامت را فهمیده باشد بلکه همه موهوما امری را توهم نموده که عند الله حقیقت ندارد وانچه عند الله وعند عرف اهل حقیقت مقصود از یوم قیامت است اینست که از وقت ظهور شجرهٔ حقیقت در هر زمان بهر اسم الی حین غروب آن یوم قیامت است مثلا از یوم بعثت عیسی ع تا یوم عروج آن قیامت موسی بود که ظهور الله در آن زمان ظاهر بود بظهور آن حقیقت که جزاء او هر کس مؤمن موسی بود بقول خود وهر کس مؤمن نبود جزاء او بقول خود زیرا که ما شهد الله در آن زمان ما شهد الله فی الانجیل بود وبعد از یوم بعثت رسول الله ص تا یوم عروج آن قیامت عیسی ع بود که شجرهٔ حقیقت ظاهر شده در هیکل محمدیه وجزاء او هر کس انکه مؤمن بعیسی بود وعذاب فرمود بقول خود هر کس که مؤمن بآن نبود واز حین ظهور شجره بیان الی ما یغرب قیامت رسول الله ص است که در قرآن خداوند وعده فرموده که اول آن بعد از دو ساعت ویازده دقیقه از شب پنجم جمادی الاولی سنه هزار ودویست وشصت که سنه هزار ودویست وهشاد بیست شیعه اول یوم قیامت قران بود والی غروب شجرهٔ حقیقت قیامت

قران است زیرا که شیئی تا بمقام کمال نرسد قیامت او ن نیشود و کمال دین اسلام الی آخر ظهور منتهی شد و از اول ظهور تا حین غروب اثمار شجره اسلام آنچه بست ظاهر میشود و قیامت بیان در ظهور من نظهره الله است زیرا که امروز بیان در مقام نطفه است و در آخر ظهور من نظهره الله آخر کمال بیان است ظاهر میشود که ثمرات اشجاریکه غرس کرده بچنید چنانچه ظهور قائم آل محمد ع بعینه همان ظهور رسول الله است ظاهر نشود الا انکه اخذ ثمرات اسلام را از آیات قرآنیه که در افئده مردم غرس فرموده نماید و اخذ ثمره اسلام نیست الا ایمان باو و تصدیق باو و حال که ثمره بر شجر بخشیده و در بحبوحه اسلام ظاهر شده و کل بنسبت باو اظهار اسلام میکنند و او را بغیر حق در جبل ماکو ساکن میکنند و حال انکه در قرآن خداوند کل را وعده بیوم قیامت داده زیرا که آن یومی است که کل عرض بر خدا میشوند که عرض بر شجره حقیقت باشد و کل بلقاء الله فائز میگردند که لقاء او باشد زیرا که عرض بذات اقدس ممکن نیست و لقای او متصور نه و انچه در عرض و لقاء ممکن است راجع بشجره و لقاء خداوند طین رابیت خود قرار داده که کسی که یوم قیامت عرض بر شجره حقیقت میشود از اقرار بعرض او و از لقای او بلقای او مستبعد نگشته و تسع تسع عشر عشر آنی از یوم قیامت بهرات از آنچه سنین ما بین القیامتین میکنند زیرا که ثمره این سنین در یوم قیامت ظاهر میشود چنانچه ثمره هزار و دویست و هشاد سال اسلام از اول این ظهور تا آخر این ظهور که اول غروب شمس حقیقت است خواهد شد و اول این ظهور تا ظهور من نظهره الله راجع میشود ثمره آن بقیامت اخری که ظهور او است ای اهل بیان ترحم بر خود نموده و طول لیل خود را در یوم قیامت باطل نکرده چنانچه محجبین قران کرده که هزار و دویست هشاد سال افتخار باسلام کنند و در یوم اخذ ثمره که یوم قیامت است حکم بر غیر اسلام

برایشان شود که ایشان بهمین حکم باطل میشوند الی قیمة الاخری چه بسا نفسی که از اول عمر ریاضتها کشیده ومجاهده ها نموده ازبرای رضای خدا واگر قائم آل محمد ص را درخواب میدید بخواب افتخار نمی نمود وحال که ظاهر شده بظهور الله که اظهر از هر ظهوری است بآیات وبیناتی که دین اسلام بآن ثابت است عرض برخدا که نمی شود درجای خود ثمره ایمان خود را که ظاهر نمیکند درجای خود ازبرای انچه که خلق شده قائم نمی شود برجای خود فتوی میدهد برکسی که شب وروز باد توجه بخداوند نمیکند دایاک نمیدهد واگر باین هم راضی شود باز درجای خود باین هم راضی نمی شود بلکه برا ولیای حق میخواهد حزن وارد آورد ای اهل بیان نخورده آنچه اهل قران کردند که ثمرات لیل خود را باطل کنید اگر انچه که مؤمن بیان هستید درحین ظهور آیات او نگشید الله ربنا ولانشرک به احدا وان هذا ما وعدنا الله من مظهر نفسه لمن ندعو منه سبحانه وبانچه برا مبتنی اطاعت او کردید ثمره بیان را ظاهر گرده اید والا لایق ذکر نیستید نزد خداوند ترحم برخود کرده اگر نصرت نمی کنید مظهر ربوبیت را محزون نکرده که ظاهر میشود بمثل انکه من ظاهر شدم وعودی فرماید خلق بیان را وحال انکه درقلوب شما خطور نکرده دون ایمان خودتان سرعت کنید در اجابت خدا وتصدیق بایات او که او است اجابت من نظیره الله وتصدیق کلمات او وبهیچ شئی از محبوب خود محتجب نگشته که اگر از کلام آن حکمی صادر شود الی یوم القیمة خواهد بود وبهان اهل جنت در جنت تنعم واهل نار در نار معذب خواهند بود وحال که یوم قیامت است محل فصل القضاء در این جعل است وکل بگمان رضای او میکنند آنچه میکنند وبر او راضی میشوند انچه برنفس خود راضی نمی شوند واگر تعمق کنید با خداوند خود که راضی نشوید بهیچ نفسی الا انچه ازبرای نفس خود راضی می شوید لعل در قیامت اخری اگر بلقاء الله فائز نگردید آیة الله را هم محزون

نکرده باشید از نفع کل مبین بیان میکند رد هرگاه شما از ضرر باو بکذرید اگرچه میدانم
نخواهید کرد چنانچه من در این قیامت از نفع مبین بقرآن کذشتم ولیکن شما با از ضرر رسیدن
خود نکذشتید هیچ ناری الله نیست از برای شما عند الله که شب و روز توجه کنید من بسوی
خدا و حکم کنید بر من آنچه بر نفس خود راضی نشدید و سیحکم الله بینی و بینکم بالحق انه هو خیر الحاکمین

الباب الثامن من الواحد الثانی

فی بیان حقیقة الموت بانه حق

ملخص این باب انکه از برای موت اطلاقات ما لانهایه بما لا نهایه عند الله هست که غیر او
کسی حصی نیست و یکی از آن اطلاقات در عرف ظاهر موتی است که کل ادراک مینمایند که
آن حین قبض روح نفس انسانی است و بهر اطلاقی که عند الله موت اطلاق شود حق است و آنچه
کل مکلف هستند بر اقرار بانکه آن حق است نه این موت معروف نزد خلق است بلکه
آن موت نزد ظهور شجره حقیقت است از ما دون آن و آن ثابت نمیشود الا در پنج رتبه
یا بکلمه لا اله الا هو یا لا اله الا انا یا لا اله الا انت یا لا اله الا الذی
کل به موقنون و حقیقت موت آن است که در عین ظهور شجره توحید که این مراتب خمسه
مراتب او است کل میت شوند باینکه نفی نفی نمایند و اثبات اثبات و ذکر این مراتب را در
ابحر سموات و ارض و ما بینها اگر مداد شوند متوانند احصا نمود و جوهر مطلب انکه هر که مشیت
او نباشد الا مشیت من یظهره الله و اراده او الا اراده او و قدر او الا قدر او و قضاء او الا
قضاء او و اذن او الا اذن او و اجل او الا اجل او و کتاب او الا کتاب او انوقت
ادراک موت نموده زیرا که مشیت او ذات مشیت الله هست و اراده او ذات اراده الله و
قدر او ذات قدر الله و قضاء او ذات قضاء الله و اذن او ذات اذن الله و اجل او ذات

Provided by the Afnan Library

اجل الله وکتاب ذات کتاب الله چنانچه در نقطه بیان هرکس میت شد اقرار کرد بانکه
موت حق است والا از آنچه در قرآن ودعا خوانده ثمری باو نبخشید چه بسا اشخاصی که می گفتند
موت حق است ومشیت ایشان غیر مشیت او شد وباطل شدند وکذب قول ایشان نزد
خداوند ظاهر شد وهمین قسم تا اینکه برتبه کتاب مشی شود تا انکه کتاب او که عین کتاب الله بود
برا شخاصی که خود را اعلم آن زمان میدانستند نازل شد وقلم حیا میکند از انچه کردند ذکر شود
وحال انکه شب در روزی گفتند که ان الموت حق وبکتاب قبل او عمل میکردند واظهار دین
اسلام مینمودند وعلم خود را خرج میدادند ونسبت نقطهٔ که خود را نسبت میدادند انچه خداوند از برای
او در قرآن مقدر فرموده بود میگرفتند وحال انکه نفسهای آنها بر آنها حلال نبود زیرا که از
روی ایمان بخدا نمیکشیدند اینست ثمره علم بلاعمل در کتاب الله واگر موت را فهمیده از اقرار
خود تخلف نمی ورزیده بانیکه اقرار کند که او حق است واز شئون محقق حق محجب شود واین
موقی است که در یوم قیامت نفع می بخشد کل را بعد از آن در برزخ الی ان یطلع الله شمس الحقیقة
وانما المراد بالبرزخ بین الظهورین لا ما هو المعروف بین الناس بعد موت اجسادهم فان
هذا دون ما یکلف به الناس لان بعد موتهم لا یعلم ما یقضی علیهم الا الله وان ما هم به یؤمرون
لا یدان یعلمون ودر هرگاه کسی در بحر موت سیر نماید عجائب ما لانهایة بما لانهایه ملاحظه می نماید
مثلا اگر در زمان رسول خدا کسی میت شده بود میدید کل شئونی که بمن لم یومن بمحمد ﷺ راجع
میشود از عالم تجرد گرفته تا عالم تجدد نفی محض وتاریکی است وکل شئونی که بمن یومن
بمحمد راجع میشود از عالم تجرد الی منتهی التجدد از شئون شجره اثبات وجنت بنوت بوده
واول میت نبوده وثانی میت بوده واول چون که میت نشده فانی شده ونفی وثانی چونکه
میت شده باقی مانده در اثبات چه امروز ظاهر است ثمره میت شدن مومنین کر

چگونه ذکر ایشان محبوب است نزد خداوند و خلق مومن او بلکه از تکثر انها است کل مومنین
امروز و ثمره میت نشدن دون مومنین با نیکه ذکری از ایشان نیست و اگر تکثری از ایشان
شده خود ایشان راضی نمیشوند باین نسبت بلکه بتری میجویند از نسبت خود با ایشان زیرا که
امروز اگر بر شجره اول دون حق بگویند انچه در او دون گفته میشد بنفسه بتری میجوید و طلب
نقمت از خداوند میکند از برای او و حال انکه در سنه هزار و دویست و هشاد همین قسم که شجره
حقیقت ترقی نموده آن هم تنزل نموده و اشد ترشده ولی چون مظاهر مختلف شده تمیز
نمی دهد الا حجتی که من عند الله ظاهر است که او می شناسد کل شیئی را در انکه خود و اگر بخواهد
ذره نار را از ذره جنت تمیز دهد می تواند و اگر بر نفسی خطور کند دون انچه که لایق است
بر نقطه بیان حین خطور حکم میت بر او نمی شود و امر اینقدر ادق است بل ادق از این
و لا یتذکر الا اولوا الالباب و از جوهر علو توحید اطلاق موت صحیح است الی منتهی مقام التحد
بحیث لو یجد احد فی مقام الالف الباء فاذا یرفعه و یصلبه فاذا ذلک من شئون ملک الملوک
حیث قد ظهر عند هذا و ان یجعله علی شانه لم یزل الباء یدعو الله ربه ان تقبضنی الیک
فاذا اراد الله ان یجیب دعائه فاذا یلهم احد امن اولیاءه ان یقبض عند روح الباء و یؤتیه
روح الالف فاذا یمکن ان یقرء لان قبل ذلک یتبدل معنی الکلمة لان بعد الله اعظم
لا بد الالف و ان یکتب الباء لم یظهر ما یراد به و ان بمثل ذلک فی کل کلمة و حرف
حیث یدرک اهل النظر حتی لو تجد فوق ذلک القرطاس علی ما یحصی ذکر دون البیض
ان تحوعنه فاذا اموت فیه حیات ذلک اللوح و ان هذا فی مقامه بمثل ما یرفع عن نفس
الانسانیه ما یضر عن ایمانها و ان یکن عند من لم یومن بالله لوح فمن یقبل انی میت
فلا بد ان یمیت عنه و لا ینظر الیه لانه من شئون النار و فیها و ان یری لوحا عند من لا یومن

الا بذات نفسه بمثل ما یحفظ نفسه اذا نه من شئون النور وان الامر حین ما هو اظهر فوق کل ظهور
الظهر فوق کل بطون ومن یعرف الموت لم یزل میتا عند الله بان لا یشاء الا ما شاء الله
وذلک موته عند نقطة البیان اذا ما شاء الله لا یظهر الا بمشیتها هذا حق الموت فمن اراد ان
یمیت فی الله وما خلق الله فی الابداع شیئا اعز من الموت عنده کل یتمنون ان یکون بمشیتهم
مشیة من نظیر مشیة الله ولکن اذا ظهر لا یوفون بحینهم وقولهم بمثل کل من قد دان بالقرآن قد
جعلوا انفسهم علی شان لو رجع محمد ص الی الحیوة الاولی ان لا یقولن فی قوله لم یوم وقد رجع
باعلی ما قد ظهر فی اول ظهوره لان ذلک نشاة الآخرة عند نشاة الاولی وان الذین یقولون
ان محمدا رسول الله کل قد احتجبوا ولم یصدقوه بل لا یرضوا له بمثل ما یرضون لانفسهم من نسبة
الاسلام وان یرضوا به ما اکتسبوا فی حقه ما اکتسبوا لان هذا عالم یرض المسلم للمسلم هذا شان
الخلق عند الله وان بما بعثت نبوته من قبل حینئذ بعثت ولکن کل محتجبون لا یحصی عدد
من نسب نفسه الی دینه وما آمن به فی رجعه الا من شاء الله حتی ظهر ما قد ظهر وما للذین لا یعرفونه
نادا شد عن احتجابهم عن جعل الاسلام لهم دنیا وجعل القرآن لهم کتابا ولیس له عز فی اخریه
الا وقد فاز بلقاء ربه وبلغ رسالاته وانقطع الیه بما یقدر علیه هذا عز کل به یفتخرون واگر
نفسی گوید که ما نشناختیم او را در اول ظهور جواب گفته میشود که در نزد کل محق است
که او است اول من اجاب فی الذر حین ما قال الله له الست بربکم قال بلی
سبحانک ان لا اله الا انت انک انت رب العالمین واگر گویند ظهور الله را ندانستیم
قرآن که کتاب الله بود وکل میگویند امروز که کتاب الله بست در نزد کل بوده وهمچنین
که شنیدند یا دیدند که آیات الله از نفسی ظاهر شده شبهه وریبی از برای ارباب افئده نمی ماند
که این نفس نفس الله ظاهره بوده وآیات قبل از او بوده چنانچه آیات بعد از او است

ومن اجاب اول اول خلق است چنانچه قبل می گفتند که من اجاب اول محمد بوده واول
خلق بوده چنانچه کل امروز معترفند اگر میگویند اجابت در ذر اول بوده این است ذر اول
زیرا که فوق عرش سماء بعینه ارض مقر ظهور الله هست وخداوند لم یزل ولایزال قرب وبعداد
بکل اشیاء برحد سواء بوده هیچ شیئ بالنسبة او اقرب از شئی نیست یا ابعد چه عرش در فوق
سموات باشد بزعم متوهمین یا مقر شجرهٔ که عن الله ناطق است وحال انکه این اعتقاد محض وهم
وخیال است بلکه در عرف سکان ملاء حقیقت قصد همان محل ظهور است چنانچه کل در
زیارت سید الشهداء میگویند بانچه در حدیث مسطور است من زار الحسین عارفاً بحقه کمن
زار الله فوق عرشه ونزد اولوالالفئده ظاهر است که همان مقر عرش الله بوده واداست
عرش محمد رسول الله گویا دیده نمی شود که کسی از عالم حد ترقی کرده باشد آنچه شنیده می شود
از کل عوالم در این عالم متقدمت میگردد چنانچه در این عالم که امیر المؤمنین علیه السلام اول من
آمن بمحمد شد ودلیل است که در کل عوالم مؤمن بوده اند وکل عوالم در ظل همین عالم محشور می شوند
ودر همین عالم ظاهر است نزد اولوالالفئده فیا طوبی لمن یری کل شئی بحقیقته وخیال نکند
امر موهومی را که عند الله وعند اولی الالفئده حقیقت ندارد ذات الهی لم یزل ولایزال
ظهور آن عین بطون اوست وبطون او عین ظهور اوست وانچه از ظهور الله ذکر میشود
مراد شجره حقیقت است که دلالت نمیکند الا براو واو ان شجره است که مرسل کل رسل و
منزل کل کتب بوده وهست واو لم یزل ولایزال عرش ظهور وبطون او در میان همین خلق
بوده که در هر زمان بانچه خواسته ظاهر فرموده چنانچه حین نزول قرآن بظهور محمد
اظهار قدرت خود فرموده وحین نزول بیان بنقطه بیان اظهار قدرت خود فرموده وذکر
ظهور من یظهره الله باو اثبات دین خود خواهد فرمود کیف یشاء بما یشاء لما یشاء وانه

که مع کلشی بوده وهیچ شیی با او نبوده واواست که در شیئی نیست و در فوق شیئی نیست
و باشیئی نیست وانچه ذکر میشود از استواء او بر عرش استواء ظهور او است بر قدرت نه این
عرش جسد که سریر یا کرسی در فوق ارض باشد یا فلک اطلس یا فلک کرسی در سموات لم یزل
ولایزال بوده وهست وکسی او را نشناخته ونمی شناسد زیرا که ما دون او مخلوق شده اند
بامراو ومخلوق میشوند بامراو واواست متعالی از هر ذکر ثنائی ومقدس از هر نعت ومثالی
لایدرک من شیئی وانچه بوجود درک کلشی حتی انچه گفته میشود لایدرک من شیئی بمرآت ظهور او راجع
میشود که من نظهره الله باشد واواست اجل واعلی از انکه باشارهٔ بتوان اشاره کند بسوی
او ومن نظهره الله اول خلق او است وذکر ضمیر او راجع بفواد او میگردد واو فواد او
هر دو خلق او هستند لم یزل الله کان ربا ولا مربوب لم یزل الله کان الها ولا مالوه لم یزل
الله کان قادرا ولا مقدور لم یزل الله کان عالما ولا معلوم لم یزل الله کان واحدا ولا
معدود وانچه ذکر میشود لم یزل الله کان واحدا ولا معدود در وقتی است که در ظهور
من نظهره الله عدد واحد باو ایمان آورده باشد که افئده ایشان دلالت میکند بر وحدانیت
او ومعدودی غیر آنها نیست ومثل این کل اسماء وصفات ونظر بحدود مکن که لم یزل الله
کان واحدا اگر در این ظهور موقن نیستی در ظهور اول الان مقری وازبرای رسول خدا شاهد
میگیری کل اسماء وصفات را اگر بخواهی بگوئی انه سلطان می بینی که در راست او هست که خود
را بکلی از عبید او میداند وحال انکه سلطنت نفس او متعالی است از انیکه مقترن شود بذکر
این سلطان واگر بخواهی بگوئی انه مقتدر مشاهده میکنی او لو الاقتدار در ظل طاعت او که بذکر
او انیکه بالاترآمد او مستمسک هستید وحال انکه اقتدار ذات او متعالی است از انیکه مقترن
شود باین اقتدار واگر بخواهی بگوئی انه عالم می بینی او لو العلم که بنسبت بسوی او افتخار میکنند

وحال انکه متعالی است علم ذات او از اقتران با علم این علماء و اگر مجازاً بگوئی آنه عالم
می بینی او بوالحکم بسیار که در ظل حکم او مشتهر هستند بحکومت و حال انکه متعالی است حکومت کینونیت
او از اقتران بمظاهر این احکام از قبل او و بمثل این کل اسماء و صفات را بعین خود مشاهده کن
که عبد در حینی که عالم است نیست عالم الا او و اگر قادر بر امری است نیست قادر الا او
زیرا که در هر ظهوری آنچه مقتدی بآن ظهور میشود شئون او است چنانچه اگر نظر کنی از ظهور
اول که آدم اول باشد الی ما لانهایه ذاتیتی نمی بینی الا بالله و میتوانی عارف شوی بمظهر
او لوهیت الا از شجره ظهور او که مشیت اولیه باشد زیرا که غیر این در امکان ممکن نیست
این است معنی قول سید الشهداء علیه السلام الهی علمت باختلاف آثارک و تفلبات الاطوار
ان مرادک منی ان تعرف الی فی کل شئی حتی لا اجهلک فی شئی زیرا که این است ثمره وجود
کل شئی که کل شئی را قائم بمشیت اولیه بداند و در هیچ شئی ملاحظه نکند الا ظهور اقتدار بقدر مشیت
آن شئی که متجلی ظهور شده و الا نسبت ظهور بکل اشیاء سواء است زیرا که یک نوع ظهور
ایات الله است و از همان مبدئی که آیات الله صادر میشود در نبوت بنی در دون آنچه
هم بآنچه لایق است نازل میشود و نسبت این ظهور با بین دو شئی مساوی است الا انکه این
از اعلی علو اثبات است و آن از ادنی دونفی و اگر مشاهده این معنی را در ظهور کلامی نمودی
در ظهور کینونیتی هم خواهی نمود نه مراد این است که در هر شئی ذات الله را مشاهده کنی
زیرا که این ممتنع است و او منزه ذکره متعالی است از اینکه در شئی باشد یا شئی با شد قبل
شئی یا بعد شئی یا فوق شئی باشد یا دون شئی باشد و آنچه بمشیت با و متحقق است بمشیت
او است و او بنفسها قائم است و لم یزل و لا یزال کل اسماء در ظل او بوده و او در ظل کل
مستقر است و مقام مشیت مقام نقطه بیان است که در هیچ شئی ظاهر نیست الا بحدی

از شئون ظهور او نه اینکه مراد قائل این کلام این باشد که در هر شئی ذات مشیت دیده میشود که ذات رسول الله باشد بل در هر شئی دیده میشود که شیئیت او با متحقق است مثلا اگر هزار مثقال ذهب بگیری نفس در سبیل مشیت الله صرف کند در این دیده نمیشود الا آن امر یکه رسول الله ۳ فرموده از قبل الله و همین قسم اگر بگوئی کینونیت ذهب چگونه بهم رسید لابد راجع میشود بامریکه آن امر راجع میشود بشجره حقیقت اگرچه در یک ظهوری از ظهورات او بوده زیرا که هیچ شئی نیست که اطلاق شیئیت شود براو الا آنکه متحقق الشیئیه است بمشیت او او است قائم بنفس خود بالله عزوجل و او است کاف مستدیره که لم یزل و لا یزال حول نفس خود طائف است و او است که دلالت مکرره و میکند الا علی الله عزوجل الذی له الاسماء الحسنی فی ملکوت السموات و الارض و ما بینهما لا آله الا هو العزیز المحبوب و از برای هر اسمی مسمائی است مثلا اگر گفته میشود خداوند عزوجل لابد و مظهریست که در نزد مشیت اولیه ذکر شده و لم یزل و لا یزال مستقر باشند که دلالت کنند الا براد فطوبی لمن لا یری من شیئی الا و یری فیه ظهوره و لا لیکن شیئی الا بالله و لا یری من شیئی الا ایاه و لا یعقد فی الله ما یعقد لخلقه لان الله سبحانه لم یکن فی شیئی و لا من شیئی و لا علی شیئی و لا الی شیئی و لا یذکر بشیئی و کل شیئی دونه خلق له لن یعرفه کنهه احد دونه و لا یوحده بذاته احد سواه و کلما قد عرفت المشیه ما عرفت الا نفسها و کلما قد عرفت الموجودات ما عرفت الا ما قد تجلت المشیه فیها و ان الله عزوجل بذاته لن یعرف و لا یدرک و لن یسبح و لن یقدس و لا سبیل لاحد الیه الا بالعجز عن عرفانه و الاستقرار فی ظل وحدانیته و استدلاله لم یزل کل شیئی له بکینونیته و ذاتیته و جوهریته و مجردیته و اولیته و آخریته و ظاهریته و باطنیته و کافوریته و صمدانیته و انه هو فی اعلی علو سلطان قیومیته و ابهی سمو ملیک قدوسیته متعال عن کل ذکر و ثناء و مقدس عن کل نعت و وصف لم یزل الله کان الها واحدا احدا صمدا فردا حیا قیوما دائما ابدا معتمدا لم یتخذ لنفسه صاحبة و لا ولدا و ان ما دونه خلق له قد خلقه بامره و انه

لم یزل ولا یزال غنی عن نفسه بنفسه وکیف لا یکون غنیا عن دونه ومستغنیا عن ذاته بذاته وکیف لا یکون مستغنیا عن غیره سبحانه وتعالی بما ینبئ لعلو قدسه وسمو ذکره انه کان علیا غنیا

الباب التاسع من الواحد الثانی

فی بیان حقیقة القبر

ملخص این باب انکه از برای هر روحی قبری در حد امکنه خود مقدر وکل منتهی میگردد در حین ظهور من یظهره الله بنفسی که ببعث او بعث کل میشود وحشر او حشر کل وخلق او خلق کل و خروج او از قبر او خروج کل از قبر خود چنانچه در نقطه بیان حینی که مظهر الربوبیت بعث رسول الله را از نفس او فرمود بعث انچه در ظل او محشور میشود نزد بعث او میشود چنانچه در فوق ارض انچه حکم کرده میشود امروز بر دین اسلام میشود وهمینکه حکم بعث بر رسول الله شد بهمین ترتیب او بطریق اولی خواهد شد وکل ارواح حقه که مهتدی ببیان میشوند راجع میشوند بنفس اولیه که در یوم قیامت در ذر اول اجابت امر الله میکند واقرار بوحدانیت او وکل ارواح دون حقه راجع میشوند بشجره نفی در زمان ظهور او چنانچه انچه ارواح دون حقه قرآنیه بودند چونکه او مبعوث شد کل در ظل او مبعوث شدند وارواح حقه چون شجره اثبات مرتفع شد کل در ظل او مرتفع نه این است که روح ذاروحی بروح دیگر متصل گردد بلکه کل در امکنه مقامات خود هستند مثلا حروف حی در امکنه افئده خود هستند ببعث اول انها مبعوث میشوند نه آنست که ارواح انها از امکنه خود تجاوز نماید وهمچنین انچه از مؤمنین در ظل این حروف هستند وقبر یکه کل در او منزل کرده میشوند در جوهر امکانیه در ذکر اول سؤال کرده میشود تا انکه بشئونات ما لانهایه متصل میگردد و بهمین قسم در ظل انچه دون خیر علم الله بان واحاطه فرموده از شجره نفی سئوال میشود این است معنی ان حدیث ظاهر که در یوم قیامت امیر المؤمنین ع بر صراط من یری الله اقرار میفرماید

که آنچه خیر بوده از من است و ثانی حروف نفی اقرار میکند که آنچه شر بوده از من است شئون خیریه الی ما لانهایه در ملکت متکثر و کذلک در شئون انکیه مثلا اگر هزار سال بعد نفسی بر نفسی حزنی وارد آورد بواسطه حزنی است که حرف ثانی نفی در اول ظهور وارد آورده و کل شئون متکثره منفیه راجع باو میشود و کل شئون مثبته خیریه راجع باول من آمن میشود و او راجع الی الله میشود چنانچه اگر خداوند او را مبعوث نفرماید بنفسه مبعوث نمیگردد از نفس خود و شجره نفی هم در حد خود راجع الی الله میشود زیرا که اگر خداوند او را مبعوث نفرماید که این است شجره اول نه خود میداند و نه دیگری این است قبر کلیه بشئون کل النفس متکثر است امروز از هر نفسی که سئوال کرده شود از ایمان بالله و آیات او در بیان و او اجابت نماید قبر او مملو از نور میگردد و ملائکه رحمت بر او نازل میشوند و هر گاه اجابت نکند قبر او مملو از نار میگردد و مظاهر نقمت بر او نازل میشوند در نفس ثانیه زیرا که این ثانی است از شئون آن نفس کلیه ناریه چنانچه مجیب حق ثانی است از شئون نفس کلیه نوریه و از برای او بشیر و مبشر ذکر میشود و از برای او دون ذلک این است که شمرده بر از برای هر نفسی از اقرار بانکه قبر حق است زیرا که اگر از شئون نفس علیین است راجع باو و بعد در نشاه اخری از او منفصل میگردد تا انکه نفس او نفس او میشود چنانچه هر کس مؤمن بکتاب الف بود راجع شد بایمان بکتاب قاف و از انجا منتشر شد در خلق او در دین اسلام مربی شد و کم کم تا انکه منتهی شد یوم او بیوم نزول بیان راجع شد باو و از او منتشر شد در خلق آخر الی ماشاء الله در این جنت نشو و نما مینماید تا یوم من یظهره الله آنوقت راجع بکتاب او میشود و بعد از او منتشر میگردد در خلق آخر الی ماشاء الله حیث لا حد لفضل الله و جوده و همچنین در ظل اگر نفسی از حروف الفیه مؤمن نبوده راجع شده باول من لم یؤمن بر سول الله و از او منفصل گشته و دون علیین فرقان در سخت الثری بوده تا انکه راجع شده باول

حروف نفی از بیان و بعد از او منفصل شده و سیر میکند در فضای خود تا آنکه راجع میشود با اول
من لم یؤمن بمن یظهره الله و بعد منفصل میگردد و در کل این عوالم بس او نار میشود اگرچه حریر باشد
و مقر او نار میشود اگرچه اعلی الجنة فوق ارض باشد و اکل او مثل ذلک و بر عکس این دون آنچه
از آنچه در جنت خلق شده میشود و مقعد او اعلی غرف رضوان میگردد و اکل او اعلی ثمرات جنت میشود
اگرچه نپوشیده الا قطن و نشسته الا بر تراب و تناول نکرده الا برگ کاهو و هیچ نفس مؤمنی نیست که
روح او قبض شود الا آنکه قبر او روضه میشود از ریاض جنت خلد و آنچه دوست دارد در او خداوند
خلق فرموده و نزد او مهیا است و همچنین هیچ نفسی نیست که مؤمن بیان نباشد الا او را نکه قلم طاقت
و نوشتن ندارد و آنچه بر او میرسد از نقمت الهی عزوجل و هرگاه بخواهد نفسی که در این عالم مشاهده
کند با آنچه فضل در حق شجره اثبات نازل شده شئون متکثره از این شجره هم هر نفسی بما هی علیها
با آنچه خداوند عطا فرموده متلذذ و همچنین اگر بخواهد نقمت خداوند را مشاهده کند نظر کند با آنچه
در حق شجره نفی نازل فرموده که شئون متکثره از او مثل او معذب خواهند بود چنانچه شئون متکثره
از علیین مثل او متنعم خواهند بود این است بیان حقیقت قبر که احدی مشاهده نمیشود که اعتقاد بر حق
واقع نموده باشد و اقرار بر آنکه قبر حق است فهمیده باشد هر کس بیان الله را در ذکر حق فهمیده
تصدیق این کلمه هم ان القبر حق میکند و روح هیچ شئی از حد خود تجاوز نمیکند مثلا روحی که تعلق بخلق
میگیرد لم یزل خلق است و روحی که تعلق بحق میگیرد لم یزل حق است و روحی که دال علی الله بوده
لم یزل دال است و از برای او امکنه و حدود نیست و هیچ نفسی نیست که در وقت موت او شود
الا آنکه خداوند عالم عز سلطانه امر میفرماید ملائکه مسبحین و مقدسین و موحدین و مکبرین را که او را مرفع
ساخته تا آنکه بمحل اعلای از جنت وافق امنع از رضوان جا دهند و بعد از ذکر شئی نخواهد دید حزن بعد
از موت اگر مؤمن بوده بآنچه خدا در بیان نازل فرموده الی ظهوره او که او ان ظهور این محل

نخواهد بود بمثل نفوسی که از اوّل ظهور این امر بدون ایمان بمیان قبض روح شده که رایحهٔ از جنّت برایشان نمیوزد و بمن قسم اگر نفسی بعد از ظهور من نظیره الله بقدر اینکه بگوید بلی یا انکه اشاره کند برانکه او حق است و فاصله شود ثمر نمی بخشد از برای او این و هیچ نفعیت که بدون ایمان بمیان قبض روح شود الا انکه بعد از موت نمی چشد بقدر ذکر شیئی از خیر حسن و قلم خائف میشود که ذکر کند از انچه از برای او مهیا شده طوبی از برای کسی که قبض روح شود و مؤمن بمن نظیره الله و کلمات او باشد که او است مؤمن بمیان و انچه در بیان است و از برای فیض خداوند از برای مؤمنین حدی و منتهائی نیست لم نزل اهل جنّت در جنّت هستند الا من شاء الله بمثل انکه اهل فرقان در فرقان بودند و الا من شاء الله در حین ظهور بیان ظاهر زیرا که مشیّت نقطه بیان مشیّة الله ظاهر میگردد و اهل نار در نار خالد الا من شاء الله و این مشیت در ظهور من نظیره الله نزد اولوالعلم ثابت میگردد مثلا حروف انجیلیّه قبل از بعثت رسول الله هم در جنّت بوده اگر بانچه خداوند نازل فرموده عامل بوده و حین بعثت حکم نار میشود بر انها و اگر در این حین نفسی از ایشان مهتدی شود من شاء الله در حق او صدق میکند که از نار نجات یافته داخل در جنّت شده و مؤمنین بقرآن و انچه نازل در او است در جنّت بوده الا من شاء الله آن وقتی است که یکی از نفوس آن مؤمن بمیان نشود که داخل در نار میشود و از جنّت خارج میشود و لم نزل مظهر کلّیه مشیّت در هر قیامتی ظاهر و مرتفع و در طلوع لیل که بذکر برزخ ذکر میشود مشیّة الله باطنه یدخل من یشاء فی جنّته و یمنع من یشاء عن جنّته کسی را علم نیست باو الا انکه کسی که از حدود و بیان تجاوز نکند که آنوقت لایق است که مشیّت او مستقی از مشیّت قبل او باشد و الا او در هر یوم در شانی است چه بسا همان مظهر مشیّت کلّیه در برزخ بشهداء از قبل خود یا بابی از معرفت را مفتوح نماید که نتوانند متحمل شد

Provided by the Afnan Library

چنانچه از اول ظهور رسول الله ص الی بعثت همین حال بود وقبل ازاین ظهور ازحین عروج حضرت این امر متبطن بود چنانچه ازحین قبض روح رسول الله الی اول نزول بیان نشئت متبطنه درمیان خلق بود وکسی نمیشناخت اورا زیراکه اول نزل ولایزال درمقام نقطه اولیه باقی بوده وهست وحروف حی درانکمنه خود وسایرحروف ازعلیین ودونها درانکمنه خود کل مستمدازاو هستند واو میشناسد کل را ولکن کسی اورا نمیشناسد ولی هرکس منقطع شود بسوی او لابد مدد میدهد اورا

من حیث لایعرفه اذانه هوالقادر السبحان والمقتدر المتعال

الباب العاشر من الواحد الثانی

فی بیان سؤال الملائکة فی القبر

ملخص این باب انکه یوم قیامت مؤمنین بمن نظهره الله ازمردم سؤال میکنند که آیا دین شما بچه چیز ثابت است جواب میگویند بحجیت بیان واگر آن روز مؤمن هستند بایات الله جواب ملائکه رابحجتی که خداوند قبل نازل فرموده وتسلیم ایشان نموده میدهند والاحجة الله بر ایشان بالغ میشود وچون ایمان نیاورده کلمه نقمت درحق ایشان ثابت میگردد بعد ملائکه رجوع نموده بحضور خداوند عرض حال ایشان رانموده بعد خداوند عالم اگرجواب داذازایمان باو آیات رحمت درحق او نازل میفرماید والاکلمات نقمت وانچه خداوند نازل فرماید درآن روز درحق او جاری میشود بمثل آنچه نقطه بیان نازل فرموده درحق هرکس الی یوم القیمة ثابت میماند مظاهرنفی درنار ومظاهرنور دراثبات واول درون حروف علیین مذنب وثانی درحمت خداوند که درحروف علیین نازل فرموده مخلد واین است فضلی که ازبرای او مثل نیست الی یوم القیمة وانچه دراین قبرحکم اوشود درقبرجسدی راجع باو میگردد اگر مؤمن است روضه است ازریاض جنت واگردون مؤمن است متعدی است ازمقاعد نار

Provided by the Aman Library

چنانچه در حین حیات هم در نزد اولوالعلم محکمات است اگر موئی برارض تراب نشیند آن قطعه از سطح رضوان میگردد در یوم قیامت باذن الله عزوجل والا ارض نامرا میگردد با مرخداوند عزوجل و مراد از رجوع ملائکه الی الله و عرض براد رجوع اولاء بر من نظهره الله است بسوی او و مسبلی از برای احدی بسوی ذات ازل نبوده و نیست نه در بدء و نه در عود سبحان الله عن کل ما یذکر به اسم شئی من قبل و من بعد له الخلق والامر فی ملکوت الارض والسموات و ما بینهما لا آله الا هو المتکبر المتعال

الباب الحادی والعشر من الواحد الثانی

فی بیان ان البعث حق

ملخص این باب انکه کل را خداوند خلق فرموده بانچه در کتاب خود نازل فرموده از ارواح علیین که متعلق بحروف آنهاست و دون انها که متعلق بحروف آنها است و هر شئی که اطلاق شئیت براو شود در یوم قیامت مبعوث میگردد و بعث هر شئی بذکر من نظهره الله است در آن روز زیرا که خلق ان شئی هم در اول بذکر او بوده اگرچه در ظهور قبل او بوده مثلاً این فنجان و نعلینی بطور که الان بین یدی الله گذارده در یوم قیامت مبعوث میشود بکینونیت و ذائیت و نفسانیت و انیت در وقتی که شجره حقیقت تنطق فرماید که این فنجان و نعلینی بعینه او است و هر فنجان و نعلینی که حکم شود او دون میشود چنانچه قبل وجود او بقول نقطه بیان بوده مثل در حد جاد زده شد تا در کل عوالم کل درک نمایند مثلا در این کور حروف حی قرار داده بقول خود در آن قیامت هم از هر نفسی که بخواهد این حروف را مبعوث خواهد بفرماید بقول خود زیرا که غیر قول او خلق شیئی نمیکند بکینونیت و چونکه قول او قول الله است در حین قول کینونیت شئی متکون میشود اگر در علیین ایست بذکر حق و اگر در دون علیین است بدون او زیرا که انچه در

قرآن رسول خدا قرار داده کل بآیات الله قائم است و همین قسم امروز که روز بعث قرآن است
کل بامر الله مبعوث و قائم میشود و کل ما علی الارض بین یدی الله هست و بعث کل برجوع کل
میشود چنانچه خلق کل بر نفس واحده میشود بعث کل هم بر نفس واحده میشود در حینی که نفس
واحده بعث میشود بعث کلشی فرداً فرداً در انکه خود میشود اگرچه بذکر الله باشد که خداوند نازل
فرماید بعث شیئی را و کسی غیر از او نداند و بعد شهادة الله کل شهادت دهند مثل انکه این بعینه
بساطی است که مشیت اولیه بر روی ان نشسته و حال انکه اولی از برای او نبوده و ذکر هر ظهور
بنفسه در حق او میشود تا انکه بعینه این بساطی است که بر روی آن نشسته بود در رسول خدا ص و
این است سر انچه در احادیث مذکور است که آنچه در نزد ثقلین بوده در نزد قائم آل محمد هست
در انکه که حکم فرماید زیرا که انچه کل دارند از او است و انچه حکم فرماید در حق هر شیئی همان
شئی بوده اگرچه در صدر اسلام محمد بن عبد الله ص بر آن وصف و بر آن نوع ظهور بوده و
امروز بر این وصف و بر این نوع ظهور است و تا انکه کسی ناظر بنقطه حقیقت نشود ادراک بعث
کلشی را در نفس واحده نتواند کرد اگرچه هر ذی روحی اگر تفکر نماید بتواند آنچه مکلف است
از اعتقاد و بعث اخذ کند تا یوم ظهور من یظهره الله که هر کس بسوی او راجع شد بعث
او در علیین و در ظل شجره اثبات میگردد و الا بعث آن در دون علیین و داخل شجره نفی
میگردد و اگر شئی با سم ذکر بعث او نشود همینقدر که میفرماید مبعوث گردیم کلشیئی را
کل مبعوث میگردند در انکه خود در ظل نقطه واحده اگر در علیین است بشجره اثبات و اگر
در دون آنست بشجره نفی و ما یعزب من علم الله من شئی لا فی السموات و لا فی الارض و لا ما
بینهما بعث کل شیئی بامره انه کان علی کل شیئی قدیرا و بعث هیچ نفسی از نفس میت نمیشود که از
قبر تا ابی بیرون آید بلکه بعث کل از نفس احیاء آن زمان میگردد اگر از علیین است

از مومنین واگر از دون علیین است از دون آن ومردی نیست از برای بعث هر شیی
در یوم قیامت نزد خداوند عزوجل اذان الله یبدء الخلق ثم یعیده وقدر خلق
کل شیی ثم یبعثه والله علی کل شیی قدیر

الباب الثانی والعشر من الواحد الثانی

فی بیان الصراط وانه حق

ملخص این باب انکه مراد از صراط در هر زمانی ظهور الله وامر او بوده هر کس مستقر بوده بر
صراط حق بوده والا بر دون صراط ومثل صراط مثل ظهور نقطه بیان بود که از برای اشخاصی
که ایمان باو آورده از سموات وارض اوسع بل از سما ومقبولات وارض قابلیات اجلی تر
ومبرین بر این صراط که آیات بیان باشد بدرجات بوده بعضی در نزد استماع گفتند بلی ورتبنا
هذا هو الحق من عند الله لاریب فیه تنزیل من رب العالمین ایشان از صراط گذشته
اقرب از وصل بنفس وصل وبعضی بدون استماع کلمات بنظر بر او ایمان آورده وایشان از
صراط گذشته اقرب از کف کن بنون آن وبعضی آیات الله را شنیده وبقدر ما یطیق علیه
اسم الشیی تامل نموده ایشان بر صراط حیران مانده دویست دو هزار سال بلکه این از
جهت ذکر حدی است که در مقام طلوع شمس ربوبیت واقف شده والا ایام وسنین وشهور
منقطع است از واقف زیرا که اولی از برای ظهور الله نبوده که محدود بحد شود وکل مظاهر
ظهور راجع میشود امر در نقطه بیان اینست که در عالم لاحد متامل تامل نموده ومسیر از عالم
لاحد اقرب از لمح بصر گذشته ومسیر نموده واگر در جه بدرجه هر کس زیاده تامل نموده بر صراط
وقوف او بر صراط زیاده چه بسا اشخاصی که بر صراط میمانند الی قیامت ودیگر مثل حرف
کتاب الف که بر صراط کتاب قاف مانده الی الآن وحال انکه قیامت آن گذشت

Provided by the Aman Library

وانچه احادیث در باب صراط وارد است اگر مشاهده کند کسی بعین فطرت کل را می بیند
وازبرای دون مومنین ادق از شعر واحد از سیف است صراط زیرا که نمیتواند از جهنم
آیات قبل بیرون روند ونه اتیان بمثل نمایند ونه از بعد نفوس خود اقرار بحق کنند این است
که ازبرای ایشان احد از سیف وادق از شعر میگردد وازبرای مومنین اوسع از جهنم میگردد
زیرا که میگویند ذین ما بقرآن ثابت بود وآن بود کتاب خداوند که کل عاجز از اتیان بآیه
از آیات بمثل آن بودند وامروز بهمان شجره که قرآن را تکلم نمود تکلم بیان میفرماید کل من
عندالله لاریب فیه تنزیل من رب العالمین ومعجزی که کل را بود در قرآن در میان مشاهده میشود
وازبرای ما قدر وصل کاف بنون تاملی نیست ودر ایمان بخداوند وآیات او واقرار بحقیت
باب او وکلمات او چه بسا انفس که از صراط گذشته وداخل جنت میشوند وچه بسا از انفس
که در حین گذشتن بنار میافتند وچه بسا اشخاص که واقف میشوند ونمیتوانند بگذرند ومومنین
ناجی هستند ومنحرفین یا واقفین هردو در ظل نار ذکر میشود ای شجرة الفی لا ودنها وچه بسا
نفسی که از اول عمر الی آخر عمر عبادت خدا میکند وحینی که آیات خدا را میشنود وتصدیق نمیکند
واگر تامل کند بر صراط واقف میشود ودر ظل نار حشر میشود واگر جد کند داخل نار میشود ولمروز
محصی میخواهد که احصا کند که از صراط خالص نگذشته اند الا من شاءالله وکل بوقوف
یا دون ایمان در ظلال نار حشر شده وخود خبر نشده وخداوند حکم ایشان را نازل فرموده
تا یوم قیامت ثابت میماند آنچه خداوند نازل فرموده وایشان منظور بر علم خود در علو
تقوای خود متقی هستند وخبر ندارند که حکم نار در حق آنها از قبل اتفاق شد وبهمان حکم الی
یوم القیمة در مقاعد خود معذب خواهند شد اگر چه وقتی که خداوند صراط را برپا میدارد کل
می افتند ولی هر کس بچیزی محتجب میگردد که نزد خداوند بلا شبهت بوده ذهبت

چانچه امروز صراط الله ایات است وکل میتوانند بحقیت آنرا بفهمند ومتعجب میمانند خود را بچه فکر نفع نمی بخشد ایشان را بحانک اللهم لتاخذن ایدی الذین آمنوا بالبیان یوم القیمة بفضلک علی ان تمر علی الصراط اقرب من کلشی انک کنت علی کلشی رقیبا

الباب الثالث والعشر من الواحد الثانی

فی حقیقة المیزان وانه حق

لمحض این باب انکه از نقطه مشیت اولیه الی مالانهایة در هر ظهوری میزان همان نقطه حقیقت است واوامر مشرقه از شمس جوداو واعلی مراتب میزان در توحید کلمه لا اله الا هو است هرکس داخل میزان نفی شد داخل در میزان نار وهرکس داخل میزان اثبات شد داخل میزان جنت ودخول نفی متحقق نمیشود الا بولایت ابواب نار ودخول در جنت متحقق نمیشود الا بولایت ابواب جنت اگرچه کل نفی منتهی میشود بیک شجره وکل اثبات منتهی میشود بیک شجره چانچه کسی خواهد میزان قبل را مشاهده کند نظر کند در میزان ظهور رسول الله ص از حینی که بعثت آنحضرت بوده تا امروز الی مالانهایه در کف عدل او نار وهشه والی مالانهایة در کف فضل او جنت رفته وامروز میزان بیان است هرکس منحرف از او نیست در جنت ودر میزان فضل والا در کف عدل ودر نار زیرا که مبدء خلق نار وجنت هر دو از نقطه حقیقت متحقق میگردد حکم بر مقبل میکند خلق نور میشود وحکم بر غیر مقبل که میکند خلق نار میگردد وخداوند خالق نار ونور است بمشیت که آن نقطه باشد ومالک عدل وفضل است بعدل وفضلی که از این شجره ظاهر میگردد زیرا که اگر در شجره نقطه قرآن حکم بولایت امیرالمومنین ع نشده بود خلق جنت متحقق نمیشد وهمین قسم در انجیل اگر نازل فرموده بود که کسی که تبع من نیست برحق نیست خلق نار متحقق نمی شد حال انچه مضمون خیر است بقول او راجع بشجره اثبات میگردد وانچه مضمون دون خیر است راجع

شجره نفی میگردد و حقیقت میزان در حقیقت اولیه شجره اولی است الی ما لانهایه اطلاقات در ظل آن در علم الله گذشته مثلا اگر امروز نفسی بحکم رسول الله ص من قبل عمل نماید شائی از شئون آن میزان است و کسی که دون آن را بگوید در کف عدل میزان است و از ظهور بیان کشتی در ظل نقطه اولیه مبعوث شدند هر کس مقبل شد در کف فضل و اثبات ثابت میگردد و هر کس قدر سر جوی منحرف در کف عدل فانی میگردد الی یوم من یظهره الله که اداست میزان و امر اداست میزان و احوال اداست میزان و کلمات اداست میزان و دلالات اداست میزان ما ینسب الی المیزان میزان اذا تحقق النسبة فی الکتاب والا علی قدر ما یقطع النسبة یقطع الحکم الی حین یرفع کل النسبة و یبقی النفی فی النار و انا کل نستعیذ بالله الواحد النوار عن ذکر کل نار و لا امر الا من عند الله الواحد القهار

الباب الرابع والعشر من الواحد الثانی
فی بیان الحساب

ملخص این باب انکه حساب کل بید الله هست و غیر الله مقتدر بر حساب کل نیست و خداوند عالم حساب میفرماید کشتی را با نخبه حساب میفرماید شجره حقیقت در هر زمان بظهور او و در حین بطلان او حساب میفرماید کل را و لی حکم ظاهر میگردد الا در حین ظهور و حساب میفرماید کل را در یوم قیامت بیک کلمه واحده چنانچه در این قیامت کل خلق را حساب فرمود بیک کلمه و آن این است انتی انا الله لا الله الا انا رب کشتی هر کس تامل نماید در نار نفی بعدل حساب کرده شد و هر کس تصدیق کرد بنور اثبات بفضل حساب کرده شد زیرا که کل ما علی الارض نفوس مستقدر که از ایشان راجع میشود بنفوس مومنه بقرآن زیرا که غیر آنها در قیامت

رسول خدا حساب کرده شده و فانی گشتند فنای ایمانی نه جسدی و الا کل ارض از اجساد
ایشان پر است و نفوس مؤمنه بقرآن هیچ حجتی نزد ایشان بر صحت دین ایشان اقوی از کتاب
نبوده و از این جهت خداوند بنجره حقیقت را ظاهر فرمود با این حجت که دین این نفوس بمؤمنه
بآن ثابت بود و این کلمه که حساب کل بآن شد والی یوم القیمه میشود بهمان لسان آیات
قرآنیه که لسان عربی است و افصح از کل السن است نازل فرمود و اکثر بعدل حساب کرده
شده و در نار نفی لایشفی گشته و نفوسی که اقرار بتوحید خداوند نموده در این کلمه بفضل حساب
کرده شده و جزا داده شدند باحسن جزا بایکه الی یوم القیمه باقی است و کل خیر در همین
آیات نازل شده والی یوم القیمه بایشان میرسد زیرا که هیچ آیه خداوند نازل نفرموده
الا ارواح مستعلیه بآن در ظل آن هستند و راجع بآن نفوسی که خداوند در جزای ایشان این
آیات را نازل فرموده میگردند و در طول لیل الیل که ماچن الظهورین است و اگر نفسی گوید که
ما یقین نکردیم که این کلمه قول خدا است جواب گفته میشود که همین کلمه بعینها در قرآن نازل شده
و قبل از شجره طور بمثل انکه خداوند در قرآن نازل فرموده ذکر شده بآنچه از قول رسول الله
که این کلمه را تلاوت فرموده و یقین نمودید که از قبل الله هست بهمان حجت اینجا اثبات یقین
میشود زیرا که اگر در آنجا میگفتند که ما علی الارض از آیات یاد عاجز هستند در اینجا هم اولوالعلم
مشاهده این امر را نموده و مینمایند بچه حجت یقین کرده که این کلام خداوند نیست اگر بآیات
نفسی گوا تبیان او و از شجره حقیقت اگر کاتبی بتواند نوشت در یک روز دو الف
بنویسد و الا بقدریکه بتواند مثل این نوع آیات که شبهه از برای اولوالالفده نیست که من قبل الله
است زیرا که بعضها شهادت میدهد که کلام الله است و بشر مثل او تطق نتواند نمود و این
کلام نفس مشیت است که کلام الله باشد زیرا که ذات ازل لم یزل و لایزال بر حالت

واحده بوده و هست و کلام در مقام خلق و ابداع است و چون که در مشیت دیده نمیشود
الا انکه ازاین جهت است که این کلام منسوب الی الله میگردد زیرا که غیر الله مقدر بر مثل او
نیست و کسی که با این شجره بوده یا خواهد بود تمیز داده که این کلام بر محض فطرت او است
و نزد او اسهل تر و اقرب است حین تکلم از شئون مناجات و خطب و علم و شئون فارسیه
زیرا که این است کلام کینونیت او که دلالت نمیکند الا بر خداوند واحده ازاین جهت است
که ایات الله گفته میشود و کلام الله ذکر میشود زیرا که ذات ازل لم یزل و لا یزال بر حالت
واحده بوده و حالت تکلم و قبل از تکلم یا بعد از تکلم شئون ثلاثه صفت مشیت اولیه است
و خداوند اجل و اعظم است ازانیکه متصف باین صفت گردد و منعوت باین هندسه و بهر
حجتی که در مثل این کلمه کل در قرآن محتج میشوند در بیان هم محتج میشوند انیست که مردم از حساب خود
باک نداشته که از اول عمر تا آخر عمر قلم لاشئی گرفته شود بر ایشان چقدر نفس خالف است در
این محاسبات در نیوتیه که مقدار آن مقدار دنیا است نه دین ولی در جائی که مقدار در
دین است و توحید و اعمال او مقبول نمیگردد و راجع بفنای ابدی میگردد متذکر نمیشود و
حال انکه او لو الافئده کل ما علی الارض را میسزد بهند که در یوم قیامت شجره حقیقت درباره
ایشان کلمه بلی بفرماید لا لا زیرا که حساب باین دو کلمه کرده میشود و حمد مر خدا را که امروز
نفس بصیری نیست که غلطت یوم حساب را مشاهده نماید چه نفوس معجبه از محاسبات دنیویه
مرتسمه که راجع میشود با نیکه خداوند دوست نمیدارد که کسی در زمره او حق کمی باشد دانقیه
اهتمام کلی مینمایند در انیکه مثقال الذره نفسی نگردند ولی غافلند از نفس خود و انچه از برای
او خلق شده اند که هزاره دولت و هفتاد سال در قرآن عمل نمایند و یوم جزا و حساب
ظل لاشئی بر دور ایشان کشیده میشود این است که از برای مردم شعور ایمانی نیست که اگر

متور ایمانی چون ما علی الارض راحمید اند که حساب ایشان بتعجیل کرده شود نه عدل زیرا که بعدل
در نار الی یوم القیمة معذب میگردند و بفضل الی یوم القیمه در جنت نعیم میگردند و منبع از ظهور
من یظهره الله سنه حساب است اگرچه خواهد شهر سبع قرار میدهد والا اسبوع سبع والا ایام سبع
یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید لا یسئل عما یفعل و کل بما اکتسبت ایدیهم یسئلون

الباب الخامس والعشرین من الواحد الثانی

فی بیان ان الکتاب و آیة حق محض این باب انکه مراد از کتاب آنچیزیست که از قبل نقطه حقیقت
ظاهر شود زیرا که از برای ذات ازل لم یزل و لا یزال تبدیلی و تغییری نیست بلکه کتاب نقطه بیان
کتابی است که دال علی الله است زیرا که غیر الله قادر بر آن کتاب نیست و آن از یک
حرف گرفته الا ما لا نهایة ذکر میشود چه انچه از نقطه حقیقت منتشر گردد ذکر کتاب میشود و انچه من نظیر
کتاب بخط خود نویسد کتابی است که بخط الله نوشته شده زیرا که منسوب الی الله بوده و هست
زیرا که کتاب او حق است ای ارواح مقدسه بکلمه حق در کلماتی که نازل میفرماید از هر شان
که باشد سواء انکه ایات باشد که ما عیر احسن رضوان است و مناجات که لبن لم یتغیر و تفکر
آیات که ضرر و اجوبه و آن سیر مناجات که عمل مصفی است در کتاب الله هست و شئون
فارسیه بعینه مثل شئون ایات است زیرا که کل از بحر حقیقت جاری میگردد و اگر کسی در کلمات
فارسی بعین نواد نظر کند فصاحت ایات را بعینها مشاهده مینماید و یقین میکند که غیر الله قادر
بر این نوع کلام نبوده و نیست ولی چه بسا اشخاصی که اقرار کردند بر اینکه کتاب حق است
ولی از محققین حق محتجب مانده و چه بسا که نقطه حقیقت که کتاب او کتاب الله هست بل اعز است
کتاب او از کل شئ بل یک حرف از کتاب او اعز است از کل شئ از اسکبار مردم
از ایشان میشود که کتاب خود را بر ایشان نازل فرماید و از نار نجات یابند و داخل

جنت شوند وچه بسا از ملاحظه علو فضل در رحمت خود نازل میفرماید ولی بر آن کسی که نازل میشود
ملتفت نمیشود بلکه قلم حیا میکند که ذکر کند وحال انکه شب وروز میخوانده اللهم اعطنی کتابی
بیمینی حال که خداوند عطا فرمود نمیگیرد بلکه معطی را که رسولی است از رسولان او اگر بتواند
از آنچه قلم حیا میکند ورحق او مرتکب میشود وحال انکه کتاب کتاب خدای او بوده ورسول
رسول او واز علو فضل وجود بر او نازل فرموده بشانی که بتواند که یقین کند که کتاب الله
وغیر او قادر بر مثل او نیست چنانچه دین کل امروز بآیات قرآن محق است ودیگر آیات
او شجره حقیقت بر کل نازل فرموده وکسی مطلع نشد وحال انکه کل اقرار کرده ومیکنند بر اینکه کتاب
حق است ودر نزد هر ظهوری از ظهور شجره حقیقت مؤمنین باو وکتاب او از قبل ظهور اراده
کتاب او از بعد ممتحن میشوند بحیثیتی که نمیماند الا مومن خالص واداء از کبریت احمر است
چنانچه نفوسی که بعیسی بن مریم وکتاب او ایمان آوردند اگر شناخته بودند که ظهور محمد ع
بعینه همان ظهور بوده بنجو اشرف در آخرت وکتاب او همان انجیل بوده بنجو اشرف
واحدی از نصاری از دین خود برنگشته وکل برسول الله ایمان آورده وبکتاب او
تصدیق نموده وهمین قسم اگر مومنین برسول الله ع وکتاب او یقین کنند که ظهور قائم گ
بیان همان ظهور رسول الله ع هست بنجو اشرف در آخرت واین کتاب بعینه همان
فرقان است که بنجو اشرف نازل شده در آخرت احدی از مومنین بقران خارج از
دین خود نشده واقرب از لمح بصر ایمان آورده وتصدیق بیان نموده وحال انکه عدم
یقین ایشان عند الله مردود است بلکه انچه ما یحق به الیقین است از برای ایشان
مشهود شده زیرا که اگر تفکر نمایند در حجتی که باو دین اسلام ثابت شده مشاهده مینمایند بعینه
همان حجت را بنجو اشرف وهمینقدر که تصدیق بیقین نمیکنند علامت این است که

کینونیات ایشان از شجره نفی بوده و راجع باو میشود و ایما نفسهای ایشان و اعمالی که کرده‌اند
در دین اسلام مستودع بوده بمیشتر و بقدر خردلی نفع بایشان نمی بخشد اگر اعمال حروف
کتاب الف امروز نفع بایشان می بخشد اعمال آنها هم نفع می بخشد اگرچه بآنچه منزل الله
بوده بلا تغییر حرفی عمل کنند چنانچه این مطلب را اکثر مجتهدین و متقیین راجع بانفس خود نموده
و عمل بقول میت را بعد از موت او جایز ندانسته اگرچه حق واقع عند الله ظاهر است و
راجع میشود بشجره بیان و همان حکم که از آن مطلع ظاهر گشته جاری است در کل مدارک
مجتهدین و متقیین و هر کس در حکم غیر الله نمی بیند مصاب بوده و هست اگرچه مختلفین باشد چون
راجع الی الله میگردد مقبول میشود اگرچه اختلاف نبوده و نیست و در آنچه نازل در بیان شده
من عند الله زیرا که هر حکمی در مقام خود صدق است و اختلاف وقتی است که در مورد
خاص شود اگرچه آن وقت هم بتعدد و امکنه و ساعات و اقترانات و دلالات اگر مختلف شود
مختلف میگردد و لم یزل الله فی شأن بدیع و خلق جدید و حکم جدید اگرچه آنچه از نقطه حقیقیه
الی امروز ظاهر شده کل من عند الله بوده و هست و حال آنکه بظاهر در هر شریعتی اختلافات
مالا نهایه در بین اهل آن ذکر میشود و محقق است که آنچه من عند الله است در او اختلافی
نیست بانبساط بصر در این نکته ظاهر است زیرا که مثل احکامات مثل خلق کینونیات است
لم یزل در تجدد و حدوث است و اقل از طرف بصر در مورد امر خلق بدیع و شأن حدیث
ظاهر میگردد ولی در نظر خلق از ظهور الی ظهور است زیرا که در بطون راجع میشود بآنچه در ظهور
ظاهر شده اگرچه حقیقت باطنیه عند الله کلیتی را در حین بطون خود ولی بآنچه در حین ظهور
مدد فرموده زیرا که غیر آن از برای نفسی یقین حاصل نمیگردد الا من شاء الله انه
علام قدیر

الباب السادس والعشرین من الواحد الثانی

فی بیان ان الجنة حق

ملخص این باب انکه تا امروز کسی غیر از مظاهر کلیه خداوند مخصوص بخود فرموده کسی بجنت را
فهمیده و نه نار را و انچه متعلق بذکر جنت است در این عالم که مبدء کل عوالم و منهی الیه کل عوالم
است که کل در مقام عرش جنتست باشد که اول متجلی بتجلی اوست چنانچه در دعا عرفه این
مطلب ذکر شده یا من استوی برحمانیته علی العرش فصار العرش غیبا فی ذاته کما صارت العوالم
غیبا فی عرشه و در قرآن در نزد اهل بیان مظهر رحمانیت حقیقت آدمیه مخصوص است بامیر المومنین
زیرا که انچه در کل عوالم است مبدء او ازا و شده و رجع او بسوی او میشود مثلا از یوم آدم تا امروز
فی دور ظهور حقیقتی با دل من ادخل ابواب بجنة و دون آن نشده تا انکه جوهر کل حق
منتهی میشود باین ظهور و دون آن متحقق میشود باین ظهور چنانچه اگر کسی بجوهر نظر نظر کند می بیند
که کل عوالم مبدء آنها در مقام اراده بوده که ادبمشیت موجود میگردد و ادبنفسها و اوامر
محیط بر کل عوالم باحاطه رتبه کینونیتی زیرا که هر صاحب رتبه در این بیان صاحب رتبه باشد
اقرار بعلو رتبه او در نفس خود میکند زیرا که عالم انفس طبق عالم آفاق است مثلا در آفاق
که ظاهر شد ظهور محمدی با اینکه اول خلق است و در انفس کل مومنین با دو قبل میشوند
که او اول خلق بوده و هست بعد از اینکه این مطلب محقق گشته مبشد از برای هیچ نفسی
مبنا شد که در علم الله هیچ جنتی از ظهور الله در نقطه مشیت اعظم تر نبوده و نیست چنانچه از
هر ظهوری بظهوری جنت او ان ظهور بوده و در آن ظهور تا انکه کل ظهورات منتهی شده
بنقطه قرآن از حین بعثت هیچ جنتی در علم خدا از آن نفس منتهی اعظم تر نبوده و در آن ظهور
قدرا که در انفس مثل این است امروز بعد از خداوند کسی با این خود و اعظم از رسول

خدا نمیداند و تحقق این آیه در انفس ظاهر نشد الا بظهور آن نفس اولیه و بعد هیچ جنتی در علم خدا اعظم تر
از امیرالمومنین ع نبوده چنانچه در انفس بعد از رسول خدا کسی نظر نمیکند الا باو و همین قسم در جنت
بدرجه مراتب ابواب جنت متعدد میگردد تا بحروف واحد منتهی میشود مثلاً در ظهور جنت خاص هیچ
جنتی بعد از جنات سابقه بر آن در حین آخر حیات او اعظم تر نبود که آنوقت وحید بوده در
ارض طف و مکان جنت انوقت علی بن الحسین ع و امر ابوده و همین قسم مشاهده کن کل جنات را
تا بحرف میم منتهی شود و بعد راجع میگردد بنقطه و از حین ظهور این امر متمم تا سنه دقیقه آن را بهیچ
احصا توان نمود اول ظهور جنت نقطه فرقان بوده در آخریت او که جنت بیان باشد در اولی
او آن حین در علم خدا جنتی اعظم تر از او نبوده و الی یوم ظهور من یظهره انکه جنتی از او
اعظم تر نیست و حین ظهور او مبدل میشود جنت اولای نقطه بیان بجنت اخرای او و بعد از
آن جنت جنات حروف حی که نفوس مؤمنه قبل کل انفس باشند اعظم جنات است و منتهی میشود
آخر ظهور بجنت سین نه این است که در حین هر ظهوری جنت قبل در مقر خود نباشد مثلا در
حین ظهور جنت سین جنت باء بر عرش خود هست و همین قسم است حکم کل احرف و خداوند
از برای هر جنتی که ظهور مشیت بنفسها باشد نوزده باب قرار فرموده چنانچه در این ظهور که این
حکم مرتفع شده دلیل است که در هر ظهور مشیت این قسم بوده چنانچه در قرآن کل راجع میشوند
بابواب و ابواب باهل بیت و اهل بیت برسول خدا و رسول خدا بخداوند عزوجل و ایست که اسم رابع ممدوح
من الله باسم ثالث و اسم ثالث باسم ثانی و اسم ثانی باسم اول که نفس اسم باشد و کسی که
اول داخل این جنت شد روح القدس بود که قبل کل ارواح بلقاء انکه فائز گردیده و اقرار
بوحدانیت او نمود چنانچه هیچ جوهر عقلی در امکان متصور نیست که اعز و الذ از توحید خدا
بوده باشد و تسبیح و تقدیس او چنانچه آن نفسی که در این عالم بحق مایل خود فائز گردد

و در سبیل حق مشهای لذت او ادای شکر خدا است او را بر نعمتی که باو عطا فرموده مثلاً
عبدی را خداوند بدرجه بابیت یا امامت یا نبوت فائز گرداند غایت ثمره لذت او
ادای شکر خدا است که میگوید حمد خدائی را که مرا باین نعمت فائز گردانیده و همین قسم در
شئون ظاهریه هر بنده را که خداوند بر کرسی سلطنت جالس دهد مشهای لذت او در وقتی است که
نظر بخدای خود میکند و میگوید حمد مر او را که مرا باین علیه مشتهر فرموده و این است که کل
لذات راجع میشود بر کن ثانی که محل حمد باشد همین قسم که کینونیات راجع بآن محل اقدس
میگردد الفاظ هم بمعانی علیها راجع میگردد و این است که در تنزلات و لو الافئده ثمره آخر در اول
ظاهر زیرا که آن حمدی که بعد از ظهور مواهب الهیه ظاهر گردد از آن بآن نوع حمد از
مصدر عزت از برای حامد شده این است که روح اول در حین دخول در جنت اولیه
بآنچه ممکن است در امکان از هر فیضی رسیده چنانچه ثمره کل را بیان نموده که راجع بکلمه
حمد میگردد که آن نفس حامل همان روح باشد و آنچه منسب گردد از او منسب میگردد از
ظهورات جنتیه از جوهر عرفان گرفته تا بظاهر حسد مشی شود حتی لباس حریر بادپوشیده
و آنچه مایتلذذ در جنت باو متلذذ میشود و او بنفسه متلذذ نمیشود الا بتجلی خود که محل نقطه باشد و او
کاف مستدیره است که لم یزل و لایزال بر حول نفس خود حرکت مینماید و نیست از برای او
نه اولی و نه آخری و نه مشهائی و نه غایتی چنانچه هر کس داخل در جنت فرقان شد آنچه مشاهده
نعمت کند می بیند که از سماء جود رسول الله بوده حتی آنکه اگر مورد ثی دانه یاقوتی ارث
برد نیست الا بعطیه آن حقیقت اولیه که حکم فرموده بآن و اگر حکم بر غیر آن کرده بود که
غیر آن نفس که الآن ارث میبرد بر کی میتوانست بگوید لم اوبم این است که کل وجود از
نقطه وجود خود الی منتهای صعود خود آنچه دارند از عطیه او است که عطیه الله هست بهیچ شئی

نیست ندارد الا بفضل وجود او مثلا اگر در این جنت کسی لباس حریر پوشد نیست مگر بعضی
عطای او چنانچه بقدر مقدر بر پوشیدن بود و نیز انست اگر کسی چشم نوآموخود را
باز نماید نمی چند کل وجود را الا کفی از جود او و آنچه که در جنت فرقان داخل شدند کل در ظل باب
اولیه که رسول الله باشد مستظلند و ابواب دیگر جنت در قبضه این باب است بلکه او انها را
خلق فرموده بجود خود مثلا هر کس در حق حرف آخر عروج نماید بنهای عروج و ظاهر شود از برای
جسد او آنچه که فوق آن متصور نیست در این عالم نیست الا از اذن آن که فرموده این است
یکی از ابواب جنت و هدایت من چنانچه انچه بظاهر در جنت تربت امام ثامن ظاهر شده
نیست الا بآنچه رسول خدا فرموده که او است وصی ثامن من اگرچه الان نزد تربت او این
نوع ظهورات نیست ولی کل این ظهورات نبوده و نیست الا در قبضه جود او و کف قدرت او
و در ظل هر بابی از ابواب جنت ابواب ما لانهایه بوده و هست چنانچه هر نفسی که در ولایت
یکی از ابواب جنت آمده بفضه جنتی است از برای او در رتبه خود و الا ما لانهایه این سر
ظاهر بوده و جاری است و آنچه امروز لذت متصور است در این جنت است و از جنت
قبل کل لذت قطع شده چنانچه حین ظهور رسول الله کل لذت از جنت انجیلیه قطع شد زیرا
که کل جنت در توحید خدا و عرفان در رضای او و طاعت مظاهر امر او است بعد از آنکه
منقطع باشد نفسی از آن چه جنتی است اگرچه در عمر خود بنهای لذت ممکنه متنعم گردد که
آخر راجع بنار فنا میگردد و اگر در کینونیات حروف انجیلیه آیتی از حق باشد که منتهی الیه
لذت است اگرچه در ظهور عیسی بوده ولی امروز آن آیه مرتفع شده و او بمکان بقا
است که تا حال صبر نموده چنانچه اگر کل حروف انجیلیه یقین بدانند که ظهور رسول الله
همان ظهور عیسی بوده بنجر اشرف احدی از حروف انجیلیه در انجیل خود باقی نخواهد ماند

دوران جنت متلذذ نخواهد شد وهمین قسم بعد از فرقان که اگر امروز کسان لذتی میکند حقیقت
ندارد زیرا که اگر با من خود و خدا علی میکند لکه و کسان تلذذی میبرد عند الله ابدا برای دون
آن کرده و همان کانیکه حروف الفیه مانده آنها هم مانده اند زیرا که مرآت الله طالع شود در
جنت دیگر این است که کل لذت منقطع است الا من عرف الله وحده وآمن به وعرف جنته
وآمن به وعرف کتابه وآمن به وعرف ما نزل فی کتابه وآمن به وهمین قسم اهل این جنت در
همین جنت متلذذ بستند الی اول ظهور من یظهره الله قسم بذات الهی که از برای ایشان در حین
ظهور ایشان هیچ جنتی اعظم تر از ایمان بار و طاعت او نیست وکل لذت از اهل بیان
منقطع میگردد طوبی لمن یدخل فی ظله و یستلذ بذکره تا نه بقیه الی کرة الاخری واذا لواحق
به و یستلذ بذکره یدرک کرة اخری بعد الاخری ولا غایة له ولا منتهی دان بقی فی ظهور فیقطع
بالایمان واللذة عنه حین ظهوره وصیت میکنم کل اهل بیان را که اگر در حین ظهور من یظهره الله
کل موفق بآن جنت اعظم ولقای اکبر گردید طوبی لکم ثم طوبی لکم ثم طوبی لکم والا اگر نشنید
ظهوری ظاهر شده. بایات قبل از عدد اسم الله الا نیشکه کل داخل شوید واگر نشده وبعد
اسم الله المستغاث منتهی شده وشنیده اید که نقطه ظاهر شده وکل بقین کرده اید رجم بر انفس
خود کرده وکل بکلیه در ظل او نقطه ظاهره که کل داخل نشده اید متظلم گردید واگر بشنوید
ظاهر شده صاحب نفس بآیات واولوالعلم آنزمان تصدیق او نموده نه معروفین از اولوالعلم
بلکه متقین نظر بمثل این زمان که انها محتجب مانده ومتقین نظر وصاحبان منظر اگرچه بر لباس
فقر و مسکنت بوده بسعت بدخول جنت گرفته ولباس حریر پوشیده وایشان هنوز در حکم
قبل باقی مانده تامل نکرده وکل داخل شوید در ظل ظلال او که اداست اول داخر واوست
ظاهر و باطن واگر نشنیدید در تضرع وابتهال برآمده که بفضل خدا الی مستغاث از شما

منطوع نگشته و اگر شنیده یدان ممات که ظاهر گشته من هو مجوبی و مجوبکم و ملکی و ملککم فاذا لاتصبرن
قدر ما تنفس نفس و لقد خلقکم کلکم اجمعون فی ظل الکد و لاتقولن لم و بم فان هذا من اعظم امرنا
آیاکم ان تحنثکم عن نار بعلمکم بما قد اذنت لکم بهذا ان یا اهل البیان کل تشکرون که اگر نفسی
بقدر تنفسی صبر بعد از ده هزار و یکسال نماید بلاشبهه در دین بیان نیست و داخل نار است
الا انکه ظهور الکه ظاهر نشود که آنوقت کل مکلف باابتهال و تضرع هستید نه این است که مثل یهود
مانده که عیسی را باید و نه مثل نصاری که محمد را باید و نه مثل امت محمد ص که قائم آل محمد ظاهر شود
و بمانید دان یرضی فوادی بان یبقی من البیان من احد لاقولن جانت نقطة البیان فی اضرحها
و انتم علی ما انتم علیه لباقون قسم بمن نظهره الکه که هیچ قسمی در علم خدا از این اعظم تر نبوده و
نیست که اگر ظاهر شود واحدی در بیان باقی ماند کل نقمت بیان از برای او هست بضعف
دیراکه امروز نقمت فرقانیه از برای اشخاصی که داخل در بیان نشده مضاعف است چنانچه
نقمت انجیلیه از برای اشخاصیکه داخل در قرآن نشده بودند بوده و نقمت قرآنیه هم در حق ایشان
مضاعف شده و اگر چنین نفسی باشد ابدا داخل در بیان نبوده و در ظل شجره ذات حروف بیان
داخل نشده چنانچه اگر کسی از حروف قرآن ماند که در ظل بیان داخل نشود داخل قرآن نگشته
و در ظل شجره محمدیه مستظل نشده و الا تخلف از ظهور اشرف او در آخرت نمیکرد و همین قسم در
انجیل گفته میشود که اگر نفسی مؤمن بعیسی بود لابد ایمان بمحمد ص میآورد و همینقدر که نیاورد دلیل
است که ایمان بانجیل و عیسی نداشته چنانچه اگر امروز کسی در احادیث فتنه و امتحان نظر
نماید مشاهده مینماید که چقدر اولیای حق از برای نجات این خلق در یوم ظهور اهتمام فرمودند
چنانچه مدققین نظر در کتاب خود ذکر نموده که ظهور حضرت ظهور حقیقت مسئول عنها است
که در حدیث کمیل مذکور است ولی بهیچ انکه من یشاء و یدخل الجنة من یرید انیت حقیقت

در عالم حیات و بعد از موت لا یعلم الا الله هنالک تالا عین رات و لا اذن سمعت و لا
خطر علی قلب بشر قد خلق الله فیها من کل ما کل عنه من فضله سائلون و اگر اجمع سموات و ارض
گردد و کل اشیاء قلم و کل ذیروح کاتب هر آینه شئی از اشیاء جنت بعد از موت را نتوانند
درک نمود و مدار آن مدار همین جنتی است که در حیات عبد ذکر شد اگر در این حیات داخل
در جنت ظهور الله گشته داخل در جنت آخرت هم بعد از موت خواهد شد و الا داخل نار خواهد شد.
همین ما قبض اعوذ بالله عن ذلک ما رأیت فی تلک الجنة الا الله و لا فیها الا ایاه و لا من قبلها
الا ایاه و لا من بعدها الا ایاه و لا من فوقها الا ایاه و لا من دونها الا ایاه له الخلق و الامر من
قبل و من بعد لا آله الا هو الحی القیوم و چه بسا نفسی در ظهوری از اعلی علو اهل جنت است
و حین ظهور بعد از ادنی دنو اهل نار میگردد پناه برده بخدا و اعتصام در رتبه بکل نقطه بیان در
اولی و اخرای او که او است غنی از اینکه کسی ایمان باو آورد یا داخل در جنت او شود بل کل
اگر نشوند در نار میروند و الا خود در جنت فائز میگردند این است که اگر نفسی نفسی را هدایت نماید
بهتر است از برای او از اینکه مالک شود ما علی الارض کلا را زیرا که اگر هدایت نمود آن نفس را
تا قائمه ان نفس در ظل شجره توحید است رحمت خداوند بهره و میرسد و الا تملک ما علی الارض
در حین موت از او منقطع میگردد ولی بسبیل هدایت از ردی حب و رأفت بوده نه شدت و
سطوت هذا منه الله من قبل و من بعد یدخل من یشاء فی رحمته انه ولی کریم و هیچ جنتی اعظم تر
از برای هیچ نفسی نیست که در حین ظهور الله ادراک نماید او را و آیات او را بشنود و ایمان
آورد و بلقاء او که لقاء الله است فائز گردد و در رضای او که بحر محیط بر رضوان است
مستغرق شود و بالاء جنت فردانیت متلذذ گردد و حمد خدا را که کل امروز از این جنت محجب
و بآنچه حین قبض روح از انسان منقطع و داخل در نار میکند متلذذ و از برای آنچه خلق از برای

او شده محجب و کاش محجب بوده و مضاد نبوده و کاش مضاد بوده و آنچه که لایق بر شجره حقیقت
نبوده بالنسبه باو در حق او ظاهر نگردد کل باو مؤمن و او را در جبل نموده و کل باو مستند و او را
تنها گذاشته و هیچ ناری از برای عالمین از نفس عمل اشد تر نبوده و نیست چنانچه برای مؤمنین
هیچ جنتی از برای ایشان از نفس ایمان عظیم تر نبوده و نیست و ما من آله الا الله ذلک آله
الجنة و رحمها و مالکها و ملیکها و سلطانها ما فیها یبقی بامره و انه لنفنی عما فیها و علیها و لکن ما فیها
یتلذذون بلقائه حین ظهوره ثم بلقائه حین بطونه من حیث هم لا یعلمون کل من فیها یسبحون بحمده فی
کل حین و قبل حین و بعد حین و یوحدون الله و یقدسونه بذکره فی کل شأن و قبل شأن و بعد شأن
لن یدخل فیها من نفس الا ما أنها تقول من عند ربها انني انا الله لا آله الا انا العزیز المحبوب
و انني انا الله لا آله الا انا المهیمن القیوم و انني انا الله لا آله الا انا رب لبیک و انني انا الله لا
آله الا انا حی لبیک و انني انا الله لا آله الا انا رب کلشی رب العرش المنیع و کلشی راجع میشود
بهیکل انسانی سواء کان من ذکر او انثی و اگر ان نفس در جنت است کل آنچه در ملک او است
در جنت اگرچه شیئی باشد که لیس کمثله شیئ در صقع خود نباشد زیرا که آنچه از مشیت متجلی میگردد
بر صورت نفس خود است در حد خود که اگر سعی شود باقی نمیماند در صورت فوادی او
الا هیکل انسانی و از این است که کلشی طلب میکنند از خداوند که در ظل ما ینسب الی المؤمن باشند
شده و زیرا که جنت شیئی است که منسوب الی الله گردد و ما ینسب الی المؤمن ینسب الی الله
و اگر راجع بنفس دون موهنه گردد کل در نار است و از شئون آن اگرچه کل در صقع خود لیس کمثله
شیئ باشد چنانچه این شجره که بلا ابواب است و بلا حدود و معروف امروز اعلی غرف رضوان است
که شجره حقیقت در او مستقر است که گویا ذات آن همه بندای ذکر انني انا الله لا آله الا انا رب کلشی
میخوانند بکل جهات اگرچه مقاعد مرآتیه مطرزه مذهب باشد ولی اگر شجره حقیقت در مثل این

حجرات ساکن گردد آنوقت ان ذرات مرایا میخوانند چنانچه ذرات مرایای اعلی مقعد عمارات صدری که درایام ارض صاد در انجا ساکن بوده میخوانده و میخوانند و حکم از برای هیچ شیئی نیست الا انکه راجع بآن نفس میگردد و دانست که هر مقعدی که اهل جنت بر او مستقر شوند با علی ما یمکن وصف در امکان آنها بوده که ناظرین بطرف حقیقت مشاهده نمایند چنانچه هیچ مقعدی از محل شهادت کلمه خاص ادنی تر در آنروز نبوده ولی چون از جنت بوده با علی ما یمکن در نظر آید ظاهر بوده که اگر آن روز ناظری نظر میکرد میدید که لایق بوده که جبران او از بابت قدرت مرتفع شود نه ذهب و اگر ظاهر نشده از ضعف نفوس بوده نه عدم امکان آن ارض زیرا که آن قابل بوده و همچنین ارضی که آنروز شجره مقابل مستقر بوده اغصان آن آنروز نبوده که اوراق افشانده در آن روز میدیدند فنای او را که گویا بهمان روز لاشیئی میدیدند چنانچه امروز اثری و نشانی نه از مستقر بر آن ارض است و نه از اوراق که ذلک یفنی الله الفنی و یرفع الله الاثبات بامره انه علی کلشیئ قدیر و اگر برعکس مورد ظاهر شود که مقعد شجره حقیقت اعلی علو ارض گردد شبهه نیست که لم یزل و لایزال در ارتفاع مرتفع میگردد و در ظل اگرچه شیئی ارض ادنی باشد در تنزل تنزل مینماید از کلشیئ یرجع الی النفس الانسانیه و انهای ترجع الی الله فی الجنة ان کانت مؤمنة بمن یظهره الله و ترجع الی دون الحق فی النار اذا کانت محتجبة و من یتبع امری فی ام الکتاب یدخل الجنة حیث لامرد له من عند الله انه کان علی کلشیئ قدیرا

الباب السابع و العشرین من الواحد الثانی

فی بیان ان النار حق

ملخص این باب انکه از برای نار شئون مالانهایة بما لانهایة بوده و هست جوهر جاهراد عدم عرفان الله است که در هر ظهوری بعدم عرفان ظاهر بظهور در نفس او ظاهر میگردد

که بخواند کل را بهر لسانی که بر آن مبعوث گردد لا آله الا الله حقاً حقاً لا آله الا الله حقاً حقاً
لا آله الا الله حقاً حقاً لا آله الا الله حقاً حقاً حقاً حقاً زیرا که جوهر کلی از ما لایجب الله
بنفی دانا یجب الله راجع باثبات میگردد و این ظاهر نمیگردد الا لایجب نقطه آن حقیقتی کل
ظهور و ما یجب و این جوهر در قرآن فواد اول است و در بیان فواد اول که در قرن شیخ
شنید شجره حقیقت ظاهر شد فواد شبار تامل یا جهد فانی گشت اگرچه آن فواد در قبل در جنت
بود زیرا که لا اله الا الله میگفت و محمد رسول الله ص و علی و الائمة حجج الله و ابواب الهدی
اولئک هم شهداء الله و ما نزل الله فی الفرقان راحق میدانست ولی در حین احتجاب یا غفلت
یا وقوف یا جهد یا انکار باطل شد انچه که در او بود از آیات حقه از معرفة الله و از معرفت
نبی و ائمه و ابواب و اقرار بانچه حق است در اسلام من عند الله زیرا که کل اینها از شجره حقیقت
طالع شده بود و این شجره بعینها ظاهر شد و این اثمار از او بود در قبل و بحقیقه رک ظاهر شد
و کسی قبول نکرد گویا در اول قبول نکرده زیرا که این ظهور ظهور اخرت او بوده و اعظم از
ظهور اولای او بوده از این جهت است که اعلی مکان جنت قبل در ادنی دنو نار ساکن میگردند
زیرا که اصل اول نار در صقع خود انقطاع و رد بسوی خداوند بلکه تا حال شنیده نشده مثل او
منقطعی دو هم انکه در نزد نفسی حق بوده تفویض کل امور با نموده و حال انکه ان ثانی
اول اول قبل بوده ولی چون در واقع در ارض بعد خود نازل بوده ثمری بر او نمی نجشد زیرا
که اگر صادق بود در نزد ظهور محقق حق توقف نمیکرد و بمقعد خود از لقا الله محتجب نمیشد و
اول ظهور نقطه بیان انچه خیر در علم خدا بود یا و با اول مقبل خلق شد و انچه دون خیر بود یا
با اول مدبر خلق شد که از یوم خلق کلشی تا اول ظهور جوهر جواهر کل جنت باب اول
میشود و جوهر جواهر کل نار مدبر اول میشود و خداوند خواست که او را مقبل کند و کمال تفضل در

Provided by the Afnan Library

حق او نمود والواح متعدده در سل متعدده در نزد او فرستاد ولی بما لا ینفعه محتجب گشته و
قمیص او لیکت نار را پوشیده که الآن هیچ جنتی اعظم در علم الله نیست از نقطه باء در بیان
و هیچ ناری ابعد از ظل این نقطه در تحت الثری نیست چنانچه انچه راجع باو میشود از هر شیئی
اشیائی است که داخل نار شده و انچه راجع باین میشود از هر شیئی اشیائی است که داخل در
جنت شده چنانچه از قبل انچه راجع برسول الله میگردد داخل در جنت شده و انچه راجع
باول من لم یومن میگردد راجع بنار شده و شئون این نار ما لا نهایه است ولی بکلیه ابواب
در نوزده ذکر میشود و الا لا یعلم عدتها احد الا الله زیرا که هر نفسی که از باب نار گرفته شود
باب ناری است در حق خود و هر بابی که از ابواب جنت گرفته شود باب جنتی است در حق خود
اگرچه کل من فی النار راجع باول او میگردد و کل من فی النور راجع باول او میگردد و هر دو عابد
خدا را و ساجد خدا را برای او و معظم او را و موحد او را و موحد او را الا آنکه این بظهور اخرت توحید
میکند و آن بظهور دنیا که اول همین ظهور بوده و اخرت ظهور قبل او بوده امنیت که ان باطل میگردد
و این ثابت میماند و آن نار میگردد و این نور میشود و آن فانی میگردد و این ثابت میماند دان عزیز
میشود و این ذلیل و ان غنی میگردد و این فقیر تا بجائیکه دیگر ذکر از او باقی نمیماند حتی در نفس خود او
و الا امر در هر دو لا اله الا الله میگویند ولی انچه در بیان میگویند بر شان ما یحبه الله میگویند و انچه در
فرقان میگویند بشان ما لا یحبه الله میگویند و مثل این در قبل هر کس در کتاب الف بود لابد توحید
خدا را میکرد و لکن در حین ظهور قائم خداوند عالم عزوجل دوست داشت که موحد شود بتوحید
محمد رسول الله ص نه بتوحید عیسی و هر کس تابع اراده الله شد روح ملکی در او مستقر گردید الا من
استودع الله فیه ذلک الروح فانه یخرج و هر کس تابع گشت نفس شین در او مستقر گردید
الا من استودع فانه لا بد ان یخرج و الا هر دو عبادت میکنند خدا را این است که بید

Provided by the Aman Library

ازبجده نگردن نشین آدکیه باشون او ناطق شد چنانچه در حدیث است قول او که آن قول
درزمان محمد ۳ این میشود که مرا مفوض دار یا رسول الله از اینکه اقرار بولایت امیرالمومنین
علیه السلام کنم وجواب خداوند در آن روز جواب رسول الله ۳ که مطابق قال الله من
حیث ارید لا من حیث ترید باشد که دوست میدارم مطاع گردم از اینجا که اراده میکنم
نه از اینجائی که تو اراده میکنی چنانچه همین کلمه در بیان ظاهر و اول من اقبل جوهر جنت و
اول من اعرض جوهر نار است وکل شئون خیر باو نسبتی میگردد وکل شئون دون آن باو چنانچه
خداوند در قرآن کل را وصیت باین نموده دلالتکه نوا اول کافر به و من وصیت میکند کل را
ان تکونن اول من تکفر بمن نظیر نه الله یوم القیمة لتکونن مبدء کل خیری کتاب الله فان
ذلک لهو الفضل العظیم و لا تحذرنکم ان لا تحجبن به اول کل نفس لتکونن مبدء دون خیر فان
ذلک لهو العذاب العظیم و اگر صاحب نظری نظر کند می بیند که کل خیر که در بیان ظاهر شود
راجع باول من قال بلی میگردد که تصدیق نقطه حقیقت را نموده و اول خلق او در علیین واقع
شده وکل شئون دون خیر راجع باول من قال لا میگردد و او است نار که فوق او در بیان
نیست و او جنتی است که فوق آن در بیان نیست الی ظهور من یظهره الله که همین قسم
مستدلین استدلال مینمایند و نار نگشته الا بعدم سجود از برای خداوند مسجود که بعدم
ایمان بنقطه بیان اثبات این کلمه از برای او میشود و اظهار نار یت نموده در نزد خود و
کل الا انکه از برای خدا کرده چنانچه از شدت احتیاط در خانه خودش بواسطه شبهه که کرده
وضو نگرفته و نیت روزه نکرده بلکه در مساجد وطن خود شبهه کرده و در یک مسجد نماز کرده
وکل مردود است عند الله وشئون نار بوده زیرا که از برای ان آنی که در نفس خود بنفس
خود لله میکرده آن همان آنی بوده که از ظهور نقطه بیان در اولای او که ظهور نقطه فرقان با

متجلی شده و اگر نشناخت اورا که او است خطور تامل در حق او نمیکرد ولیکن شناخت زیرا
که با نخستین نقطه اول ظاهر شده بود که آیات الله هست ظاهر شد و دید زیرا که از نقطه فرقان امروز
غیر از آیات الله چیز دیگری ظاهر نیست همینقدر که آیات الله را شنید و سجده نکرد و اعتراف
بربوبیت پروردگار خود نکرد کینونیت مکنه در او بکون آمده و تقمص قمیص باب اول نار را
پوشیده اعوذ بالله من هذا و من یومن بانکه ظل سبیل له علیه و الله لیحفظن عباده المومنین
و هر نفسی که مقابل یکی از ابواب جنت قرانیه واقع شده باب کلی ناراست که شئون دیگر در
ظل او محشور میشود که کل راجع میشود بنقطه اول که جوهر نفی محبت است و کل خیر و شئون او
راجع میشود بنقطه فرقان که فوآد او جوهر جواهر کل اثبات است و احب کلشی در مابین
که از او محجب شده و ابغض کلشیئ نزد او نفس خود او است که از او محجب مانده چنانچه
در قرآن احب کلشیئ نزد قائل حرف خامس او بوده که الله اکبر میگفت و مثل شده آنچه شد
که اگر میدانست که او است مظهر یکدیگر در آنروز نزد او سجده میکرد و خطور دون حب او بر
قلب او نمیشد و ابغض کل نزد خود نفس خود او است که همانست که خداوند در کل کتب
نازل فرموده که نخواهم امر زید او را چنانچه اول حرف نار در بیان اگر نفس کلمات عالی را
که خود را منسوب باهل بیت میداند و اهل بیت او صیاء رسول هستند در رسول من عند الله
منسوب است میکرد هرآینه در نزد خود مشخص و در نزد کل مقرر بود چگونه بر قول مثبت نبوت که
مظهر ربوبیت صرفه و الوهیت محضه هست خطور دون حب میکرد و شب و روز از برای او
سجده میکند این است که محجب مانده و از محبوب خود غفلت نموده و قمیص ابغض کلشیئ را
که اول من امرض بحق باشد پوشیده بلکه آن از این پوشیده چنانچه هر ظهور بعدی علت
ظهور قبل است عند الله بظهور اشرفیت زیرا که خلق عیسی از برای ظهور رسول الله شد

چنانچه خلق قرآن از برای خلق بیان و خلق بیان از برای ظهور من یظهره الله اگرچه قلم راضی نمیشود که جاری شود باسم کسیکه بر نفس او خطور کند دون طاعت او در یوم ظهور بایات بینات من عند الله عزوجل و لیکن اگر شود قیص این بوده که ان پرسیده واز احتجاب این بوده که آن محتجب مانده واز نفی این بوده که ان قبول نفی نموده واز بعد این بوده که آن بعید گشته واز نار این بوده که آن نار شده و هر کس پناه برد بمن یظهره الله انروز شئون این بآن نمیرسد و معنی اعوذ بالله در آن روز ایمان باو است نه قول این کلمه زیرا که باب اول نار همین کلمه را لایعد و لایحصی میگفته و پناه از نفس خود که شین بوده میبرده ولی ثمری بر حال او نبخشیده که اگر صادق بود بایست پناه برد بنقطه بیان باو ایمان باو از نفس خودش که مؤمن باو نیست والا چه ثمر بخشید او را شب و روزی بفرض قرآن دون سنت او سی چهار مرتبه سجده میکند از برای خداوند باو و آنچه مقتضای کینونیت او است که قلم حیا میکند بر ذکر آن برادر و امیدارد و حال انکه باو سجده میکند و اظهار تقرب باو مینماید و حال انکه نزد او بعد کل خلق و اول کل ناراست و در ظهور بیان هم همین قسم که در جنت حول عدد واحد طائف است در نار هم چنین است الی ما لانهایه که کثر شود مکثر بهمان واحد اول است در کثیرها هر کس مؤمن شود ببیان و انچه خداوند در او نازل فرموده در ظلال جنت بوده و هست و هر کس منحرف شود در ظل نار بوده و هست نه اینست که در ابواب مثل باب بلد باشد بل مثلا باب جنت در ارض باء انواری که هستند هستند و در ظل باب کلیه ذکر میشوند و ظل مثل ظل و استعید بالله من دون حروف الاثبات فی کل حین و قبل حین و بعد حین و لاتوکلن علی الله فی کل شان و قبل شان و بعد شان مثلا باب اول جنت را نقطه فرض کن و باب اول نار را من یقابل فرض کن الی ظهور من یظهره الله

ما نفی را در عروق اشجار منفیه فانی مبین و ماء اثبات را در عروق اشجار مثبته ثابت الی ان
یفنی النفی بحیث لم یبق له فی البیان عنه من ذکر الا فی الکتاب و یثبت الاثبات بشأن کل
یفتخرون بمثبتهم الیه وجه بساناری را که خداوند نور میکند بمن یظهره و انکه وجه بساناری را
کنار میفرماید باد و اگر در عدد غیاث ظاهر شود و کل داخل شوند احدی در نار نمیماند و اگر الی
مستغاث رسد و کل داخل شوند احدی در نار نمیماند الا انکه کل مبدل بنور میگردند و همین فضل
را از من یظهره انکه طلب نموده که انیت فضل اعظم و فوز اکبر که مثل امم باقیه نمانده مثل حروف
انجیل که وحی کتاب دیگر نازل شود من عنده انکه و ایشان هنوز منتظر من یاتی اسمه احمد باشند و اگر
ظاهر نشود الی این دو اسم لابد ظاهر خواهد شد و مفری از برای او نیست اگرچه بین ظهور او را مثل
این شمس در وسط السماء و غروب کل را مثل نجوم لیل در نهار در مقام ایان و حقیقت نه مقام تمثل
جسدی و اسباب ظاهری بمثل امروز تصور نموده و گفته ذکم انکم ربکم لا الخلق و الامر الا آله الا هو
العلی العظیم اگرچه تقادیر الهی در هر شان مختلف میشود در بیان هیچ ذکری نیست مگر ذکر او
تعالی و در وقت ظهور مشاهده حزن نفرماید از مومنین بخواهد که در غیب با ایمان آورده و کل منتظر
لقاء او هستند و لا فوض امره الی الله ربه انه هو خیر ولی و نصیر و انه هو خیر وکیل و ظهیر و او است
که کفایت میکند کل را از کل شیء و هیچ شیء کفایت نمیکند از او زیرا که هیچ شیئی بلا ایمان با و ثمر
ندارد و هیچ شیئی با ایمان با و حزنی ندارد و الا ان انکه کیفیلکم عن کل شیء ان یا کل شیء عن
کل شیء و لا یعجزکم عن انکه ربکم من شیء و لا یخفی شیء عن شیء لا فی السموات و لا فی الارض
و لا ما بینهما الا من استکفی بالله ربه انه کان علاما کافیا قدیرا انچه ذکر شد در ذکر حین حیات
عبد است و الا بعد از موت لن یقدر قلب ان یخطر به اعوذ بالله عن کل ما یذکر به النار
و آن دانه مداد نار هر ظهوری است که امروز در ظهور بیان مبین است حینی که عبد در

ارضی که مالک آن نوراست داخل شود در جنت داخل میشود والا در ارضی که منسوب بنار است
اگر از حب او داخل دراو شود داخل در نار میشود فی الحین الا ان ارادشیئی لنفسه ولیس لنفسه ان
یتفکر فیه کویا مشاهده میشود که امکنه نارئیه مومنین بالله داخل در آنها نمیشوند تا انکه بجائی میرسد که
اصول نار هم در اماکن خود داخل نمیشوند واگر شوند پناه میبرند الا انکه نقطه بیان با من نظیره الله
اذن دهند مومنین بخود را باشعاع انکه اگر در جائی متفضی میشد نفس مومنی را والا داخل کوثر شود
وتفکر کن در انجائیکه محل قرار نار بوده وقل صدق الله وعده کذلک یفنی الله نفسی الی ان لا یبقی
لی من اثر حتی فی الارض ثم انظر الی محل النور وقل صدق الله وعده کذلک شیت انه الاثبات تابره

انه علام قدیرا

الباب الثامن والعشرین من الواحد الثانی

فی بیان ان الساعة آتیة لاریب فیها

ملخص این باب انکه در هر ظهور حقی ساعت بحقیقت اولیه اواست الی انکه متزل میماید تا
انکه هر ذکر حقی که منسوب باو شود از قبل او در ظهور اگر اطلاق فرماید صدق است والا لایق
که اطلاق شود حتی انکه اگر در ظهور او خبری از قبل او نزد کسی ذکر شود لایق است ذکر آن الساعة
آتیة لاریب فیها زیرا که مدل بر عنوا واست وامروز ساعت نفس بیان است که میاید مردم را
وحکم میکند برایشان الی یوم القیمة ومردی از آن نیست واگر ابجر بحوات در ذکر ساعت مذکور
گردد رشحه از آن نتواند ذکر نمود ودر هر ظهور حقی انچه که حق حکم فرماید بر آن که آن ساعت است
محقق میگردد ولینظرن ظهور الله فان الساعة قائمة لنفسه وان علی الله بحکم انتم تعرضون

الباب التاسع والعشرین من الواحد الثانی

فی آن ما فی البیان منتهی من انه لمن نظیره الله سبحانک اللهم یا الهی ما اصغر ذکری وما اخب

الی اذا اراد ان نسبه الیک فلقبلته وما نسب الی نفسک انک انت خیر الفاضلین
ملخص این باب آنکه آثار ظهور تحفه است من قبل الله از برای او در ظهور بعد
او که ظهور نشاه اخرای اواست مثلا انچه خداوند بر عیسی نازل فرمود تحفه بوده من قبل الله از
برای محمد رسول الله ع زیرا که مراد از کتاب او نفوس مومنه باو است و مابرجع الیها حتی
لو کان من تسع تسع عشر عشر ذرات وهمین قسم انچه خداوند بر رسول الله ع نازل فرموده که امروز
در مومنین بقرآن مشاهده میشود مرایای انفده ایشان تحفه بود من الله بسوی قائم آل محمد علیهم
السلام وهمین قسم آنچه در بیان مسطور شود از شئون مجوبه تحفه است از قبل نقطه بیان بسوی
من یظهره الله که ظهور اخرای نقطه بیان باشد وهمین عزوفخر کل را بس است که از قبول کند نفسی را
بشیئی را بذکر انتساب بخود چنانچه امروز تحفه انجلیه را ادنی ادنی مظاهر قرانیه قبول نمیکند
چگونه مظهر حقیقت وهمین قسم بیان قبول نمیکند ادنی ادنای او علو قبل را الا انکه داخل شود در
ظلال حجتی که او داخل شده وهمچنین من یظهره الله قبول نمینماید شئی که منسوب بیان است
الا انکه منسوب بکتاب او شود وهمچنین الی ما لا نهایه ظهور الله ظاهر است در هر ظهور شئونات
مابرجع الی الظهور الاول تحفه من الله الیه یوم ظهوره فی النشاة الاخری وچقدر بعید است
نفسی که خود را از نسبت باو مقطوع سازد واز تحفه کی بیرون آورد چنانچه امروز اگر مومنین
بقرآن بخواهند تحفه رسول الله ع را برسانند باید کل مومن شوند بیان والا منقطع مانده از
خود نسبت علو را نه این است که شجره بفرماید چرا محتجب شده ایدا از لقاء محبوب خود که در بین
ما یقصد الیه افئدتکم بوده وهست زیرا که انچه در طلب دنیا برمیائید تا لاحظه رضای خداوند
را در او نمونه نمیکنید وامروز که شجره حقیقت که منبع رضا است ظاهر از ثمره وجود خود که مائول الیه
انفسکم بوده وهست محتجب آنچه وارد میاید بر نفس خودتان میاید والله غنی عنکم وعن ما

ینسب الیکم وانتم ان تنسبن انفسکم الی الله فاذا انتم بذلک تبقون ثم تفخرون والا لن تفخرن الا انفسکم وتشهدن ثم لتوقنون

الباب الاول من الواحد الثالث

فی ان ما یذکر به اسم شیئ ملک له وانه احق به من غیره

ملخص این باب انکه خداوند عالم کلشیئ را خلق فرموده لمن یدل علیه واو است مرآت حقیقت که لم یزل ولایزال مدل علی الله بوده وهست کلشی با و خلق شده ومیشود واو است قائم بنفس خود با لله وکلشی قائم باو است وما یشیئ من شیئ الا به ولذا انه احق من کلشی وماسوای او ملک او هستند بملیکت ذات اقدس کلشی را واو است احق از کلشیئ بکلشیئ از نفس کلشیئ ثمره این علم انکه اگر نقطه حقیقت کلشی را عطا فرماید بیک شیئ احق بوده وهست چه فعلیت بهم رساند چه محض حکم باشد مثلا اگر رسول خدا ص در قبل کل ما علی الارض را تصرف میفرمود احق بود از املاک او باو واین بوده تملک خداوند کلشی را که کل میگویند له الخلق والامر وهمچنین اگر من نظهره الله تصرف فرماید در کینونیات کلشی احق است از کینونیات ایشان بخود ایشان وحال انکه اجل واعظم از این است که نظر فرماید بکلشیئ زیرا که کل شیئ ناظر بجود وفضل او بوده وهستند واو است غنی از کل شیئ بنفسه ومفتقر الی الله هست بذاته ثمره این باب انکه در وقت ظهور اگر حکمی فرماید کل عارف بحق او باشند که لم ویم در حق او ذکر ننمایند واحدی را نمیرسد که اگر او در امری حکم کند ذکر مالکیت شیئ نزد او نماید زیرا که او احق است از او بنفس او اگرچه بخواهد حکم فرموده الا بحکم بیان تا وقتیکه بخواهد مجدد فرماید عهد خود را در اغماض کلشیئ ولی اگر بفرماید بیک نفسی از انهائی که بحکم بیان ارث میبرند که یک قیراط مبرهان حکم الله هست در حق او در بیان واگر بیرد خلاف امر خداوند خود نموده چنانچه اگر امروز رسول الله ص فرماید که آن امر که در

قران نازل شده امروز این نوع عمل نموده شکی نیست که این حکم حکم قرآن است اگرچه امر
ذکر فرماید زیرا که انچه قبل نازل شده از قبل او بوده و حکم قبل و بعد در نزد عارفین بحق او سوا
است انیت استحقاق او ولکن استحقاق خلق قلم جاری میکند که ذکر شود و کل بامر او صلوة تعبد میکنند
و اگر بفرماید مکلی از انها که در مقعد خود نماز کن یا انکه فلان نفس احق از تو است باین منصب
قبول نموده ولی بامر اول او اظهار ایمان نموده چنانچه بودن کلی مثل مسلمین باو راضی نشده ولا
این قسم واقع نمیشد انیت استحقاق خلق و انست استحقاق او که در افئدهٔ که آیت توحید را در
راگذاشته اگر امر فرماید بآیهٔ اخری احق از اوست از نفس او باو چنانچه در ظهور رسول الله
آن آیهٔ توحیدی که قبل در افئده بوده مرتفع ساخته و آیه بدیعه در قرآن بکل افئده تجلی فرموده
اگر احق نبود بآن آیات چگونه مرتفع میفرمود جائی که در اعلی طرز عبد مالکیت خود را این قسم
اظهار فرماید ما یتفرع بر او چگونه لایق ذکر است و همین قدر که ناظر بشئ حقیقت باشد حد خود
را دانسته بلکه افتخار مینماید بانکه منسوب باو گردد اگرچه بنسبت بلکیت باشد مثل کلبی که عز
کل شئی این است که او است مالک کلبی نه دون او و اگر در ظهور بعد او افتخار نکند در ظهور
قبل او ثابت و مفتخر است چنانچه این مطلب ظاهر و هویدا است اگر حروف الفبا بحرف
قافیه افتخار نکنند و در ظل او مستظل نگردند ولی بنسبت خود بالواح الفبا مفتخرند و همچنین قل قال
و الی ان ینتهی الی آدم الاول الذی لا اول له و بعد بعد الی ان ینتهی الی ما ینتهی و لا نهایة له
قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون و لم یکن من بعد الله ذکرا بمثل عالم کن من قبل الله ذکرا انظار و من

الباب الثانی من الواحد الثالث

فی ان بقوله یخلق الشئ ان یقل له قوله احق

ملخص این باب انکه قول شجره حقیقت مشابه نمیشود بقول او قول احدی از مخلوقات زیرا که بقول

او کینونیت شیئی خلق میکرد و مثلا اگر تکلم نفرموده بود آن شجره در ظهور قرآن بولایت امیرالمومنین
خلق آن ولایت نمیشد اگرچه لم یزل آن ولی الله بوده ولی مبدء ظهور از قول او است و در آن
ظهور نه قبل از آن ظهور و همین قسم دون حق از اول نار گرفته الی آخر آن بقول او خلق شده
اگر نمیفرمود آن نبا دون حق نه در آفاق کتون بهم میرسانید نه در انفس جاری میشد آیت
که نور و نار هر دو در حول کلام او طائفند و همین قسم در ظهور بیان اگر ذکر اول نار نمیشد کجا
خلق او ن میشد همین قسم در نور اگر ذکر نمیفرمود کجا ولایت آن ثابت میشد و نظر کن بعد از
خیبت شجره مجبت در قرآن چقدر ابواب نار آمده چرا ذکری از ایشان نیست و از قبل ایشان
چگونه ثابت است و برائت کل از ایشان در نزد کل ظاهر و شبهه از برای اولوالافئده نبوده
نیست که اگر بحرف علیین تکلم فرماید نفس کلیه در صقع خود خلق میشود باو که توحید خداوند را
فرماید از روی صدق و خلوص و اگر بحرف دون علیین تکلم فرماید بعدل او در نار نفس کلیه خلق
میشود در صقع خود که قلم حیا میکند از استحقاق او که ذکر نماید و در نزد هر ظهور حقی هیچ فضلی
اعظم تر از برای اهل آن ظهور نیست که ملحوظ نظر ظاهر بمشیت دون استحقاق او نشود که اگر شود
لابد حکم او را ذکر میکند و در نزد ذکر او خلق او میشود و همان نار میگردد از برای اهل آن ظهور
و اگر مردم بدانند که چقدر مفید است که ملحوظ نظر او دون حقی نشود هر آینه کل باطی قوه خود
سعی نموده که دون حق نزد او مذکور نشود که حکم برا دشود و نار ی شود و در آن ظهور که در آن
مردم هلاک گردند چنانچه اول این ظهور اگر کل همت نموده بر انکه نزد شجره غیر انکه لایق
او است ذکر نشود ذکر نار نمیشد که مجتبین در او مخلد گردند و خلق او بذکر او میگردد و
اما چرا صرف قبل از این حرف ثانی را کسی ذکر نمیکند و حال آنکه ظلم هر دو بالسویه یکی
بوده بلکه همینکه این در مقابل حق بدون حق ناشایسته علی کسب کرد خلق وجود او

باین میشود والی یوم القیمة کل از او بتری جسته و در نار فنای خود فانی میگردد و هیچ فضلی اعظم تر از این نیست که در ظهور هر حقی اهل آن ظهور کلمات الله را اخذ نموده که خلق کینونیات ایشان باو است مثلا اگر نازل فرماید آیه بدون ذکر مخصوص و امر مخصوص مثل اینکه نازل فرمایا ولله ملک السموات والارض وما بینهما والله علی کلشیء قدیر مظهری در میان بهم میرسد که دلالت براین آیه کند بلکه الی مالانهایه مظهر در ظل مظهر هم میرسد چنانچه شبیه این آیه در قرآن متعدد است وحال انکه مظاهر او لوا الحکم از زمان ظهور تا امروز لایحصی است این است که در ظل هر آیه اشباح مالانهایه متحقق میگردد و اگر امر خاصی باشد که کل متبع اذا آنرا تا یوم قیامت مثل فرض خمس یا اوامر مفروضه دیگر این است که کلام او خلق شیئی میکند و مثل کلام کسی نیست زیرا که در او دیده نمیشود الا الله و نیست غیر الله خالق شیئی و نه رازق شیئی و نه ممیت شیئی و نه محیی شیئی و نه مبدع شیئی و نه محدث شیئی الا الخلق والامر من قبل ومن بعد ذلک رب العالمین اگر در ظهور من یظهره الله نفسی فرماید هیچ فضلی در حق او وکل اعلی تر از این نیست که در کرسی آن ناریه در نزد او نشود که غیرة الله خلق نار فرماید و هر کس بقدر کینونیت خود از هیچ جود او زاد تا ظهور دیگر او را گرفته که در ما بین الظهورین بعطای او مفتخر باشد اگرچه بآیه واحده باشد که ارواح متعلقه باو لابد در حق آن ظاهر خواهد گشت ومن اصدق من الله حدیثا

لو انتم توقنون

الباب الثالث من الواحد الثالث

فی ان البیان ومن فیه طائف فی حول قول من یظهره الله بمثل ما کان الالف ومن فیه طائف فی حول قول محمد رسول الله ومانزل الله علیه فی اولاه ومن فیه طائف فی حول قوله حین ظهوره اخریه

ملخص این باب آنکه مذکر بیان نیست الا بسوی من یظهره الله زیرا که غیر او را فع او نبوده و نیست
چنانچه منزل او غیر او نبوده و نیست و بیان و مومنین جمیع بیان مشتاق ترند بسوی او از اشتیاق
هر حبیبی بمحبوب خود چنانچه قرآن و ارواح مستطلعه بآن مشتاق بودند بظهور منزل خود و غیر او را بمنظور
مظهر نداشته و نمیدانند و امروز فرقان صلوات میفرستد بر حروفی که او را عروج داده و داخل
بیان نموده و طلب نقطه میکند از منزل او و از برای ارواحی که داخل بیان نشده و خطا و را باد
عطا نموده و همچنین بیان صلوات میفرستد بر نفوس مومنه از خود که حروف علیین او باشد که بدون
میشوند بمن یظهره الله و او را عروج میدهند بسوی کتاب او و طلب نقطه میکند از خداوند عزوجل
بر حروف دون علیین که در حین ظهور او سجده لله باو نمیکنند و بشئی از لقاء الله محتجب میگردند
اگر کسی ناظر بمن فرد باشد میشنود امروز از حروف قرآنیه الغوث الغوث یا الهنا و الهی
فادرکنا و خلصنا عن نار بستنا الی ما کنا الیه لمنسوبین و انسبنا الیک و ادخلنا فی البیان
فانا کنا من قبلک سائلین چنانچه همین کلام حروف الف است از قبل و بعینه همین کلام را
نطق خواهد فرمود و بیان حرمت از برای نفسی که حق او را ضایع نکرده و نقطه او را از برای
خود نخریده و بجود از برای منزل او نموده که در حین ظهور من یظهره الله نظر میفرماید بیان
بسوی مومنین بخود و میگوید که ایا روحی هست از من که بیاید امروز قرار من یظهره الله نماید
تا آنکه وفا بعهد رب خود نماید در من و مسرور میگردد با قبال مومنین باو بسوی منزل او
و محزون میگردد اگر حزنی از مومنین باو بر منزل او وارد آید چنانچه امروز هیچ شیئی محزون تر
از فرقان نیست و کل او را طاوت مینمایند و از حرمت او هیچ ندارند الا نقطه او را بمثل
انهائیکه در حین نزول فرقان کتاب الف را طاوت ننموده ای اهل بیان نکرده مثل انچه
اهل فرقان نموده و از محبوب خود هیچ شئی محتجب نگشته که ارتفاع بیان عروج بسوی او است

وحظ آخرت او است بمثل ارواح او وابیاناً نموده وتعقل نموده امر الله را وبجود از برای کسی که در هر حین از برای او ساجد میشد نموده که بیان راضی نمیگردد از شما الا انکه ایمان آورید بمن یظهره الله که منزل او در کل کتب بوده وشفاعت مینماید نزد او از مومنین بجود و شفاعت او مقبول است نزد منزل او وهیچ بنده نیست که خدا را بخواند بجهان الا انکه مستجاب میگردد دعای او تا اول ظهور من یظهره الله انوقت اگر بخواند خدا را بما لا عده له بالبیان که مستجاب نخواهد شد دعای او خداوندا از جود وفضل تو سوال میشود در حق بیان ومن فیه بما اجبته لا بما لا تجنبه بان ترحمن علیه وعلی من آمن به یوم ظهوره وان ترفعه ومن امن به الیه بما تنزله من عندک فانک انت خیر الراحمین

الباب الرابع من الواحد الثالث

فی انّ ما نزل الله علیه من الایات والکلمات اعظم واعلی مما قد نزل الله حیثیة محض این باب انکه در هر ظهور مشیّت بارتفاع نفس ظهور کلمات انهم مرتفع تر است از کلمات قبل او بل اول نشاء اولی وثانی نشاء اخری عند الله وعند اولوالافئده محقق است بلکه نیست اول الا از برای ثانی ونه ثانی الا از برای ثالث ونه ثالث الا از برای رابع الی ما لا نهایة بما لا نهایة لما بما فیها بما نقدر که فضل رسول الله است بر عیسی ما بما نقدر فضل قرآن است بر کتاب قبل وهمین قسم در ظهور بعد ودر ظهور بعد بعد بلیس لامر الله من حد ولا لما یتجلّی الله من تعطیل طوبی از برای نفسی که در نزد هر ظهور منقطع قمیص حدیث مشکوی صلوات الله علیه گردد که روح القدس فی جنان الصاقوره ذاق من حدائقنا الابکوره ومراد کلمات بدیعه از شجره حقیقت است در نزد هر ظهوری واگر شبهه در اعظم بودن قرآن نزد اولوالافئده هست بر کتاب الف در ظهورات بعد هم شبهه خواهد ماند ونیست ظهور بعد الا

بیند ظهور اول نجوا اشرف و در کتاب او الا همان کتاب اول نجوا اشرف است که کل در حجابات
بسته که درک نمیتوانند و الا امر الله اظهر از هر شئی هست و ان الی الله المنتهی و الرجعی فی
الاخرة و الاولی و ظهور شیست در هر ظهور ظهور مهیمنه بر کل است ظهورات جزئیه ذیل او ذکر
میشود مثلا انچه از ائمه یا شیعیان ظهور الله مرتفع گردد ذیل ظهور رسول الله مستظل میگردد و
همین قسم است قبل قبل و همین قسم است بعد بعد و هیچ ظهوری از برای او نیست الا باستیلاء
بر کل همینه بر کل ذرات باید گفت به اسم شئی بدگر فی قبل ظهوره و حق علیه ان یتبعه ذلک امر الله
من قبل و من بعد و انا کل له مخلصون

الباب الخامس من الواحد الثالث

فی ان مقاعد المرتفعة فوق الارض او ایاذن یرفع و ان لم یاذن یثبت و الامر بیده
ملخص این باب انکه بعد از انکه ظهور شجره حقیقت محقق شده امر امر او است فیما امر و نهی نهی او است
فیا نبغی مفری نیست که نفوسیکه در مقاعد مرتفعه لله محبوب گشته لابد است که از قبور اجسادشان
مبعوث فرماید و همین بعثت مقاعد راجع بامر او میگردد اگر اذن بر ارتفاع فرماید مرتفع و الا ثابت
له الخلق و الامر بفعل ما یشاء و یحکم ما یرید لا یسئل عما یفعل و کل عن کل شئی یسئلون ما یفعل ذلک
ما یفعل الله و ما یحکم ذلک ما یحکم الله و ما یسئل ذلک ما یسئل الله زیرا که او است مرآت یکه
دلالت نمیکند و نکرده الا علی الله وحده و رتب کل شئی رتب ما یری و ما لا یری رب العالمین

الباب السادس من الواحد الثالث

فی ان ما یذکر به اسم شئی ما خلا الله خلق فی حد الابداع

ملخص این باب انکه خداوند نازل فرموده در بیان کلمه که جامع کل علم است و داده او نیست
انی انا الله لا الله الا انا و ان ما دونی خلقه ان ما خلقنا ایای فاعبدون و هر شئیکه

اطلاق شیئیت بر او میشود ما دون الله خلق او است در حد ابداع و اختراع و انشاء واحد است ولی در این مراتب مظاهر حق است که کل ادلاء علی الله هستند و بجز اسماء و صفات لم یزل دال علی الله بوده و هست ولی در حد انیت مذکور است و وصفیت خود نه ذاتیت او هیت و کیونیت او . اذا ما دون الله خلق له و کل له عابدون و هر شیئی که ذکر شیئیت بر او میشود خداوند او را ابداع فرموده بمشیت و مشیت را ابداع فرموده بنفس خود چنانچه امر در کلشی ما منسب الی البیان است زیرا که روح شیئیت در انیها است و انیها بذات حروف سبع خلق شده که مظهر مشیت اولیه باشد و در هر ظهور سر الله ظاهر و در هر بطون امر الله باطن بوده و هست انا لله و انا الیه راجعون الله ید و کلشی ثم یعیده و انا کل له مخلصون

الباب السابع من الواحد الثالث

فی ان ما قد نزل الله من ذکر لقائه او لقاء اکرب انما المراد به من تظهر الله لان الله لا یری بذاته

ملخص این باب انکه ذات ازل بذاته لن یدرک و لن یوصف و لن ینعت و لن یوحد و لن یری بوده اگرچه کل با و ادراک کرده و وصف کرده و نعت کرده و مجد کرده و دیده میشود و انچه که در کتب سماویه ذکر لقاء او شده ذکر لقاء ظاهر نظهور او است که مراد نقطه حقیقت که مشیت اولیه بوده و هست و انچه در قرآن ذکر لقاء الله و لقاء رب شده بحقیقت اولیه مراد لقاء رسول الله ص بوده و هست و کم کم تنزل مینماید از حقیقت اولیه تا انکه برد جه هر شیئی که دلالت نکند الا علی الله ذکر میشود در ظل آن حقیقت اولیه چنانچه انچه در حق ائمه هدی من عرفکم فقد عرف الله و امثال ان نازل است بعلم این باب مفتوح میشود و همچنین در حق مؤمن که وارد شده است که سرور او سرور رسول الله ص است و سرور رسول خدا سرور خدا است و همچنین حزن او حزن رسول است و حزن او حزن خدا است و مراد باین مؤمن بحقیقت اولیه

ابواب بری هستند و بعد تا آنکه بهر نفس مؤمنه منتهی گردد حتی آنکه اگر عصائی برید مؤمنی باشد در او دیده نشود الا آنکه زیرا که منسوب باو است و اگر دریدودن مؤمنی باشد دیده نمیشود الا آنکه چونکه منسوب باو است و همچنین ترابی که بر او مستقر هست و کلیشی که منسوب باو است و کل خلق نشده اند الا از برای لقاء الله که لقاء مشیت باشد بحقیقت اولیه و ذکر در مادون او بشبیت میشود نه باستقلال کینونیت زیرا که مثل او در هر حال مثل شمس است و مثل مادون او مثل مرایا که در آن عکوس شمس ظاهر است اگر ذکر لقاء در غیر او شود بواسطه مشیح اویه توحیدی است که از او است دراو و الا اطلاق این اسم جایز نیست الا بر او و هر کس لقاء من یظهره الله را درک نماید لقاء الله را درک نموده و فائز بلقاء رب شده اگر مؤمن باو باشد والا ناظر بوجه خاص در حین عروج هم بلقاء الله فائز نشده ولی چه شمار از برای او بلکه اگر نشده بود از برای او مالانهایة الی مالانهایة بهتر بود از آنکه شود بدون ایمان و لقاء اراده اولیه در نزد مشیت اولیه مثل شیح شمس است در مرات و همین قسم الی ما شئت الی آخر الوجود چگونه میتوان مقابل گرفت با لقاء قمص شمس لقاء با شیح در مرآت را اگرچه او نیست الا او و حکایت نمیکند الا از او ولی هذا شان الامکان عند ظهور الازل و شان الحدوث عند استحقاق القدم و هر کس لقاء من یظهره الله را مقترن بلقائی نماید یا آنکه از برای او عدل یا کفو یا شبه یا قرین و مثالی در لقاء او یا آنچه یا وصف به است دهد او را نشناخته و لایق ذکر نباشد و هر کس هر چیز را نماید از امکان خود متجاوز ننموده که تواند او را شناخت چنانچه عرفان او ممکن نباشد عرفان ذات ازل چگونه ممکن سبحان الله عما یقول القائلون تسبیحا عظیما و تعالی الله عما یذکره الذاکرون علوا کبیرا

الباب الثامن من الواحد الثالث
فی ان ما فی العالم الاکبر فی البیان

ملخص این باب انکه انچه که اسم شیئیت براو واقع شود از هر شیئی در بیان است اسم او د
روح متعلق در اسم نه متعلق در شیئی که ذات او باشد وکل انچه در بیان است در این ایات
لو انزل ذلک البیان علی من فی ملکوت السموات والارض وما بینهما فاذا کل بالله ربکم
الرحمن لیؤمنون انه لا اله الا هو الحی المهیمن القیوم انکه الذی لا اله الا هو الظاهر الظاهر الفرد المتنع
المتعالی القدوس له الاسماء الحسنی یسبح له من فی السموات والارض وما بینهما سبحانه وتعالی
عما یصفون قل ان الله لهو الملک السلطان القادر العلام له الامثال العلیا یسجد له من فی
السموات والارض وما بینهما وانه لهو العزیز المحبوب که نوزده اسم است که دال علی الله است
وکل اسماء وامثال در ظل او ذکر میشود ونوزده حرف نفی است که نوزده ابواب نار باشد در
مقابل نوزده ابواب جنت هرکس مؤمن باشد بمپان وتلاوت نماید این ایات اربعه را
که مقام خلق ورزق وموت وحیات باشد وبحروف واحد که افئده ایشان متمسک باین اسماء
است مؤمن واز ابواب نار مستجیر بالله باشد وتبره وهرذکر شیئی خیری که در بیان باشد
راجع باسماء وامثال داند وهرذکر دون خیری را راجع بست حروف نفی داند کو با تلاوت
کل بیان نموده وانچه خداوند در او نازل فرموده تصدیق نموده واین آیات اربعه راجع
میکردد باین آیه شهد الله انه لا اله الا هو له الملک والملکوت ثم العز والجبروت ثم القدرة
والاهوت ثم القوة والیاقوت ثم السلطنة والناسوت یحیی ویمیت ثم یمیت ویحیی و
انه هو حی لا یموت وملک لا یزول وعدل لا یجور وسلطان لا یحول وفرد لا یفوت عن
قبضة من شیئی لا فی السموات ولا فی الارض ولا ما بینهما انه کان علی کل شیئی قدیرا واین آیه
راجع میکردد باین آیه شهد الله انه لا اله الا هو له الخلق والامر یحیی ویمیت ثم یمیت ویحیی
وانه هو حی لا یموت فی قبضة ملکوت کل شیئی یخلق ما یشاء بامره انه کان علی کل شیئی قدیرا

و این آیه بسم الله الامنع الاقدس و کل حروف بسملة بنقطه باء چنانچه در بدء کل از نقطه طالع شده و کل بیان تفصیل نقطه و ظهور او در مرایا و مثل او مثل شمس است و مثل کل حروف مثل مرایا که از او منعکس شده و در هیچ حرفی نیست اول الاول و نه آخر الاول و نه ظاهر الاول و نه باطن الاول چنانچه هر کس در ظل ایمان بقران در آمده در کینونیت او دیده نمیشود الا شبح ایه رسول الله که بفضل او در ظل ظلال او مستظل گردیده و کل بیان ظهور نقطه است و نقطه مقام مشیت ظهور الله است و کل راجع میگردد بمن یظهره الله زیرا که او است که کل بیان و من فیه راجع باو میگردد و نهایتی خضوع و غایت خشوع و او است که در مرایای بیان دیده میشود مثلا اگر در بیان مظهر عدلی است او است عادل و اگر مظهر فضلی است او است فاضل و اگر مظهر سلطنتی است او است سلطان و اگر مظهر علمی است او است عالم و اگر مظهر قدرتی است او است قادر زیرا که در مرایا دیده نمیشود الا شمس اگرچه در مقام مشیت بوده و هستند و کل حروف علیین بیان راجع میشود بمن یظهره الله که باب اول جنت و اسم اعظم ظاهر بالوهیت باشد و کل دون حروف علیین راجع میشود بباب اول در نار که در ظل این اسم مستقر در فناء است و اگر مدقق نظری نماید کل خیر را در کف من یظهره الله مشاهده و کل ظل افک را در مقابل مشاهده چنانچه امروز در نقطه بیان ظاهر و قبل در نقطه فرقان ظاهر بوده و هیچ غرضی از برای بیان و نفوس مؤمنه بآن اعظم تر از این نیست که در ایشان دیده نشود در حین ظهور من یظهره الله الا او و الا ظهور قبل شبهه نیست که در ایشان ظاهر است و دیده نمیشود در ایشان الا او چنانچه امروز کسی در نقطه فرقان شبهه ندارد و حال انکه نقطه بیان بعینه ظهور نقطه فرقان است بنحو اشرف و کل در کل مرایای قرآنیه او است که ظاهر است ولی از علو ظهور است که محتجب شده

واز علو نوراست که مختفی مانده چنانچه امروز کل مظاهر قرانیه مقر بند الی الله باد غیر
از رضای او اراده ننموده چگونه که حکم نمایند و این است که من فی البیان را نجات
نمیدهد الا مشاهده من یظهره الله در کینونیات خود نه مشاهده من قد ظهر زیرا که
او ظاهر است و در حینی که در مهد عزت و منعت و رفعت و قدرت و سلطنت مستقر است
کل شئون فعل او هستند که در بیان متحرکند اسماء حسنای او آلات جنبت او هستند و اسماء
دون آن که مستجنه در ناراست نه ظاهر مظاهر نار او هستند که در ان حین مشاهده نمایند که
سلطان بیان مظهر اسم او است که بذکر او میکند انچه میکند و همچنین مظهر عز و غنا و قدرت و
امتناع و کل شئون محموده چنانچه در نقطه بیان هم این امر ظاهر الآن که در جبل است میبیند
که در کل شیئ الا ظهور او و کل باو میکنند انچه میکنند چه مظاهر قرانیه چه دونها ولی چون
محتجب شده اند از محبوب خود این است که در نار حجاب محترقند و از عرفان محبوب خود غیر متلذذ
هستند اگر در امکان شئی مترضی شود او است که مترضی شده و اگر شئی مشکره شود
او است که مشکره شده زیرا که در آن شئی دیده نمیشود الا شمس مشیت که باون شیئیت
او شئی شده و هست یا میشود و الا اگر مرتفع شود عدم بحت است بلکه وجود کلمه عدم هم بقدر
ذکر عدم که نفس فناء و نیستی است متحقق نیست الا باو و الا این هم ذکر نمی شد این است
معنی قول رسول الله ص اللهم ارنی حقایق الاشیاء کما هی نه اینست که در حقیقت هر
شئی نقطه بیان را مشاهده کنی بلکه ظهور او در رتبه طین طین میگردد و در رتبه ماء ماء و در
رتبه هوا هوا و در رتبه نار نار نه این است که از او شئی منقوص گردد یا براو امری نازل
آید زیرا که اگر الی ما لا نهایه مرات در مقابل شمس واقع شود چه از نوع یاقوت باشد
و چه از نوع الماس یا از نوع بلور یا زجاجه یا انچه متصور است در راه ذکر مراتیت

Provided by the Aman Library

منعکس میگردد از آن شمس بلا انکه شیئی بر او زائد شود یا از او ناقص گردد مثل انکه ظهور رسول الله
بعد از بعثت که بیست و سه سال طول کشید اگر اظهار نبوت نمی فرمودند باذن الله این
همه خلق مهتدی نمی شد ولی از او چیزی منقوص نگشته و بر کینونیت او مزید نشده
اگر هم اظهار نبوت نفرموده بود بعد از اجل مقدر او باق قدس خود و اصل و لم یزل و
لا یزال مشرق این است که کل از جود نقطه حقیقت موجد بلا انکه از بحر جود او قدر قطره
منقوص گردد یا انکه بر او مزید شود و همین قسم آثار مشرقه از آن اگر بالانهایة یا علی طور یکه
فوق آن متصور نیست نوشته شود و الی بالانهایة باو مهتدی شوند از او شیئی منقوص
نگشته و بر او مزید نشده و او بهمان قسم که بوده هست کذلک یجعل الله ضیاء الشمس لمن یشاء
فی حدّ ذکرنا انه کان علی کل شیئ قدیرا

الباب التاسع من الواحد الثالث

فی ان ما فی البیان فی ایة البیان

ملخص این باب انکه انچه در بیان است در آیه است که نوزده اسم ذکر شده و در
ظل آن هم نوزده حرف نفی ذکر شده و کل شیئی که راجع بهیکل انسانی میگردد اگر
مدل بر اثبات است که در اسماء و امثال حسنی ذکر شده اگرچه ذرهٔ طینی باشد و
اگر مدل بر نفی است در عدا یصیبون ذکر شده فطوبی لمن یومن بمن یرشح ملکت الآیات
عن بحر قدرته و تکون تلک الامثال بظهور شمس عظمته و تحقیق کل ما نذکره به اسم نفی بها
لا یخضع لغیر قدس رفعته ذلک نقطة البیان فی ذلک الظهور و مشیته الاولیه فی کل ظهور
و نفس من یطیقه الله حین ما یظهر باذن ربه فلتر تبصن ان یا اولی الابصار فانا کنا
مرتقبین لم یطلع الا لنفسه و لا یغرب الا لنفسه مثل الشمس یطلع فی سماء الافئدة من بقایا

من ذات مرات ساذجة تنعكس من دون ان تتغير ذلك النقص فی علو ذکره وسمو قدسه

الا للّٰه الامر من قبل ومن بعد وان یومئذ یرضی المؤمنون

الباب العاشر من الواحد الثالث

فی ان ما فی تلک الایة فی الایة الاولی تشهد الله الی قول الله عزوجل قدیرا

ملخص این باب انکه تفصیل این در باب قبل از این باب ذکر شده ولی بیانی که هر ذی روحی تعقل کند این است ذکر ذی روح شد که در مقام نبوت تعقل نماید نه در مقام افئده که مقام ظهور اسماء الله است واز برای او حدّی وحدودی وظهوری وبطونی وعلوی ودنوّی وطلوعی وغروبی نبوده ونیست زیرا که هر شیئی محدود در مقام روح متقمّص بقمیص حدّ میگردد والا در مقام افئده لا یری الا الله واسمائه لا الخلق والامر من قبل ومن بعد انا کل له عابدون اگر نفسی امروز نظر کند در اوّل ظهور رسول الله که مقام تعیّن مشیت ان ظهور بوده در فرقان آنچه که باو مشیت هم رسانده چه از حق وچه از غیر حق از بحر ظهور مستظهر شده این است که کل باو قائم است ومراد از آیه اولی نفس او بوده در فرقان ومراد از اینکه کل اشیاء از باء بسم الله ظاهر میشود او بوده وهمچنین در بیان نظر کنند که انچه مومن باینکه یا دون ان بهم رسد بظهور نقطه بیان متحقق شده ومراد از ایه که کل در اداست اداست زیرا که اداست آیه تکوین این ایه واداست باء بسم الله در تکوین که این باء مدل بر اداست همین قسم که الفاظ حروف بنقطه متحقق میشود وتکثر بهم میرساند الی مالانهایه همین قسم ارواح کینونیات بآن متکون میگردد وتکثر وهرگاه ذکر اولوالافئده شود مراد آولاء بر کلمه لااله الا الله بوده ونیست وهرگاه ذکر اولوالارواح شود مراد آولاء بر رسول الله صلی الله علیه واله بوده ونیست وهرگاه ذکر

Provided by the Aman Library

اولوالانفس شود مراد ائمه هدی علیهم السلام بوده وهست وهرگاه ذکر اولوالابصار شود مراد انبیا، وابواب علیهم السلام بوده وهست زیراکه کل اسماء وصفات تکثر همین واحد اول است نظر کن بحروف لفظی بیان که کل تکثر واحد اول است اگرچه الی مالانهایه شود ودر تکثر مظاهر کلیه بهرسد که درظهور اقوای از واحد اول باشد ولی باتشخص شده وکل راجع باو میگردد چنانچه ازاو نشو نموده ندانیست که کل حروف بیان ان حرف شود بلکه هرحرفی در حدّ خود مستقلی ازاوست چنانچه هرنفسی در حدّ خود مستدل براوست نظر کن بعود مثل انکه نظر میکنی در بدء اگرامروز نفسی در مشرق بدء شود بدء اوئیست الاانکه چون شد لباس بیان را برفواد وروح نفس وجسد ذاتی خود وهمین قسم اگرنفسی درمغرب عود نماید که بشود ظهور من نظهره انکه را عود مینماید بسوی او باآنچه متقمص میشود قمیص حروفات باورا که آیات بدئیه ازاو بوده وراجع باو میشود انیست که کلشئی در حدّ خود ازنقطه منوجد بلاانکه راجع بذات نقطه شود یاانکه ازاو طالع گردد بل کل رامرایا فرض کن ونقطه رامثل شمس اگرمرات سفید مقابل شود ایه افتده دراو منوجد میگردد واگرزرد آیه ارواح واگر سبز آیه انفس واگرقرمز آیه اجساد واگردون این الوان باآنچه دراوست ازقابلیت او حتی انکه اگرنصوف باکثر نفس دون مومنه مقابل شود درمرآت دون الوان محبوبیه خود تنکس برمیدارد وازاین جهت است قول فاء اذا رکبم الاطی درمقابل قول میم عن الله عزوجل انیست که مشتبه میگردد درنزد هرظهوری حق صرف ازدون او الانزد اولوالابصار که ایشان حقایق اشیاء را گاهی مشاهده مینمایند وهمیشه ناظر بشمس حقیقت هستند وظهور او وحدودات مرایا ایشان راحجب ازظاهر درآنها ننمایند اولئک هم المتقون حقاً فی کتاب الله من قبل ومن بعد واولئک هم المهتدون چنانچه اگرکسی دراین ظهور ناظر بود

مشاهده این نوع تعکس را نمود در حرف ثانی نفی چنانچه او از شمس غیب ذاکر بود و
حال انکه در مقام شهادت آمد ان شمس غیب و ذکر و براو انچه کرد که قلم حیا میکند از ذکر او ان
فلتعتبرن ان یا اولی الالباب کلکم اجمعون ولتقن ان یا ادلی الشموس المنکسفة کلکم اجمعون

الباب الحادی والعشرین من الواحد الثالث

ان ما فی تلک الآیة فی البسملة بسم الله الامنع الاقدس

ملخص این باب انکه کل حروف لفظیه بنقطه متکون میگردد و ارواح ان بنقطه حقیقت
واحد است در فرقان محمد رسول الله صلی الله علیه واله و در بیان ذات حروف السبع ۳ در
ظهور من یظهره الله آن حقیقت الهیه و کینونیت ربانیه و کافوریه جوهریه و ساذجیه مجرده
التی انهای شمس الحقیقة بضیائها التی انهای ایاتها وان ما دونها ظلال فی المرایا و ذکر
ان در ابواب قبل شده و در اکمنه خود خواهد شد والله ولی المتقین

الباب الثانی والعشرین من الواحد الثالث

ان مثل النقطة کمثل الشمس و مثل سائر الحروف کمثل المرایا فی تلقائها وان کل ما فی البسملة
فی النقطة ومن یقل الله الله ربی ولا اشرک بربی احدا فقد ذکر الله بما قد قدر فی النقطة
ملخص این باب انکه غرض از ذکر نقطه کینونیت مشیت اولیه است اگر در مقام بسم الله
الامنع الاقدس عز الله الامنع الاقدس ذکر شود انوقت ذکر کینونیت مشیت بعین میرود
زیرا که اگر با منفصل شود اول ظهور او حرف عین میگردد چنانچه در فرق بکلشی و علی کلشی
ظاهر است و امیت سر کلام امیر المومنین ع انا النقطة تحت الباء در مقام ذکر تطابق
حروفی و عددی نه کینونیتی و ذکر ذاتی او و همچنین که در ظهور نقطه حقیقت که در قرآن بام
رسول الله ص ظاهر بود مثل او شمس گرفته شود و مهتدین باو شموس ظاهره در مرایا ثمره

این باب اخذ شده در علم نه در عمل که مقام عمل آن امنیست که امروز که ظهور همان نقطه در بیان است هر نفسی که مومن باو است در خود نبیند انچه باو عزاو است الا مثل شبحی که در مرات می بیند نزد شمس سماء که مثل او اگر بگوید الله اکبر نفسی با انکه انچه مومن بقران است این کلمه را بگویند نزد الله اکبری که نقطه فرقان در اخرای خود میگوید معاینه شمس سماء است بالنسبه بشبح او در مرایا و این ثمره در این کور که ظاهر نشد اگر در نزد بعضی نفوس هم بوده علم بود نه عمل مثل با علی علو ما یتعزبه البعید زدم که ما یتفرع تفریع بر او شود بلکه در ظهور من یظهره الله مومنین میدان باین باب که جوهر کل علم و عمل است عمل کنند و از برای خود شیئیتی نبینند الا باو چنانچه شیئیت کینونیت افئده و ارواح و انفس و اجساد ذاتی ایشان بظهور نقطه بیان متحقق شده که او این آیات را در انفس خلق از خود قرار داده که باین متوجه شوند باو کل علم و ایمان اینست اگر کسی ناظر شود در ثمره وجود خود نتیجه گیرد و در نزد ظهور هر شیئی نیت محض باشد چنانچه در ظهور قبل او کل هستند چنانچه این نفوسیکه امروز مومن هستند برسول خدا در نزد او خود را مذکور نمیدانند و با یمان باو خود را مغرور و مفتخر و در رضای حق ثابت ولی معجب از انکه ظهور نقطه بیان بعینه ظهور اخرای او است بخواشرف و اگر نزد کسی این علم و عمل باو باشد در هیچ ظهوری معجب نماند و در هر ظهور فائز بلقاء معجب خود گشته و انچه اثمار ان ظهور است اخذ نماید فیا طوبی لمن قد علمه الله ذلک العلم و فقه بذلک العمل اگر این علم در میان مردم بفضل امیر المومنین ع را مثل فضل رسول الله ص میدانستند اگرچه در شمس فضل او دیده نمیشود الا ان شمس حقیقت چنانچه قول قائل این قول که قصه بحر مشیت را نموده نه بحر ذات ازل را مثل است براین ذکر البحر بحر علی ما کان فی العدم ان الحوادث امواج و اشکال و این بعینه اشباح مرایای مستدل بر شمس است

زیراکه در صقع امکان که مقام مرایا باشد غیراین ممکن نیست واول مرائیکه انعکاس شمس حقیقت برداشته درکل عوالم امیرالمومنین علیه السلام بوده در هرظهوری باسمی الی ان ینتهی الی ذلک الظهور فانه مرات الظهور فطوبی لمن قد استظل فی ظله فان اولئک هم اصحاب القدر واولاء اسم القدیر واصحاب یوم البدر قد ارتقوا الی افق لا یشبههم احد من العالمین الا من شاء الله انه اذا یحکم شیئی فاذا یخلق ما یشاء واعلی ما شاء انه علی کل شیئی قدیر ثمره این علم اینکه درظهور من یظهره الله اگر کل ما علی الارض شهادت برامری دهند واو شهادت دهد بدون انکه آنها شهادت داده شهادت او مثل شمس است وشهادت انها مثل سایه شمس است که در تقابل واقع نشده والا مطابق با شهادت او میگردید قسم بذات اقدس الهی که یکحرف از کلام او بهتر است از کلام کل ما علی الارض بلکه استغفار میکنم ازاین ذکر افضل التفضیل کجا میتواند آثار شموس در مرایا مثل آثار شمس در سماء گردد ذلک فی حد الاشیئی وذلک فی حد شیئی الشیئی بانکه عزوجل واگر کسی ثواب یک لا اله الا الله ازاو اخذ نماید بهتر است از ثواب انچه که توحید کرده اند کل شیئی خدارا بلکه توبه میکنم ازاین ذکر افضلیت بلکه مثل جان است که زدم بلکه انچه او شهادت میدهد شهادت خداوند است برآن شیئی وانچه تکلم باو مینماید تکلم خداوند است درحق آن شیئی اگر در زمان ظهور او سلطانی باشد وذکر سلطنت خود نماید معاینه مثل او مثل مراتی است که بگوید در مقابل شمس که در من ضیاء است وهمچنین اگر عالمی اظهار علم خود کند نزد او معاینه همین قسم است واگر غنیی اظهار غنای خود کند نزد او معاینه همین قسم است واگر قدیری اظهار قدرت خود کند نزد او معاینه همین قسم است واگر عزیزی اظهار عزت خود کند نزد او معاینه همین قسم است بلکه انبای جنس او کردد حدا و هستند از او میخندند چگونه وشمس حقیقت چنانچه مثل او سلطان در فوق ارض

لایحصی است چه در ظهور ربیان و چه در ظهورات قبل از بیان که کل بنقطه مشیت منتهی میگردد
در هر ظهوریکه میخواهد باشد و همچنین اولوالعلم و همچنین اولوالقدرة و همچنین
اولوالعزة و بمثل این ملاحظه کن و یقین کن و عمل کن در کل اسماء و صفات مل در هر شیئی که
مایذکر به اسم شیئی است و اظهار وجود مکن نزد او که از بی وجودیست و بین حد اشخاصی را
که خواستند تصدیق رسول الله ص کنند بتصدیق رهبانهای کتاب الف و همچنین در بیان
نظر کن که خواستند تصدیق نقطه بیان نمایند بتصدیق اشخاصیکه در حجاب هزار و دویست و
هفتاد سال بدرجات مالانهایه مهتدی بظهور اول او در قران شده این در حین اقبال است
و چگونه قلم در ذکر غیر اقبال بگردد که میخواهند با یمان من فی النار ایمان بمحض جنت و نار آورند
و بتصدیق ایشان تصدیق قول الله نمایند و بشهادت انها شهادت بر حقیت محقق حق که
شهادت او عین شهادت الله بر کلشی هست و هند بکیکه کل با یمان باو مومنند و بدون
ایمان باو حکم دون ایمان میشود اگر کسی حکم غیر اسم مومن که از اسماء او است جاری کند
چه حد است او را حیف ذکر ها، است که در حق او شود زیرا که حکم طهارت در انها میشود
و در او بفتوای خود ایشان نمیشود فوالذی خلق الحبة و برئ النسمه و تفرد بالعزة و تقدس
بالعظمة و توحد بالکبریاء و المنعه هیچ ناری اشد از احتجاب ایشان از محبوبی که شب و روز
توجه باو میکنند نیست و هیچ جنتی از نظر برشمس حقیقت و ماسوی را اشباح در مرایا دیدن دل باو
نمودن نیست اگر بر آن نفسی که فتوی علی الله داده کشف شود انچه کرده شدت عذاب
احتجاب را در خودش احصا میکند و لابد از برای او خواهد شد اگرچه در لیل الیل باشد و علم
باین و الله یهدی من یشاء الی صراط حق یقین و لایحب الکفران یذکر من لم یومن بالبدء
و الایاة و الله یحب المتقین

الباب ثالث والعشرین الواحد الثالث

فی ان لا یجوز السؤال عن نطفیره الله الا فی الکتاب وان یعمل بذلک بین دان
بالبیان فخیر له من یقدر علی ذلک بضعهم بالنسبة الی بضعهم والله علی کلشی شهید
ملخص این باب آنکه سؤال عن نطفیره الله جایز نیست الا از انچه لایق باداست
زیراکه مقام او مقام صرف ظوراست حتی نفس ظهور در نفس ظهور در ظل او ظاهر و اگر در امکان
فضلی هست از شیح جواد اوست واگر شیئی هست بشیئیت اواست واگر کسی میخواهد علم او را
ببیند نظر کند بعلمای بیان که بعلم بکتاب او از ظهور قبل او عالمند واگر میخواهد قدرت او را
مشاهده کند نظر کند باول القدرة در بیان که از ظهور قدرت قبل او مقدر شده همچنین اول
العزة از ظهور عزت اواست وهمچنین اول العظمة از ظهور عظمت اواست وهمچنین اول القوة
از ظهور قوت اواست در بیان از اول تا آخر کمن جمیع صفات اواست در خزانه نار و نور او
وارواح آن در روی ارض ادلاء مدله بر کلمات او هستند از ظهور قبل او که کل از برای ظهور
بعد او خلق شده مثلاً اسم جواد او در بیان از برای اسم جواد در ظهور او خلق شده چنانچه اسم
وهاب در قرآن از برای اسم وهاب در بیان خلق شده وهمچنین در کل اسماء و امثال حق در
حق و دون حق در دون حق واگر کسی عارف شود باو میکرد نزد شیئیت او وهیچ حجتی
از برای او از نفس خود او اعظم تر نبوده و نیست در نزد کل زیراکه کل آیات و کلمات از بحر جود
او مشرق میگردد و از طمطام یم افضل او مستضئ میشود و از مقام عز او متنیر میگردد و اگر کسی خواهد
سؤال کند جایز نیست الا در کتاب تا انکه حظ جواب را کاهی درک کند و اینی باشد از
محبوب او در نزد او چنانچه در بیان هم کسی این صفت محموده را متصف شود محبوب است
نزد او در بطون او و ظهور او ولی از آن چیز تا نیکه در شان او نیست سؤال نکرده مثلاً اگر

از کسی که یا قوت میفرماید سؤال شود از بهاء کاه چقدر متعجب بوده و مردود است بهمین
قسم است اعلی علم خلق نزد او الا ما یصف به نفسه یوم ظهوره گویا می بینم که کسی در کتاب خود
از او سؤال میکند از آنچه در بیان نازل شده بجدود و متوکله نزد خود و او در جواب نازل میفرماید
من عند الله نه از قول نفس خود انی انا الله لا اله الا انا قد خلقت کل شیئ و ما رسلت الرسل من
قبل و نزلت علیهم الکتب الا تعبدوا الا الله ربی و ربکم فان ذلک لهو الحق الیقین سواء
علی ان تؤمنون بی فانکم انتم لانفسکم تمهدون و ان لم تؤمنوا بی و لا بما نزل الله علی فاذا انکم
تحجبون و انی انا کنت غنیا عنکم من قبل و لا کون غنیا عنکم من بعد فلتصبرن انفسکم ان یا
خلق الله ثم بآیاتی تؤمنون فان من لم یؤمن بی و لا بما نزل الله علی مثله عند الله کمثل من لم یؤمن
بذات حروف السبع و البیان و کان مرسلا من قبل بحجة رسول الله ص و الفرقان کیف انتم یومئذ
لا تؤمنین ان تبسین انفسکم الیوم کذلک انتم ان تفعلون ستدخلون فی دین الله و لا ترضین ان
تصبرن فی البیان بعد ما قد نزل الله علی الایات من عنده انه علی کل شیئ قدیر و انی انا فقط البیان
من قبل قد اظهرنی الله بمثل ما قد اظهرنی من قبل لا جزین من قد آمن بی ثم بالبیان من قبل فلتسرعن
فی امر الله ثم ایاه تتقون و لا ترون فی الا الله ربی و ربکم رب السموات و رب الارض رب
کل شیئ رب ما یری و ما لا یری رب العالمین فان مثل ما عندکم کمثل ما یدل المرآت علی شمس السماء
کذلک ما انتم تستدلون فی کتبکم عند ما نزلناه علیکم من قبل فی البیان ثم حینئذ ان یا عباد الله
فاتقون. مختصر نموده سؤالات خود را از محبوب خود الا در طلب توحید و تمجید و تقدیس و ارتفاع
تسبیح و امتناع تکبیر علنا و قولا و عملا و ظاهرا و باطنا که او دوست میدارد افشده بی که دلالت
نکند الا علی الله و بر حب او و ارواح و نفوس و اجساد یکه دلالت نکنند الا بر حروف حی او
که همانست حروف حی بیان و همان بوده بصفه حروف حی فرقان و همان بوده بعینه کتاب

Provided by the Aman Library

الف وتاء وزاد الی ان منتهی الی کتاب آدم اذ من ظهور آدم الی اول ظهور نقطه البیان
از غیر این عالم گذشته دوازده هزار و دویست و ده سال وقبل ازاین شکی نیست که زیرا برای
عوالم وادوار ما لانهایه بوده وغیر از خداوند کسی بحصی آنها نبوده ونیست ودر هیچ حالی منظر
مشیت نبوده الا نقطه بیان ذات حروف السبع ونه حروف حی آن الا حروف حی بیان ونه
اسماء او الا اسماء بیان ونه امثال او الا امثال بیان واداست که معروف است از کتابی
به بنی وکتابیکه منسوب الی الله نمایند ولی کل از عرفان او محتجب واز کتاب اول تا بعد از
مومنین ببیان وبعین تم شاهد وکن ظهور من یظهره الله را که اداست بعینه مشیت آدلیه در کل
عوالم وکتاب اداست کتاب مشیت آدلیه در کل عوالم واد بوده ونیست الا مثل کلی الله
وکتاب او بوده ونیست الا ناطق عن الله واسماء او بوده ونیست الا متجلی از اسم الله عز وجل
وامثال او بوده ونیست الا مستقر در نخل الله جل وعز له الخلق والامر من قبل ومن بعد الا الله الا
هو انا کل له مخلصون وبعینه نقطه بیان همان آدم بدیع فطرت اول بوده وبعینه خاتمی که در
اداست بیان خاتم بوده که از آنروز تا امروز خداوند حفظ فرموده وبعینه آیه که مکتوب براد
همان آیه بوده که مکتوب براو بوده این ذکر نظر بضعف مردم است والا آن آدم در مقام نقطه
این آدم میگردد مثلاً جوانی که دوازده سال تمام از عمر او گذشته نمیگوید که من آن نطفه هستم که از فلان
سماء نازل ودر فلان ارض مستقر شده که اگر بگوید تنزل نموده ونزد اولوالعلم حکم بنهایت عقل
او نمیشود اینست که نقطه بیان نمیگوید امروز منم مظاهر مشیت از آدم تا امروز که بمثل این قول همین
میشود واز اینجهت است که رسول خدا ص نفرموده که من عیسی هستم زیرا که آن وقتی است که عیسی از
حد خود ترقی نموده وبآن حد رسیده همچنین من یظهره الله در حد زمانیکه مجبوب چهار دین سابق
میشود لایق نیست که بگوید من همان دوازده ساله بودم که اگر بگوید نظر بضعف مردم نموده زیرا که

شیء رد بنگرا است نه نو اگرچه ان جوان چهارده ساله در همین نطفه آدم بوده و کم کم ترقی نموده
تا اکنون سنه دوازده ساله گشته و در این دوازده سالگی کم کم ترقی نموده تا انکه بچهارده میرسد اگر
امروز یکی از علمای تهران برخود میپسندد که بگوید من یکی هستم از "نحن بالجیل نقتا" حقیقت هم
برخود میپسندد و کذلک در بیان و بیان هم بالنسبه بمن یظهره الله چنین است الی ما لا نهایة
بما لا نهایه ظهورات امر در هر ظهوری کیف یشاء ولی ظهور بعد بلوغ ظهور قبل است این است
که در همین بلوغ همه بلوغ اشرف تر از امنیست که حد تحت خود را بحدود نسبت دهد زیرا که حد
بلوغ آغاز دارد بانچه در حد خود دارد چنانچه غصن دارد نهضه ظاهر از اصل را ندارد و
همچنین در اعداد نخواهید شاهده نمود در اول هر ظهوری بالکه عز و جل داخل آن ظهور شده که ظهور
قبل را داری بانچه در آن داری والا محجب مانده از عطای جدید خداوند و در اول خاتمی میکرد
چنانچه الان مشهود که در آدم تا نقطه بیان ظاهر شده اعراش منسوبه بقبل خود را داشت و نسبه
باز او در حد خود دارد ولی انحفاظ ندارند انچه در این ظهور او دارد اگرچه عرش نفس او و اعراش اولاد
او و هر نفسی که صادق در ایمان بوده بل هر شیئی که در تلبین آن کور بوده لابد در ظهور بعد آمده
داخل در جنت شده که امروز کل داخل بیان شده و میشود بفضل الله جل اجلاله و عز اعزازه این
که محجب مانده و حکم جنت بر انها نشده و حکم نار در حق انها مصدق شده زیرا که جنت در هر زمان
کمال آن زمان است و امروز کمال در بیان است نه در دون آن و در ظهور من یظهره الله در
کتاب او و الی ما لا نهایه همین قسم ترقی مینماید و هر ظهور بعدی ظهور قبل را دارد با انچه خود دارد و
در هیچ ظهور مشیتی نیست الا انکه بهمت او امنیت که کل را راجع بانظهور نماید که از نار شبات در
و داخل در جنت کند در هر ظهور بقدریکه اسباب فراهم آمده مهیا شده والا مانده تا بینید شجاعان
بیان و طرازان او چه میکنند کل را بهمت خود داخل در جنت مینمایند یا انکه بقدریکه اسباب بر

امدی ایشان جاری شده جریان امر الله را میدهند قسم بذات مقدس الهی عزوجل که اگر اولوالحکم و علم زمان من نظیره انکه در ایمان با و متفق گردند راضی نیست که احدی از اهل بیانرا بروی ارض باقی گذارد چگونه غیر او راهمت ورزیده و نصرت حق مطلق نموده تا انکه هیچ شیئی نماند الا انکه داخل در جنت شود امیت فضل اعظم و فوز اکبر در مظهری که کل ما علی الارض در ظل آن ظهور بدین ادشوند آنوقت نفس مشیت راضی میگردد و الا لم یزل ما نزل افضل خدا است تا وقتیکه شود و مفری نیست که خواهد شد زیرا که خداوند مقتدر بر هر شیئی بوده و هست و در هر کور بهر قسم مصلحت کل خلق است اسباب را جاری خواهد فرمود و آخر کل ما علی الارض را قطعه از رضوان اعظم خواهد نمود انه کان علی ما یشاء قدیرا

الباب الرابع و العشرین من الواحد الثالث
فی حکم حفظ البیان باعزّ ما یمکن عند کل نفس

ملخص این باب انکه انچه از شجره حقیقت در میان مردم میماند کلمات او است و ارواح متعلقه بانها و هر قدر که در حفظ کلمات و اعزاز او دارتفاع و امتناع او کل عروج نمایند در ارواح انها ظاهر میشود و جایز نیست الواح خضعه الا انکه مجلد شود و نجو ما هو الاعزّ عند کل نفس حفظ شود تا انکه کل قران نکردد که در هر گوشه مسجدی الواح متفرقه او بغیر متنی باشد و هیچ نفسی قدر خردلی در بیان او صرف ننماید الا انکه خداوند ضامن شده که دو هزار ضعف آن با و عطا فرماید و اگر با و نرسد بذریه و اخرازاد منقطع نخواهد گشت در این عالم نه عالم بعد از موت طوبی از برای کسیکه کلمات الله را با علی ما یمکن عند نفسه معزز و مطرز داشته که عزت ارواح آن و طراز انها در اینست نه انیست که بیان هزار مثقال ذهبی تمام کند ولی نفس موقنی که روح بیان در او است از برای یک مثقال او مضطر باشد بل کلّ فی حدّه حیث لا یخفی علی احد و هیچ بنده نیست که کل بیان را مالک شود

الا انکه مضاعف میشود حسنات او در روزی بالاعداد از ملائکه مالک کلشیئ براو صلوات میفرستند
وطلب رحمت ومغفرت ازبرای او میکنند وهر قدر سعی در طوی صحف آن وخفت وزن ان اعظم
خطّان طراز الواح او گردد نزد خداوند محبوب تر است ازدون او ولایق نیست که درحواشی آن
نوشته شود مثل انچه دأب طلاب است که کتاب را از بهاء خود بیرون میبرد ومجمل قول در این باب
انکه هرکس درصقع خود لایق است که بیان او لیس کمثله شیئ باشد اگرچه فوق او بالانهایه ودون ان
بمالانهایه باشد وازان داده نشده بغیر خطّ حسن نوشتن اورا ودر رضای او در تلاوت اوست بانظر
او باتفکر در او که کل منتهی بمثل بانچه خداوند در او نازل فرموده شود زیرا که هیچ کلمه نزد هیچ نفسی نیست که
مدد روح آن بتلاوت او امست وهرکس نظر در بهاء کل آن نماید وصلوات فرستد باین قول اللهم صل
علی البیان ومن آمن به فی کلّ شان بالعزة والجلال وعذب اللّهم من لم یومن به بالسطوة والعذاب
ادای حقوق کلمات آنرا نموده وذلک من فضل الله علی عباده انه کان فضالاً غنیاً وکل بهاء بیان من
یظهره الله است کل رحمت ازبرای کسیکه ایمان باو آورد وکل نقمت ازبرای کسیکه ایمان باو نیاورد

الباب الخامس والعشرین الواحد الثانی

من امن بمن یظهره الله فکانما امن بالله وما امر الله به فی کل العوالم ومن لم یومن به وان آمن بالله وما امر
من قبل فکانه ما آمن ویدخل فی النار لمحض این باب انکه ظهور الله در هر ظهور رکه مراد از مشیت اولیه
باشد بهاء الله بوده وهست که کلشیئ نزد بهاء او لاشیئ بوده وهستند هر نفسیکه ایمان بظهور بعد او آورد
گویا ایمان آورده بظهورات او کلا از قبل وبعد در آن ظهور به ظهور بعد زیرا که ظهور بعد در آن ظهور همان
ظهور است نفس چهارده سالهٔ قبل انکه بنوزده نرسیده نوزده او در همان چهارده هست امنیت که هر
کس بمن یظهره الله ایمان آورد وایمان بآنچه او امر فرموده آورد ایمان آورده است بخداوند
از اولی که از برای او اوّلی نیست ودر ظل رضای خداوند بسیرون آمده بکلّ رضای او

در هر ظهوری و هر کس ایمان باو نیاورد اگرچه در کل عوالم در ایمان و رضای خداوند بوده
کل هباء منثورا میگردد کانه ما امن بالله طرفة عین چنانچه همین قسم در نقطه بیان ظاهر است
نزد او لولا الافئده و در فرقان اظهر است نزد کل هر کس ایمان بمحمد رسول الله ص آورده بعین
ایمان آورده بخداوند و ادامراد در کل عوالم و هر کس ایمان باو نیاورده ایمان بخداوند نیاورده
و ادامراد در هیچ عوالم این است که حکم دون ایمان بر من علی الارض شده دون مومنین بقرآن
دران زمان و لتتقن الله ان یا اولی العلم کلکم اجمعون چه مبانفسی در ظهوری مومن و در ظهور
دیگر در نار و چه مبانفسی که در ظهور قبل در نار و در ظهور بعد در جنت و از برای ظهور الله نه اول
بوده و نه آخر که بتوان ذکر نمود اگر کسی در هزار هزار ظهور مومن نباشد و در ظهور بعد از هزار هزار
مومن شود کل این عوالم او مبدل بایمان میگردد و اگر نعوذ بالله بر عکس بر عکس زیرا که در نزد هر
ظهور انچه رضاء الله هست در نزد او است چه قبلا و چه بعد امثلا در حین ظهور رسول الله
آنچه رضاء الله بوده الی اول ظهور قائم علیه السلام کلا در رضای او بوده در رضای ظهور آن
در آن روز همان رضای رسول الله بوده چنانچه رضای من یظهره الله امروز همین بیان
الی حین ظهور او آنوقت مجدد میشود در رضای او بظهور او لم یزل و لایزال این شان مشیت بوده
عند الله و خواهد بود و هیچ ظهوری نمیشود الا انکه از مومنین بان ظهور از برای ایمان بظهور بعد
عهد گرفته میشود که اگر وفا کنند احدی در نار نمی ماند چنانچه اگر حروف کتاب الف وفا
بعهد عیسی ع نموده احدی در نار نمانده بود عند ظهور رسول الله ص و همچنین در فرقان اگر
کل در نزد ظهور ظهور الله مشترق بضیاء اشراقات او گشته حکم دون ایمان بر احدی از
اهل فرقان نشده و احدی از انها در نار نمانده و همچنین اگر کل مومنین بیان مومن شوند
بمن یظهره الله احدی در نار نخواهد ماند و حکم دون ایمان بر احدی نخواهد شد ولی مراتب ظهور

بوده که قدر لحظه فاصله نشود ما بین ظهور و ایمان کل من آمن بالبیان که بقدر طول الی المستغاث هم لائق نیست که بماند اگر احتیاط دامن گیر ایشان شده که آن احتیاط در نار بوده و هست اگرچه امید از فضل خداوند عطوف و رؤوف این است که در حین ظهور با دامر عالیه خود در الواح خود کل عباد خود را از رقد بیدار نماید و نگذارد والی امر محکم بیان که تا غیاث یا مستغاث شده در نار بماند چه کسی عالم بظهور نیست غیر الله هر وقت شود باید کل تصدیق بنقطه حقیقت نمایند و شکر الهی بجا آرند اگرچه امید از فضل او است که تا مستغاث نرسد و از قبل کلمة الله مرتفع گردد و انما الدلیل آیاته والوجود علی نفسه نفسه اذا لغیر یعرف به وهو لا یعرف بدونه سبحان الله عما یصفون

الباب السادس والعشرین من الواحد الثالث

لا یجوز العمل الا بآثار النقطه

ملخص این باب آنکه جایز نیست عمل الا بآثار نقطه بیان زیرا که در این ظهور از برای حروف حی آثار ایشان از شمس حقیقت ظاهر میگردد زیرا که آیات مخصوص نقطه است و مناجات مخصوص رسول الله و تفاسیر مخصوص ائمه هدی و صور علمیه مخصوص باب اب ولی کل از این بحر مشرق میگردد تا اینکه کل این آثار را در حقیقت آن لیه بنحو اشرف مشاهده کنند و هیچ غرضی از برای ایشان غیر از سبق ایمان که اعز از کل شیئ هست عند الله و عند اولی العلم نبوده و نیست و کل فضل در ذیل همین مستدل است و از حین غروب الی طلوع من یظهره الله آثار فرضیه مرتفع و حروف حی و کل من آمن بالله و بالبیان در ذیل آنها مستدل الا آنکه کسی طیران نماید در عرفان حکمی از احکام الله چه اصولا و چه فروعا و اشری از خود ظاهر نماید اگر از حدود و بیان تجاوز ننماید در ذیل او مشور والا لایق ذکر نمیگردد عند الله و عند اولی العلم بلکه در این کور اکثر ناظر بجواهر مسائل و تخفف در اقوال و دلائل و تلذذ باسفه نازل شده از نقطه شمس حقیقت زیرا که آثار او معاینه مثل ضیاء شمس است بالنسبه بانوار کواکب

هل یقدران یقترن احدهما سبحان الله عن ذلک تسبیحاً عظیما وتعالی الله عن ذلک علواً
کبیراً وفی سعی نمایند در علم حروف واقترانات اعداد اسماء الله واقترانات کلمات متشابهه
واقترانات آثار متشابهه در محل خود که اذن داده شده که نظم بیان را هر کس بهر نحوی که شیرین تر
میتواند دهد دهد اگرچه بر هزار نوع ظاهر شود. ولی کل راجع بنفس بیان میگردد زیرا که بر او حرفی
زائد نمیگردد واز او حرفی ناقص نمیگردد الا آنکه نظم حفظ واقتران بعضی با بعضی بمناسبات این نسخه
با آن نسخه تفاوت بهم میرساند گویا مشاهده میشود که هیچ نظمی در او داده نمیشود از بعد الا آنکه اجلی
وانظم از نظم اول میگردد طوبی لمن ینظر الی نظم بحساب الله ویتفکر ربه فانه یظهر ولا مرد لمن حتم الله
فی البیان الی ان یرفع الله ما یشاء وینزل ما یرید انه قوی قدیر وبهترین نظمی ها نظمی است
که بر حدود ظاهر میشود مثلا اگر در دعای صدیقی هست پهلوی هم ذکر شود وهمچنین خطابها نهایت همه
نگردد آیات در علو خود ومناجات در سمو خود وتفاسیر در مقعد عز خود وکلمات در افق
قدس خود وکلمات فارسیه در امتناع ارتفاع خود چنانچه بر ناظر لطیف لوازم اقترانات مخفی
نبوده ونیست ذلک من فضل الله علی علماء البیان حیث یستنطون بامر الی ان یفرح الله
عنهم نظهورها هم به باللیل والنهار الی الله ربهم یتوجهون واگر ظاهر شود ونشناسد کسی را نفس
خود بیائی که او مرتب فرماید مثل شمس است در سمن کواکب واین دقتی است که کل را در حجاب
نبیند چنانچه نقطه بیان در تفسیر بر قرآن نوشت دو تفسیر بنهج آیات الی آخر ویک تفسیر بر سوره
بقره بنهج شئون علمیه که یک حرف از تفاسیر او مساوی نمیشود با آنچه کل مفسرین از اول نزول قرآن
تا ارتفاع او تفسیر نموده ومن یقترن ضیاء الشمس بنور الکواکب فمالهم من عین لیلیق ان یذکر
عند الله افلا تنظرون

الباب السابع والعشرین الواحد الثالث لا یجوز کتابة آثار النقطة

کلها الا باحسن الخط وان یکن عند احد حرفاً من دون خط الحسن فیهبط عمله ولم یکن من المؤمنین
محض این باب انکه کل آثار نقطه مبنی بیان است ولی این اسم بحقیقت اولیه مختص بآیات است
وبعد در مقام مناجات بحقیقت ثانویه ذکر میشود وبعد در مقام تفاسیر بحقیقت ثالثیه وبعد در
مقام صور علمیه بحقیقت رابعیه وبعد در مقام کلمات فارسیه بحقیقت خامسیه اطلاق میشود
ولی این اسم مختص آیات است نه غیر او باستحقاق چنانچه اذن داده شده برانیکه تسمیه بعبد البیان
ونفوس گذارده شود زیراکه از ماده بیان اسم الله مشتق میگردد واول من قد سمی نفسه بالله
جل جلاله حیث قد نزل فیه انني انا الله لا آله الا انا الواحد البیان وکل سرپان در اسم او ظاهر
زیراکه عدد البیان باواحد صورت جامعه عدد للّه میگردد تا انکه مرائی باشد از برای نقطه بیان
که آن مرآت للّه بوده واز برای من یظهره الله که او است مرآت الله وآنچه که در بیان
است که للّه باشد از برای للّه بوده وهست ودر حین صورت جامعه او است ودر حین
ذکر هر حرفی از حروف واحد بعدد باب تمامیت عدد این کلمه علیه میگردد زیراکه ایشانند که للّه
بوده وهستند ولی کل راجع بباب اول میگردد چنانچه در نقطه بیان ظاهر اذ مافی المرایا
لن یعدل شمس السماء وما من آله الا الله رب السموات ورب الارض رب کل شیء رب ما یری
وما لا یری رب العالمین واز آن الحکم لا آله واحد لا آله الا هو الرحمن المتعالی المنیع واذن داده نشود
که احدی حرفی از حروف بیان را بنویسد الا باحسن خط واحسن از برای هر نفسی در حد او است
نه در حد فوق او ونه در حد دون آن واین از برای این است که روح متعلق بآن حرف
که در بیان است باعلی ما یمکن فی الامکان فی حده مرتفع گردد که در مؤمنین بیان دیده نشود
شیئی الا انکه آن شیء در حد خود بکمال رسیده باشد چنانچه امروز حروف الفیه چگونه ممیز ند در
مظهریت از سایر کل ما بین قسم من فی البیان گردد که اگر احدی از بیان در مشرق ارض باشد

بنفسه احسن او و حسن انچه در نزد او است درحد خود محسوب گردد که این اعظم سبیلی است از برای جذب کل ادیان بدین واقع خداوند رحمن ولی کل درصورتی است که مقتدر باشد نه اینکه بر نفس خود صعوبت وارد آورد در پیش زیرا که خداوند دوست نداشته که نظر فرماید بنفس مومنی در حزن بل کل علی قدر ما استطاعوا یکلفون گویا الآن در این جبل مشاهده میشود که بیانهای مطر در نزد ابن بیان هست و بتلاوت آن متلذذ میگردند و بآنها مستعد شده اند که با بیانهای خود در نزد من یظهره الله دافع گردند که وجود علی الله بوده و هست و انظهار وجود خود را در نزد او محتجب نموده که از جیاء بعید بوده و هست فلتتقن الله یا اولی البیان کأکم اجمعون

الباب الثامن والعشرین من الواحد الثالث

من اراد ان یغیر شیئاً من آثار النقطة او شیئی فی رضاء الله من کتاب لایجوز ان یأتی نسخة الی احد الا ان یستنسخ لنفسه علی احسن خطه بخطه او بخط دونه فاذا یکمل عمله و الا لایجوز لمحض این باب انکه خداوند دوست میدارد در بیان که آنچه واقع میشود از هر شیئی از حد نقطه آن شیئی الی ما ینتهی الیه فی حد الکمال بر فتحهای علو حسن صورت و سیرت گردد تا انکه بر هیچ نفسی بقدر ذرة کره وارد نیاید و ما لایحب را متحمل نگردد از آن جمله است که حکم شده بر کس تفسیری بر کلمات بیان مینویسد یا از خود کتابی در علمی انشا میکند اگر خود میتواند باحسن خط نسخه اصل برداشته و الا داده بکسی که نوشته و بعد نزد خود حفظ نموده آنوقت نسخه بدیگری داده شود که آثار هر نفسی در نزد خود آن نفس باشد و بعد بدیگری برسد که اگر دون این شود وسط عمل او میگردد الا در مواقعی که بامری میسر نگردد یا در عطا از برای خود نسخه بهتر انجام دهد که آن وقت از برای او اذن هست که قبل از استنساخ بدهم که نسخه خوب از برای او تمام نموده راجع سازند این در صورت دون امکان هست والا در صورت امکان آن

محجوب تر بوده و هست عند الله نه مثل دأب علمای این عصر که نسخه هزار خطی که در هر صفحه چیدین نوع حکم مینماید همین قدر که نسخ اصل است حفظ مینمایند مثل کتاب مصاحبی که الآن در این جبل است از عشی اون بلکه اگر کتابی باشد که یک نقطه سوداء در غیر محل آن بهم رسد لایق حفظ نیست و از برای بحر محیط لایق فلتطفقن فی کل صباح تکم ان یا اولی البیان علی حق ما انتم علیه متقدرون قل ان الله الطف فوق کل ذالطف لن یقدران یمنع عن ملیک سلطان لطفه من احد. لا فی السموات و لا فی الارض و لا ما بینهما انه کان لطافا لطیفا

الباب التاسع و العشرین من الواحد الثالث

اذن لمن اراد ان یصرف ما ملکه الله فی آثار النقطة کیف یشاء و متی یحب الله لمحض این باب اکه خداوند از فضل وجود خود اذن داده که هر کس هر قدر میتواند در بهاء بیان صرف نماید اگر ممکن بود که کل ما علی الارض را بجهاء یک بیان قرار دهد هر آینه اذن از برای او بوده ثمره این باب آنکه در نزد ظهور من یظهره الله ملتفت گشته جائی که در اثراء این نوع حکم است چگونه در نفس او لعل مثل امروز واقع نگردد که قرآن های الف بهائی مالا یحصی در اسلام باشد و مقر نزل امر جلی باشد که حجره مسکون او خشت محض باشد اگر چه هر جا که مقر او است عرش الله بوده و هست چه بر سریر عزت باشد چه بر فوق طین ولی این ذکر از برای استبشار مومنین بیان بود که با صاحب خود نکرده آنچه حجبین بقرآن نموده و الآن البرز و الظلیم عنده سواء کلیتهما یجان بحمده بالعشی و الابکار

الباب الاول من الواحد الرابع

فی ان للنقطة مقامین مقام ینطق عن الله و مقام ینطق عما دون الله فلکل مقام جنود یة لذلک المقام الذی به یعبد الله باللیل و النهار و یسبح له

Provided by the Aman Library

بالغدو والآصال لمحض این باب آنکه خداوند از برای شمس حقیقت دو مقام خلق فرموده
یکی مقام غیب ذات او که مظهر الوهیت است که آنچه آیات نازل میفرماید از قبل او میکند
و او است که موصوف نمیگردد بهیچ وصفی ومنعوت نمیگردد بهیچ نعتی ومتعالی است از هر ذکر
وثنائی ومقدس است از هر کافور وجوهر امتنائی لن یعرف غیره ولن یوحده سواه له
الخلق والامر لا الٰه الا هو الواحد المتکبر المتعال مقام این آیه عظیمه است قل الله ثم ذرهم فی
دون الله خلق وکل له عابدون ودون این آیت که در او است خلق او است واین
آیتی است که در او دیده نمیشود الا الله که ما دون او خلق او است واین آیتی است که
در او آیتیت دیده نمیشود بل نفس ظهور الله وذات بطون الله وعلو علو الله وتمنع تمنع الله
وکینونیت ازل وذاتیت قدم وطلعت صرفه بحته لم یزل ذکر میشود ذکر آیت از برای عرفان
است والا آیت ملحوظ نمیگردد که اگر آیت ملحوظ گردد خلق او میشود واو بنفسه ذکر نمیگردد
الا بما یذکر به ذات الازل واز برای او امکنه وحدود ات نیست وقرب او عین بعد او است
وبعد او عین قرب او است واول او عین اخر او است وظاهر او عین باطن او است و
علو او عین دنو او است ودنو او عین علو او است وکافور او عین سازنج او است و
سازنج او عین کافور او است وکینونیت او عین انیت او است وانیت او عین کینونیت
او است لم یزل الله کان الٰها ولا مألوها من لک وکان ربا ولا مربوبا من لک و
کان محبوبا ولا حبیبا من لک وکان معبودا ولا عابدا من لک وکان مقصودا ولا قاصدا
من لک سبحانه وتعالی عن کل ما یذکر به اسم وصفة او نعت وسمة لم یزل الله کان الٰها
ولا الٰه غیره ولم یزل الله ربا ولا رب سواه ولم یزل الله سلطانا ولا سلطان دونه ولم یزل الله
ملکا ولا ملک فیره ولم یزل الله ملیکا ولا ملیک سواه ولم یزل الله علاما ولا علام سواه و

Provided by the Aman Library

لم یزل الله قدارا ولا قدار غیره ولم یزل الله کیانا ولا کیان دونه ولم یزل الله خلاقا ولا خلق سواه ولم یزل الله وکل الاسماء فی یمینه وکل الصفات فی قبضته یسبح له ما فی السموات والارض وما بینهما الا الله الا هو العزیز المحبوب واین آیتی است که ما دون آن ذکر خلقیت میشود و هرکس دعای سبحان من هو حی لا یموت الی آخر را خوانده یا بخواند در بحر ظهور این آیت درخواهد خود منجلی گشته زیرا که این دعا در اول هر ظهور فرد است و مظاهر او اعزاز کبریت احمر و در آخر هر ظهور منتنع تر از هر منتنی و مرتفع تر از هر مرتفعی بمثل انکه میگوئی سبحان من هو حی لن یفنی و در آخر هر ظهوری بعلوی میرسد مظاهر او را فرا گرفته که قوی بر کل داده واحدی خطور قوی بر ایشان نمیکند ولی در اول هر ظهور کسی خطور قوای ایشان نمیکند بلکه مثلاً سبحان من هو صادق لن یصدق در آخر ظهور بعلوی میرسد که از علو مناعت و رفعت و جلالت کسی خود را لایق نمی بیند که تصدیق او کند و او تصدیق میکند هر کس را که خواهد و بر تصدیق او افتخار ها در حق خود میکند ولی در اول ظهور بشأنی اعزاز کبریت احمر است که کسی تصدیق او نمیکند و حال انکه هر صدقی بتصدیق او صدق میگردد و همچنین در کل اسماء و صفات زیرا که در آن اسم و صفت دیده نمیشود الا او بلکه ظاهر بآن اسم و صفت خود را در نزد او مصدوم صرف می بیند چنانچه امروز نظر کن در کور قرآن که لایق تقمص اسم عالم لا یعلم قوا کیست و او خود را در نزد رسول الله چقدر فانی میداند و می بیند و همین قسم ملاحظه کن مظاهر اسماء و صفات را ولی این بحری است عظیم بحلوز نظر بر نفس آیت عبد غرق میگردد و چه بسا سلاک این بحر غرق شده و میشوند بنظر بر غیر ظاهر در او که اگر غیر این باشد دیده نمیشود که مظاهر حق موت ایشان را درک میکنند و همچنین در کل امثال و صفات ولی چون در این مرایا دیده نمیشود الا من هو حی لم یزل و لا یزال این است که بآن حیات

اینها چیستند و همچنین سلطانا ذلا سلطان دونه و عالما ذلا عالم سواه و همچنین مقتدرا حیث لا مقتدر الا آیاه و همچنین صادقا حیث لم یکن صادقا غیره چنانچه از برای اسماء الهی نه ادلی است نه آخری و نه از برای او عددی بوده و هست و در کینونیت هر شیئی آیتی عن الله بوده و هست که با و توحید او را تواند کرد و آن آیت از مشیت است در او که در او دیده نمیشود الا الله و در نفس خود مشیت نفس او است که مرآت الله بوده باشد که دلالت نکرده و نمیکند الا علی الله جل و عز و این آیتی است که در هر شیئی دیده نمیشود در او الا الله زیرا که متوجه در حین توجه بالله خلق نمی بیند و در حین ذکر خلق بخدا می بیند خلق را زیرا که میداند که این خلق خدا خالق او بوده و هست و ما دون او خلق او است در هر حال نظر کن امروز در بیان که بر حسب توحید خدا میکند بتسلیم نقطه بیان است که کلمه توحید از آن مطلع عز مشرق گردیده ولی دلالت نکرده در حین اشراق الا علی الله و نه در مقامی که تجلی با و شده دلالت میکند الا علی الله بلکه جهت خلق او شاهد است بر عبودیت او بر خداوند چنانچه جهت نفس کل شیئی شاهد است بر نفس خود از برای خداوند بعبودیت و کل شیئی از شیخ مثال او خلق شده و همین قسم که از برای او دو آیت است آیه حق و آیه خلق که با آیت خلق عبادت میکند خداوند را و سجده از برای او میکند همین قسم هر شیئی با آیت خلقیت عبادت میکند محبوب خود را ولی نرسیده و نمیرسد الا با آیتی که عن الله در او است که دلالت بر او است نه بر غیر آن که اگر دلالت بر نفس آیت باشد از خلق او است بلکه احدی از اولوالالباب نظر نکرده و نمیکند الا الی الله وحده که در کل اسماء افئده دیده نمیشود الا او و که اگر غیر از این باشد عبادت منقطع میگردد از عباد و حال انکه هیچ شیئی خلق نشده الا از برای عبادت او چنانچه در قرآن نازل فرموده و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون و همین قسم

در اسماء غیر الله دیده نمیشود در مرایای این اسماء هم که افتده موحدین باشد غیر الله دیده نمیشود که اگر نفسی در حین اسمی نظر بغیر الله کند در آن حین محتجب بوده و در بحر احتجاب غرق گشته چنانچه ناظر در حین نظر در مرآت نمی بیند الا مثال خود را در او و قصد نمیکند نفس مرآت را زیرا که در مرآت مرآت دیده میشود نه مثال او بلکه مثالی که در مرآت متجلی میگردد از او و در نفس مثال است که قائم بمجلی است نه در نفس مرآت که اگر در نفس مرآت میبود باید که قبل از مجلی دیده شود و همچنین نظر کن در مرایای حروف حی که اگر در مرآت ایشان اسم حی دیده میشد قبل از تجلی او باید دیده شود و حال آنکه از حین تجلی مجلی دیده میشود که گویا در این حی نیست الا او مثل آنکه در مرآت نیست الا مثال تو نه ذات او و این مثال در نفس مثال است نه در نفس مرآت که اگر در مرآت بود باید که حروف حی قبل از آنکه مثال ذوالمثال در آنها ظاهر شود ذاکر ذکر حی باشند و اگر هم بوده از تجلی قبل بوده نه در نفس مرآت شیئی است که کمون بوده در در این بحر است که کل در تحقیق نظر غرق شده و مثال را در نفس مرآت گرفته بلکه مثال عرش او نفس مثال است و ظهور او ذوالمثال و نفس مرآت است و همچنین مشاهد کن کل اسماء و صفات را و در آنها مبین الا الله وحده و نظر باسمیت و آیتیت و صفتیت کن که محجوب میگردی از مقصود و از این صراط دقیق است که در قرآن فتح ابواب اسماء گشته و مظاهر واحد قبل بیان نفرموده و اگر جائی فرموده مثل کلام سید الشهداء سلام الله علیه ذکر شده الهی امرتنی بالرجوع الی الآثار فارجعنی الیها بکسوة الانوار وهدایة الاستبصار حتی ارجع الیک منها کما دخلت الیک منها مصون السر عن النظر الیها و مرفوع الهمة عن الاعتماد علیها انک کنت علی کل شیئ قدیرا و امروز هم از کل مرتفع است سیر در این بحر زیرا که نمیتوانند در حین علم بر آیتیت نظر بمرآت نکنند این است که مرتفع شده از کل این حکم

الا الملن لایری فی الاسم الا الله ولا یدخل بحر الخلق فی بحر الحق ولا بحر الحق فی بحر الخلق اذ لا یری فی بحر الحق الا الله وان یری جنة الحقیقة التی هی الآخرة یدخل فی بحر الخلق ولم یبق فی ذرة الحق بل یذکر فیه اسم الحق اذ لا یری فیه الا الله و در هیکل انسانی بل در هر شئی این دو آیه را خداوند گذارده که بآیت اول بشناسد اورا و توحید فرماید اورا و نبیند مستقل الا او و ما دون را خلق او بیند و بآیت نفس خود عبادت کند خداوند را و سجده کند از برای او و منقطع گردد بسوی او از جمیع غیر او که اگر کسی چنین متوجه الی الله گردد همیشه با آنچه فضل در حق امکان ممکن و آمل بلکه عبد نبیند در خود الا عبودیت خود را و این دو رتبه ذکر نشود الا در نقطه حقیقت زیرا که غیر او مستقر نیست که عن الله تکلم نماید بلکه بر کل اشیاء با لسع علیه اسم شئی حق است که در بحر عبودیت سیر نمایند زیرا که غیر این مقتدر نبوده و نیستند زیرا که غیر از برای مشیت خداوند اذن نفرموده و نخواهد عبد که بمقام رسد و بعد از غروب این شمس غیر از من یظهره الله مقتدر بر این نخواهد بود از ظهور الله نیست بلکه او است صرف ظهور که کل آیات مدلة علی الله از ظهور او در افئده کل ظاهر میگردد و اگر نفسی عروج نموده در بحر فؤاد خود داخل گردد آنوقت مشاهده عظمت الله را مینماید که ما سواء خلق او بوده و هستند ولی بآن نفس لم یزل عابد است خدا را و منقطع است بسوی او چنانچه بحر مشیت که صرف عالم ظهور است و کل افئده از شئ ظلال آیات او خلق میگردند که با آنچه ممکن است در مقام عبودیت سیر نموده و الی الابد من کل ذکر نموده در مقام عبودیت خود با اینکه کلمه انی انا الله لا الله الا انا قائم بر ذل و لا یزال از بحر ظهور کینونیت او که مرآت الله هست مشرق بوده و هست که در او کینونیت او ذکر نشود بلکه کینونیت الله هست و کینونیت او خلق الله بوده و هست و این صراطی است که از او داق تر در علم خدا نبوده و نیست در حین نظر بخداوند بآن آیت کل ما وصف الله به نفسه وصف میشود

و در حین نظر باین آیه کل ما وصف به الخلق وصف میشود ولم یزل الله کان انشا وما دونه
خلق له ولم یکن بین الله وبین خلقه ثالث وانما الثالث خلق له لا اله الا هو انا کل له عابدون

الباب الثانی من الواحد الرابع

فی ان کل ما یرجع الی النقطه یرجع الی الله وما لم یرجع الیها لم یرجع الی الله وما یرجع الی الله
یرجع الیها وما لم یرجع الی الله لم یرجع الیها

محض این باب انکه ذات ازل لم یزل ولا یزال لن یدرک ولن یوصف ولن ینعت ولن
یری بوده وهست وآنچه ازاو نازل میگردد از کلمه مشیت است وآنچه بسوی او راجع میگردد
کذلک این است که در هر کوری از برای این مشیت شئونات وظهوراتی است که او بوالعلم
آن ظهور درک نموده وهمیماند مثلا امروز آنچه در بیان از ارتفاع آن واقع شود لله بوده و
از برای خدا میگردد الی یوم ظهور من یظهره الله که آنوقت اگر کسی عملی از برای غیر او کند
راجع بخداوند میگردد اگرچه باعلی درجه توحید سیر کند چنانچه موحدین کتاب الف بعد از ظهور
رسول الله ثمری از برای ایشان نبخشید علو علم ایشان الا اشخاصی که داخل فرقان شده و
همچنین آنچه در قرآن ترقی نموده در هر صفت محموده وجود هر علم مکنونی واستیلای حق محمودی
ولی هیچند رکه داخل بیان نیامده باطل گشته وثمری از برای ایشان نبخشیده وهمچنین اهل
بیان عند ظهور من یظهره الله هیچ امری از ایشان راجع الی الله نمیگردد اگرچه کلمه لا اله الا الله
باشد مگر بایمان باو ولی قبل از آن ظهور آنچه در دین بیان واقع از برای الله میگردد
وراجع بسوی او میشود نه اینکه راجع بذات ازل گردد بلکه رجوع بمن یظهره الله رجوع باو
است واینکه ذکر میشود که رجوع باو است مثل نسبت کعبه است که بیت او خوانده میشود
که از جهت علو ومحل او نسبت بخود داده وغیر این در امکان ممکن نیست زیرا که ذات ازل

مقترن بشیئی نمیگردد و اوّل خلق بشیئی تعلّق مشیّت است باو و آخر عود او رجوع او است باو و اگر
بتسع تسع عشر عشر دقیقه قبل از انکه امر فرماید من یظهره الله بارتفاع بیان کسی داند ارزنی از زمین
بردارد با نکه او را داخل جنّت خود نماید و از ابطال ثمره وجود آن نجات دهد از برای امر
ذات حروف التسع لله کرده و جزای کلّ شیئی باو داده میشود ولی اگر مقارن باظهور یا امر ارتفاع
باشد آنوقت باید از برای او کند و باذن او اگر رضای او در آن شیئی باشد والّا رضای
او است جنّت فیما امر و یامر و فیما فعل و یفعل این است سرّ کلّ وجود و غیب هر نار
و نور که اگر کسی متمسّک باین عروه حقیقت گردد و هیچ شائی در ظلّ نار مستقر نگردد و در
ظلال جنّت مستظلّ باشد والّا در هر ملّت که نظر کنی اهل آن میگویند که ما از برای خدا
عمل میکنیم چنانچه آنچه حزن در قرآن از برای مرایای الله واقع شد گفتند ما از برای خدا
میکنیم و حال انکه بر خدا کردند همین قسم در بیان آنچه بمن و من او واقع شد از حروف فرقان
نمیگردند و قصد نداشتند الّا انکه از برای خدا میکنیم و حال انکه بر خدا کردند قسم بحقّ من یظهره الله
که هیچ قسمی در علم خدا و ندا زاین اعظم تر نیست که هیچ نفسی براد یا بر مؤمنین او حزنی وارد نیاورد
الّا انکه قصد از برای خدا میکند و میگوید از برای خدا میکنم و حال انکه دروغ گفته و میگوید
و بر خدا کرده و میکند ای اهل بیان ترحّم بر خود نموده و بعقل خود حکم نموده و بقول حقّ نفوذ
و بر شئونات محجّبه محتجب نمانده که حجّت الله حین ظهور بالغ است بر کلّ شیئی زیرا که آنچه الآن
می بینید که مؤمن بقرآن هستند در حین نزول آن غیر از کفّار مؤمن بآن نبود تا هفت سال
و حال انکه حجّت همان است که بوده و هست و این از عدم تعقّل اهل آن زمان بوده چنانچه
در بیان الی یوم القیمة هر کس داخل شود بهمان حجّت اوّل میشود و عبادی که در اوّل آن
محتجب مانده بواسطه عدم تعقّل بوده و الّا حجّة الله حین ظهور بالغ است بر هر ذرّه چنانچه

حین نزول بیان اگر کل مومنین بقرآن میخواستند ایمان آورند باو بل هر نفسی حجة الله در حق ایشان بالغ و کامل بود چنانچه خداوند احتجاج میفرماید کل مثل انکه باول مومن فرموده بهمان شیئی که او ایمان آورده بهمان شیئی در کل بوده چرا محتجب مانده و بهمین حجبت او را معذب میفرماید تا وقتی که داخل در دین گردد فلتعتبروا یا اولی الابصار کلکم اجمعون

الباب الثالث من الواحد الرابع
فی ان البداء للّٰه حق

ملخص این باب انکه خداوند عبادت کرده نمیشود بهیچ چیز مثل بداء زیراکه بداء اعتراف بقدرت او است بر مایشاء اگر نفسی عبادت کند او را بآنچه در امکان فوق او متصور نیست بهمقدر که اعتراف ببداء نمود این عبادت اعظم از آنچه کرده میگردد که اگر بخواهد او را داخل در نار فرماید مقتدر بوده و هست ولم و بم کسی نتواند گفت در فعل او زیراکه او عادل است در قضای خود و بهمین برعکس اگر کسی آنچه در امکان متصور است متحمل عصیان او گردد اگر ناظر ببداء او نگردد این عصیان اعظم تر است نزد او از آنچه کرده و اگر بخواهد او را داخل جنت فرماید که را میرسد که لم و بم در فعل او گفته زیراکه او بوده محمود در قضای خود و مثال است بدای خدائی که مقترن شود بابدای خلق او زیراکه بدای خلق از عجز میگردد و بدای او از قدرت و نزد هر ظهور مشیتی بدای او ظاهر و حال انکه حکم فرموده بامان و حجبت مومنین قبل بداء را باحقاق کل میگذارد و حکم دون میکند تا انکه اظهار قدرت فرماید والا نزد او چه در قرآن و چه بیان و چه قضایای فرقانیه و چه بیانیه این نیست الا ارتفاع قدرت او و امتناع سلطنت او که بدانند کل که در قبضه قدرت و تصرف خدای خود بوده و هستند و از برای ایشان شیئی نبوده الا باذن او و این نیست الا بدای مشیت

زیراکه ذات ازل لم یزل ولایزال برحالت واحده بوده وهست وظهور وبطون صفت مشیت است واول وآخر هندسه اراده واگر دراو ذکر شود اول اول او عین آخر او بوده وظهور او عین بطون او از استعمال این الفاظ ای ناظر در بیان محجب نگشته که اسم اول یک مرتبه در ذات غیب استعمال میشود ویکدفعه در ذکر اول ذکر میگردد ویکدفعه در خلق اول ذکر میگردد ویکدفعه در اول نار ذکر میگردد واولی که در صقع مشیت ذکر میگردد خلق اولی است که در صقع ازل ذکر میگردد وهمچنین اولی که در خلق ذکر میگردد مثل او مثل شیخ شمس است در مرآت بالنسبه باول مشیت وهمچنین ذکر اول در نار این ذکر اولی است که در خلق فنا است نه در خلق بقا محجب از ظهورات اسماء نگشته که هر شیئی در مقصد خود برآنچه ذکر شود از حد خود تجاوز ننماید وبعد از آنکه بداء ذات ازل را بداء مشیت گرفتی و امضاء او را امضاء او نظر کن در هر ظهوری در بدایای او که مثل بحر لانهایه متموج بوده وهست چنانچه هر کس در این ظهور بوده مشاهده این نوع ظهور را در بحر مشیت نموده وهمچنین قبل در فرقان باسم نسخ مذکور وآنیکه در احادیث مذکور است که بمقدار که بر تبه قضا آمد بداء از برای او نیست یعنی اگر ایمان بر تبه رابع رسید که رکن تکبیر باشد بدائی در آنچه قضا شده نیست فضلا من الله ولی اگر بعدل باشد بداء لم یزل ولایزال در حق هر شیئی بوده وهست وتخلف از هیچ شیئی در هیچ شأن نمیگردد الا ان یشاء الله انه علی کل شئی قدیر ومراد از رتبه قضا در رکن تکبیر عروج مشیت است که از طلوع از رکن تسبیح الی غروب در رکن تراب در نفس خود منتهی گردد مثلا آنچه در حیات رسول الله ص محکم شده وبداء ظاهر شده همان ثابت است الی حین عروج او وبعد از آن حلال او حلال است الی یوم القیمة ای ظهوره الاخری فی اخریه ونهی او نهی عنه است الی ظهوره الاخری

فی اخریه چنانچه شهدای او بعد از او در بحر قضایای او مستقر الا در مواردی که یقین نموده اند برضای او کرا گر ذکری شده بعینه بدای رسول الله بوده و حال انکه چنین امری نشده بلکه از حدود و کتاب الله قدر خردلی تجاوز نفرموده ولی بعد از غروب شمس حقیقت بدایی باطنیه او با مومنین بادبوده و هست ولی چون کسی نمیشناسد اورا با نها مستقیر نگشته و او دن هم در ایام بطون خود غیر از آنچه در ایام ظهور حکم فرموده نمیفرماید این بود معنی بدای الهی عزوجل که عبد در هیچ حال بر سریر رجا مستقر نگشته اگرچه بانچه بالکن در امکان بود عروج نموده باشد که نظر بابداء اشرف از آن است که عروج نموده و همچنین اگر منتهی رتبه نزول منتهی گردد بر سریر خوف ننشسته و نظر بر بدای خداوند نموده که نظر نکردن اعظم از آن است که منتهی گشته ولی ظهور این بداء از کمن مشیت است نه غیر آن که در بیان ظاهر گشته اگر در حق شئی ذکر جنت شده الی یوم القیمه در حق او ثابت بوده و هست و اگر در حق شئی ذکر دون جنت فرموده الی یوم القیمه در نار او بعدل او فانی بوده و هست و عند ظهور قیامت اگر بعینه شجرهٔ نار مقبل شود شجرهٔ جنت میگردد و اگر شجرهٔ جنت محتجب گردد شجرهٔ نار میگردد چنانچه در این کور هر که بود مشاهده این مطلب را نمود در هر ظهور بمقتضای جد و جهد خود سعی نموده که ذکر خیری من قبل الله از برای خود در کتاب او گذاشته الی ظهور دیگر که این اعظم تر است از آنچه الوف الوف خرج نموده در مقاعد مرتفعه که ذکر آنها از برای صاحبانش باند چه بسا که این مقاعد فانی گردد و هیچ اسمی از آن باقی نماند اگر در مورد دون حق گردد و الا جزای او با خداوند بوده و هست والله یجزی المحسنین

(الباب الرابع من الواحد الرابع)

فی ان کل ذکر عجد رقم

ملخص این باب انکه ارواح کل اشیاء راجع میگردد بهیکل انسانی وجهت کل اشیاء وجهت انسانی است که مثال آن این است که اگر قطعه الماس بلاشکل در نزد مؤمنی باشد اعزاز آن الماس باعزازی است که بواسطه آن در نزد مؤمن ظاهر میگردد وهمچنین کل شئی واین هیکل راجع میگردد باسم وصفت اگر فواد او دل علی الله است در ظل له الاسماء الحسنی عندالله ذکر میگردد واگر از صفت است در صفات او ذکر میگردد این است علو معنی حدیث لیس الا الله واسمائه وصفاته واین هیکل حکم اسمیت وصفتیت بر او نمیگردد والا انکه در نزد هر ظهوری در ظل آن ظهور داخل گردد والا مرتفع میشود حکم ایمان از او وچگونه حکم اسمیت وصفتیت ونظر خداوند بر این است نه بر شئون ظاهریه چنانچه امروز دیده میشود که بر صفت حسنائی در احرف الفیه هست ولی صفات نار تیه امروز ذکر میگردد واگر امروز در بیان نفسی مؤمن باشد بالله وآیاته اگرچه بر تراب نشسته باشد او است که بر سریر عز نشسته وبر غیر او اگر در منتهی مقعد عز باشد عندالله وعند اولی العلم در منتهای ذلت بوده ودر نزد ظهور من یظهره الله هر مرد مؤمنی که مؤمن باو گردد لایق است که بر فواد او شمس مسمی طالع واسمیت در کینونیت او متذوت گردد وهر نفس مؤمن در بیان عبد رق او بوده وهستند چنانچه اولوالهیاکل در قرآن عبد رق رسول الله بوده وهستند بعد از برای عبد رقی که بر مولای خود غیر آنچه لازمه عبودیت است وارد آورد حال نظر کن در محزون شو وببین که چقدر طوق عبودیت رقیه بر گردن انداخته وباین افتخار مینماید وبر ظهور اشرف او در آخرت چگونه رواميدارند که امر بجائی رسیده که در جبل ساکن گشته وکل بایمان باو مؤمن وبر نفس او باسم مؤمن او راضی نشده که اگر میشده این نوع واقع نمیشد این است که کل در بحر حجاب غرق وشمس در مرایا بضیاء او متحرک واز او محتجب و

نامیان در یا آب زنده وسئوال از او نموده امروز کل مومنین بقرآن منتظر ظهور قائم آل محمد ص و
از برای ظهور او تضرع وابتهال و برؤیت او در رؤیای خود افتخار و او را بدست خود بجبن فرستاده
و در جبل ساکن نموده این است معنی حدیث فیه سنة من یوسف ، یباع دیشتر ، ای اهل
بیان پناه بمحبوب خود برده که طوق عبودیت او را براعناق خود داشته باشید و در حق او
روا دانید آنچه که در حق خود که عبید رق او هستید روا ندانید نه این است که نشنیده باشید
ظهور رسول الله ص را در قبل واحتجاب منتظرین باو بعد از ظهور او از اذا تا انکه هفت سال
و برد ایتی ۷ سال واقع شد براد آنچه واقع شد و باز فایده در حق شما ها نکرده که اگر کرده
بود در این ظهور این نوع نمیشد از محبوب خود حیا نموده دیگر در ظهور من یظهره الله این
نوع نکرده واگر بر خود قرار دهید که بر هیچ نفسی نپسندید آنچه بر خود نمی پسندید از او لو السلطنة
گرفته تا او لو الزرع بیرون رود انشاء الله براد حزنی وارد نخواهد آمد زیرا که شموس در سما
شمس را نمیشناسند الا بشعاع او در خود این است که او را می بینند یکی مثل خود و حال انکه
کل باو قائم است واز اثر جود او است خلق سموات وارض وما بینهما چنانچه احدی از
دون حروف بیان گشته وان من جوده الدنیا وآخرتها وان من علومه علم اللوح والقلم
ومن من تبعیض است بلکه هر شئی که اطلاق شیئیت براو شود رشحه ای است از طمطام
جود او وقطره ای است از قمقام من او قدر او را در حین ظهور دانسته نه که در لیل
ونهار در اماکن خود از برای او گریه کنید چنانچه امروز میکنید واو در جبل باشد و
حزنی براو وارد آید وبفضل وجود او شما ها کل از حزن مبری شده باشید فلتنظرن ان
یا اولی الابصار ثم تنظرون (الباب الخامس من الواحد الرابع)
فی ان کل اولی الاد واترایات له

ملخص این باب انکه این باب هم بیان آن مثل باب قبل است وازجهت ذکر علی مانسب الیه
ذکراماء گشته واواست احق بملک خود از کلشی اذاارادمن نفس لم یقدر احدان یقول
له لم اوبم سواء کان اعلی الخلق اوادناه وعلی ای شأن کان بحکم مایشاء لایسئل عما یحکم وکل
عما قد حکم یسئلون ثمره این باب انکه اگراذن ندهد مولی بمالیک خود حلال نمیگردد براشیان
اقتران وهمین قسم درحین ظهور اگرحرام فرماید برنفسی آیه ازآیات ملک خود راحرام میگردد
براو چنانچه حرام فرموده برهرکس که ایمان بانیاورده واشدفرموده ازهرحیثی تا انکه
کسی دریوم ظهوراو مبادرت بانکار ننماید واگرمومن نمیگردد صامت گردد چه بسا که میشنود ذکر
اورا وفی الحین تصدیق نمیکند ونزدیک نمیگردد بآیه ازآیات او وحال انکه حرام شده براو
ازحین خطوربدون ایمان وبراوحلال نمیگردد الا بایمان احتیاط کنیدای اهل بیان که
ظهورالله ظاهرخواهدشد کیف یشاءالله وخطوردون حق درحق حق نکرده که آیات احجت
است برکل واگرتامل کنید فی الحین تصدیق میکنید چه فرقی درمعجزه مابین کل قرآن و
سوره توحید نیست چنانچه فرقی درایمان بآخر که فوآاد مدل علی الله بوده بایمان
باول نمیگردد وهمیشه تفکر کنید درظهورنقطه بیان لعل آن روزخودرامحتجب نسازید
ازمحبوب خود واگرتفکر درظهورنقطه قرآن میکردید امروزتقتل امرالله رامینودید این حکم
نشده الا انکه شهای صدد جهد خودراکنید نه اینکه جهدکنید درکل دین واز محقق دین محتجب
گردید چنانچه درکورقران کل رابمنتهای دقت واجتهاد مشاهده نموده وبزعم اجتهاد و
احتیاط خود فتوی برمحقق دین داده که دین بقول اوثابت میگردد جائی که مجتهدین
قرآن باین درجه احتیاط مرتفع کردند چگونه خواهدبود بیان ولی حرام شده دربیان حکم
قتل باشد ازهرشئی که هیچ شئی بمثل آن نهی نشده که هرکس برقلب او خطوره کند قتل نفسی

Provided by the Aman Library

از دین الهی بیرون میرود و معذب میگردد ، دامیکه خداوند خواهد و براو حرام میشود آنچه براو حلال بوده در بیان حتی نفس او براو و خداوند اذن نفرموده که کسی در بیان فتوای قتل کسی را دهد در هیچ حال و در هیچ شأن و در هیچ مورد اگرچه در بین خالف در شئونات علمیه ظاهر گردد که براحدی نبوده و نیست بلکه بر خداست فصل و حکم شما ها را ای خلق منکوس چه خداست که فتوی بر قتل نفسی دهید و حال انکه نمی شناسید که از برکت آن نفس است که اسم اسلام بر خود گذاشته اید تصور کنید آنچه براهل بیت از قبل وارد شد باسم اسلام کردند و حال انکه بر مذوقت اسلام کردند که اسلامی نیست الا بایمان باو و از یوم غروب شمس حقیقت از برای احدی از متدینین ببیان حکم قتل جایز نبوده و نیست و اگر کسی کند از بیان نبوده و نیست هیچ شئی از برای او اعظم از این نخواهد بود زیرا که خداوند در قرآن نازل فرموده من قتل نفسا بغیر نفس فکانما قتل الناس جمیعا این حکم حکم نفسی است از نفس مؤمنین چگونه است اگر آن نفس مثل کعبه منسوب الی الله شده باشد و نفس الله خوانده شده باشد با وجود انکه اینقدر اهتمام در کتاب الله شده باز از برای اشخاصی که خود را منسوب بقرآن دانسته از صدر اسلام تا امروز اثری نبخشید و هیچ عذابی از برای ایشان اشد از این نیست که عصیان معبود خود کنند و از برای او سجده کنند و خداوند حتم فرموده بر ذات مقدس خود که نیامرزد کسی که بر قلب او خطور کند قتل یکی از مؤمنین ببیان را چگونه است اگر کسی حکم کند یا الیاذ بالله مرتکب شود دهر سلطانی که مصیبت اول و آخر را ذکر کند و بر مؤمنین ببیان انچه بر اول و آخر وارد شده مرتفع سازد و هیچ ذی نفسی را اذیت نکند از برای آنچه که بر حروف اولی واقع شده حق است بر خداوند برکت و بر آنچه باو عطا فرموده مضاعف فرماید آنچه در حق او نوشته و اگر رسد ایام او بظهور من یظهره الله

فرض است از برای او که نصرت فرماید محقّ دین را و از او سئوال فرماید تخفیف در اعمال
در آنچه بر ایشان صعب بوده و طلب سلطنت نماید از او الی یوم القیمة که او است معطی
کلشی حق او را و اگر عطا فرمود باو کسی را نمیرسد بحکم خداوند از او دن بگیرد و او است احق از او
مثل انکه در سائر احکام امری که من اللّه شد نمیتواند کسی در او رخنه نماید و محجب نگردد از
محبوب کل بهیچ شیئی که آنچه او دارد از او بوده قبل از ظهور او و نصرت کند او را و اگر امر بجهاد
فرماید بعلو اقتدار در سبیل او مجتهد گردد که اسم او دن در دیوان مقربین ثبت گردد والّا
خواهد رفت از این عالم و ذکری از او نخواهد بود نه این است که در ایام محمود تعزیه داری
کند از برای حق چنانچه سنت کل مؤمنین بعد آن بود از اعالی و ادانی بر تعزیه داری
رسول و اوصیای رسول خود و ذکر ماجری علی شیئتم ولی باز در وقت ظهور همان کسی که
تعزیه داری مینمود و از برای اوصیای دین او تضرع و گریه مینمود از او اذا حکم جالس و ظالم
گشته براو و اولوالعلم مفتی براو و سایر در جواب حجتین ذکر آنچه قبل واقع شده نمود
لعلّ بعد مرتکب نشود امری را که باعث خلود او در نار گردد و این همه تاکید در بیان شده
که احدی احدی را محزون نکند لعلّ صاحب امر و خلق مطلق محزون نگردد از اشباح در
مرایا اگر مقبل باو باشند والّا لاشیئی های محض که از اوّل عمر تا آخر نهتهای احتیاط و اجتهاد
عبادت و عمل از برای خدا میکنند ولی نزد ظهور اللّه میت صرفند چه تر میخشند اعمال
ایشان را بلکه بقدر ذکر لاشیئی که لاشیئی است عند اللّه لایق نیستند و حکم نمیتواند کسی
کند الّا من یظهره اللّه و او ن شجره طیبه است که بآیات و بیّنات ظاهر میگردد از برای
رضای خداوند و تجدید دین او و حکم بحق در مابین اهل بیان و حکم بعدل بر نفسی که داخل
نشده اگر تا آن روز مانده باشد والّا کجا میشتند بر خود سلاطین مبادا که آب بیاشامند

و نفسی بر روی ارض غیر مؤمن بخداوند و دین او باشد و از برای غیر او لی السلطنه در دین بیان جائز نیست و از برای ایشان بر مشرکین بدین بیان جائز نیست در هیچ شأن و در هیچ حال و در هیچ مورد الا عند ظهور من یظهره الله و دون حکم مؤمنین با بیان که از داده شده از برای فتح بلاد کل را در ظل ایمان بخداوند و دین او وارد ساخته و بر مشرکین بسوی بیان بقدر ذره حزن وارد نیاورده حتی در فتح ارضی هم بر اهل آن این حکم را پسندیده بلکه تا میسر بوده بشئونات دیگر ایشان را داخل در دین خداوند فرموده و در نزد خلق غیر بصیر همیشه متاع دنیا در نزد ایشان عزیز بوده با خذ آن مبادرت شده داخل شوند دین خدا را و این حکم بر غیر اهل بیان است زیرا ایشان الا عند ظهور من یظهره الله که امر الله امر مشرقه از ساحت قدس او است آنچه با و امر الله مرتفع گردد بر کل هست که از قوه امکان خود بوجود کونی ظاهر سازند کل علی قدر مایدبر و یقدر فان العبد لم یقدر ان یدبر و لا یقدر الا باذن الله انه خیر مدبر و مقدر و خیر مرتفع و ممتنع لا یغرب من علمه من شئی لا فی السموات و لا فی الارض و لا ما بینهما و لا یعجزه من شئی لا فی ملکوت الامر و الخلق و لا ما دونهما یخلق ما یشاء بامره انه علی کل شئی قدیر

الباب السادس من الواحد الرابع

فی انه لا یسئل عما یفعل و ما دونه یسئل عن کل شئی

ملخص این باب آنکه ذات ازل از برای او بدایه ظهوری و بطونی نبوده و نیست و غیر از برای او لن هم ظهوری و بطونی نبوده و نیست کسی در مقام او راه ندارد که لا یسئل ذکر شود و از برای او فعلی نیست که مقترن شود بذات او که بفعل توان ذکر نمود یا حکم ثبت داشت بلکه مشیت اولیه را خلق فرموده بمثل آنکه کل شئی را خلق فرموده بنفس او و او را بنفسه خلق فرموده و کل را باو و او را بنفسه بخود داده بعطاء او و سمواه مثل آنکه کتب را بیت خود خوانده و حال آنکه کل امکنه

درنزد او سواء است اختصاص مکه لاجل علو و تمو نسبت او است و همین قسم مشیت را مظهر
لایسئل نموده زیراکه در علم او اعلی از این نبوده و نیست که لایق این نوع عطا گردد و بمثل
ذلک لایجبر ولایشیر وسایر امثال مثل این و او را مظهر یفعل مایشاء و یحکم مایرید نموده زیرا
که ذات او نفس مشیت او است نخواسته او و نخواهد الا ماشاء الله و ماشاء الله ظاهر
نمیگردد الا بماشاء المشیة چنانچه ما اراد الله مشرق نمیگردد الا بما یرید المشیة غیر آن نتوان
لایق این نوع عطا گشت زیراکه با و آن خلق میشود کل و اگر دو اختیار فرماید خداوند مظهر
واحد در امکان ظاهر نشده و در بین اثنین باطل میگردد نظام ملکوت سموات و ارض و
مابینهما بل از اولی که اول از برای او نبوده و آخری که آخر از برای او نیست یک مشیت
بوده و هست که در هر کوری بظهوری مشرق میگردد و مظهر لایسئل عما یفعل و یفعل مایشاء
میگردد و حروف حی در او دیده نمیشود الا مشیت او چنانچه در حروف منکره از این دیده
نمیشود الا مشیت او که اگر بر قلبی خطور کند دون آنچه مشیت او تعلق گرفته در آن حین در
جنت آن ظهور نیست و حکم عصیان بر او ذکر میگردد زیراکه علو مرایا این است که در
او دیده نشود الا شمس که اگر نفس مرآت دیده شد کجا لایق ذکر میگردد نزد شمس حقیقت
و اگر شمس دیده شد ما یتقلب الشمس تقلب او است زیراکه از برای او ذاتی غیر ذات او
و وصفی غیر وصف او و فعلی غیر فعل او و توجهی غیر توجه با و نبوده و نیست و در ظهور فرقان
محمد رسول الله ص بود مشیت اولیه و حروف حی آن شمس حقیقت ذات مشیت او
بودند در مشیت او زیراکه لم یزل و لایزال طائف حول امر آن بودند و آنچه او خواسته
بود خواستند و همچنین حروف منکره از این واحد تا امروز هر کس تقربی جسته باین بوده
که مشیت او مشیت محمد ص بوده والا لایق ذکر نیست چنانچه هر چه در اسلام واقع شد

بغیر حب آن عاملین بزعم مشیت او کردند و اگر این نبود حول و قوه بقدر ذباب از برای ایشان
نبود و همچنین در کور قبل از محمد صلی مثل این و همچنین در نزد ظهور بیان که شمس حقیقت در این
کور با تمام بایت مشرق الی ظهور من یظهره الله که آنچه شود بمشیت او میگردد و اگر خلاف
رضای او گردد بزعم مشیت او میشود که اگر این نباشد بقدر ریشی قوه از برای شیئی نیست
در این ظهور و این است معنی لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و اگر این نبود در نزد
هیچ ظهوری حق مستقل محزون نگشته زیرا که در آخر هر ظهور خلق آن بنایت تشابه در مشیت
او بهم رسانیده که غیر آنچه او خواسته نخواهند چگونه میشود که بشناسند محبوب خود را و غیر حب او
و ما یحب او خواهند و اگر میخواهی که این مطلب را بعین حقیقت ملاحظه کنی نظر کن در عین
قطع نسبت که قاطع بنفسه از خود منقطع میگردد چگونه که تواند بر غیری حکم کند چه در تشریع
نظر کنی و چه در تکوین مثلا نفس مسلم اگر قطع اسلام از خود کند بر نفس خود حکم اسلام نموده
کرد چگونه بر دیگری و در آن حین لابد باید در یک موقعی از دین واقع شود اگرچه منتهی شود
بامت آدم که آن وقت اگر حکمی کند راجع میشود بحکم آدم و چون آن زمان اول ظهور مشیت
بوده بالله میگردد و این فعل زیرا که خداوند نفی فرموده کل حول و قوه را الا بخود این در صورتی
است که قرار از دون حق کند و در تشریع بخواهد بنهد و در تکوین هم مثل این و اگر
بواقع بخواهد بنهد در حینی که داخل بیان نباشد حول و قوتی نیست زیرا که جوهر کل را
گرفته داخل بیان آورده اند در غیری حول و قوه نمانده که استثنا شود زیرا که حول و قوه
بالله در امت عیسی نمانده بحق که اگر مانده بود باید حکم نجسی در حق ایشان شود و حال آنکه
نمیشود و همچنین در اسلام بعد از ظهور بیان و همچنین در بیان بعد از ظهور من یظهره الله
که آن روز کل حول و قوه بالله است که از آن حقیقت که مظهر مشیت است ظاهر میگردد

واز برای اهل بیان عند ظهور او نیماند حول وقوه بحق الا آنکه در ظل او ساکن گردند وهمچنین الی مالانهایه تصور کن که اگر حول وقوه در باطل مانده بهمان نسبت حقی است که بوده وامروز آنها بکان بهمان نسبت میکنند آنچه میکنند والا آنکه نسبت حول وقوه الا بالله در هر ظهور با آنچه من قبل الله ظاهر گردد واگر بعین فواد نظر کنی می بینی که کل حول وقوه در نزد من یظهره الله است بالله عزوجل واز مدد او است این ظهور چنانچه از آدم تا امروز از مدد این ظهور بوده منظور در امکنه وحدود ممکن که مشیت آیه الله بوده ولم یزل مدل علی الله بوده اگر آدم اول از مدد این نبود امروز در ظل ایمان این مومن نمیشد چنانچه هر نبی در نزد هر ظهوری مومن است بآن وهمچنین اگر مدد این ظهور از من یظهره الله نبود در حین ظهور چگونه راجع باو می شدند و منقطع بسوی او که اگر هزاران هزار ظهور بعد واقع شود بل بما لانهایه الی مالانهایه لها جامعها فیما الیها که مدد کل این ظهورات از مظهر ظهور آخر است که بعینه همان آدم اول که لا اول له است در امکان این است حقیقت که اگر کسی در این بحر سیر کند لاحول ولا قوة الا بالله را مشاهده مینماید وجبر وتفویض هر دو را منقطع می بیند ودر صراط اوسع از ما بین سموات وارض سیر میکند ودر هر زمان مظهر یفعل ما یشاء ویحکم ما یرید را در حین ظهور می شناسد ودر حین بطون گریه میکند تا یوم ظهور او زیرا که عرفان از کل منقطع میگردد ومظهر لایسئل عما یفعل وکل بامره یسئلون را در حین ظهور ساجد میگردد واز آن محتجب نمیگردد وقدر فصل بین کاف ونون از آن جدا نمیکند زیرا که می بیند آنچه در هر ظهور ظاهر است بقول او ظاهر گشته ونظر بر جوهر امر مینماید نه بشئون متکثره در هر ظهور زیرا که در نزد هر ظهور از برای چنین میسر نیست وصل است که فوق آن متصور نیست در امکان وظهوراتی که قبل شده کلا را بعین شهود در این ظهور می بیند چنانچه اگر کسی ناظر برسول الله بود باین نظر کل نبیین را در طلعت

او شاهد نبود و کل ظورات بعد را آنچه در آن ظهور ممکن بود در ظهور او مشاهده میکند چنین کسی لایق که من یظهره الله را درک کند و بگوید او در حینی که متوجه است الی الله اللهم انه الاول ولیس قبلک شئی زیرا که آنچه ظهورات بوده منتهی بمبیان شد و آنچه در بیان بوده منتهی میگردد بمن یظهره الله دیگر قبل او کجا حقی که ذکر شود که اگر می بود حکم دون ایمان نمی شد وانت الآخر ولیس دونک شئی زیرا که آنچه ظهورات من بعد ظاهر میگردد در ظهور او است نه غیر او وانت الظاهر ولیس فوقک شئی زیرا که هر ظاهری در زمان او است ظاهر باو نه در غیر مومنین باو که اگر ظاهری غیر از او بود باید حکم شود بر فوقیت او و حال انکه حکم بر دون ایمان او میگردد چگونه فوقیت او وانت الباطن ولیس دونک شئی که اگر غیر او باطنی بود باید ذات شئی باشد و حال انکه هر ذات شئی در نزد ظهور او لاشئی است الا باو و چنانچه هر ذات شئی در نزد هر ظهوری باطل میگردد الا انکه داخل آن ظهور گردد که مظهر الله است وانت علی کل شئی قدیر زیرا که غیر او مظهر قدرتی نیست که اگر می بود باید حکمی از صاحب حکمی بماند و حال انکه در نزد هر ظهوری آنچه مظاهر قبل بوده اگر داخل آن شئی نگردد لاشئی میشود این است که عارف بالله در حین ظهور شمس حقیقت بمنتهی حظ وجود خود رسیده و در نزد غروب الی طلوع آخر گریان است از بطون او باشد الم از هر ذا الی زیرا که کل الم در ظل این الم است نظر کن در فراق طفل از شیر چون ممسک ذات عنصری او است این نوع متالم میگردد و چیزی که ممسک ذات فوآد او است اگر منجذب از او گردد چقدر متالم از او میگردد و این جهای ظاهری که در بعضی هم میرسد از شح حبی است که در نفس ظاهر شده چگونه فراق اون موثر است در مظاهر ملک ملیک وجود و حال انکه این حب بالنسبه بحب روح ذکر نمیشود همچنین حب روح بالنسبه بحب فوآد ذکر

نمیشود قسم بذات مقدس الهی که کل در عالم طبیعت سائرند که اگر از آن ترقی کنند و در عالم جسد ذاتی وارد شوند نمی توانند بقدر سم سوزن آنی از مظاهر کثیره دور شوند بلکه لم یزل نزد قبر آخر رحل فناء خود را ساکن کنند و همچنین اگر در عالم حب نفس وارد شوند نزد مظاهر تحلیل ممتنع گردند و اگر از آنجا عروج کنند در نزد مظاهر تحتیه معتکف گردند و اگر از آنجا عروج کنند در حب مظاهر تسبیح معتکف گردند و اگر از آنجا عروج نموده در ظاهر در این مظاهر نظر کنند بین یدی الله ساجد گردند زیرا که کل حب اگر بعد از ایمان باد باشد حب رضوانی میگردد و الا حب شیئی در نار بین چقدر جوهر است این جوهر و چقدر مجرد است این مجسد و چقدر سازج است این سازج و چقدر کافور است این کافور که کل لذات در ظل تلک او خلق میگردد و بنسبت باو منوجد زیرا که کل لذت در رضای او است چنانچه جسد جام بلا را بنوشد در حینی که میداند رضای او است مثل آنکه جام شراب طهور را می نوشد در جنت چگونه است اگر متلذذ بحب او گردد که کل حب در نزد او لاشیئ است این است که سیر در این جنت در حین هر ظهوری محو آن طلعت است و در حین غروب در هجران آن الی طلوع آن و حزن او در فراق او التذاذ است از هر لذت متلذذی نزد او و نزد اولوالعلم چگونه قلم جاری گردد بر ارتفاع حجب و حال آنکه کل در بحر حجب ساکنند و هنوز از عالم جسد عرضی که بعد از موت طین میگردد صعود نکرده چگونه بمجسد ذاتی رسد و چگونه بمقاماتی که فوق آن خداوند مقدر فرموده این است که متلذذین بلذت جوهریه کمتر است از کبریت احمر بل لا یوجد الا متلذذین باشیائی که لذت آن در عراء است اگر باشد از برای او والا از برای همه این نوع هم مقدر نشده که هر نفسی همیشه در یا متلذذ خود باشد اشاره کل بیان اینکه درک کنید نقطه حقیقت را در حین ظهور که در ظل این درک

کل خیر را مشاهده خواهید نمود و محجب نگردید که از کل خیر ممنوع خواهید گشت و اقلا در عالم جسد ذاتی سیر نموده که اقلا یک صباح توانید با او بود بطور لایق والا در جسد عرضی کل با او شب و روز بوده و هستند زیرا که بطون او در عرش خود است در این خلق و همان محل است فردوس اعلی و جنت رضوان چنانچه قبل از ظهور بود بعد از ظهور هم هست و بعد از غروب هم خواهد بود در هر علو عرشی که خداوند از برای او مقدر نموده باشد کل اهل بیان مثل ما بیانی هستند که در ما و امر آن با دون زنده و غیر او شیئی ندیده بل بستی خود را با و دیده ولی از او محجب در نزد هر حکم نظر ثمره آن نموده تا در هر ظهوری از او محجب نگشته که این است ثمره علم و عمل اگر عبدی ناظر گردد فطوبی لمن یذکره الله فانه اذا ذکر یذکره کل شیئی و الله خیر الذاکرین و او است مظهر مشیت در این ظهور نقطه بیان و در نزد ظهور من یظهره الله نفس او که بعینه همین نفس است در ظهور آخرت که بنحو اشرف ظاهر میگردد و ان یذکر احدا فذلک ما قد ذکره الله لا دون ذلک لا تسکنن فی ابوابکم فانکم لا تجدن من شیئی فان امر الله لطیف من خزائنه و انه ذات خزائن امر الله من قبل و من بعد انه لا تشکرون

الباب السابع من الواحد الرابع

فی ان البدء من الله به و العود به الی الله

ملخص این باب انکه ما دون الله خلق او است و بدء کل شیئی من الله است بامر او و عود کل شیئی الی الله است بامر او نظر کن در صلوة که بدء از امر خدا شده بر سول خدا و عود او بسوی خدا است بامر نقطه بیان و همچنین در من یظهره الله کل احکام بیان را جاری نموده که او غیر نقطه بیان نیست که عود بر غیر الله اطلاق شود یا بدء بر غیر او بلکه در هر جا بیدئی مضاف الی الله و مسمی جا عودی مضاف الی الله ولی ظهور این بدء و عود بمظهر ظهور

آن زمان است که کل آنچه صلوة در اسلام واقع شده کل طائف در حول انعیو الصلوة.
است که از لسان مشیت ظاهر گشته و همچنین در عود این همه مؤمنین اگر بامر او تغیر دهند
نیست الا من الله اگرچه نزد اولوالالباب بدء نفس عود است وعود نفس بدء ولی نه این
است که این کلمه را در عرفان جاری نموده واز اخذ ثمره محتجب گردید چنانچه این کلمه در
کتب آخرین لایحصی است ولی اخذ ثمره کسی نکرده که ثمره این است که امروز اگر کسی
در نقطه بیان واوامر او نظر کند نه بیند الا نفس بدء را که نقطه فرقان واوامر او باشد و
همچنین در من یظهره الله نه بیند الا نقطه بیان را آن وقت ثمره این علم در او ظاهر شده.
والا چه ثمر که اطلاق عبایر نموده واز ثمره آن محتجب ماند وکافی است نزد اولوالالباب.
همین ذکر و بیان اگر تعقل نمایند والله یبدء کل شیئ ثم یعیده وان الی الله کل
یرجعون ای الی امر من یظهره الله طوبی لمن یدرکه فانه لهو العزیز المحبوب.

الباب الثامن من الواحد الرابع

فی ان آیاته تخلق کینونیة کل شیئ ویرزق ویمیت ویحیی

ملخص این باب انکه کل شیئ راجع میگردد بحکم نفس انسانیت وآن خلق شد از چهار آیت.
آیة خلق که فواد او باشد وآیة رزق که روح او باشد آیة موت که نفس او باشد وآیة حیات
که جسد او باشد وکل در نوزده نفس ابواب جنت ذکر شده زیرا که هر خلق ورزق وموت
وحیاتی که واقع شود بظهور این مظاهر میگردد وهمچنین در مقابل در نوزده باب نار هر
چه از این شئون واقع گردد بالله بآنها میگردد زیرا که آنها در بالله قبل بوده اند اگرچه در
بعد خارج شده اند این است که حکم برتانی میگردد که مقترن بذات معرف سبع نشده
والا اول که مقترن بذکر رسول الله ص بوده بوده اند مثلاً اگر یکی از اهل بیان ورق

کلی دهد بعد می این نیست الا فعل حروف واحد زیرا که این نفس تکثر او است و نکرده این را الا آن
جهت اطاعت آنها و در این فعل دیده نمیشود الا فعل الله این است که اگر در مشرق یا
مغرب یکی از اهل بیان بدیگری شأنی از شئون خلق یا رزق یا موت یا حیات را ظاهر
کند خداوند ظاهر کرده و آن وقت او مظهر آن فعل بوده و در او دیده نمیشود الا آن واحد
اول که در او دیده نمیشود الا الله این است که غیر الله خالق شیئی نبوده و غیر الله رازق
شیئی و غیر الله ممیت شیئی و غیر الله محیی شیئی و همچنین اگر در مشرق یکی از حروف نار بدیگری
این شئون را ظاهر کند یا الله صدق میگردد ولی لله تمیکردد والی الله راجع نمیکردد و من الله اطلاق
نمیشود زیرا که در آن عین غیر الله دیده و غیر الله دیدن ظاهر نمیکردد الا بدیدن دون نقطه بیان
چنانچه لقاء الله محقق نمیکردد الا بنظر بر آن و کل آنچه در بیان متکون میگردد باین شئون
اربعه بواسطه آیات و کلماتی است که در بیان نازل شده نظر کن در قبل اگر آیچ نازل
نشده بود شئونی که مترتب بر خلق و رزق و موت و حیات در سبیل حق میگردد چگونه
محقق میشد همچنین کل او امر را مشاهده کن و بین الا الله که غیر او خالق و رازق و ممیت و
محیی نبوده و نیست و در نزد هر ظهوری از نقطه محتجب مان که اگر قدر لمحه محجوب بمانی در مظهر
فعل الله مذکور نمیگردی چنانچه امروز اگر مظهری در قرآن مظهر رزق شود اگرچه بالله رازق
است ولی چون نشناخته است او را و از ظهور آن محتجب مانده راجع الی الله نمیشود که
لایق گردد که فعل او در ظل فعل مظاهر او ذکر شود چنانچه اگر امروز یک فنجان آب که مؤمن
ببیان دهد نزد عارف بالله احلی است از آنچه کل آلاء ارض را من لم یؤمن بالبیان
حاضر نماید بحتی شأن حب زیرا که این کأس ماء در ظل مظاهر فعل ذکر میگردد ولی آن
شأن اگرچه بالله بوده ولی امروز حکم نمیشود براو و خداوند فعل او را نسبت بمظاهر خود نمیدهد

زیرا که آن مظاهری را که او معتقد است در این کور مرتفع شده و بمقامات خود واصل گشتند
و هنوز او نشناخته چگونه حکم بر فعل او ذکر شود در ظل فعل مظاهر حق سبحان الله عن ذلک
تسبیحا عظیما و اگر کسی درک یک شأن از شئون من یظهره الله را نماید بهتر است از
این که درک کند کل شئون بیان را بعد از ظهور آن نه قبل زیرا که در آن فعل فعل الله ظاهر
و در قبل اگرچه بالله هست ولی لایق نیست که الی الله نسبت داده شود الا از کر نفس
او ن شانی شود از شئون بیانیه که آن وقت لایق است که در مظهر فعل واقع شود زیرا
که حروف حی آن ظهور بسا باشد که ظاهر شوند و هنوز مردم باین حروف حی متمسک و در
مقاعد آنها نزد آنها ساجد گردند چنانچه امروز مشاهده میشود اگرچه آن همان است بعینه
ولی حکم بعد از ظهور مرتفع میگردد و در مظاهر ظاهره فعل الله متجلی میگردد این است
که حکم بر او میگردد فلتستبشرن ان یا اولی الابصار نا ناکتا منتظرین

الباب التاسع من الواحد الرابع

کل من یخرج من البیان من قبل انک فلیکتبن ذکر اسمه و ما قدر الله له من عنده الی یوم
یظهر الله نقطة البیان لیجزی کل نفس بما کسبت و انه لسریع الحساب و انه لهو المتعال
ملخص این باب انکه از نزول نقطه بیان الی ظهور من یظهره الله هر صاحب ملکی که
باقتخار بیان مرتفع گردد و در سبیل محبت نقطه حقیقت آنچه بر او مقدر است ظاهر سازد
در ارتفاع کلمه او و امتناع ذکر او لایق است بر او که در کتابی ذکر نموده برجوع بر بیان و
مجرد بیان تا یوم رجع نقطه تا انکه جزا دهد او را باحسن جزا کدام جزا از این بالاتر است
که کسی که ذکر او ذکر الله هست هر شیئی را او ذکر کند و اظهار رضا از او کند همین مخصوص
را بس نزد او و نزد هر شیئی که او است اقل تکثر واحد اول بر ظهور قدرت چنانچه

Provided by the Afnan Library

از زمان رسول الله ص تا امروز اگر کسی ثبت نموده بود احصا میشد ولی کسی که بر دین او حرفا بحرف عمل کرده باشد شنیده نشده اگرچه در بیان هرکس ظاهر گردد بانظور قدرت الهیه و همه ازلیه خواهد بود واز فتح کل بلاد مستغنی خواهد گشت از انکه قدر خردلی از نفس مؤمنی بگیرد والله یغنی من یشاء بفضله انه فضال کریم

الباب العاشر من الواحد الرابع

لایجوز التدریس فی کتب غیر البیان الا اذا الشئی فیه ممّا یتعلق بعلم الکلام وان ما اخترع من المنطق والاصول وغیرهما لم یؤذن لاحد من المؤمنین

ملخص این باب انکه نقطه بیان را خداوند عالم بظهورات مالانهایه در این ظهور ظاهر فرمود از اعلی علو دلالت بر خداوند که انتی انا الله لااله الا انا باشد تا ادنی مَن کلّ ذرّ از لسان او جاری شده و در هر شئی بطرق مالانهایه بیان از او ظاهر گشته چه بنهج آیات وچه بنهج مناجات وچه بنهج تفاسیر وچه بنهج علوم حکمیه وچه بنهج اجوبه فارسیه که احدی محتاج باحدی نباشد واذن داده نشده تعلم بغیر آثار او واذن داده شده اگر کسی در علمی انشائی کند چون اسم الله براو مذکور شده که ایمان باو باشد جایز است تعلم او اگر معنون شود بکلمات نقطه والا چگونه مدل خواهد بود بر شجره حقیقت ودر آن ذکر از مذکر ذکر در آن ذکری نباشد ونهی شده از انشاء مالایسمن ولایغنی مثل اصول ومنطق وقواعد فقهیه وحکمیه وعلم لغات غیر مستعمله ومایشبه هذا وماقد فصل فی التصرف والنحو فان قدر مایکتفی للمتادبین مایعرف الفاعل والمفعول وما دونهما من شئونها اذ دون ذلک لن یغفر الله العبد اذا اشتغل به اگرچه در این کور اکثر خلق بکلمات فارسیه مستغنی هستند واگر کسی بخواهد فهم بیان را بهم رساند بقدر

ما یحتاج خود اخذ میکنند نه زیاده از نفس بیان نه غیر او این است صراط مستقیم از برای متادبین و متعلمین الی یومی که شجره حقیقت ظاهر گردد که آن روز کتاب حقیقت ناطق و رجوع بکتاب صامت از احتجاب از کتاب ناطق است و او ن کتابی است که منزه و مقدس بوده از شئون علمیه خلق و عملیه آنها چنانچه در این ظهور نقطه بر کس واقع شده دیده که او مبری بوده از علم نحو و صرف و منطق و فقه و اصول و آنچه ما یتفرع بر اینها است زیرا که کل اینها از برای فهم مراد الله هست در کلام او و کسی که مراد او مراد الله و کلام او کلام الله هست چه احتیاج هست او را باین شئون با حال آنکه خلقه قدرتی با و عطا فرموده و نطقی که اگر کاتب سریعی در منتهای سرعت بنویسد در دو شب و روز که فصل ننماید مقابل یک قرآن از او ن معدن کلام ظاهر میگردد که اگر اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا ما علی الارض جمع شوند قدرت بر فهم یک آیه از آنرا ندارند چگونه بر اتیان با کلم و عرفان این است موهبت الهی در حق من یشاء کیف یشاء بما یشاء لما یشاء انه هو القادر العلام و باین شئون محتجب از محبوب خود در نزد ظهور او نگشته که در قرآن قبل خداوند نازل فرموده که کل اشاره او در این آیه هست الله الذی خلق سبع سموات و من الارض مثلهن یتنزل الامر بینهن لتعلموا ان الله علی کل شئ قدیر و ان الله قد احاط بکل شئ علما ولی در وقت ثمره کل خواستند اظهار عجز از برای مظهر قدرت و دون علم از برای مظهر علم نمایند و حال انکه از برای این اقرار خلق شده اند کل و اگر در من یظهره الله که مظهر قدرت و علم الله هست بآیاتی که خداوند بر او نازل میفرماید کسی موقن گردد بثمره بیان رسیده و الا چه بسا اشخاص که قرآن خوانده و از ثمره او ن که اقرار بقدرت و علم است از برای مظهر این آیه که قائم

آل محمد ص است محتجب گشته زیرا که مثل آن حضرت را مثل این آیه فرض کن چنانچه در این دیده نمیشود الا قدرت الله وعلم او در او دیده نمیشود الا قدرت الله وعلم او کل از برای این خلق شده وامروز از او محجوب مانده بانکه نظر در مظهر علم وقدرت او نموده وعلم او نیست الا در نفس خود بنفس خود ودر خلق خود بخلق خود وقدرت او نیست بر شیئی الا در نفس خود بالوهیت خود ودر خلق خود بربوبیت خود نیست جوهر کل جوهر که کل از او محتجب باین شئون علیته مؤتفکه که اگر مقترن بایمان او نگردد لاشیئی میگردد ومفتقر و بایمان باو که اگر علم شیئی نباشد کل جوهر علم در حق مومن ثابت میگردد محتجب این است که کل گویا امواتند ونظر بثمرهٔ علم وحکمت نمیکنند واکثر مردم در نزد ظهور من ظهره الله آنانی هستند که خود را بعلم معزز گرفته اند وحال انکه اینقدر تعقل نمیکنند که علم ایشان از برای فهم کلمات او بوده از قبل ودر حین ظهور او چه احتیاج بتعلم این علوم وحال انکه کلام او ظاهر ومراد او باهر است چنانچه در این ظهور هر کس بوده مشاهده این مطلب نمود

والله یحق الحق وهو خیر الحاکمین

الباب الحادی والعشر من الواحد الرابع

من یتجاوز عن حد البیان فلا یحکم علیه حکم الایمان سواء کان عالما او سلطانا او ملوکا او عبدا محض این باب انکه خداوند در حین نزول بیان نظر بکل خلق خود فرموده وحدود از برای خلق خود در هر مقام که واقف باشند مقدر فرموده که بهیچ نفسی در جنت بیان بقدر شیئی محزون ومضطر نگردد بلکه از برای هر شیئی حکم فرموده که مقتدرین بر هر شیئی آن شیئی را بحد کمال برسانند که از جنت خود ممنوع نگردد مثلا لوحی که در آن چند سطر نیکوئی نوشته شده باشد جنت او این است که آن را بانواع تذهیب وطرز وشوئی که

Provided by the Atnan Library

در مرقمات ممتنعه ممکن است که جاری نمود درحق او جاری سازند آن وقت مالک او را باعلی درجه امکان خود رسانیده که اگر فوق آن در علم او باشد و درحق آن مرقم ظاهر نسازد او را از جنت خود ممنوع داشته و موآخذه از آن نفس خواهد شد که با وجود قدرت چرا منع فیض نمودی و هر نفسی که از حدود بیان تجاوز کند سوء گمان اعلی الخلق او ادناه محکوم بحکم ایمان نمیگردد ولی مراقب نفس خود بوده که بر من یظهره الله حکم نکرده که او من قبل از آنکه بشناساند بنفسی نفس خود را که اعلی جنت او است بحدود بیان حکم خواهد فرمود ولی حین ظهور بر کسی نیست که لم و بم در حکم او گوید زیرا که حدود بیان کلا از او است ولی مراقب ظهور گشته که مثل ظهور مثل نزول بیان است حرفا بحرف و آیه بآیه تجلی بر مکان جبروت خود خواهد فرمود چنانچه در حین ظهور نقطه بیان حین تجلی بر دو نفس واقع شد تا آنکه کم کم بکل رسید مراقب باشید حین ظهور را که اگر بر نفسی واقع شود منظر نگردد از عظمت که می بیند که کل اهل بیان باسم او قائم میگردند و یک دفعه بشنود که او بوده که شب و روز با او بوده زیرا که مثل همین در نقطه قرآن تصور کنید و قبل از آن الی آدم و همچنین در بعد الی ما لانهایة پناه برید بخدا که اول منظر درحق او بدون خطور بحق نگردید و شرف اول ایمان را درک کنید اگرچه نبیند و صدت را ولی حجت الله بالغه است درهمان حین و حد اگر تصور کنید چنانچه امروز اعظم حجت رسول الله ص که قرآن است می بینید یا ایحسبی که با و مومن هستند و همین حجت بینه در صدر اسلام بود و تا هفت سال کسی اقرار باون نیز اعظم نکرد درهر حال مراقب نفس خود بوده که از حدود بیان تجاوز نکنید و این مطلب هم در قرآن محقق بوده چنانچه آیه ومن لم یحکم بما انزل الله

فارلنگ هم انگلیس باد و نود و یکم که در دو آیه دیگر مسطور است نازل شده و
باوجود این می بینید که چقدر تعدی کرده اند از حدود الله و مراقب خود بوده که این آیه را
در حق حکم من ظهره الله جریان نداده که ما نزل الله آن زمان حکم او است چنانچه
ما نزل الله در زمان رسول خدا قرآن بود نه ما نزل الله فی الانجیل و همچنین ما نزل الله
فی القرآن امروز ما نزل الله فی البیان است نه ما نزل الله فی الفرقان و از این
است که کل بزعم خود لله میکنند و حال انکه بر خدا میکنند آنچه میکنند زیرا که ذات
ازل مقدس است که بر او حکمی یا دون حکمی وارد شود بل این در مظهر مشیت اولیه
است در حقیقت اذلیه چنانچه نص قرآن بوده ان الذین یبایعونک انما یبایعون
الله و همچنین در کل شئون این مطلب جاری است حکم بر او حکم بر خدا است بلکه
این مطلب را اهل بیت از قبل تنزل داده و در حق خود هم جاری فرموده بحقیقت
ثانویه چنانچه زیارت جامعه کبیره ملو است از این نحو بیان من عرفکم فقد عرف الله
و من جهلکم فقد جهل الله و من احبکم فقد احب الله و من ابغضکم فقد ابغض الله و
خدا میداند که امروز در فرقه شیعه چقدر این زیارت را میخوانند و ائمه رجوع بدنیا
کرده و احدی ایشان را نمی شناسد و لاعن شعور شب و روز این زیارت را
میخوانند نه این است که حجت خدا بالغ نباشد مثل اینکه در حین ظهور رسول الله ص
وعده عیسی ع در حق نصاری ظاهر شد که یاتی من بعدی اسمه احمد ولی تا امروز نیز
باقی مانده و بآن وعده منتظر میباشند و کرور کرور می بینی که در ملت فرنگ هستند
و بهمین اعتقاد مانده اند این بواسطه این است که تعقل در حجت رسول الله ص نکرده
که قرآن باشد والا کل حین ظهور وعده عیسی را مشاهده می نمودند که ظاهر شده بحقیقت او

که محجب مانده در نار مخلد گشته و بزعم خود در دین خود هنوز مقتدر است ای اهل بیان ترحم بر خود نموده که در وقت ظهور من یظهره الله این قسم نگشته و در مقام مظهر حکم اهل بیت بحقیقت ثالثه در حق شیعیان خود هم ذکر فرموده زیرا که این همه بزرگی مجتهدین که می بینی که در دین اسلام میکنند بواسطه قول امام علیه السلام است که فرموده در حدیث مطول که محل ثمره این است که الرّاد علیه الرّاد علینا والرّاد علینا الرّاد علی رسول الله والرّاد علیه الرّاد علی الله بلکه ازاین هم تنزل داده اند مطلب را و در حق مؤمن هم جاری فرموده اند چنانچه در حدیث تفسیر شرح بقره ذکر شده که جوهر ذکر این است من سرّ مؤمناً فقد سرّنی ومن سرّنی فقد سرّ الله وحال ببین که مرد بچه درجه تنزل نموده و در مقام حقیقت که غیر الله دیده نمیشود که در حق او آیه لا تقدموا بین یدی الله نازل گشته چگونه متحلند اگرچه بعضی دراین آیه تقدم بین یدی الرسول ص را گرفته اند ولی خلاف مراد الله است زیرا که در نفس آیه ذکر رسول شده بلکه مراد شمس حقیقت است که بجهت اعلای رسول بوده باشد که دراو دیده نمیشود الا الله این شئون متکثره دراین باب بجهت اخذ ثمره است تا کسی از مقصود محجب نگردد والله خیر الحاکمین

الباب الثّانی والعشرین الواحد الرّابع

فی ارتفاع کلّ بقاع کانت فوق الارض

ملخص این باب انکه در هر ظهوری که من عند الله ظاهر میگردد بقاعی که قبل بوده مرتفع میگردد چنانچه امروز کسی در دین رسول الله دمی بیند بقاع او صیای عیسی را بلکه اسامی انهارا نمیداند چگونه محل قبور آنها برسد وهچنین بعد از ظهور آن کل قبوری که بر فوق ارض مرتفع است مرتفع میگردد از مظهر نبوت گرفته تا مظهر شیعه منتهی گردد بلکه قبور یکه بنسبت

Provided by the Aman Library

بانبیای قبل میرسند درکوفه یا درسایر امکنه باید مرتفع شود وهمچنین محل بیت چنانچه درامت
کراامت موسی ع به بیت المقدس میروند وامت عیسی بمقامی که ازبرای ایشان عیسی مقدر
فرموده وامت رسول الله صلی الله علیه وآله بکعبه ودرنفس طین شرف نیست بلکه
جوهراین شرف امرالله است درهرجاکه ظاهرشود ظاهرمیگردد امروزبین حدمردم
راکه بتصوریکی ازاولاد ائمه که منسوب باواست چگومیروند وازمظهری که اثبات بنوت
وولایت ودین کل بآیات نازله براومیگردد معجب شده والا درجبل ماکوساکن نگشته
واین رالتعجب کن وتصورکن ظهوررسول الله ع را درقبل کرامت عیسی ع چگونه بامثال
دین خودعمل میکردند ودرصبانها درمعبدهای خودعبادت میکردند وآن شمس حقیقت تا
هفت سال درجبلی ازجبال مکه بریاضتی خاص که حق اورانمی شناختند محتجب
وحال انکه ازحین بعثت آن حضرت حق ازهرصاحب حقی که ازامت عیسی ع بود
منقطع گشت الا انکه درظل اوواقع شود وبعدازظهورنقطه بیان هرسنه می بینی که
چندرخلق بمکه میروند وطواف میکنند وحال انکه کسی کرکعبه بقول اوکعبه است
دراین جبل وحده است واوبعینه همان رسول الله است زیراکه مثل امرالله مثل شمس
است اگربالانهایه طالع شود یک شمس زیاده نیست وکل باوقائم هستند
این است که درهرظهوربعدی ظهورالله اشرف است درحق مظهرنشائی که ظاهراست
کل ظهورات قبل ازبرای رسول الله ص خلق شده وکل ظهورات وآن ظهوراز
برای قائم آل محمد ص خلق شده وکل ظهورات وظهورقائم آل محمد ص ازبرای
من یظهره الله خلق شده وهمچنین کل ظهورات واین ظهوروظهورمن یظهره الله از
برای ظهوربعدمن یظهره الله خلق شده وکل این ظهورات ازبرای بعدبعدمن یظهره الله

خلق شده وهمچنین الی مالانهایه شمس حقیقت طالع وغارب میگردد واز برای او بدئی ونهایتی نبوده ونیست طوبی از برای نفسی که در هر ظهوری مراد خدا را در آن ظهور بفهمد نه آنکه نظر بشئون قبل کرده واز او محتجب گردد زیرا که امروز آنچه که در اسلام برپا شده بواسطه بهشت رسول الله ص شده وآنچه که از دین عیسی مرتفع شده بواسطه همین بهشت بوده وهمچنین اگر در ظهور من یظهره الله نظر کنند می بینند که آنچه که در بیان واقع شده بظهور ذات حروف سبع بوده وآن روز اگر نظر بمبدء امر نمایند محتجب از او نمانند بظهورات مرتفعه در بیان که در نزد هر حکمی نفوس مالانهایه خواهیده وبآن معتقد و عالمند چنانچه امروز دیده میشود که کل این ظهورات بیانیه نزد او در ظل یک کلمه او است که بفرماید قدار فضاه ولی آن را رفع نمیفرماید تا اعظم از آن نازل نفرماید وهمین قسم ببین این ظهور را که تا خداوند اعظم از ظهور قبل ظاهر نفرماید امر بارتفاع نمیفرماید والله علی کلشئی قدیر

الباب الثالث والعشرین الواحد الرابع

فی ارتفاع بقاع الواحد وحکم من ملک شیئا من بقاع فوق الارض بان لایجوز صرفه الا فی ملک البقاع مخفی نباشد که هیچ نهار ولیلی نیست مگر انکه مظاهر حقه ودون حقه که در کل عوالم بوده در فوق این ارض ظاهر وباطن وکل ارواح انسانیه من لدن آدم تا امروز در هیاکل انسانیه متنعم وهمین قسم بیاکل دون موحده در بیاکل ناریه معذب ولی در هر ظهوری حکم خاص ظاهر وکل مامور باتباع وبعد از غروب مرتفع الی ظهور دیگر در بیان ودر این ظهور بیان خداوند دوست نداشته مقعد مرتفعی بنید الا مقاعد محمد وآل محمد ص وابواب هدی را که در این ظهور بحروف واحد تعبیر میکرده که دوست میدارد که بنوزده مقعد مرتفع نظر فرماید ومقاعد سایر نبیین وصدیقین وشهداء ومومنین کافه

ایشان محال امکان و امتناع بوده و هست و ذلک این مقاعد مستتر تا آنکه بر مردم امر صعب نگشته که اگر کسی خواهد کل را احصا نماید نتواند و کل در همین واحد اول است که تکثر آن محسوب میگردد عند الله و عند اولی العلم طوبی از برای هر نفسی که موفق شود از برای ارتفاع این مقاعد ممتنعه که محال نزول ملائکه سموات و ارض و ما بینهما میگردد و در علم خدا گذشته که مرتفع شود و خواهد شد و مردی از برای مشیة الله نبوده و نیست زیرا که او ظاهر بوده بر کل ممکنات و ظاهر بوده بر کل موجودات طوبی از برای نفسی که مجرا از برای ظهور مشیت او واقع شود که او است بهترین حافظ حدود خداوند در بیان و وعده فرموده خداوند که هر مثقال ذهبی را مضاعف فرماید آن را بدو هزار و در حق او ثبت فرماید و باو عطا فرماید آنچه که او راضی شود و الله علی کل شئی قدیر و آنچه امروز بقاع هست فوق ارض از برای کسی اذن نیست تصرف کند الا انکه در همین بقاع مرتفعه صرف کند زیرا که مال خود این بقاع هست مگر تا ظهور شمس حقیقت است بنحو دیگر اذن داده شود که او است امر الله در حق کل شئی و تا امروز که ظاهر نشده غیر این حکم من بعد را خداوند عالم بوده و هست که چه شود و بر مکلف قبل از ظهور تکلیفی نبوده و نیست و الله بکل شئی علیم

الباب الرابع والعشرین من الواحد الرابع

فی ان من یستجیر بتلک البقاع یأمن و یعفی عنه بما قد عفی الله عنه

ملخص این باب انکه هر کس پناه برد ببقاع حروف واحد حق است بر مردم که او را پناه دهند زیرا که این اراضی در کل ارض مظهر یجیر و لا یجار علیه است بمثل در یوم ظهور من یظهره الله که قیامت این ظهور است بنحو حروف واحد پناه برده

گرداز هلاک ان روز نجات یابند هلاک ایمانی نجسدی زیرا که کل عمل میکنند از برای تقرب بخداوند اگر آن روز پناه ببرند بوجه در ظل کلیتی هالک میروند واگر بصیری باشد بررسی ارض کل ما علی الارض را مهیدید که در نفی نرود و در استثناء داخل شود زیرا این ثمره خلق انسانی است که یکدفعه بکلی باطل نگردد و نه این است که پناه ایشان بردن در مقاعد ایشان رفتن باشد یا ذکر ایشان چنانچه در کور قرآن کل بقبور این حروف میرفتند و ذکر ایشان را شب و روز میکردند ولی بعد از انکه ظاهر شدند بآن حجتی که دین ایشان بر آن بود و تبلیغ رسالت نقطه بیان را نموده بشئون دنیویه کل محتجب شدند تا انکه واقع شد آنچه واقع شد امروز در اسلام کل باقوال قبل ایشان عمل میکنند و فتوی برنفس خود ایشان میدهند اگر بعضی این هم بود باز برنفس ایشان امری واقع نمیآمد و حال انکه کرور کرور اموال خود را باسم تعزیداری سید الشهداء سلام الله علیه خرج میکنند و بر متقدم بر او کردند آنچه کردند این است حد این خلق افک که حیف لفظ افک که در حق ایشان گفته شود باسم اسلام میکنند آنچه میکنند و بر مظهر اسلام که رسول الله باشد کردند آنچه کردند فاعتبروا یا اولی الابصار ثم فی دین الله تبصروا. اسم آنچه میکنند لله میگذارند ولی بر منافعی میکنند که حکم بر او حکم بر خدا است و نمیدانند و خارج از دین میگردند و بگمان خود در اعلی درجه احتیاط و اجتهاد سالکند اگر قرار گذارید ای اهل بیان که بر هیچ نفسی وارد نسازید آنچه بر خود نمی پسندید لعل یوم ظهور بر حروف واحد نگردد اگر از برای آنها نمیگردید نظر کنید در کل ثواب سور قرآنیه که از ائمه خود روایت میکنید و ثواب دعائی که میخوانید که کل راجع میگردد در یوم قیامت که در

Provided by the Afnan Library

آل محمد و آل محمد محشور گردید که این اعظم منتی است که حجج الله بر اولیای خود گذاشته که ایشان را باین نوع ثواب وعده داده و حمد خدائی را که قیامت را برپا کرد و ایشان آمدند و در راه اثبات کلمه توحید او دیدند آنچه دیدند و هنوز آنها بآن ثواب قرآن دو عا میخوانند و تعجب مکن و نظر کن در امت عیسی ۴ که هنوز بوعده یأتی من بعدی اسمه احمد منتظرند و از برای او شب و روز متضرعند و حال آنکه آمد و هزار و دویست و هشتاد سال گذشت و قیامت او برپا شد و هنوز آنها در انتظارند ترحم بر خود کرده اعمال خود را بباد منثور انکرده و نفس خود را چنین نفسی کنید که اگر از برای نفسی نباشید بر نفسی هم نباشید که این است طریق نجات در دنیا و آخرت اگر عمل کنید و هیچ ظهوری واقع نشود مگر انکه منظر آن ظهور کمال نصح را بامت خود میکند لعل یوم ثمره که ظهور بعد باشد فانی نگردند تا حال که این ثمره از ایشان مترتب نشده لعل در کوزبان خود را در بین امم یوم قیامت مفتخر سازید زیرا که در یوم من یظهره الله آنچه از یوم آدم تا آن روز خلق بوده هستند بر روی ارض بلکه از عوالم قبل آدم هم و عوالم بعد هم امکان آنها در آن یوم هست در بین کل امم مفتخر شوید بایمان باو که اگر یکی از شماها محتجب شوید اشد از کل ملل خواهید بود نزد او و اگر بر ثمره وجود خود ظاهر گردید اعز از هر نفسی خواهید بود نزد او و خود را الی قیامت بعد بآنچه از نزد او ظاهر میشود منقضح نکرده که آنچه شنیده اید که در یوم قیامت حکمی که میشود کل مطلع میشوند این است مراد که کل جوهر خلق در آن روز مومنین بآن ظهورند و الی ظهور دیگر حکمی که میشود کل میخوانند و می بینند و عمل میکنند مثلاً ذکر ابی لهب در قرآن از حین نزول آیه تا امروز هر کس خوانده شاهد شده بر خلق او این است افتضاح نظر کنید میتوان

احصا نمود که در چند صباح عمر خود از حق محتجب شد و در نزد هر نفسی که تلاوت قرآن نمود منقطع گردید حتی در نزد خودش که آنهم یکی از احیاء است در مقر نار خود این است مراد از انکه حکم قیامت را کل می شنوند فلیتقن ان یا اولی الابصار ثم تعقلون

الباب الخامس والعشرین من الواحد الرابع

فی آن لایجوز لاحد ان یمنع احداً اذا اراد ان یستجیر بتلک البقاع ملخص این باب انکه اگر کسی خواهد پناه برد بمقاعد مرتفعه بر کسی جایز نیست که او را منع کند واز او مرتفع میگردد تسلط نفسی براو واگر آن نفس صاحب حیا باشد در مقعد خود هم اگر پناه برد او را پناه میدهد مثلاً اگر یکی در مشرق ارض باشد بدیگری پناه برد باسم پناه باین مظاهر پناه داده میشود اجلالا لله عزوجل فی ذلک الدین انه خیر مجیر و نصیر

الباب السادس والعشرین من الواحد الرابع

فی ذکر بیت الحرام ملخص این باب انکه لم یزل از برای خداوند مکانی بوده ولایزال خواهد بود و در هر ظهور مشیتی بر ارضی که بنسبت بخود داده او بیت او شده و محل طواف ملائکه سماء واهل ارض گشته بلکه کل طائف بر حول امر او هستند که ظاهر در این طین میگردد که اگر در نفس طین بود باید لم یزل ولایزال متغیر نگردد اگرچه بر او افتد ظاهر است که مثل آن طین هم مثل امر است ومثل امر هم مثل شمس است اگر بما لانهایه مقاعد بیت متغیر گردد یک بیت بوده این است که تبدیل آن بمثل ظهور مشیت است بالنسبه بظهور بعد والا بعینه همان طینی که در یوم آدم الی الله منسوب شده همین است که امروز میشود چنانچه همان امری که در آن بیت بوده امروز همین امر است که در این بیت هست وآن محل استواء من یظهره الله است

که بعینه بیت من نظر است که بعینه همان محل کعبه است وحدّ آن بعد و اسم الله است
در ذرع در عرض و طول که جز از او محسوب نمیکردد و اگر قدرت بود مؤمنین بانه را
هر آینه امر میشد که از روی آب تا حدار تفاع آن با الماس برگردد و تراب آن
اکسیر گردد و ماء آن عطر احمر ولی چون که این قدرت مشاهده نمیشود بر هر نحوی که ارتفاع
صدق شود لایق ولی ظاهر و باطن اگر از مرآت گردد اقرب بصفا خواهد بود از نشئون
دیگر که امروز در بین اولوالصنایع ظاهر است و در ارض فاسجدی هست که در
وسط آن بنای مثال کعبه شده وضع این نشده الا انکه قبل از ظهور امر الله در ارتفاع
بیت در آن ارض الا انکه آیت باشد از برای آن ارض در موهبت الهی از برای
آن ارض طوبی لمن یذکر الله علیه فانا قد ذکرت الله علیه لمن قد رفعه کذلک یجزی
الله المحسنین و یذکر الله من یذکره ولوکان مثل ذلک انه هو خیر الذاکرین و امر بیت
نیست الا انکه از این بیت استدلال کنند مستدلون بر بیت توحید و تسبیح و تهلیل و
تحمید و تکبیر آن بیت را مرتفع سازند و در مظاهر آن نظر نموده که در وقت ظهور من یظهره الله
از محق بیت محتجب نگردند چنانچه همین شجره بود که در هزار و دویست و هشاد سال
قبل امر بحج فرمود و هیچ حولی نمیگذرد الا انکه هشاد هزار نفس بر حول آن طواف میکنند
ولی از ظهور محق بیت ببین چقدر رگذشته و هنوز یک نفس بر مقصود او مطلع نگشته و
اخذ ثمره نکرده و حال انکه بیت الله قلوب مؤمنین بالله است که اونها مؤمنین بمن یظهره الله
هستند امروز مؤمنین مبیان عالمند بآنچه در قرآن نازل شده نه مؤمنین باد و اگر
مردم بر حول بیت حقیقت طواف کرده امر بر بیت نمی شد همین قدر که نکرده بر
اخلاق خلق ثابت گردید که بر حول طین منسوب باد کنند تا انکه حد خود را ساشناخته

Provided by the Aman Library

و در یوم ظهور او از او محتجب نگردند این است ثمره حج که در سبیل امر او رافع گردند بقل
باین واسطه در یوم ظهور او از برای نفس او صاعد گردند در کور قرآن که ثمره گرفته نشد
زیرا که هفتاد هزار نفس که بر حول آن بیت طواف میکنند حال محقق آن بیت در جبل ماکو
است و غیر از یک نفس در نزد او نیست چگونه ثمر گرفته شده و حال انکه لایق بود که
حین ظهور کل مومنین بقر آن جائی که حول امر او در طینی اینقدر طواف میکنند حول
امر نفس او در حین ظهور او الی مالانهایه طواف کنند ولی همان حرف شین که
پای پیاده به بیت او رفته حال بر او این نوع حکم میکند و نفوسی که اموالهای خود را
صرف در راه بیت او کرده اند حال بقدر یک قطعه ارض که در او ن ساکن باشد
از او منع میکنند این است حد خلق که همیشه لایشعر حرکت کرده میکنند و در یوم
اخذ نتیجه گویا میت میگردند و شعور بر ایشان مرا الله در او امر او نمیشود قدری بخود
آمده ای اهل بیان و مستعد ظهور محقق بیت گردید که او بیانات میفرماید بطائفین
حول بیت خود در بطون خود دومی بیند ایشان را و مغفرت بر ایشان نازل میفرماید
اگر در سبیل حج بعضی با بعضی خوش سلوکی کنند چنانچه خود در سفر مکه دیدم که نفسی مرتبهای
کلیه مینمود و از رفیق خود که هم منزل او بود بقدر یک فنجان آب از او مضایقه مینمود
در گذشته بواسطه انکه عزیز بود چنانچه خود من از بوشهر تا مسقط که دوازده روز طول
چون میسر نشد که آب بردارند بمدتی گذرانیده مراقب خود باشید که در هیچ حال
بر هیچ نفسی حزن وارد نیاورید که قلوب مومنین اقرب است بخدا و نداز بیت طین
و تقرب جوئید بسوی خداوند در بیت او که دعا در آنجا مستجاب میگردد و بهر کس
قدر قیراطی در راه خداوند صرف کند با عرفان رب بیت آنفین تا او در دنیا عطا

گرده میشود و هر کس تواند که رود بلا انکه در سبیل حزنی بیند و نرود در حین موت بر کسی قبض روح میگردد که مؤمن بکتاب قبل باشد ولی هیچ شیئی در سبیل حج اهم از آن نیست که بکتب اخلاق نموده که اگر با نفسی باشد نه خود محزون گردد و نه او را محزون کند چه در سبیل مکه امری که اقبح از برامری بود نزد حق و هبط عمل ایشان میشد نزاع حجاج بود با یکدیگر چه این امر در هر حال حرام بوده و هست و سنت مؤمنین غیر از حلم و صبر و حیاء و سکون نبوده و نیست بلکه بیت بزار است از مثل این مردم که در حول او طواف کنند مراقب خود بوده که دین الله اوسع از هر شیئی هست و کسی که فضل منزل او بابیت بحر باشد ازاون عفو شده و اگر استطاعت بهم رساند بقدر آن بنفس مؤمنی از ذوی القرابه خود عطا کند که مقبول خواهد بود و عند الله مقبول میگردد حج او این امر نشده الا انکه در سبیل حزنی بر وافد علی الله وارد نیاید زیرا که در بحر غیر از حزن متصور نمیگردد و اسباب مثل بر فقیران جمع نمود بلکه اگر تجار هم منع رکوب بحر انمایند در جائیکه بتوانند اقرب است در این دین از برای سکون ایشان والا اگر نباشد نظام عالم مختل میگردد و اهل بحر لابد هستند و باعمال خود متقرب الی الله و خداوند جزا میدهد نیکوکاران را چه در بحر باشند و چه در بر و مضاعف فرموده خداوند ثواب عبادی که در بحر حرکت میکنند بواسطه تعب ایشان اگر در دین خدا باشد و باهم بر خیط محبت حرکت نمایند والله یجزی المحسنین و لایق است بر سلطانی که در ملک او حرم الله هست بل بر هر صاحب ملکی لایق است که در حدود بلاد خود در کل قطع آن از اول تا آخر آن عمال گذاشته که اخبار خلوط آن ارض را از طرفی بطرفی رسانده چنانچه در ارض فرنگ این نظم با کمال علو

منتظم است واخبار چندین ماه را بلیالی وایام معدوده مطلع میگردند ولی این امر اعام فریاً
که کل بتوانند این نوع کسب خبر کنند که من طیفره الله لابد ظاهر خواهد شد واگر در
آن ارض اسباب وصول خبر ورسیدن کتب درمیان کل متداول باشد
جاد الله زود تر بشرف هدایت مشرف میگردند واگر نفسی بقدر تسع تسع عشر عشر آنی
زود تر خبر ظهور را بشنود وایمان آورد بهتر است ازبرای او که کل ما علی الارض را
مالک شود ودر راه خدا انفاق کند ازاین جهت است که این امر شده لعل یوم ظهور
آن نیز اعظم اسباب شرف هدایت بندگان او منظم باشد ولی تا عام نگردد سرایت
بخدام آن درگاه نمیکند مگر وقتی که کل سبیل وصول ازبرای آن داشته باشند و
الا امروزهم چاپارهست درنزد صاحبان حکم ولی چه ثمر که مستضعفین را سبیلی براون
نیست ولایق است بر هر صاحب حکمی که ازکل قطع بلاد خود حکم آن ارض را مطلع
گردد وسبیل ازبرای کل باشد که اگر در اقصای ارضی یکی ازشیعیان آن نیز اعظم باشد
سبیلی بسوی شمس هدایت داشته باشد بنظمی که در ملک ظاهر است والله یحب المنظمین

الباب السابع والعشرمن الواحد الرابع

حول البیت لایجوز بیعه ومن اراد ان یرفع بذا حل علیه ان یاخذ و لولم یرض
صاحبه لان الله احق بملکه من عبد الذی یملکه ذات سنین

ملخص این باب انکه هر صاحب اقتداری که خواهد بیت را مرتفع سازد یا مسجد الحرام
حول آن آنچه خواهد برکسی نیست که اظهار مالکیت نماید زیراکه مالک کلشیئ باستقلال
خداوند است واواست احق بملک خود ازبرای بیت نفس خود این است ان الله
اگرچه کرده دار دنفسی که اظهار کره اورضای خدااست زیراکه براو است که

راضی گردد، برآنچه خدا او را امر فرموده که او را خلق کرده که اظهار بالکینت شیئی نزد او تواند کرد والله

یحب المتقین الباب الثامن والعشرون من الواحد الرابع

فی ان لا یجوز التعارج الی ذلک البیت الا بالغنا. الذی لا ی فی السبیل من حزن و یؤتی بعد وفوده اربعة مثقال من ذهب لمن یخدم رکن الاول والثانی والثالث و الرابع من البیت لیقسمن علی انفسهم ولا یحل لهم ان یستطیعوا عن ذلک الا ان یؤتی من یفد علیهم ویعنی عن المملوک والذی یخدم فی الطریق وعن الصغار وعمن یسرق فی الطریق وعن لا یقدر لمحض این باب انکه امر حج نشده الا آنکه مرتفعین بسوی او در سبیل او متلذذ شوند برضای او و تکلیف مرتفع شده از دون مستطیعین بغنا. تا آنکه محزون نگردند در سبیل او و بر هر نفسی در عمری یک مرتبه واجب شده تا آنکه بر او صعب نیاید و فود بر آن و خریدن از برای میت نهی شده تا آنکه کل در حین ظهور حق بنفسه فائز گردند بلقای رب خود و در حین بطون فائز گردند بمحل استقرار او در نزد ظهور قبل او و اگر بر نفسی لازم آید همینقدر که وافد نگردد و موت او را درک کند اگر در قصد او بوده و نرفته بر خدا است که جزاء او را باحسن جزا داده او را داخل جنت فرماید با عظم عطاء و تکلیف را از نساء برداشته تا آنکه بر آنها مشقتی در سبیل وارد نیاید و اذن داده سکان ارض بیت خود را و مقربین بآن محل عزا که در هر حول حج را نموده زیرا که از برای ایشان مثل دیگران صعب نیست و کدام نفس است که در ارض حرم الله واقع شود و طواف حول بیت نکند و اذن فرموده وافدین را که چهار مثقال ذهب بیانی که هر مثقال نوزده مخذوا است بر نوزده نقطه که در حول بیت بر سر از خود ساکنند عطا شود که کل بامر قائم بر رکن تسبیح قائم باشند که مدل بر ظهور نقطه بیان گردد و ایشان را امر فرموده که بروند افدین بیت الله کما

عزت را مرعی داشته وسوال از عطیه محبوب خود نفرموده تا انکه خود مکلفین بتکلیف خود عمل نموده که اقرب بعز وعلو است ونوزده نفس بالسویه موهبت خدائی را در بهره تصرف نموده وبشکر محبوب خود شاکر گشته وبرحریرهای ناموره که در نسخه عربی ذکر شده وسرائر مرفوعه ملونه که در رکن اول سفید ودر ثانی زرد ودر ثالث سبز ودر رابع قرمز دشتونات محبوبه ممتنعه که باون عز واذعان وعز ایشان است در اسباب ماء واحد صرف نموده که در کل رموز غیر متناهیه در نزد اهل حقیقت بوده وهست که کل از برای استعداد یوم ظهور من یظهره الله هست که حین ظهور او برجاجیان حجتی نیست الا بعد اون وبرحافظان بیت حظی نیست الا بحفظ آن وبرخدام مقاعد واحد خدمتی نیست الا خدمت او وبرهیچ شانی از شئون دین امری نیست الا امراد این است مراد اگر کسی درک کند وعفو از چهار مثقال ذهب شده براشخاصی که قدرت ندارند بر آن وبر مماليك وخدام وصغار ومن یتیلی فی السبیل از فضل ورحمت خود تا انکه منزجی باشد از برای مکلفین در مواقع تکلیف خود که کل این احکام نزد منزل اول بین الکاف والنون است لعل نفسی اخذ ثمر نماید در یوم ظهور منزل او ودر هر زمان از برای حفاظ بیت حقیقت نفوس متقدسه بوده وهست که ناظر در علم باطن باطن بوده که اون در رکن رابع ظاهر ظاهر است در رکن اول واز برای اواست وضع بیت وحال انکه براد گذشت از لیل ونهار عدد هشت واحد وارتفاع بیت از برای عزت اواست که براعناق کل از قبل بوده ودر بعد خواهد بود وتسبیح نفسی نه که در رقبه او امر الله نباشد وبهمان خاضع است از برای حقیقت اولیه ومظاهر سبع او از یوم آدم گرفته تا امروز حتی آن نفسی هم که محتجب میماند از طلعت حقیقت شب وروز با مراو است که ساجد است

و از اول عمر تا آخر در رشته طاعت او است و خود نمیداند از اعلای خلق گرفته تا ادنای
اون مثلا اگر امت عیسی ع سجده نکردند از برای رسول خدا ص ولی او امری که از عیسی ع
بر اعناق ایشان بوده همان سجده ایشان است از برای رسول خدا ص زیرا که ظهور
عیسی ع در زمان خود همان ظهور حقیقت بوده و همچنین قبل قبل را نظر کن و بعد بعد را مشاهده
کن در هیچ شأنی از برای هیچ شیئی شیئیتی نبوده و نیست الا انکه همان شیئیت از برای
نقطه حقیقت ساجد و خاضع و خاشع و قائم و ذاکر بوده و هست و لم یزل خدارا باد
عابد است ولی خود ملتفت نمیگردد که اگر بشناسد او را البته از کل خود منقطع میگردد
بسوی او چنانچه اشخاصی که شناختند رسول خدا را چگونه ایمان آورده و آنهاکه
نشناخته چگونه در نار حجاب مانده و همچنین قبل قبل او را فرض کن و بعد بعد او را نظر کن این
است عزت الله که کل بعبودیت از برای او مفتخرند اگر قبول کند و حال انکه
قبول نمیکند الا از مخلصین هزار و دویست و هفتاد سال از بعثت گذشت و در هر
سنه مالا نهایه بر حول بیت طواف کردند و در سنه آخر واضح بیت خود هیچ رقعه که دیدکه
ماشاء الله از هر فرقه بجا آمده ولی احدی او را نشناخته و او کل را شناخته که در قبضه
قبل قبل او حرکت کرده و میکنند و کسی که او را می شناخته و با او حج کرده همان است
که عدد هشت واحد بر او گذشت که خداوند با و مباهات فرموده در ملاء اعلی بانقطاع
او و اخلاص او در رضای او و نه این است که بر او فضل خاصی شده بلکه همان فضل
در حق کل شده ولی کل خود را محتجب داشته از آن فضل زیرا که در آن سنه ظهور کشف
شرح سوره یوسف بکل رسید ولی چون نظر کردند دیدند رفیق ندارند در تصدیق همه
واقف شدند و حال انکه تصور نمیکنند که همین قصه آنی که حال این همه مقدمه ای داد

هفت سال در بحبوحه عرب بود و مصدق غیر از امیر المؤمنین علیه السلام بظاهر نبود ولی
آن نفس چون نظر بحجیت حجت نموده موقن شده و نظر به یکدیگر نکرده این است که یوم
قیامت خداوند سؤال میفرماید از بر نفسی با نچه فهم او است نه باتباع او نفسی را چه
بسا نفسی حین استماع آیات خاضع میگردد و تصدیق حق میکند و تبع او ن نمیکند این
است که کل نفسه مکاشفند نه بغیره و در نزد ظهور من یظهره الله اعلم علماء با ادنای خلق
یکسانند در حکم چه بسا آن ادنی تصدیق کند و آن اعلم محتجب ماند این است که در ظهور
بعضی باتباع بعضی داخل نار میگردند و اگر بر نفسی بقدر فهم خود عمل کند اقلاً اهل
فطرت متغیر نمیگردند و نظر بغرائر نکنند بلکه نظر بما یغربه الزکنند چنانچه آن نفس در
حین ظهور نظر بحجیت کرد اگرچه رفیق نداشت و لیکن عند الله برحق بود ولی دیگران
که نظر برفیق خود کردند محتجب ماندند و در آن سنه از حج واقعی که عرفان مشیت بیت
بوده محروم گشته و او که عارف بالله و آیات او شده حج کرده با اشخاصی که در آن
حول مؤمن بوده باو و بر طائفین حول بیت بعدم تصدیق بحق او ن حکم غیر حق بر ایشان
شده نه این است که نشنیده باشند که اگر نشنیده بودند مکلف نبودند ولی شنیده
و چون اعتنا نکرده محتجب مانده و بزعم خود در رضای خدا حج کرده ولی عند الله انه
ایمان محتجب مانده که حج شانی است از شئون ایمان ای اهل بیان ترحم بر خود کرده
و یک دفعه اعمال خود را باطل نکرده و در نزد ظهور کمال دقت را کرده نمیدانی
که ظهور است که اگر بدانی منتهای دقت را میکنی ولی بشانی ظاهر میشود که توانی یقین
بحقیقت کرد که حجت بر تو و بر کل بالغ باشد و الله خیر الحاکمین

الباب التاسع والعشرین الواحد الرابع

Provided by the Afnan Library

قی ان النساء باللیل یدخلن المسجد ویحضرن الاسرار عند تسعة عشر مرة لمن یکون فی ملک البلد
من نساءهن ملخص این باب انکه برنساء ان ارض وقرب او اذن داده شده که در
لیل طواف نموده و در نزد سر اثر اربعه علیها تسعة عشر نشست به تسبیح وتقدیس وتحمید
وتوحید وتکبیر خدا مشغول گشته ورجوع بمنازل خود نموده وعطای چهار مثقال ذهب در
حق ایشان در عمراست ازبرای هر نفسی نه در هر وقت که موفق شوند برفود بریت وانچه
مایه تقرب ایشان است رضای اقران خود وحب ذریات ایشان است که اگر
نفسی آنچه تواند بر ذریه خود قبل از تکلیف اظهار لطف ورحمت نماید اعظم است ازبرای
او از هر طاعتی که با و تقرب جوید بسوی خداوند خود وخداوند امر فرموده والدین را
که در حق ذریه خود بانتهای جهدی که ممکن است در حق ایشان ظاهر سازند داون را
حب خود خوانده اعظاما لمن یظهره الله وامر فرموده کل ذریات را باابوین وازین
واولوالقرابه خود برشئون ادبیه که واجب آن زمان است سلوک نموده که غباری
بر قلوب ایشان ننشسته لاجل اجلال والدین من یظهره الله واولوالقرابه او کل
ازبرای یک نفس است که خلق میشوند ورزق داده میشوند وقبض روح میکردند و
زنده میشوند واو است مقصود لم یزل ولایزال در هر ظهوری باسمی ظاهر ودر هیکل بطونی
در اوج عزتی محتجب که اگر غیر ازاین باشد کجا توان لا آله الا الله گفت زیرا که آن
آیتی است که دلالت بر آن کلمه میکند چنانکه این کلمه که حروف است دلالت بر
توحید خداوند عزوجل میکند ان کینونیت آلیه هم دلالت بر ذات اقدس وحده
وحده میکند ومامن آله الا الله وانا کل له طائفون

الباب الاول من الواحد الخامس

Provided by the Aman Library

فی بیان المسجد ملخص این باب انکه اوّل ارضی که محل ظهور جسد من یظهره الله در او ظاهر گردد مسجد الحرام بوده و هست و همچنین در نقطه بیان من حقیقت مشهود بوده و هست و بر قدر که توان ارتفاع داد امر الله را لایق بوده و هست چنانچه خواهد رسید بمیمی که محل طین الله احمد و در شطری از شطر آن ارض اعظم قرار گیرد و محل صلوة مصلیان گردد چنانچه الآن در مکه ظاهر است که حد اوّل آن این قدر نبوده بلکه چهار ضعف زیاده مضاعف گشته بر آن و مراد از این امر این است که ارضی که بانتساب بظهور جسد او این نوع مرتفع گردد که آن محل محل احرام محرمین گردد در طواف بیت او چنانکه خواهد بود اراضی اجساد ذاتیه مدلّه بر تکبیر او و اراضی نفوس مدلّه بر توحید او و اراضی ارواح مدلّه بر تمجید او و اراضی افئده مدلّه بر تسبیح او که در اوّل نار محبت مشرق و در ثانی هواء ولایت مرتفع و در ثالث ماء توحید مقنع و در رابع تراب وجود متعالی گردد و الله یبدی کلّ شیء انه لا اله الا هو

الباب الثانی من الواحد الخامس
فی ذکر مساجد الثمانیة من قبل العشر

ملخص این باب انکه لایق است بر مقتدرین در بیان که بیجده مسجد جدا جدیدا باسم حروف حی من یظهره الله بنا کنند که مدلّ باشد از برای حروف حی اوّل و در آنها بتسبیح و تقدیس و توحید و تعظیم آلهی را بجا آورند و در آنها هر قدر که توانند ارتفاع دهند مصباح را که در آن اسراف نبوده و نیست گویا دیده میشود که بعد اسم مستغاث در آن مساجد لئرهای مرتفع آویخته که مثل کوکب سماء مشرق است و در انجا حاضر شده مومنین بخدا و آیات او و نماز گزارده ولی برسید از آن روزی که همین حروف برمیگردند بسوی حیات دنیا که اقلا مقاعد خود ایشان را از ایشان ممنوع نکرده چنانچه در نظر نقطه بیان گردند

کل باسم احادیث قبل ایشان امامت در مساجد نموده و خود ایشان را بانحائی که نسبت بایشان داده از مساکنی که در آن ذکر خدا مرتفع میشد ممنوع داشته چنانچه هر کس در آن ظهور بوده وقایع آن را ثبت نموده که در مساجد عالیه که از برای ایشان ساخته شده بروایتی هم راضی نشده بلکه از این هم تنزل نموده تا انکه واقع شد آنچه واقع شد نه این است که حجتی برایشان نباشد الان هم بهمین حجت این مساجد برپا میشود و بهمین حجت از قبل برپا شده که اگر دمن بغیر مساجد الله نازل نشده بود چگونه این همه مساجد برپا می شد ولی این خلق نظر بجوهر دلیل نکرده و از این جهت است که محجب میگردند از حق نظر میکنند می بینند خلق کثیر هج میروند ولی نظر نمیکنند که این همه در ظل چه شجره حرکت میکنند و بواسطه چه حجتی راضی باین مشقت در سبیل میشوند ولی چون مایه اشتهار شده لایشعر میکنند و حال انکه کل این همه خلق اعمالشان بواسطه ولله علی الناس حج البیت است و همان کلمه در یوم ظهور من یظهره الله است و امروز هست و در حین نزول فرقان بوده ولی چون می بینند در آن امر خود قرینی ندارند این است که محجب میمانند از مبدء امر و بدکه از برای خود قرین هم میرسانند و مایه اشتهار میشود کل میکنند و اگر همان نفس که امروز میکنند در آن یوم بود نمی شنید امر خدا را چگونه عمل کند چنانچه امروز می بینی که همان حجت هست و همین قسم محجب مانده اند محتجبون در نهرهائی که از بحر حجبیت کتاب الله منشعب شده میرسکنند و از نفس بحر محتجبند این است که حکم ظلال بر خلق میشود و حکم شاخ بر مومنین از روی بصیرت و شمس که آیه خود حقیقت است و متعالی است از اقتران بذکری اذ

لا یری فیه الا الله ذلک رب العالمین

الباب الثالث من الواحد الخامس

فی بیان عرفان السنین و الشهور

مطلعش باین باب. انکه خداوند عالم خلق فرموده کل شیئی را بامر خود و از ظهور بیان قرار داده عدد هر شیئی را عدد کل شیئی و آن را نوزده شهر قرار داده و هر شهر را نوزده روز فرموده تا انکه کل از نقطه تحویل حمل تا منتهی الیه سیر او که بحوت منتهی میگردد در نوزده مراتب حروف واحد سیر نمایند و شهر اول را بهاء و آخر را علاء نامیده و وضع دین را باین عدد فرموده در یومی را بحصار حکمی قرار داده که متلذذین در این جنت اعلی ما یمکن در امکان متلذذ گردند و در سنه شهر اول که اشهر تسبیح است خلق نار افئده موجودات میگردد و در چهار ماه بعد که اشهر تحمید است خلق ارواح ممکنات میگردد که در آن رزق داده میشوند و در شش ماه بعد که شهور توحید است میمیراند خداوند موجودات را نه موت جسدی بلکه موت از نفی و حیات در اثبات و در شش ماه بعد که شهور تکبیر است حیات میدهد خداوند عالم عزوجل اشخاصی را که از حب دون آن مرده و در حب او ثابت مانده اند و سنه شهر اول نار الله است و چهار شهر بعد هواء ازل است و شش شهر بعد ماء حیوة است که بر نفوس کلیشی جاری میگردد از هواء ازل که او محمد است از نار الله و در شش ماه بعد متعلق بتراب است که آنچه ظاهر شده از عناصر ثلاثه در آن عنصر مستقر گردد و ثمر اخذ شود و کل خلق هم مستقر از این واحد در واحدند و شهر اول شهر نقطه است و شهر حی در حول او طائف و مثل او در بین شهور مثل شمس است و سایر شهور مثل مرایائی هستند که ضیاء آن شهر در آنها مشرق شده و در آنها دیده نمیشود الا آن شهر در آن را خداوند شهر بهاء نامیده بمعنی انکه بهاء کل مشهور در آن شهر است و او را مخصوص گردانیده بمن یظهره الله و هر یومی از آن را بیکی از حروف واحد نسبت داده و یوم اول که نوروز است یوم لا الله الا الله هست مثل آن یوم مثل نقطه است

در بیان کہ کل از آن خلق میشوند و بسوی او عود مینمایند و مظہر آن را در نقطہ بیان ذات حروف سبع قرار داده و آن را در این ظہور عرش من یظہرہ اللہ قرار داده زیرا کہ او است مشرق در این عرش و او است منزل آیات باین نحو و او است کہ دیدہ نمیشود در او الا اللہ عزّ و جلّ و او است اوّل کہ باوّل شناختہ نمیشود و او است آخر کہ بآخر شناختہ نمیشود و او است ظاہر کہ بظاہر شناختہ نمیشود و او است باطن کہ بباطن شناختہ نمیشود و او است کہ شیئیت کل از او است و شیئیت او اللہ است بنفس او و ہر نفسی کہ موفق شود در یوم او بسیصد شصت و یک مرتبہ توحید کند خدا را در آن سال محفوظ میماند از آنچہ از سماء تقدیر نازل میگردد و اللہ علی کلّ شیء حفیظ و ثمرہ این عرفان آنکہ در این ظہور کہ ثانی از شئون خلق است کہ کلّ مدلّ شد بر حروف واحد چگونہ است دون آن از خلق حق کہ شیئی در خود شیئیت نبینند الا بظاہر امر حق نہ این است کہ محض علم باشد این بلکہ اخذ نتیجہ کنند و در یوم ظہور ہمین مظاہر اگر مالک کلّ ارض باشد نہ بینند در خود الا ہمین مظاہر را و در نزد آنہا خاضع گردد اگرچہ مثل این ظہور ظاہر شوند بقمیص قطنی ہذا ما ینفع المتقین

الباب الرابع من الواحد الخامس

فی حکم تسمیۃ الاسماء باسماء اللہ آو باسم محمّد او علی او ہما جمعًا او فاطمۃ او الحسن و الحسین علیہم السلام لمحض این باب انکہ خداوند اذن فرمودہ عباد خود را کہ تسمیہ کنند نفوس خود را باسمائی کہ مدلّ بر او است مثل عزیز و جبّار و امثالہا و بہترین اسماء اسمی است کہ منسوب الی اللہ شود مثل بہاء اللہ یا جلال اللہ یا جمال اللہ یا نور اللہ یا فضل اللہ یا جود اللہ و امثال این نوع اسماء متفنّنہ و عبد اللہ و ذکر اللہ

این نوع هم بابی است که الی مالانهایة می توان در آن عروج نمود و اگر در جنبه نبوت و ولایت و محبت بخواهد اسم گذارد از اسماء خمسه تجاوز نکند وجمع بین اسم محمد و علی اعلم کل اسماء است واکرم کل امثال وکور ترقی نموده شیئاً فشیئاً تا ظهوری که کل شیئ باسماء الهی خوانده میشود که هیچ شیئی اطلاق نمیشود براو اسمی الا انکه مشابه است بایکی از اسماء حق جل وعز مثل حلیم که از مطعومات است ولی مشابه است باسم الله جل وعز و در این ظهور بیان از این نوع تصنع بسیار خواهد شد حتی انکه اذن داده شده بکل که در یوم ظهور شمس حقیقت اگر مردم رسیده باشند بر حد کمال اطلاق شیئی نمیکنند الا انکه مشابه بیکی از اسماء حق است جل وعز واگر برسند در آن ظهور در ظهور بعد خواهد شد کم کم خواهد شد تا انکه مملو گردد کل سماء وارض وما بینهما از اسم حق چه فرق میکند که طین مدل علی الله باشد یا انسان هر دو خلقند الا انکه آن از برای او خلق شده زیرا که روح توحید کل شیئ را خداوند در روح انسانی قرار داده مثلاً اگر بر ارضی مؤمنی نشیند روح آن ارض ساکن میگردد ومتلذذ واگر دون او نشیند مضطرب میگردد وبشانی که غیر از خدا کسی نتواند احصای آن نماید ولایزال از خدا طلب میکند قیام آن را از روی خود وهمچنین مثل در طین زده شد که کل اشیاء را توانی تعقل نمود طوبی از برای اهل زمانی که در هیچ شیئی اسمی اطلاق نکنند الا باسم حق لایق است که بدء عوالم جنت گفت آن زمان را وهیچ شیئی بجنت خود نمیرسد الا انکه بمنتهای کمال در حد خود ظاهر شود مثلاً این بلور جنت حجری است که مادّه این بوده وهمچنین از برای این بلور نیز درجات است در جنت تا وقتی که رسد بجائی که در حینی که نامست دهن شعر بر او زده که یاقوت کردد آن وقت بمنتهی جنت رسیده زیرا که وقتی که حجر بود بهاء نداشت

و امروز یک قیراط آن اگر بکمال با قوتیت رسد که در امکان او هست چقدر بهاء دارد
همچنین کلیشی را تصور کن و کمال علوّ انسان در ایمان بخدا است در هر ظهور و بآنچه
از قبل آن نازل میگردد نه بعلم زیرا که در هر ملت علمای از هر فن دارند و نه بغناء زیرا
که همچنین ظاهر است که در هر ملت اهل غنا در رتبه خود دارند و همچنین شئون دیگر
بلکه علم حلم بخدا است و آن نیست مگر علم بظهور او در هر ظهوری و غنائی نیست
الا بتقرب سوی او و استغنای از ما دون او و آن ظاهر نمیگردد الا آنکه بالنسبه بمظهر
ظهور ظاهر گردد نه این است که شکر ظهورات قبل را ننموده که این ممتنع است زیرا که انسان
در حین نوزده سالگی شکر یوم نطفه را باید کند که اگر نبود آن نطفه امروز او باین مقام
نرسیده بود و همچنین اگر دین آدم نبود امروز این دین باین حد نرسیده و همچنین الی ما لا نهایه
تصور کن امر خدا را و شکر کن او را بهر تجلّی که فرموده در هر ظهوری که او است از
شکر او که محبوب است نژاد و الله یهدی من یشاء الی صراط حق یقین و ثمره
این امر این است که بتذکار این اسماء از سمیّات این اسماء خارج نگشته لعلّ
نفسی بانجذاب بسمای اسم خود در این ظهور لایق اسمیّت گردد که مدل بر من یظهره الله
باشد نه بر غیر آن نه این است که بمحض اسم محتجب گردی زیرا که در این کور قاتل
سید الشهداء علیه السلام بعینه باسم خود آن حضرت نامیده شده بود و در ظهور من یظهره الله
شبهه نیست که کل باین اسماء مجوبه نامیده شده اند ولی اگر نفسی در دلالت بر آن
ثابت ماند آن وقت اسم او است که کینونیت او از بحر جود حق خلق شده که لایق
اسم حسنی بر آن خوانده شود و الا طلّ الکی است در تحت الثری که در نفی فانی میگردد
چنانچه دیدی در یوم قیامت که چقدر نفوس باسم رسول الله که اسمی در امکان از

Provided by the Aman Library

ان بالاتر نیست نامیده شده و محجب ماند از محبوب خود و الله علی کلّ شیء شهید و بدانکه
مثل من یظهره الله مثل محک است که فصل میکند ما بین طلای خالص از غیر آن
مثلاً اگر کسی بهباء الله نامیده شده باشد اگر ببهاء او که اوّل من آمن باو است ایمان
آورد آن وقت این اسم در حقّ او در اسماء ثبت میگردد و الّا در نقی فانی میگردد.

کانّه لم یکن منه شیئاً مذکورا

الباب الخامس من الواحد الخامس

فی بیان حکم اخذ اموال الّذین لا یدینون بالبیان و حکم ردّه ان دخلوا فی الدّین الّا فی
البلاد الّتی لا یمکن الاخذ ملخّص این باب انکه در هر ظهوری آنچه ما علی الارض است
در ظلّ ظهور بعد باید واقع شود مثلا در ظهور رسول خدا ص لایق بود که کلّ ما علی الارض در
ظلّ او مؤمن شوند آنچه که نشده از ضعف مسلمین بوده و الّا لیاقت از برای آن
دین بوده و یوم ظهور رسول الله ص بر هر صاحب نفسی نفس او بر او حلال شده
چنانچه ما یتفرّع علی الحیوة مگر انکه داخل ایمان باو شود که آن وقت بر او حلال می شد آنچه
را که خداوند باو عطا فرموده بود از جود و خود و همچنین در ظهور من یظهره الله هر نفسی بر
صاحبش حلال نیست الا بایمان باو و کلّ از کلّ گرفته میشود الا انکه داخل شوند در ظلّ
دین او و این است فضل خداوند در حقّ خلق مثلاً اگر شخ بلدی در صدر اسلام شد
بجبر و قهر داخل اسلام شده و فائز بثمره ایمان گشته و آنچه که نشده رحمت در
حقّ ایشان نبوده چه الی الآن در نمانده و همچنین در این ظهور حلال نیست بر غیر
مؤمنین بحقّ آنچه ما منسب بایشان است الّا انکه داخل در ایمان گردند که آن
وقت حلال میگردد بر ایشان آنچه که خداوند بایشان عطا فرموده از جود و خود.

Provided by the Aman Library

و این حکم بر سلاطین صاحب اقتدار دون است نه بر بهمه و در بلادی که باعث حزن نفسی یا ضرر نفسی شود اظهار آن را هم خداوند اذن نفرموده مثل تجاری که در بلاد فرنگ تجارت میکنند که بر ایشان است که بمنتهای دقت حساب خود را داشته باشند که ذلی از برای ایشان واقع نگردد الا آنکه خداوند نصرت فرماید باقتداری که مقتدر شود بر ما علی الارض چنانچه وعده فرموده که آن وقت کل در رحمت الهی ساکن خواهند بود اگرچه خود بنفسه نخواهند ولی قدرت الهی ایشان را داخل میفرماید و ایشان را از نار نجات داده مبدل بنور میفرماید و الله علی کل شئی قدیر نه این است که صاحبان قدرت صبر نموده که امری از سماء نازل شود که ما علی الارض را داخل در دین کنند بلکه مثل آنچه در دین اسلام کل داخل شده از آنچه ظاهر شده بامر رسول الله ص در حین ظهوری هم همان قسم باید ظاهر گردد آنچه من الله است اذن است ولی آنچه بر خلق است اطاعت امر او که اگر صاحبان قدرتی که در دین رسول الله ص بهم رسیده بامر قرآنیه عمل کرده بودند امروز ما علی الارض کل مؤمنین بقرآن بودند حال که نشده قصور از عباد بوده ولی از مبدء آنچه باید ظاهر شود در قرآن شده و الله ینصر من یشاء بامره و الله قوی عزیز ثمره این حکم آنکه در نزد ظهور من یظهره الله کل مربی بتربیت بیان شده باشند تا احدی از مؤمنین بیان از ایمان باو خارج نگردد و اگر گردد حکم او حکم من لم یؤمن بالله میگردد قسم بذات مقدس الهی که اگر کل در ظهور من یظهره الله بر نصرت او جمع شوند هیچ نفسی بر روی ارض نمی ماند مگر آنکه داخل جنت میگردد بل هیچ شئی از تقدس خود بوده که کل دین نصرت او است نه اعمالی که در بیان نازل شده در حین ظهور او ولی قبل از ظهور هر کس قدر جوی تخلف جوید از امر او تخلف جسته

پناه بوده بخدا از آنچه شما را از مبدء امر دور کند و اعتصام جسته بحبل او که هر کس اعتصام ورزد بطاعت او در کل عوالم نجات یافته و خواهد یافت ذلک من فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم

الباب السادس من الواحد الخامس

فی حکم اموال التی تؤخذ فی ذلک الدین ان یکن فیه من شیء لم یکن له عدل لن یملکه الا نقطة البیان و ان غربت الشمس فلیحفظن لمطلعها عند من یظهره الله و ان ما دون ذلک یؤخذ اؤلا عند عدد الهاء من بعد کلها ثم لیأخذن منه الذین قد فتحوا باذن والیهم کل علی قدر ما یستکفیه و ان ما زاد لیبلغن الی الفقراء و لیصرفن فی البقاع و ان یؤتی کل نفس و لو کان الطفل فی بطن امه خیر من ان یصرف فی البقاع موجبة من الله انه کان و ما زال غنیا

ملخص این باب آنکه هر گاه خداوند عالم منت گذاشت بر مؤمنین بفتح بلادی که اختیارا اسلام نخورده آنچه مالم یکن له عدل است حق نقطه بوده و هست مادامی که شمس حقیقت مشرق باو راجع میگردد و اگر غروب فرمود نزد مؤتمنین از مؤمنین بیان سپرده تا یوم ظهور حق که رد نمایند بسوی من یظهره الله آنچه در نزد ایشان است و بر احدی حلال نیست تصرف در او مثل آنکه مال حجت خدا را علی غیر اذن او گرفته و تصرف در او نموده و حال آنکه اگر قدر قیراطی تصرف نموده اند جزای آن نار است از برای ایشان کل شیء لله هست و اقرب بخداوند از نقطه مشیت کی است و آنچه قبل از حق حجت خداوند بر ذمه کسی تعلق گرفته حلال نیست بر او قدر قیراطی و اگر داده بکسی مجزی نیست اگر چه با علم اهل آن زمان

بوده و تفریط نموده در حق حجت خداوند که بلا اذن او بدیگری داده و معطی و آخذ هردو در نار ند چه انکه صاحب او حق است بر آن چیزی که خداوند در قبضه آن موهبتا و عطا فرموده از دیگری و او است غنی از نفس غنا چگونه کسی که غنا مستغنی گردد ولی هر کس خواسته که خود را از نار نجات دهد خود داده والا حجت خداوند غنی بوده و هست و کل از بحر جود او هستند که خلق شده اند چگونه ما یتفرع بر وجود رسد امروز که یوم قیامت است سئوال کرده میشود از عالمی که مسجد الف الفی از مال حجت بنا کردی باذن کی کردی همین حرف از برای او شدت است از هر عذابی نزد او ولو العلم اگر روح ایمانی در او باشد والا هزاران هزار که آیه کلیشئ هالک الا وجهه را بشنوند گویا نشنیده اند کلمه ولی نزد عارف بالله اگر کل ما علی الارض را بدهد نزد او بمثابه است از اینکه یوم قیامت سئوال کرده شود از امری که دون رضای محبوب او در او بوده و غیر عالم بکن له عدل بقدر بهباء ها از کل گرفته میشود و از قبل حروف واحد ترویج اهل بیان میکردند از اعلی گرفته تا ادنی منتهی شود و بعد والی فتح بر نفس خود و او لیای نصر عطا میفرماید هر نفسی را آنچه شأن و لایق او است از موهبت محبوب او و اگر زیاد آمده صرف بقاع مامور بها میگردد یا انکه بکل اهل بیان سهمی عطا میشود اگرچه طفل شش ماهه باشد در بطن امش در مشرق ارض یا مغرب آن که این اقرب است از صرف در بقاع اگر مرتفع شده باشد والا ارتفاع آن مقدم است این است امر خداوند در این باب و ثمره آن اینکه در یوم ظهور من یظهره الله آنچه کل ما علی الارض شئیت دارند از او است که در جای خود و لی اهل بیان حق الله را شناخته که آنچه از اول ظهور بیان دارند از موهبت او است قبل ظهور او چه دینا و چه دنیا قدری چیا

نموده که براو حزنی وارد نیامده از بعید خود وحقوقی که نقطه حقیقت از برای او مقدر فرموده
ازاو ممنوع نداشته از کل مالم یکن له عدل که مالک نمیگردد چنین شیئی را الا او زیرا که او است
آیه لیس کمثله شیئی خداوند دهر شیئی که باین وصف در صقع خود رسد لایق او است نه
دیگری از ذره علو گرفته تا منتهای دنو ختم گردد لعلّ در وقت ظهور بر خاطر مبارکش
حزنی وارد نیاید از خلقی که بجود او شده که حزن او معادل نمیشود با حزن کلشیئی زیرا که
کلشیئی باو شیئی شده وهمچنین رضای او معادل نمیشود با رضای کلشیئی زیرا که رضای
کلشیئی باو خلق شده قسم باو که ازاو در علم خداوند اعظم تری نبوده ونیست که یک
اشاره طرف او اعظم تر است نزد خداوند از عمل کلشیئی اگر با علی علوّ امکان خود رسیده
باشند زیرا که وجود کل باو است چگونه وعمل کلّ وهمچنین الاقرب فالاقرب من
حروف المجّی ثمّ الاسماء والامثال ثمّ النبیّین والصدّیقین والشهداء والمقربین
کلّ علی قدر ما قدّر له لکلّ درجات من عندربهم وکل له عابدون واگر آیه لیس
کمثله شیئی نزد مومنین بیان نتوان حفظ نمود ومتغیّر گردد فرض است برایشان
که بهاء آن را حفظ نمایند وتجارت نموده از قبل مالک او وحقوق خود را از برای
مانه برداشته باشند تا انکه سنت گردد در مابین کلّ که کلّ از کلّ باین منهج منع گردند
وگمان نمیرود که جانی که حجّت خداوند این نوع عمل فرماید دیگری تجاوز نماید زیرا
که در او امر او کلّ فضل بوده وهست ولاحول ولا قوة الّا بالله العلی العظیم

الباب السابع من الواحد الخامس

فی ان الله قد اذن لمن دان بالبیان فیما یشترون من کلّ شیئ ممّن لم یدن بذلک الدین
لانّ اذا خرج من ملک هذا ودخل فی ملک هذا یطهّر اعتناءً لنسبة ذلک الدین

مخض این باب انکه موهبة خداوند بابل ببیان عطا فرموده که اگر کل ما علی الارض را میداوند
ببیلی بسوی او نداشته و آن این است که بقطع نسبت از دون مومنین ببیان و
وصل نسبت بمومنین ظاهر فرموده مابیع وبشتری و دون ذلک من انواع الهدایا مثلاً
اگر گلی برید یکی از نصاری باشد همینقدر که بمومنی رسید فی الفور ظاهر میگردد و اگر رد
کند مادامی که در ید او است حکم اوّل جاری میگردد و بمجرد انتقال ظاهر میگردد
اگرچه بسبب فصل اتم بهم رسد که یک نفس دون مومن هدیه از برای مومنی فرستد
از حینی که ذکر میکند که این از برای فلان مومن است ظاهر میگردد اگرچه سنین معدودة
بگذرد تا انکه بآن نفس مومن رسد و خداوند اذن فرموده که در هر ارضی هر شئی
نیکوئی هست مومنین ببیان تحصیل نموده لعل یوم ظهور حقّ شئی بمحضر مالک وجود خلق
رسد که محبوب او افتد زیرا که هر چه لطافت در ملک ظاهر شود رشحه است
از بحر لطف جود او و ان الله جلّ وعزّ لم یوصف باللطف وانه هو اجلّ واعظم من ان
یذکر بما یقترن به دونه اذ لطفه لا یقترن بلطف خلقه کذلک انتم فی کلّ الاسماء و
الامثال تستدلّون الباب الثامن من الواحد الخامس

فی ان لکلّ نفس ان یقرء آیات البیان وعدم جواز نقصها عن عدد الواحد ومن لم یقدر
یقول الله الله ربّی ولا اشرک بالله ربّی احدا تسعة عشر مرة مخض
این باب انکه خلق بیان را تصوّر کن مثل نفوس مؤمنه بآن چگونه هر نفسی در حدّی
واقف وبشأنی ظاهر و همین قسم آیات بیان را مشاهده کن و در این بحر هر چه میخواهی
غوص نموده و آلآلی که خداوند در او خلق فرموده بیرون آورده ولکن قرائت آن را
از روی روح وریحان نموده هر قدر که تواند تلذّذ میگردد تلاوت نموده و کمتر از

عدد واحد اذن داده نشده مگر آن این است که از مظاهر واحد تجاوز ننموده لعل ببرکت هدایت تلاوت این آیات یوم قیامت بهدایت ایشان مهتدی گردید وکل بیان را مثل مایه فرض کن که کسی بکسی میدهد بتجارت کند مالک آن من یظهره الله است که بنفوس مؤمنه بقطع بیان سپرده که با و تجارت نمایند از برای یوم ظهور خود که اگر بجز مایه را پس بگیرد کسی لم و بم نگوید بهر جزئی حکمی بما لانهایه نفوس در آن متجر هستند چنانچه امروز می بینی اگر کسی مسئله طهارت قرآن را درس گوید چگونه بآن تجارت دین و دنیا میکنند ولیکن در یوم ظهور صاحبش که میخواهد حساب از مردم پس بگیرد همه خود را عیار میکنند و در یوم ظهور من یظهره الله تصور کن که این جنت را بر پا نموده که آن روز اخذ حدائق کنند یک حدیقه را سلطان فرض کن و یکی را عالم و یکی را تاجر و همین قسم در اصناف مردم جاری کن و در یوم ظهور خواهی بود و صاحب وجود خود را و ما یتفرع بر او را از مال خود ممنوع کن چنانچه آن روز هم مثل امروز می بینی در بیان یکی میگوید قاضی بیان چشم یکی شیخ الاسلام یکی مجتهد یکی امام جمعه و همه باین اسماء مفتخر هستند ولی از صاحب آن که این اسماء از او نشر نموده محتجب چه یوم ظهور من یظهره الله الی ما لانهایه تلاوت بیان میشود ولی از منزل آن محتجب ولیکن تصور نمیکنند که در حین نزول بیان مثل حین ظهور او است چنانچه حین نزول قرآن را شنیده ولی اخذ ثمر نمیکنند چون امروز می بینند عزیز است کل با سم عزت او مفتخرند ولی همین قرآن بود که در بیست و سه سال نازل شد و ظاهر است که در آن روز نسخه لایقی تمام نشد والا امیر المؤمنین علیه السلام در رداء مبارکش خود بمسجد نمیآورد بآن نحو که مذکور است قسم بذات اقدس الهی جل و عز که در یوم ظهور

من یظهره الله اگر کسی یک آیه از او شنود و تلاوت کند بهتر است از آنکه هزار مرتبه بیان را تلاوت کند قدری تعقل نموده به بینید که امروز آنچه در اسلام هست در جدید منتهی میگردد تا ببینید که کتاب الله هست ختم میشود بهمین قسم یوم ظهور من یظهره الله را تصور کن که مبدء دلیل بر ید او است و محتجب بشئون موثقه شود که او اجل از آن است زیرا که کل شئون دلیل متفرع میگردد بر کتاب الله و او بنفسه حجت است زیرا که کل از ایات مثل او عاجزند ولی هزاران هزار عالم منطق و نحو و صرف و فقه و اصول و امثال آن هستند که اگر مومن بکتاب الله نباشند حکم دون ایمان بر آنها میشود پس ثمر در نفس حجت است نه در شئون ما یتفرع و بدانکه در بیان هیچ حرفی نازل نشده مگر انکه قصد شده که اطاعت کنند من یظهره الله را که او بوده منزل بیان قبل از ظهور خود و اگر نتوانید تلاوت آیات نمائید نوزده مرتبه از طلوع تا طلوع گفته الله الله ربی ولا اشرک بالله ربی احداً که اگر از روی بصیرت گوئید بلاریب در یوم قیامت مهتدی بهدای حق خواهید شد و ثواب کل بیان عطا کرده خواهد شد والله یوتی الفضل من یشاء من عباده انه کان ذا فضل عظیماً

الباب التاسع من الواحد الخامس

فی ان یذکر فی کل شئی اذا اراد ان یستعلم اسم من اسماء الله سرّاً او جهراً او التفاتاً

ملخص این باب انکه از آنجائی که هیچ شئی شیئیت ندارد الا بالله عزوجل و یومی از برای او مقدر شده که در منتهای کمال خود رسد که ما فی الامکان او بالفعل در او ظاهر گردد و آن وقت لایق میگردد که اسم الله بر او ذکر شود و حدّاً و نه در فوق رتبه او و از آنجائی که اهل بیان را خداوند امر فرموده که کل شئی را بمنتهای کمال خود ظاهر

گردانند اذن فرموده ایشان را که هر شیئی را بحروف اسم او یا اسماء الله جلّ وعزّ
خوانده شود که هیچ نفسی در هیچ شیئی نبیند الّا طلعت ظهور مشیّت را که در او دیده نمیشود
الّا الله مثلاً منتهی الیه رتبه جماد سنگ است در سین او نه بیند الّا سبوح و در نون
او الّا نور را و در کاف او الّا کریم را چه ذکر کند بقول یا چه خطور کند بقلب او یا انکه
التفات کند براو بغیر انکه بلسان گوید یا بقلب خود خطور دهد و اگر نتواند بذکر بسم الله
الامنع الاقدس ذکر کند که خداوند جلّ وعزّ از او قبول میفرماید آنچه را که اراده فرموده
در این امر که هیچ شیئی در او دیده نشود الّا من یظهره الله که مبدء اسماء و صفات الهی
است بلکه در یوم ظهور آن شمس حقیقت هیچ صاحب اینیّتی اظهار انیّت خود نکند و در خود
نبیند الّا او را که او قائم بأو بوده و هست نه این است که تواند او را در خود دیده
بلکه شکل او مثل مرآتی است که در مقابل شمس واقع شود شمس را در خود می بیند و حال انکه
شبح او است کلّ ما یقع علیه اسم شیئی را در نزد من یظهره الله همین قسم تصوّر کن از
عالم مجرّد گرفته تا منتهی الیه تحذو که آنچه در او است از شبح شمس ظهور او است قبل
از ظهور او زیرا که لم یزل غیر او ظاهری نبوده و نخواهد بود و دوست میدارد دیده
که ظاهر گردد نه بیند در علم خود الّا انکه کلّ بمنتهی الیه کمال خود در بیان عروج نموده و
نیست ذرّه طینی در قعر بحری الّا انکه او مالک او گشته از نفس مؤمنین از خلق محبوب او
و کلّ مرایائی گشته اند از برای استعداد طلوع شمس که بمجرد اشراق ضیاء او که آیات
او است کلّ دلالت کنند بر او این است ثمره این حکم اگر نفسی تعقّل نماید والله

یُنوّر قلوب عباده المتّقین

(الباب العاشر من الواحد الخامس)

Provided by the Aman Library

ان الله قد قدّر لهیاکل للرجال والدوائر للنساء یکتبون ویکتبن فیها ما یشاؤن من البیان

ملخص این باب آنکه خداوند از برای اهل بیان دو فضل عظیم مقدر فرموده و بر ایشان

آنها را منت گذارده و آن هیکل است از برای رجال که ظاهر او ، و باطن او داد

است و اذن داده که در او نوشته شود از آنچه از شمس نقطه مشرق گشته هر

کس هر چه تواند از بحر جود او اخذ کند که آنچه در آن هیکل نوشته شود اثر آن و نفس

آن نفس ظاهر میگردد الحرف بالحرف والنقطة بالنقطة و از برای مظاهر با ، دائره

قمص شمس حقیقت را اذن فرموده و آن را بیخ واحد قرار داده و هر واحدی را

واحد که مدل باشد بر حروف لله بان لله ما فی السموات والارض وما بینهما والله

بکلشیٔ محیط تا آنکه بر صدور رافئدهٔ ایشان قمص شمس حقیقت متجلی گردد و لعل در یوم

ظهور آن نیز اعظم دلالت کنند الا براو و اذن فرموده ایشان را که آنچه خواهند

در او از کلمات مشرقه از شمس وجود ذکر کنند که هر چه در آن ذکر کنند اثر آن در آن

نفس ظاهر میگردد الحرف بالحرف والنقطة بالنقطة اگرچه بدء این دائره بر آن نبی

است که امیر المؤمنین سلام الله علیه در آن ذکر اسماء ظاهره از کلمهٔ ها را نموده و در نقطه

فرد و در ما یوخذ حیّ و در الف قیوم و در با سلطان و در جیم قدّوس ذکر نموده و

از این جهت است که بسم الله الامنع الاقدس در این ظهور ظاهر گردد که از رتبه نقطه تا جیم

مراتب اربعه خلق و رزق و موت و حیات جامع باشد و اگر با آنچه از آن بحر جود

منتشر گشته کسی عمل نماید مقاصد خود را ملاحظه میکند اگر مشیت الله بر جریان آنها

جاری شده باشد و ثمره این دو حکم این است که کل بیان خلق عالم اگر است

و چیقدر که در هیکل یا دائره ظاهر شد و از حدها تجاوز ننمود لعل در سنین خمس ظهور

من یظهره الله بشرف ایمان بآن شمس حقیقت فائز گردد که آنچه در بیان کل دوائر
نوشته شده تمجید او است وتنزیه او از آنچه غیر دوستان او میگویند واگر کسی
نزد او باشد از عطیهٔ جود او وثمر آن را ظاهر نگرداند در خطوط خمس یا ست یا بتوحید
واحد چگونه در حق او ذکر ثمر شود وحال انکه ثمره وجود خود را باطل کرده واین از برای
این است که کل اهل بیان از حدود خمس بیرون نروند زیرا که در هیکل خمس محیط بر واو
است ودر دائره واو حافظ ها است این است مراد از نزول او بمثل مردم
باین دو عطیهٔ عظمی و موهبت کبری درحین ظهور آن شمس ازل وطلعت قدم اولالهیاکل
در ها واولوالله دوائر در واو بکلّه منقطع گردند اگرچه کور اگر ترقی نماید خمس سنین بخمس
شهر خواهد رسید بل بخمس اسبوع بل بخمس یوم بل بخمس ساعت بل بخمس دقیقه بل بخمس عاشره
از تاسعهٔ وهر قدر که توان ذکر نمود در قرب او زیرا که نبوده بین مشیت ومانشئی
بینونیت غلت بل لم یزل قد خلق الله بینها بینونیة الصفة مثل النار واحراقه میشود
که نار متحقق گردد واحراق ظاهر نشود یا مصباح متضیئی گردد ونور او منور نکند
الکه که در آن متضیئی گشته وهمچنین تصور کن کل امثال مجوبه را از جوهر وجود گرفته
الی منتهی الیه حد حدود ونظر کن در هیچ شأن در کل این دوائر وهیاکل الا بیکلا واحدا
مثل انکه الان آنچه در قرآن می بینی در او دیده نمیشود الا بیکل رسول الله که اگر او
نبود کینونیت او من متذوت نمیگشت در ایمان باو ومظاهر او وآنچه از قبل الله بر او
نازل شده وهمچنین نزد هر ظهوری مشاهده کن بعین یقین این جوهر واحد را که ساری
است در کل شئی که اگر در یوم ظهور من یظهره الله در هیکلی غیر هیکل او دیده شود آن
نفسه محجب از او شده ولیکن او اظهر است نزد او از خود او باو وآنچه او میکند قصد

نمیکند الا او را اگرچه در حین احتجاب بر او کند این است معنی الی الله یرجع الامر کله ان
انتم تعلمون (الباب الحادی والعشرین الواحد الخامس)
فی صلوة المولود والمیت یکبر خمس بکبیرات فی صلوة المولود ویقرء بعد الاول تسعة
عشر مرة انا کل بالله مؤمنون وفی الثانی انا کل بالله موقنون وبعد بکبیر الثالث
انا کل بالله محبون وبعد الرابع انا کل بالله ممیتون وبعد الخامس انا کل بالله راضیون
وبکبیر ستة بکبیرات فی صلوة المیت یقرء تسعة عشر بعد الاول انا کل لله عابدون و
فی الثانی انا کل لله ساجدون وفی الثالث انا کل لله قانتون وفی الرابع انا
کل لله ذاکرون وفی الخامس انا کل لله شاکرون وفی السادس انا کل لله صابرون
ملخص این باب انکه آنچه حکم خداوند عالم باصالت نازل فرموده مومنه است از
قبل او از برای من یظهره الله وکل بالتبع در ظل ظلال احکام آلیه وارد میشوند و
از آن جمله اذن فرموده در نزد هر مولودی چه ذکر چه انثی صلواتی مرتفع گردد به
پنج بکبیر تا انکه اسم الله بر آن ذکر شود بقسمی اگر ماند و یوم قیامت را درک کند از
مومنین بمن یظهره الله گردد و هم در حین صعود او بمقام خود حکم فرموده بشش بکبیر
در صلوة واحدی تا انکه مذل باشد که بدء آن از ماء بوده و مرجع آن الی الواو است
بقسمی یوم قیامت با ول من آمن بمن یظهره الله ایمان آورد و شئونات ملکیه او را
محتجب نگرداند زیرا که این امر بغایت بزرگ است موحدین صعب است چه بسا آن
نفس معروف نباشد و کل خود را معروف میدانند چنانچه در ظهور فرقان بعد از عروج
شجر حقیقت در ایمان بآن نفس هویت ثابت نماند الا انچه ظاهر است و حال انکه
کلا باعمال قدیمه آن عمل میکردند و حال انکه حکم دون ایمان در حق آنها در صدر اسلام

جاری گشت از نزد همان نفس در نقطه بیان هم همین قسم تصور کن که هرکس داخل در باب شد بباب از روی بصیرت نجات یافت باین عمل نه باعمال دیگر زیرا که آن نفسی است که بدء کلشیئی از او است بالله وعود کل شیئی بسوی او است بالله چه کم نفوسی که از حین ظهور شجره بیان نظر بعرفان خود نموده و از آن محتجب گشته و حال انکه عند الله کل مکلف بوده بآنچه تکلف شده اند و نزد خداوند اعلی و ادنی سواء بوده و است و امروز که می بینی که کل مؤمنند بامیر المومنین علیه السلام بواسطه آن است که خلاف ندیده و در دون محبت او پرورش نموده والّا اگر بهمین نفوس در صدر اسلام می بودند همان ثلاثه که در حدیث موضوع شده سیدیه چنانچه در این کور که خداوند منت گذارد بر مومنین بعد اسم رحمن از برای او شئون محبت بهم رسیده و این بواسطه نفس نقطه بوده که اگر با و منتهی میگشت امتحان مردم معلوم می شد که مؤمن خالص اقل از کبریت احمر است امر باین صعوبت از برای این است که اگر در یوم قیامت واقع گردد محتجب نگردد بعد کل اعتقاد نموده ولی در یوم ثمره ظاهر میگردد که چقدر صعب است بر من علی الارض که بنفسی عقد قمیص نداشته داخل در ایمان بخداوند شوند آنچه که در امیر المومنین ع شنیده خود متحن نگشته و نادیده گیرند طلا و عزا و را در نزد کل دیده و اگر در یوم او واقع می شدی و در آن ثلاثه می بودی آن وقت صادق بودی و حال انکه آن روز سلمان و ابوذر و مقداد را ذکر لایق در حق ایشان نموده این است مبدء اختلاف در هر ظهوری طوبی از برای نفسی که ناظر بآنچه حجت بر آن حجت میگردد شود که آنوقت اقرب از لمح بصر اگر من علی الارض خواهند داخل در جنت

میگردند با بواب آنها وی چندسعه صراط را که اوسع است از مابین سماوات و ارض مقبولات و در هر حال مراقب خود بوده که در امتحانات خداوندی قدم نلغزیده و متمسک بحبل کتاب گشته که هادی است کل متقین را و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم ثم بعیده و ان الی الله کل یرجعون

الباب الثانی و العشرین الواحد الخامس

فی دفن الاموات فی الاحجار المرمر و جعل خواتیم العقیق فی ایدیهم ملخص این باب آنکه چون این جسد ظاهری عرشش آن جسد باطنی است بر آنچه آن حکم میگردد این هم محکوم بحکم میگردد و الا آنکه متلذذ میگردد یا متألم او است باین جسد نفس این از این جهت است که خداوند از جهت آنکه عرش آن جسد بوده حکم فرموده در حق او بمقتضای حفظ او که آنچه سبب کره او گردد بر او وارد نیاید زیرا که جسد ذاتی بر عرش خود ناظر است بر این جسد و اگر عرش این را مشاهده کند گویا او عزیزگشته و اگر دون این را مشاهده کند بر او وارد میآید آنچه وارد میآید از این جهت است که امر باعظام و احترام آن بغایت شده و اذن داده شده که در بلور یا حجر مصیقل مستور گردد که شیئی که سبب کره جسد ذاتی او باشد در عرش خود ملاحظه ننماید این است ثمره این امر کذلک یمن الله علی من یشاء من عباده انه هو المهیمن القیوم و اذن بخاتم عقیق داده شده که از برکت آیه منقوشه بر آن حزنی بر آن جسد ذاتی وارد نیاید و از نار محجب و در ظل نور مستقر باشد و هر کس برید آن باشد خاتمی که اسم الله بر او منقوش باشد اگر از مومنین میبان است و عاطین بجدود و آن حق است بر خداوند که او را داخل در جنات خود فرماید و از فضل وجود خود آنقدر بآن

کرامت فرماید که راضی شود ومن اصدق من الله حدیثا لوانتم بالله وآیاته توقنون
ثمره این حکم انکه چون عود کل بسوی مظاهر کتب میگردد که عنصر تراب ذکر میشود در آن
ومنتهی عروج تراب اوّل رتبه اوحجر است تا انکه بمنتهی رتبه صفا که حدّ بلوریت هست
رسد که آن وقت اسم صمد درحقّ او ظاهر شود لعلّ درحین عود کلّ درچنین اجساد
جوهریه ذاتیه مستقر گردند ومدلّ برحق شوند بتکبیر او والله یهدی من یشاء بامره انه عزیز
البدیع

الباب الثالث والعشرمن الواحد الخامس

فی بیان کتاب الوصیّة للاموات علی ما امر فی البیان

ملخّص این باب انکه هیچ فضلی من الله درحقّ عباد اعظم تر ازاین نبوده که اذن داده
ایشان را بعبادت خود وتعلیم ایشان فرموده تسبیح وتحمید وتوحید وتکبیر خود را و
اذن داده که درو قت موت کتاب وصیّتی نوشته شود متضمّن براقرار بوحدانیت
او وعدل واین خلق وامراز برای اواست واقرار بنقطه آلیّه وحروف حیّ او
واظهار حبّ بمظاهر اسماء وامثال او واستیعاذ ازآنچه دوست نداشته ونخواهد
محبوب او وآنچه که قصد دارد ازمقصود خود وامر نماید که کتاب را رسانند بمن یظهره الله
که اگر مشیّت او تعلّق گرفت برجواب او همان است جوابی که من الله درحقّ او
نازل شده وحفظ آن با ورائث اواست که یدّ ابیدالی من یظهره الله رسیده براحسن
خطّ والطف حسن زیراکه طول ظهوری تاظهوری مبین است وحفظ مابینها نزد کلّ
اهل ازهرشیئی است ولی منتهای دقت نموده که العیاذ بالله ظهور حق نشود واو
محتجب ماند یا کتابی که نزد اواست نرساند که این امرظاهر است که درنزد ظهور
حقّ هرنفسی بشیئی مغتراست ولی نمیداند که مایه اغترار او ازخود آن حق است

از ظهور قبل او که در ظهور بعد خود نسبت بخود نمیدهد از جهت حق ظهور خود مثل ظهور رسول الله ص که ظهور عیسی را مقدمه ظهور خود ذکر فرموده و خود را با آن ظهور معروف کل نفرموده و الا شبهه نیست که اهل بیان با آنچه دین ایشان ثابت شده بکمال ما ینبغی عمل کرده و میکنند ولی یوم اخذ نتیجه محل کلام است مثل انکه کل در حین موت لا آله الا الله میگویند و میروند و در این ظهور ظاهر بملکت که با مر قبل او باین کلمه را میگوید در حین موت میگوید ولی مظهر این کلمه که مدل علی الله هست در جمیع بیعر حق مستور این است که کل اعمال هباء منثورا میگردد همین قسم کل کتاب وصیت خواهید نوشت و شهادت از برای خداوند بوحدانیت خواهید داد و خواهید گفت لا اشرک بالله شیئا ولی یوم ظهور نفوس خودتان مظهر شرکی است که نفی کرده اید و ملتفت نیستید این است که یک دفعه دین خود را باطل میکنید و مشعر نمیگردید قدری ترحم بر خود نموده که عملی که میکنید از روی بصیرت باشد لعل یوم قیامت توانید نجات یافت و بدانید که مبدء این کتاب من الله هست ولی بما نطق به النقطه در رجوع آن الی الله است ولی بما یرجع الی من یظهره الله چه بسا که مینویسید ولی بکسی که می نویسید نمی شناسید و او خود را بشما می شناساند بمجتی که دین کل بر پا است ولی حجابهای انفس خودتان مانع میگردد مثل انکه امروز کل اهل قرآن با مر قبل او عمل میکنند ولی از محقق امر محتجب مانده با وجودیکه حجت او امر قبل را مشاهده مینمایند بنحو اشرف ولی ملتفت نمی شوند نه این است که آنهائی هم که این کلمات را می بینند ملتفت شوند بلکه نزد خیال خود چنین گمان میکنند که اگر ظهور حق شود اقرب خلقند بسوی او ولی همین نفوس در هر ظهوری

هستند که در آخر آن ظهور با علی درجه آن دین رسیده اند ولی باز واقع میشود آنچه واقع میشود
والله بصیر بما انتم تعملون الباب الرابع والعشر من الواحد الخامس
فی بیان ان المطهرات انواع و هی النار والهواء ثم الماء والتراب ثم کتاب الله
ثم النقطة و آثارها ثم ما قد ذکر الله علیه ستة وستین مرة وما یحفظ الشمس وما
یتبدل کینونیته ثم کل من یدخل فی ذلک الدین فاذا یطهر وکل ما نسب الیه ثم
ما نزل من ایدی غیر اهل ذلک الدین الی ایدی اهل الدین فان قطع النسبة عنهم
واثبات النسبة الیهم یطهره

ملخص این باب انکه خداوند عالم از فضل وجود خود امر مطهریت مظاهر معدوده فرموده
که اگر نفسی کل ما علی الارض را فدا میداد سبیلی بر یکی از آنها نداشت وکل امر الله
من عند الشجره از مطهرات گشته که حق واقع امر الله مطهر است نه نفس شئی بلکه
شئی عرشی است ازبرای آن امر که آن امر بآن شیئ ظاهر میگردد و کسی که کلام
او موجد مطهرات است ببین که در حق عناصر چه مسئله که مدل علی الله هست چه میگوید
اگر بمذهب خود هم حکم میکردند سختی برایشان وارد نمیآمد ولی خود از شدت
احتیاط از بسکه آب استعمال میکنند مرکب میگردد ولی بر حکم نفسی که کلام او مطهر ماء
است راضی نمیشود که حکم طهارت کند مثل او دن مثل نفسی است که قتل سید الشهداء
را متحمل میشود ولی سئوال از دم بعوضه میکند این است حد این خلق حیوان اگر
چه اسم حیوانیت هم لایق نیست بایشان زیرا که حیوان ضرر نفسی نمیرساند ولی
اینها ظاهر است که چه میکنند خداوند امر فرموده باین مطهرات تا اینکه دلیل باشد
ازبرای طهارت من یظهره الله واولاد عزاو ولی کی است که نظر بثمره و مراد

خداوند فرماید اگر کور قرآن میکردند امر بانجا نمیرسید گو بیان هم خداوند عاقبت ایشان
را حفظ کند که از مقصود محتجب نمانند تا بر آن امری وارد نسازند والا شئون دین
در هر ظهوری در جای خود حق است مثل انکه ظهور رسول ا[illegible] که شد کس داخل
دین اسلام شد ششون آن را دارد ولی نظر کن بچیزی که این شئون در ظل آن واقع
میشود که ایمان باو باشد این است که هر کسی شأنی را گرفته واز مبدء محتجب مانده
اگر علم بمبدء از برای کسی هست وبعمل باو موفق گشت شئون دینیه ودنیویه در آن
ظهور از برای او هست والا فانی میگردد کانه لم یکن من قبل فی کتاب الله شیئاً و
مظاهری که مظهر است اوّل ایمان ببیان است که مبدل میفرماید جسد او را
بطهارت وثانی نفس خود کتاب الله هست همین قدر که تلقاء آیهٔ از آن واقع شد
شیئی که عینیت در او نباشد ظاهر میگردد ثالث اسم الله هست که شصت وشش
مرتبه الله اظهر بر شیئی خوانده شود ظاهر میگردد چهارم قطع نسبت از غیر اهل بیان
ووصل آن باهل بیان است پنجم شجرهٔ حقیقت است در یوم ظهور او وکل آثار او ششم
عناصر اربعه است هفتم شمس است هشتم مایدل کینونیه که کل اینها در وقتی است
که عینیت در آن نباشد ودمی که از بدن میاید بواسطه خلال یا مسواک اذن داده
شده وعفو شده ولی در هر حال خداوند دوست میدارد مطهرین را وبیچ شان
در بیان احبّ نزد خداوند نیست از طهارت ولطافت ونظافت وپای حیوان
که در بارش راه رود وداخل در حجره گردد عسر آن برداشته شده وخداوند در
بیان دوست نمیدارد که شاهد شود بر نفسی دون روح وریحان را ودوست میدارد
که کل بانتهای طهارت مقدوری وصوری در هر حال باشند که نفوس ایشان از خود

ایشان کره نداشته باشد چگونه دیگری دیانتی نیست برنفس مصلی اگر شر حیوانی
نزداو باشد مثل اسبابی که از فرنگ میاورند ودسته های عاج واستخوان وامثال
آنها کل اینها ازبرای این است که مردم درسنه رحمت خدا باشند لعل یوم ظهور
حق شاکر شوند اورا براحکام قبل او نه اینکه ازبرای یک شعری احتیاط کنند ونماز
خودرا اعاده کنند ولی حین فوتی برمحقق دین پرداکنند چنانچه هرکس درکور قرآن
قبل بود این معنی رامشاهده نمود کل آنهائی که برابل بیت ظلم نمودند مراعات دقایق
دین رامینمودند وهمچنین درکور بیان هرکس بوده بمنتهای کمال این مطلب رامشاهده نمود
که ازبرای یک مسئله جزئی فروع هزاربیت نوشته ولی درجای تصدیق حق که اصل
دین باون ثابت میگردد اگرنوشته بود نفس حیوانی بود بلاموذی وحال انکه خلاف
برحق نوشته باین چیزها خودرا ازحق محتجب نداشته ومغرور باین تقدسها نگشته
که عندالله مبادی منثور امیگردد الاوقتی که مقترن شود بامیان حق گاهست در
پیش درعلم اصول مخترع پانصدهزاربیت انشاءمیکنند که کل شئونات احتیاط
دین خودرا ملحوظ داشته ولی درتصدیق خداوآیات او تأمل میکنند واگرنفس
تأمل بود وجودخودرا باطل کرده بود ولی اکتفانمیکنند وبرکسی که کلمه توحید که اصل
دین است ازبحرجود او طالع میگردد کسب میکنند آنچه که قلم جاریمیکند ازذکر
اون ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند اقلا بهرجاکه عروج میکنید در
مثال نفس حیوانی واقع شوید که ضرربنفسی نرسانید اگرنفع نتوانید رساند لعل
یوم ظهورحق کسب نکنید آنچه که دین شمارا برباد دهد وخود ملتفت نشوید که این
است وصیت حق بکل واگرکسی عمل کند درهیچ حال ضررنبیند زیراکه آن شمس

حقیقت عفو و غفران او شامل است کل خلق را هیچند رکه شاهد نشد بر نفسی دون
اظهار حب خود را از او لعل از بحر جود و فضل خود او را داخل بایمان بخود فرماید و منت
گذارد براو مذکر او اگرچه خود خبر نشود چنانچه در حین جزا در این قیامت نفوسی
که از ایشان چیزی ظاهر شده بود فقط حقیقت ایشان را جزا داد بآیات خود و حال
انکه یکی در بحر بود و یکی در بر خدا دانا است که کی او خبر شود از جزای حق او را
و الله یجزی المحسنین

الباب الخامس و العشرین من الواحد الخامس

فی ان ماء الذی انتم به تحلقون قد طهره الله فی الکتاب

ملخص این باب انکه چون که یک نطفه است که لایق است ذکر طهارت بر او شود
و آنچه دلالت براو میکند از شموس متجلیه در مرایا از شمس جود او بذکر او کل را
خداوند در ظل او مستظل فرموده و اذن طهارت داده ولی دوست داشته و
میدارد که تا طیف از آن را در منتهای کمال ظاهر سازند در مقام یسر نه در مقام
عسر و ثمره آن اینکه کسی در حق آن نیست اعظم و اولای او دون خطور طهارت نکند
که کل مطهرات از بحر جود همین نطفه اولیه ظاهر میگردد و در هر حال مراقب بوده که بر
هیچ نفسی از اهل بیان حکم غیر طهارت نشود که اگر کسی کند خارج میشود از ایمان بالله
بر مظاهر حق و در باین آنظهورین حزنی از این جهت وارد نیاید چقدر در قرآن
تجاوز نموده از حکم خداوند و بر نفوسی که مدل علی الله بوده غیر حکم طهارت نموده
و حال انکه طهارت نفوس مؤمنین از برکت وجود ایشان بوده مثل انکه در ایامی
که خود در عتبات بوده یومی که مرحوم سید ﷺ بمنزل آمده در حین سرج صاحب

منزل امر بغسل یا بی که بدان شجره طهارت باو رسیده بود نمود وحال انکه در شریعت ایشان دو شیئی یابس در حین اقتران کجا حکم بوده بر غیر طهارت این است که از حکم دین خود تجاوز ننمایند بزعم احتیاط وحال انکه اصل میسرود چگونه که فرع باقی ماند ان یا عباد الله فاتقون

الباب السادس والعشرین من الواحد الخامس

فی ان لله ما لم یکن له عدل ما دامت الشمس مشرقة یسئلون بین یدی الله وان حین ما یقرب اذن من الله لکل نفس ان یملکه الی ان یطلع الشمس من مشرقها فاذا لا یحل علیها حینئی ان یرد الیه عدد الواحد لا فوق ذلک ان یتملک والا لا یکلف بهذا وان کان من احد یخرج من یده من صنعه لم یکن له عدل فاذا قد عفی عنه فضلا من الله فی حقه ان کان غنائه من ذلک والا یلزمه لان الله قد اغناه من ملکه من محل آخر لا یضطر بهذا وان یضطر قد عفی عنه فضلا من الله علیه انه فضال کریم ملخص این باب انکه اعظم چیزی که خداوند دوست میدارد که در میان اهل بیان ظاهر شود حب ایشان بعضی بعضی را وهر چه ایشان در مقامات معرفت یا اصول یا فروع یا ظاهر یا باطن یا اول یا آخر ترقی یا تنزل نمایند رد یکدیگر نکنند زیرا که هر کس داخل در بیان شد مؤمن است در هر مقام که واقف هست خوب است واگر نفسی در بیان رد نفسی از اهل بیان کند براو واجب میگردد نود و نه مثقال از ذهب که رد کند بسوی من یظهره الله نه غیر او وکسی را نمیرسد که از او مطالبه کند الا او بلکه مابین خود وخدا بر ذمه او تعلق میگیرد آن شمس حقیقت میخواهد عفو میفرماید میخواهد اخذ میکند مراد خداوند از این حد این است که کسی جرئت نکند در بیان که رد نفسی کند

بذکر دون ایمان والا درجات هرکس بقدر مقام او ظاهر است و هرکس در هر موقنی
که هست اگر از برای خدا است محمود است در فعل خود چه کسی که در ادنی مسئله فروع
واقع شود و چه کسی که در اعلی مسئله اصول واقف گردد و لعل یوم ظهور حق کسی دون
ذکر هجرت در حق آن نیز اعظم راضی نگردد لعل باین واسطه اهل بیان در یوم قیامت
هلاک نشوند و بحب او که جوهر کل ایمان است نجات یابند و چون که او است
آیه لیس کمثله شئی خداوند از این جهت امر فرموده که هر شئی که در ملک او باین
قدر سد از برای او باشد و مادامی که شمس حقیقت مشرق است بر کسی حلال نیست
اشیه که لایق او است از ملک او الا باذن او بعد از ادای مظاهر واحد از او و از
حین غروب اذن داده شده بر مومنین که از قبل او خود مستملک شوند و شاکر شوند
محبوب خود را الی حین ظهور و حین ظهور حلال نیست بر کسی قدر تسع تسع عشر شئیه
صبر در او الا آنکه رد کند بمالک او از ملک او آنچه که بمقام کمال رسیده من
کل ما قد بلغ الی منتهی حده من عدد الواحد اذ فوق ذلک قد اذن له من جوده قبل ظهوره
و من لم یوف بامرالله یوم ظهور الحق ان یمنع قلیس له عدل فعلیه فرض خمس و تسعین
مثقالا من ذهب لئلا یقدر ان یحجب من امرالله من احد ان ینفق فی دینه و اذن
داده شده از برای صانعی که در یک حول یک صنعت از او ظاهر میگردد که بر او
شئی نباشد تا انکه کل در سه رحمت او مستقر باشند و هر وقت که مالک شود باید در
حین ظهور رد کند بمالک او و هرکس دوست داشته که اطاعت خداوند نماید در
امر او خواهد نمود کدام عزاز این عظیم تر است که خلقی با طاعت مالک خود مفتخر
گردد و این نیست الا از فضل او که اذن داده بر خلق خود و الا او غنی مطلق بوده

از ماسوای خود بنفس خود و کل از بحر جود او خلق شده اند و بر دو کف فضل و عدل او هستند و لله ما فی السموات والارض و ما بینهما والله غنی منیع نه این است که آن نفسی که منع میکند از برای غیر او منع کند بلکه هیچ نفسی در هیچ شأن نمیخواهد عمل کند الا از برای خداوند الا او انکه محتجب میگردد در نزد هر ظهوری عرفان رضای او را این است که باطل میگردد آنچه که بگمان خود لله میکنند و الا حینی که باطل میگردد از ملک خداوند بیرون نرفته و لله است کل شیء و از این سر است که بر هر چه بر حق وارد میآید از او است و از برای او قصد میشود ولی چون صاحب او محتجب گشته بر او وارد میآید نه این است که در حین احتجاب حجت الله در حق او بالغ نباشد که اگر حجت در حق او بالغ نبود محکوم بحکم نمی گشت در حین ظهور رسول ۳ حجة الله بر اهل انجیل بالغ بود و موعود ایشان بهان حجت دین ایشان ظاهر ولی چون محتجب مانده باطل گشته اگر چه آنها بر قلب خود خطور نمیدهند که موعود عیسی آمده باشد و ایشان ایمان نیاورده باشند و حال انکه امر ظاهر است این قسم میگردد که در نزد هر ظهور حق سلسله ظهور قبل بگمان احتیاط و اجتهاد خود در دین خود محتجب میمانند و خداوند منت میگذارد بر هر که خواهد بهدایت خود زیرا که آن هدایت اعز تر است نزد خداوند از هر چیز زیرا که هر چیز که باشد و او نباشد گویا هیچ چیز نبوده و نیست و هر گاه او باشد و هیچ نباشد چیزی از او منقوص نبوده و نیست و از برای او در جنت آنچه باو وعده شده خواهد رسید زیرا که خلق جنت را مثل خلق کل شیء فرض کن آنچه ما یمکن در امکان او است خداوند در او خلق میفرماید زیرا که او بوده بر هر شیء قدیر و بکل شیء محیط و ما من آله الا الله انا کل له مخلصون

الباب السابع والعشرون من الواحد الخامس

فی ذکر الواجب فی کل شهر بان یذکر الله فی کل یوم خمس وثلثین مرة الله ابهی فی یوم الاول الله اعظم فی الثانی الی ان ینتهی بالله اقدم فی یوم التاسع والعشرین یوم الشهر

لمحض این باب انکه از طلوع شمس تا غروب آن خداوند اذن فرموده هر نفسی را که نود و پنج مرتبه بگوید الله ابهی یا الله اعظم یا الله اظهر یا الله انور یا الله الکبریا امثال این نوع کلمات معدوده لقل در یوم قیامت از برکت تلاوت این اسماء مقدسه بشرف هدایت آن منیر اعظم وطلعت قدم فائز گردد و تواند در آن روز بهدایت حروف حی مهتدی گردد نه اینکه این اسماء را بخواند واز او لا بر آن محتجب گردد زیرا که مثل این اسماء مثل کینونیات اولاء علی الله است همین قسم که این حروف دلالت میکند بر اینکه خداوند اعظم تر از این است که وصف کرده شود همین قسم این کینونیات دلالت میکند بر اینکه خداوند اعظم تر از این است که نعت کرده شود نه این است که حروف واحد از حد مثالیت خود تجاوز نمایند زیرا که سبیلی از برای احدی بسوی ذات ازل نبوده ونیست وآنچه در امکان ممکن خلق اوست وحروف واحد اولاء اسماء او هستند بر خلق او که در آنها دیده نمیشود الا الله وحده وحده ودر مقامی که آنها دیده میشوند خلق الله اند ودر مقامی که دیده نشود در ایشان الا الله آن وقت حروف حقند ان یا عباد الله تعقلون که در آنها غلو نمنوده اگرچه هر چه غلو کنند نتوانند ادراک کنند ایشان را وهر چه دونکنند در حق ایشان در اقرار بعبودیت ایشان بوده وهست ولی علو ایشان بر آیتیت افئده ایشان هست که دلالت نمیکند الا علی الله وحده ازاین جهت حروف تسبیح وتحمید و

تهلیل وتکبیر خداوند عالم ایشان را اقرار داده نه در حین تکبیر نظر کنی بایشان که حین نظر محتجب میگردی بل همین قسم که در حروف الله اکبر نمی بینی الا الله را در آن کینونیات هم مشاهد نمیشود الا الله قل کل من عند الله وکل له عابدون

الباب الثامن والعشرین من الواحد الخامس

فی البیع والشری اذا تحقق الرضاء بینهما باتی نحو کان ولو کان بنفس العمل یصح البیع والشری من صغیر او کبیر ویجوز التنزیل بین من یتجر علی ما یرضی بین المشتری والبایع وهو الی اجل علی بهاء وان ینقص له بهاء

ملخص این باب انکه خداوند اذن فرموده در بیع وشری تحقق رضا بینهما واذن فرموده صغیر وکبیر وحر ومملوک را همین قدر که استعلام رضا شود از طرفین بیع وشری صحیح میگردد در بیان اگرچه باشاره یا نفس عمل باشد واذن فرموده خداوند تجار را در تنزیلی که واقع است امروز ما بین ایشان وبرانکه تناقص وتزاید یا اجل در معاملات خود قرار دهند تا انکه کل در سعه فضل ورحمت حق شاکر باشند بعد در یوم ظهور حق در بیع آیت شمس حقیقت وشرای ما دون او باد برضای او ونفوس خود ایشان واقع گردد بعد بذلک ینبغی یومئذ کل العالمون

الباب التاسع والعشرین من الواحد الخامس

فی بیان ان المثقال تسعة عشر حمص وان بهاء تسعة عشر حمص من الذهب عشرة الف دینار وبهاء تسعة عشر حمصا من الفضة الف دینار ومن یصغر لم یکن علیه شیئ ومن لم یکل عنده علیه الحول ولم یبلغ مقدارهما علی عدد حروف العطاء حین اخذ الکهاء خمسمأة واربعین مثقالا فمثل ذلک فاذا بعد ذلک من کل مثقال ذهب

خمس مأة ومن الفضة خمسين يؤتى ملك البيان ان لم يتجاوز حدوده ومال ان سئل الا ان يأتى من يقدر لعل بذكره ينصر من يظهره الله ويكونن بذلك من الشاكرين ملخص این باب انکه خداوند بوده خالق خلق وملک خود واز انکه ملک او در نزد غیر موجود نباشد اذن داده برانیکه کل بحبی که والی ایشان است در نصرت دین ایشان هرگاه یک حول گذشت ومقدار آن از پانصد وهیجل مثقال گذشت وواحدی مصفر نشد برید مؤمنی که بنوزده قسمت رسیده باشد برانیکه ازهر مثقال ذهب که نوزده نخود میباشد پانصد دینار واز هر مثقال نقره که نوزده نخود است پنجاه دینار بملک بیان داده شود لعل در یوم ظهور من یظهره الله از بحر جود او مستغنی گشته و براو حزنی وارد نیاورد اگرچه بنفی اقرب کل بخود او باشد واین از حقوق الله بوده ازبرای من یظهره الله که در آن سرقاف نزد اولوالالباب مشهود است ولی ازبرای منتظرین ظهور خود اذن داده لعل در آنوقت حزنی براو وارد نیاید و مضطر نگردد که از حد دوالله تجاوز نماید ونفسی از اون محزون گردد چه انکه در بیان هیچ عبادی نزد خداوند محبوب تر نبوده از نفع نفسی بنفسی اگرچه بادخال سروری در قلب او باشد وهیچ علی البعد تر نبوده بضر نفسی نفسی را اگرچه بادخال حزنی در قلب او باشد نه این است که باسم او کنند آنچه میکنند یوم ظهور او اش را احتیاط گذاشته ودر تصدیق او تأمل کنند مثل انکه امروز آنچه ما علی الارض است باسم همان مشیت اولیه که در هر ظهوری باسم نبی آن ظهور ظاهر گشته میکنند آنچه میکنند ولی ظاهر است در این ظهور که کل ظهورات نزد او شیء است چه واقع شد بلکه آنچه ضرر از مشرکین بظهور قبل او ظاهر گشت از مشرکین بظهور قبل او

Provided by the Afnan Library

گفتند اگر آنها تصدیق نکرده فضری هم بر شیعیان او وارد نیاورده ولی از مدعیان انتساب ظهور قبل او ظاهر است و اگر کل عدالت او را مشاهده نمایند شبهه نیست که در اطاعت معبود خود مومنین بحق ادای تکلیف خود را خواهند نمود اگرچه در این ظهور بر خیط رضاء الله حرکت کند از فتح ما علی الارض مستغنی میگردد که بر مستظلین در ظلّ خود منت گذارد و از حقوق الله بر ایشان عفو فرماید زیرا که اینقدر از برای خداوند ما علی الارض بوده و هست که اگر کل در نصرت او قدم گذارند کل مستغنی شوند و اذن داده شده که مقدار هر مثقال ذهب نوزده مثقال ذهب نوزده گردد و همچنین فضه و بهاء هر دو بآنچه ظاهر است امروز و اگر خواهند صرف نمایند هر یکی را بنوزده صرف شود که برای مومنین بیان غیر فضه و ذهب منقلب نگردد تا آنکه کل در سنه فضل حق شاکر گردند و در این حکم اسرار حکمت نزد اولی الالباب مخزون گشته که اگر کسی از روی بصیرت نظر کند کل اسرار توحید را بعین یقین مشاهده میکند و در عینی که هیچ اخذ نشده حدّ را در مقام خود در جائی که بیان قاف شده در ظلّ ما یستحقّ داخل آورده اگرچه از برای تجّار در این حکم در بهاء ذهب و فضه امروز نقصی ظاهر است ولی بعد از جریان مرتفع میگردد و اگر بر ذمّه کسی بوده یک قران بر او است که بیست و شش نخواهد داد نه بهاء آنرا و همچنین در ذهب بیست نخواهد داد نه بهاء آنرا الّا آنکه بهمین بیع و شری شود کل اینها از برای این است که نفسی در سبیل حق محزون نگردد در یوم ظهور آن لعل در حین ظهور امری واقع نشود که خلق نار گردد در نفوسی که در بیان حکم ایمان بر آنها نیشده و الله یهدی من یشاء الی صراط حقّ یقین هیچ جنّی از نفس عمل با وامر الله اعلی مرتجوده نرد

Provided by the Afnan Library

موحدین ویهیچ ناری اشدّ از تجاوز از حدود واللّه وتعدی نفسی بر نفسی نبوده اگرچه بقدر خردلی باشد درنزد عالمین بالله وآیات او واللّه یفصل یوم القیمة بین الکلّ بالحقّ وانا کلّ من فضله سائلون

الباب الاوّل من الواحد السادس

فی نظم البیان لایزید علی تسعة عشر جلدا الکتبن فی ثلاثة الاولی الآیات والاربعة المناجات والستّة التفاسیر وستّة صور العلمیّة وانّما الابواب فی کلّ ذلک من الواحد الی المتناهی وان یکون مع کلّ نفس صحیفة لو لم یکن من اقلّ عدد الالف خیرله من الآیات لیتلون بکیف یشاء وانما البیت ثلاثین حرفا وانّما الاعراب عشرة بحسب منتهی این باب انکه هیچ شیئی نزد خداوند محبوب تر از اعتدال نیست حتی انکه اگر کسی ارضی را مالک باشد اگر خواهد در حقّ او اعتدال ظاهر فرماید باید برنهجی باشد که صاحب اسطرلابی بانتهای دقّت نظر در آن نظر کند بقدر ذکر شیئی اقلّ آن را از آخر زیاده نبیند جائی که در ارض چنین محبوب خداوند باشد چگونه است در مواقعی که توان اعتدال را ظاهر کرد واذن فرموده خداوند در نظم بیان بر اینکه از نوزده جلد زیاده نگردد ودر کلّ بانتهای اعتدال در نظم وترتیب ثبت گردد که اگر کسی نظر کند در آخر آن یک حرف از اوّل آن زیاده نبیند نه این است که این قسم امر شده ولی این در منتهای مقام اعتدال است که ذکر میشود بلکه اعدل از این هم در علم خداوند گذشته که ملاحظه اعداد حروفیّه شود که این قسم در حقّ خلق ممکن نیست بکلّ آنچه نازل شده ونه در اوّل ونه در ثانی امر نشده واسم بیان بحقیقت اوّلیّه اطلاق بر آیات وحده میگردد زیرا که او است حجت عظمی وبیّنه کبری که دلالت نمیکند الّا علی اللّه وحده ودر حقیقت ثانویه اطلاق بمناجات ودر ثالث

بتفاسیر و در رابع بکلمات علیّه و در خامس بکلمات فارسیه میگردد ولی کلّ در ظلّ آیات ذکر میکرد اگرچه از بسیر
فصاحتی که در اوّل ظاهر است در آخر هم مستور است ولی چون کل نتوانند درک نمود
ذکر نشده و مراد از این ترتیب این است که در یوم ظهور صاحب بیان کل کینونیات
مشابا حروف واحد گشته باشد و در بحر وحدانیّت سائر باشند مثل یوم ظهور
حقّ توانند بضیاء شمس حقیقت مستضیئ گردند و بقرب افئده خود نزد آن نیّر اعظم
حاضر شوند بدون شئون دینیّه و دنیویّه که ظاهر است و در هر یک اگر از کلّ مراتب
خمس ذکر شود بر منهای اعتدال محسوب است نزد حق اگرچه در ثلاث اوّل ماء
غیر آسن جاری است و در رباع بعد لبن لم یتغیّر طعمه و در سنّه بعد خمر توحید و
در سنّه بعد ماء کرمی الّذی کن الکبیر جاری ولی در هر یک کلّ ظاهر و باطن بوده و هست
بلکه در هر حرف ناظر مشاهده میکند بلکه در هر نقطه چنانچه آن ذات ارکان اربعه است
در صورت دلیل است بر مثال کینونیت آن ولی نه این است که در این واحد
غیر واحد دیده شود که اگر یکی مزید گردد عشرین میگردد نه اثنین شر آن اینکه در این
واحد دیده نمیشود الّا مثال واحد بلا حدّ از این جهت است که بقرب فؤاد خود
نزد واحد اوّل توانند حاضر شد در اوّل ظهور قیامت نظر کن در بیان اگرچه امر
شده که مجدّد شود ولی کلّ از مبدء ظهور یک ماء بوده که در کلّ این حروف واحد
همان حیوان است نه این است که خالقی غیر الله یا رازقی دون آن یا ممیتی یا
محیی سوای او باشد بلکه این واحد اوّل خلق او است که دلالت میکند در صقع
امکان بوحدانیتی که ممکن است که در امکان ظاهر شود والّا آن وحدانیّت
ذاتا لا یعرف بوده و هست و مقترن بذکری نمیگردد و او دون داخل غیر بنود

ونیست ومعروف نمیگردد بهندسه وثمره این نظم انکه در یوم قیامت لعل کل مومنین
بیابان بهدایت حروف واحد مهتدی گردند ولی مغرور نگشته بحبّ نقطه وحروف
حیّ که آن روز روز امتحان است اگر کسی آن نقطه وآن حروف را دوست داشت
وبهدایت آنها مهتدی گشت دلیل است که این نقطه وحروف را دوست داشته
والا نظر کن چقدر نقطه قرآن وحروف حیّ ان را مدعی دوستی وطاعتند وحال انکه
از هزار یک داخل ولایت این نقطه وحروف نگشته در آن ظهور هم مثل این ظهور
فرض کن ومراقب باش که بشئی در آن روز محجوب نگردی که کل بیان وارواح
آن در نزد من یظهره الله مثل حدیقه است درکف او چنانچه امروز کل قرآن و
ارواح آن اگر از نقطه بیان بلی در حق کل نازل شود در رحمت حق بوده هستند و
واگر لاجاری گردد حکم آن ظاهر نظر کن ببین که از حدیقه هم خفیف تر است یا نه این
است حکم واقع عند الله اگرچه در ظل هر حرفی هزاران هزار نفوس مستظلند که
هر یک بامری از امور قرآن مفتخر ومعزّزند ولی کل بهمان یک خیط قائم است
که اون برید منزل قسمت آن بوده نه برید غیر آن تصور کن اگر رسول خداوند یک
آیه نازل فرموده بود که کل مومنین بانجیل داخل در رحمتند کسی میتوانست حکم
دون رحمت در حقّ آنها کند وحال انکه احصا نتوان کرد بعضی از آنها را چگونه
رسد بکل وبینیتند ربهم که نفرمود وحکم دون آن فرمود نظر کن که چقدر در حدّ خود
ماندند این است جوهر کل علم که بیک بلی کل زنده میگردند وبیک لای اول کل
فانی میگردند بحق نه بشئونی که تصور کنند بقهر یا بغلبه یا شئون دیگر که متصور است
بلکه این حسب حکم حکم حقّ است که فوق آن متصور نه که برصرف کما هی کالشیئ جاری

Provided by the Afnan Library

میگردد منتهای جهد خود را فرموده که در یوم ظهور حق از کلمات او بر او احتجاج نکرده که کل بیان کلام ظهور قبل او است و او است عالم تر بآنچه نازل فرموده از کل خلق زیرا که روح کل در قبضه او است و در نزد کل نیست الا آنچی اگر بر حق مستقر باشند و از آن لایق ذکر نیست چنانچه اگر امروز کسی افلاطون زمان باشد در هر علمی اگر تشبث نکند حق را آیا ثمری خواهد بخشید او را علم او سبحان الله عن ذلک بلکه از برای او علم نبود و علم او دن است که علم بخدا و رسول و مظاهر امر و مطالع حکم آن باشد و ما دون آنرا اطلاق علم او لو الالفاظ نمایند چنانچه در زمان عیسی ع ظاهر باین اسم همینقدر که اقرار بنبوت حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام نکرد ثمری نبخشید در حق او و همچنین تصور کن نزد ظهور من یظهره الله که اگر کل اهل بیان در جوهر علم مثل او کردند ثمر نمی بخشد الا بتصدیق باو فلتعتبرن ان یا اولو العلم ثم ایاه تتقون و در نظم آیات ترتیب آن سوره بسوره از یک آیه گرفته تا باسم مستغاث منتهی گردد و سزاوار است که در نزد هر نفسی یک صحیفه که اقلا هزار بیت باشد از شئون بیان هر کس بآنچه متلذذ است و هر سی حرف یک بیت و با اعراب چهل حروف محسوب میگردد و مثل کل بیان مثل جوهری است که کسی نزد کسی امانت گذارد و در یوم ظهور من یظهره الله اگر از کل خواهد اخذ نماید آنچه باو شان داده قدر شئی صبر ننمایند نه اینکه یکی بمسئله فروع آن محتجب گردد و یکی باصول آن و یکی بشئون حکم و یکی بشئون عز بلکه کل از او است و راجع باو میگردد و او را بشناسد بآیات او و احتیاط در عرفان او نکرده که بقدر همان در نار محتجب خواهید بود و اگر در مابین خود و خدا تامل میکنید همان آیتی که مابین خود و خدا بآن توجه میکنید مثال او است که در افئده شما است

باو از او محجب نگردید و بشناسید کسی که از برای عرفان او خلق شده اید و مراقب
بوده که اگر او نشناساند خود را باسم خود ولی بشئون دیگر با آیات خود میشناساند کل را که
بر هیچ کس بقدر ریشی حجت نباشد گاه هست کسی در بیت خود نشسته و در بیان ناظر است
که رسول او بر او وارد میگردد با کتاب او و چون بصیر نبوده در دین خود یقین نمیکند
و فی الحین داخل نار میگردد و حال آنکه بیانی که با و عمل میکرده از نفس او بوده و
کتابی که بر او نازل فرموده با آیات خود اعظم از آن است نزد او زیرا که آن منسوب
خداوندی است در آخرت باد که اعظم تر است نزد خداوند از ظهورات قبلی که بر او
نازل فرموده از کمن جود و غیب خود مثل امروز نگشته که در نزد هر نفسی قرآنی هست
که با و ن متدین بدین اسلام است ولی از منزل و منزل علیه محجب است چه
بسا بهاء قرآن آن هزار مثقال ذهب است ولی بشئی از منزل و منزل علیه
محتجب میگردد که اگر بداند راضی میشود که کاشش خلق نشده بود که از ثمره وجود خود
بی نصیب گردد کمال دقت را نموده که صراط او دق از هر شئی است ولی بعلم با آن
اوسع از هر شیئی است و الله یبدؤ کلشئی ثم یعیده قل انتم بما نزل الله فی
البیان لتوقنون و علم بیان منوط است بعلم نزول آن از اول آن تا آخر آن
زیرا که آنچه در اول نازل شده طبق احکام قرآنیه است و بعد مقادیر بیانیه
در آن ظاهر گشته نه این است که با اول از آخر محجب گردند یا با آخر ناظر شده و
نظر در اول ننموده بلکه هر حرفی در مقام خود از نار و نور و صنع خود مذکور بوده و هست ولی
هر چه بدیع تر میگردد مراد الهی در آن ظاهر تر است و کل بیان قول فقط
حقیقت است چنانچه کل دین عرفان او است و علم با و امر او و الله یهدی

من یشاء الی صراط الباب الثانی من الواحد السادس حق الیقین

... فی انّ حکم البشر حکم الکرّ و قد ارتفع حکم الکرّ و امر الکلّ بماء طاهر و آن الماء طهر طاهر مطهّر فی نفسه لنفسه و لغیره بنفسه اذا لم یتغیر احد الثلاث و ان حکم بعضه حکم کلّه و بالعکس لمخصّ این باب انکه خداوند عالم بجود و فضل خود حکم ماء کاسس را مثل ماء کثیر فرموده تا انکه کل در سعه فضل و رحمت او باشند و آنچه قبل در بئر بما یقع فیه عمل مینمودند مرتفع فرمود ولی در هر حال دوست داشته که در هیچ ارضی نباشد که در آنجا عبادی ساکن باشند مگر انکه حوضی از ماء باشد که تلطیف و تطهیر سهل باشد و هیچ بیتی نیست که در آن حوض نباشد مگر انکه ملائکه در آن عبور نمیکنند اگر امر از قبل الله شود بکره عبور مینمایند کل اهل بیان در این فضل دقت نموده که از نفسی ممنوع نگردد و در بیان حکم طهارت در این ماء ظاهر نشده الا بحکم ماء بحر توحید که همین قسم که یک قطره آن مدل علی الله هست کل هم مدل علی الله هست و ماء بنفسه طهر و طاهر و مطهر بوده و هست و در حین تطهیر استیلاء ماء بر آن شیئی بهتر است از وقوع آن شیئی در آن زیرا که در آن کره ظاهر است و در اول مرتفع نظر نموده که کل تطهیر در قول الله بوده که بواسطه آن ماء طاهر میگردد و اگر در یوم ظهور حق حکم فرماید بطهارت شیئی مستحب ندانسته که قول او مظهر است نه نفس شیئی اگرچه ظهور او دون نمیشود الا بامر او گویا دیده میشود که کل اهل بیان بطهارت حکم قبل او در ماء با نتهای اجتهاد عمل مینمایند ولی در یوم ظهور آن همان مشئون مستحب میگردند مثل انکه امروز ظاهر است ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند که در طهارت جسد خود بماء جسدی منتهای جد و اجتهاد میکنند و در طهارت جسد ذاتی بماء توحید مستحب میگردند که طاهر کنند خود را بدان که در هر قوا

Provided by the Aman Library

که حب غیرالله در آن باشد طاهر نیست عندالله و همچنین هر روح و نفس و جسدی که حب دون حروف واحد و من یحبهم در او باشد طاهر نیست عندالله زیرا که حکم طهارت بجسد بر طهارت جسد ذاتی میگردد که اون بایان طاهر میگردد نه غیر آن که اگر غیر این بود امروز هیچ ملتی از ملل نصاری در ظاهر جسد لطیف زیاده نمی نمایند و حال آنکه حکم آنها ظاهر است و همین قسم حین ظهور من یظهره الله طاهر نموده کل خود را بایان باد که اگر بومی هزار مرتبه در بحر داخل شوید و خارج شوید حکم طهارت جسدی نمیشود چگونه ذاتی گردد باین تقدسات از حق محجوب نگشته چنانچه امروز محجوبند در طهارت ظاهر جسد چنین محتاط است که عدیل ندارد و پنجاه هزار بیت در او تصنیف نماید ولی در جائی که تامل در آن طهارت کینونیت او را مبدل میکند از حکم طهارت پروا نمیکنند بلکه فتوی میدهد بر آنچه قلم حیا میکند که بر آن جاری گردد و منتهای دقت را نموده که نه از ظاهر محتجب گردید و نه از باطن بلکه هر دو را بانتهای کمال داشته باشید لعل دریوم ظهور حق تو انید بضیاء شمس مستضیئ گردید و اگر آن شمس حقیقت در آنی بآنچه متعود است حکم طهارت نماید در هر چه که حکم شود بر کل حق است که اطاعت نموده عمل نمایند زیرا که آنچه امروز میکنید از امر قبل او است و در نزد او در هر حال ببدء امر سواء است و حکم بعض از ماء حکم کل او است و بجاری نمودن آن بر شیئی که عینیت بر آن باقی نمانده باشد دو مرتبه طاهر میکند آنرا دلی در وقوع آن در ماء یک مرتبه کافی است اگر مانی باشد که نفس بر آن کرهی نداشته باشد در قلت و الا بچنین مائی محجوب نیست تطهیر و اگر مانی شیئی دون طاهری او را متغیر کند محجوب نیست استعمال از آن و حکم طهارت

از نفس ماء مرتفع نمیگردد الّا انکه حکم ماء در او دن نشود و از شیئی طاهر اگرچه متغیر گردد طاهر است و اگر مخلوط بتراب گردد حکم مضاف باو نیشود و باماء مضاف تطهیر جائز نیست تا انکه اغنیاء بر فقراء اظهار ارتفاع نمایند و الّا نزد خداوند امر اقرب ازلح بصر است ولی هیچ شیئی محبوب تر نزد خداوند نیست از انکه ماء را بانتهای طهارت حفظ نمایند که اگر علمی احاطه کند که این ماء کاسس بر ارض غیر طاهری گذشته بر قلب مؤمن لطیف گوارا نیاید و اینکه بعد از تغییر حکم بطهارت شده جهت سعه کل است و الّا کدام نفس است که میل کند بقرب بآن تا انکه بتطهیر رسد و نزد خداوند محبوب نیست دقت در طهارت را که مورث امری میگردد که آخر ضرر بآن نفس میرساند بلکه نفس مؤمن اجل تر است از اینکه شیئی او را متغیر سازد بلکه او امر طهارت کلّا از برای این کنفوس تربیت شوند بر شأن لطافت و نهایت بشأنی که هیچ نفسی از نفس خود بشیئی مکروه نگردد چگونه رسد بدیگری لعلّ در یوم ظهور الله واقع شود و کرهی از او مشاهده شود که دون رضای او دون رضای خدا است و رضای او رضای خدا است و در هر حال سزاوار است که عبد مومن بعواطر قوّه شامّه خود را حفظ نماید که رایحه دون حیّ استشمام ننماید و همچنین در شرخود روایح دون مومنین را استشمام ننماید که از رضای محبوب خود باز نماند و ملتفت نشود قل انّما الماء یطهرکم باذن ربّکم ان یا عباد الله فاشکرون

الباب الثالث من الواحد السادس

فی انّ الله قد حکم بان یبنوا عباده فی کل قریة من بیت حرّ

ملخّص این باب انکه در این ظهور چون واقع شد انچه واقع شد و کلّ از برکت

Provided by the Aman Library

حکم رسول الله بما باین نعمت مستظلّ بوده اند و در حق مبدء حکم راضی شدند آنچه
ظاهر است ازاین جهت امر شده در بیان که هیچ بر آن ساکن نگردند الا آنکه در
آن محل لطیفی بنا کنند بنحوی که اگر یومی موضی مبتلا گردد توانند بمنتهای حدّ
لطیف عمل نماید در دین بیان زیرا که در آن بقدری که امر شده در لطیف در
او امر دیگر نشده و نفی شده که کسی شیئی را بانقص ظاهر فرماید با آنکه اقتدار بر
کمال او دن داشته باشد مثلاً اگر کسی بنای عمارتی گذارد و آنرا بکمال آنچه در
آن ممکن است نرساند هیچ آفتی بر آن شیئی نمیگذرد مگر آنکه ملائکه طلب نقمت
میکنند از خداوند براد بلکه ذات آن بنا هم طلب میکنند زیرا که هر شیئی در حدّ خود
وصول الی ما ینتهی در حدّ خود را تمنّا دارد و همینقدر که کسی مقتدر شد در حقّ
او دن ظاهر نگردد از او سئوال میشود لعلّ که اگر یومی شمس حقیقت در ظهور آخرت
برگردد بارضی مشاهده طاعت خود را از مومنین بخود ننماید و امر شده در این
دین ابوابی که ما یتعلق هر مقامی است بنحوی ظاهر سازند که انسان طویل
تواند بلا خفض رأس خود داخل گردد و در هر یوم هر شأنی که باو دن مرتفع میگردد
مقاعد لایق است که ظاهر نمایند لعلّ در یوم ظهور حق شیئی که سبب حزن گردد
در ملک او مشاهده نشود زیرا که کلّ ثمرات ظهور قبل و آنچه براو گذشته از
سنین باید در یوم قیامت ظاهر گردد و در ظهور من یظهره الله خداوند
عالم است که در چه حدّ از حسن ظاهر فرماید او را و لی از مبدء ظهور تا عدد
واحد مراقب بوده که در هر سنه اظهار ایمان بحقّی ظاهر گردد از کلّ خلق
که بعد از او دن دیگر نتوانند اظهار ثمرات ظهور قبل را نمایند الا بظهور بعد چنانچه

Provided by the Afnan Library

در این ظهور هر کس بوده مشاهده در این امر نموده که ثمرات هزار دور دیست و هشتاد سال را نگذارند که از حد باب تجاوز نماید و اگر موفق نگشت باظهار ثمره وجود خود خود منفسه محتجب ماند ولکن در ظهور حق منتهای سرعت نموده که امر الله اسرع است از هر شیئی و در حین استماع ظهور کل علی ما یکن ثمرات بیان را ظاهر نموده که اگر قدر لحه فصل بهم رساند محو میگردد کل آنچه کرده و بسا باشد که از او مقبول نشود الا انکه در ثمره بعد ظاهر شود یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید

الباب الرابع من الواحد السادس

ما اذن الله ان یسکن علی قطع الخمس غیر حروف البیان و ان طال علیه الزمان

ملخص این باب انکه همین قسم که خداوند عالم جوهر از هر شیئی اخذ میفرماید کذالک در ظهور حرف ها جواهر ارض را اخذ فرموده و در حدود ها قرار داده زیرا که اشراق این کلمه بر این حدود خمسه اقرب تر ظاهر گشت تا مواقع دیگر بلکه از این قطع بقطع دیگر سرایت کرد همین قسم که انفس در این اراضی سبیل هدایت انفس شدند همین قسم هم در اراضی امر الله نزد اولو العلم ظاهر است و در تمام مراتب توحید افئده اهل آن متعارج الی الله هستند در ارض فاء مظاهر توحید ان لا اله الا هو در مرایای افئده مسجین مشرق میگردد و در عین مظاهر توحید ان لا اله الا انا در افئده مقدسین و در الف مظاهر توحید ان لا اله الا الله در افئده موحدین و در خاء مظاهر افئده ان لا اله الا انت در افئده مکبرین و در میم مظاهر افئده مظهرین در مرایای لا اله الا الذی خلق کل شیئ هامره مستقیمی اگر چه در هر ارضی کل این مراتب ظاهر بلکه در هر ذرهٔ ولی حکم بر ظهور است و

ایصال مدد انمیدهد تا آنکه اهل آن توانند بر جوهر کلیهٔ صعود نمایند و بجنات جمیده
اسماء حسنه و بحدود و هیاء در هیکل انسانی تغییر میگردد که اگر کسی نظر کند در کل ارض
خطوط هارا در این جسم ملاحظه میکند ولی این حکم مستقر است الی ظهور من یظهره الله
آنوقت از محل اشراق مبدء میگردد زیرا که در ظهور فرقان مکه مبدء اشراق
اراضی گشت و در ظهور بیان ارض فاء خداوند عالم است که آن شمس حقیقت
از کدام افق ارض طالع گردد از این جهت است که حکم شده که بر این قطع بقدر
ذرهٔ مالایحبه الله نماند که اگر قدرت مشاهده می شد هرآینه امر میشد که از فوق ماء
الی حدود مرتفعه بر آن از لامس مرتفع گردد که علم نفسی در آن غیر شیئی محسوب محیط
نگردد ولی حال که در قوهٔ این خلق مقنع است الا ان یشاء الله و ثواب یک نفس
بر این پنج قطع افضل است از عبادت دوازده هزار سال اگر در ایمان بحق
مستقر باشد والا در ظلّ اخذ ظل کن و هرگاه ممکن بود که سور کلّ از یاقوت احمر گردد
هرآینه امر الهی جاری میگشت که هیکل ها در اراضی ممیز باشد از کلّ ارض
وقطعی که محل اشراق ظهور الله شده مرتفع گردد بر کلّ آن و این قطع مرتفع
نمیگردد الا انکه قبول سجده از برای قطع من یظهره الله نموده والا خلق
نمی شد این است افتخار آن بر کل ارض چنانچه نفوس بر آن اگر اختیار
قبول ایمان باو را نمیکردند خلق نمیشدند در هر شان سائل از فضل او بوده
که آنچه سزاوار بحر جود او است بر کل ممکنات اشراق فرماید که مدد کلّ از
او است امروز نظر کن در قرآن که یومی چقدر نماز واقع میشود و کلّ در
ظلّ ایتوا الصلوة حشر میگردند و او را حمد میگردند و اگر کلّ ما علی الارض هم

Provided by the Afnan Library

متحمل می شدند این کلمه حاوی بود بلکه اگر قیامت این ظهور برپا نشده بود الی مالانهایه مدد میداد مقبلین را وانقطاعی از برای مدد او نبود این است علوّ امرالله وسموّ حکم او که کل بآن تمسک می جویند وآن کلمه در مقام خود مثل شمس در نقطه زوال مستقر است وهیچ شئی را خداوند خلق نفرموده اعزاز جوهر علمی که مقترن باعمل گردد وهیچ علمی نیست الّا علم بمبدء امر واحاطه شئون ما یتفرع براو الی یوم رجع کلّ بسوی او زیرا که فرق مؤمن با غیر او نفس علم است نظر کن مؤمنین بقرآن بعلم انکه او من کتاب الله هست مؤمن شده اند ومادون آنها از کلّ ما علی الارض بعدم علم دون مؤمن گشته اند وهمین قسم در مظهر حقیقت مشاهده کن در یوم عاشورا یکی جان میدهد از برای او بحقّ ویکی براو کرد آنچه کرد بغیر حقّ این نیست الّا محض علم والّا در صورت انسانی هردو بظاهر هستند مثل حقّ را مثل شمس فرض کن ومثل مؤمن را مثل مرآت همینقدر که مقابل شد حکایت میکند از او ومثل غیر مؤمن را مثل حجر فرض کن که هرچه شمس براو اشراق کند امکان تعکّس در او نیست این است که آن جان فدا میدهد وآن براو میکند آنچه میکند ولی اگر خدا خواهد آن سنگ را هم مرآت کند مقتدر است ولی خود بنفسه راضی شده که اگر میخواست بلور شود هرآینه خداوند او را خلق میفرمود برصورت بلوریت چنانچه در آن روز آنچه سبب ایمان مومنان گشت بعینه همان سبب هم از برای او بود ولیکن چون محتجب بود بهمان سبب محتجب شد چنانچه امروز ظاهر است که مقبلین بحقّ ببیان مقبلند ومحتجبین بهمان محتجب وهمین قسم در یوم ظهور

من یظهره الله فرض کن که آنچه شیئیت در امکان هست یا بعد متکون میشود یا داست
اگرچه قبل از ظهور در مبیت خود لایعرف باشد بلکه قبل از صدور ظاهریه در کهواره
از برای شیر گریه کند که همان وقت مدرکل از او بوده و هست آنچه که بوده از ظهورات
قبل او است و آنچه میشود از ظهورات بعد او است و آن شیئی واحدی است که
شل آن مثل شمس است اگر بما لاعد طالع گردد واحد بذات است در صقع ابداع
و اگر غارب گردد واحد بنفس است در علو اختراع و کل بضیاء او متمتع از عالم
افتده گرفته که جوهر توحید در آن مشرق تا حد جاد که منتهی الیه ظهور فیض است
منتهی گردد والله لیکن فی غرف الرضوان من شاء من عباده انه کان ذا فضل عظیما

الباب الخامس من الواحد السادس

فی حکم التسلیم بان یسلمن الرجال بالله اکبر و یکبرن بالله اعظم و النساء یسلمن بالله العلی و یکبرن بالله
اجل ملخص این باب آنکه جوهر کل قرآن در منظر اکبر ظاهر و خداوند عالم انرا
نازل بفنای بیان نموده و آن اول شجره است که بکبیر گفت خدارا در ملکوت
سماوات و ارض و ما بینها و خداوند جواب نازل فرموده که آنچه طیران کرده اعظم تر
است کبریائی آن که توانی وصف کرد یا ذکر نمود و ازاین سر محتوی امر شد
در بیان سلام تکبیر بر خدا و جواب بذکر تعظیم او گردد و همچنین در اولو الدوائر
بالله ابهی و در جواب بالله اجل کل ملاقات کنند یکدیگر را و ثمره آن اکه لعل
در یوم ظهور من یظهره الله توانند که اقرار کنند که بعد از خداوند او است لایق
تقدس اکبریت و اعظمیت و اجلیت در ابداع از انچه وصف کرده
نشود و نعت کرده نشود و ثنا کرده نشود و تمجید کرده نشود لعل قائلین

بقول خود توانند که اقبال بآن شمس حقیقت نمود وهچنین در کلّ اسماء وامثال واین
حقیقت واحده در حول نفس خود متحرک چنانچه اگر نظر در بدء فرقان کنی می بینی که
کلّ ظهور اسلام از او بوده وهمین قسم اگر در خود نظر کنی جوهر کلّ را در حرف آخر
مشاهده میکنی که دیده نشود در آن خود الا نفس بدء اگرچه ظهور رکن بتمیز ظاهر بود
ولی مدّل بر تسبیح بود خواه او وهمان یومی که اظهار علوم خود مینمود مدد آن از همان نقطه
قرآن بود زیرا که آنچه تنطق میکرد راجع بآن میشد اگرچه آن روز آن مظهر در بین
یدی الله بود ولی او وکلّ ممتاز از او بودند بظهور قبل او وهچنین در ظهور بیان
تصوّر کن که کلّ آنچه هست از او است و وقت کرده که بر او وارد نیاید بلکه
از برای او شود نه بر او واین همه که امر شده که نفسی نفسی را محزون نکند از برای
آن نفس است والّا سایر را چه حدّ که نقطه حقیقت در حقّ آنها این امر نماید
ولی چون دلیل الیل چشمها نبیند او را لعلّ کل ببرکت او من محزون نشوند وکلّ
بواسطه آن در بحر جود سائر شوند تا یومی که خود را شناسانند بخلق خود و بفرماید که منم
همان صاحب بیانی که امروز کلّ باحکام آن عمل میکنید واینکه کلّ در یوم قیامت
در ظلال نار الله نمی توانند داخل شوند الّا من شاء الله از این جهت است که میبینید
پرسشده سموات وارض و ما بینها از او امر قبل او وچون او را در آن هیکل بغیر حین
او نظر میکنند محتجب میشوند واگر ببده همان هیکل نظر کنند محتجب نمی شوند این جعلوا
که امروز می بینی که احصائی توان نمود مستظلّین در ظلّ او را در مبدء امر نظر کن
در کتب که چه کردند که قلم حیا میکند از ذکر آن وهمین قسم در بیان بین وهمین قسم در
ظهور من یظهره الله مشاهده کن تا مانند محتجب از شمس حقیقت نگردی و در بحر کثرت

محتجب از شر و حدت نگردی امروز نظر کن در اسلام که آنچه مسلمین میکنند باسم دین رسول الله ص میکنند و در شمس حقیقت که مبدء اسلام از قول او است قدری تفکر نموده که چه گذشت بر آن نه این است که آنچه گذشت بر مردم حجتی باشد بلکه اهل حق آن زمان منحصر بود بمؤمنین بانجیل و کل موعود بودند باسم آن حضرت و وصف آن در خداوندانا است که چقدر ها باسم عیسی ع اظهار دین او را می کردند و اون شمس حقیقت بردایی هفت سال و بردایی نه سال اظهار قرآن را تحاهی نتوانست فرماید و همچنین نظر کن در ظهور من یظهره الله که دقتی که اون ظاهر میگردد کل مؤمنین ببیان در ذروه ایمان خود و انتظار خود ثابت و قائمند و لی بمجرد ظهور اگر بهیچ نفسی از ایمان باو محتجب نشد صدق ایشان ظاهر و الا اقرب از اح بصر کل هباء منثورا میگردند زیرا که آنچه دارند از دین خود از ظهور قبل او است منتهای دقت را نموده که در آخر هر ظهوری بارتفاع آن ظهور از مبدء ظهور محتجب نگردی که این است جوهر علم اگر توانی درک نمود و الله یتجلی علی الذین هم آمنوا بالله و آیاته و هم بلقائه یوم القیمة موقنون

الباب السادس من الواحد السادس

فی حکم محو کل الکتب کلها الا ما انشئت او تشئ فی ذلک الامر

ملخص این باب آنکه نزد هر ظهوری همین قسم که کینونیات افئده و ارواح و انفس و اجساد بدیع ظاهر میشود همین قسم اثماری که از این اشجار محبت ظاهر میگردد جوهر آن است که قبل ظاهر گشته که اگر افئده یا ارواح یا انفس یا اجساد و اقی بآنها مترزق نشوند فی الحین موت ایشان را درک میکند کدام موت غیر محجوبیت

که از حکم دون ایمان عظیم‌تر باشد نظر کن بعین بشهادتین مسلم مسلم میگردد و حال انکه همین شهادتین در زمان عیسی ۴ بود و امروز هست و چگونه حکم اسلام بر آنها نمی‌شود و همین قسم است در این ظهور و ظهور من یظهره الله جائی که در مبدء امری که اسلام بآن منعقد است در هر ظهوری این نوع بدیع گردد چگونه است در شئون ما یتفرع علیه آن از این جهت است که امر شده بر محو کل کتب الا انکه در اثبات امر الله و دین او نوشته شود نظر کن از یوم آدم تا ظهور رسول الله در کتب سماویه اگرچه کل حق بوده و من عند الله ولی نزد ظهور فرقان کل مرتفع شد و حکم غیر حقیقت بر مومنین بآنها در فرقان نازل شد و همچنین در نزد هر ظهوری نظر کن در جائی که کتب منسوبه الی الله در نزد هر ظهوری حکم بر ارتفاع آن شود چگونه است حکم کتب خلق که در نزد آن کتب شبحی است در مرآت بالنسبه بش گویا دیده میشود من یظهره الله می نویسد بکل کلمه شهادتین را باسم خود و او است جوهر کل دین که اگر بر نفسی نازل شود و فی الحین مومن باو نگردد آنچه در بیان مالک شده محو میگردد و همین قسم در نزد ظهور بیان تا یوم ظهور من یظهره الله آثار نقطه و آنچه در ظل او مستدل بر او شود اشعار این جنت وحدانیت است و آنچه در حدیث رسیده که شیعیان ما در یوم ظهور حق متحمل میشوند آنچه متحمل می شوند این است مراد حق چنانچه حین ظهور رسول الله ۴ در غیر مومنین باو همین حکم بود اگرچه آنها مترزق بوده اند بآنچه من عند الله بر عیسی ۴ نازل شده بود قسم بذات مقدس حق که شریک از برای او نبوده و نیست که در یوم من یظهره الله یک آیه از آیات او را تلاوت نمودن اعظم تر است

از کل بیان و آنچه در بیان مرتفع شده زیرا که آن روز حکم ایمان بر آن تالی می شود اگرچه بنفس آیه واحده باشد و برغیر او نمیشود اگرچه با علی درجه علو بیان رسیده باشد الا آنکه راجع شود الی الله ای اهل بیان محتجب نمانده از رزق بدیع خود در ظهور من یظهره الله و محتجب نمانده بمثل آنچه اهل فرقان ماندند زیرا که بارزاق قبل او مترزق هستند و بارزاق بدیع او محتجب که این است جوهر کل علم و عمل اگر توانید درک نمود والله یهدی من یشاء الی صراط حق یقین

الباب السابع من الواحد الساوس

فی النکاح و عدم جواز المهر ازید لاهل المدائن علی اکثر من خمس و تسعین مثقالاً من الذهب و لاهل القری خمس و تسعین مثقالاً من الفضه و لا اقل من تسعة عشر فی کلتیهما و لا ینبغی الصعود و لا النزول الا واحدا واحدا بالعدد لا بنفس الواحد و یرفع الانقطاع و یثبت الاقتران بعد الرضاء بکلمة یذکر فیها کلمة لله

ملخص این باب آنکه خداوند عالم از جود و فضل خود مرتفع فرموده در بیان حدود انقطاع را تا آنکه بر هیچ نفسی ذلتی در رضای خدا از برای او وارد نیاید و برضای حق و مرضی و کلمه که دلالت کند که او بوده از برای خدا و هست و راضی است بحکم او بطوری که در مواقع خود مفصل ذکر شده که مختصر آن این است که اگر بگویند این آیه را انتنی انا الله رب السموات و رب الارض رب کلکم رب ابائکم و الاولین و رب العالمین با آنچه مقدر شده از عدد و مهر و همین قسم از آن طرف و هر دو مقر کنند بر لوحی و شاهد باشند بر آن از شهداء از طرفین از عشیره او اگر از برای او باشد حکم اقتران ثابت میگردد و خداوند حکم فرموده از برای اهل مدائن که مراد اهل

شهر باشند بر نود و پنج مثقال از ذهب عدد للّه فوق آن و اقل آن بر نوزده مثقال عدد واحد و در ترقی و تنزل واحدا واحدا مزید شود یا نقص شود که از پنج حدّ تجاوز نمیکند که اوّل یک واحد باشد و ثانی دو واحد و ثالث سه واحد و رابع چهار واحد و خامس پنج واحد و در قری بهمین قسم در فضّه مقدّر شده من عند اللّه که بفوق آن اگر قدر قیراطی باشد باطل میگردد و بکمتر از آن اگر قدر عشر عشر قیراطی باشد باطل میگردد و این قسم امر شده تا انکه کلّ مکلفین در ظلّ وسعه رحمت حقّ باشند و اموال خود را از سبیل دیگر در این مواقع صرف نمایند اگر انوف الوف بخشند بر یکدیگر باسی نیست یا صرف نمایند در مواقع اقتران حرجی نیست بر آن این نوع حکم شده که کلّ در سعه فضل و رحمت حقّ باشند و نظر کنند بآنچه که حکمت اقتران بر آن منعقد می شود که کلمه للّه باشد لعلّ در یوم ظهور من یظهره اللّه از مرآت این کلمه که مدلّ علی اللّه هست تجاوز ننمایند که اگر کسی در حین ظهور او ایمان باو نیاورد اگرچه للّه گوید باطل میگردد حکم او الّا انکه آنروز بامر او ثابت شود آنچه می شود از مواقع دین چنانچه کلّ ملل چنان گمان میکنند که للّه میکنند آنچه میکنند ولی از برای خدا اگر بود چرا مردود میشد و همین قسم در اسلام اگر کلّ در ظهور ائمه از برای خدا میکردند چگونه باطل می گشتند و همچنین در نزد ظهور شمس حقیقت اگر کسی للّه عامل بود منحرف از مرآت او نمیشد کلّ که می بینی که میگویند للّه میکنیم یا انکه آیه و ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی للّه ربّ العالمین میخوانند عند اللّه کاذبند و الّا حکم دون للّه در حقّ ایشان نمیشد بلکه بزعم خود از برای او میکنند و برای او میکنند آنچه می کنند این است که کلّ اعمال بعرفان همین قبول میگردد و باطل

می گردد واگر در بیان الی حین ظهور کل عمل کنند لله عامل شده لله زیرا که در ظل مرآت او مستقرّند عند الله مقبول میگردد عمل ایشان ولی در نزد ظهور من یظهره الله اگر از برای او کردند لله کرده اند الا ما جعل الله بین الحق والباطل ثالثا هرکس از برای او کند در ظل الا الله محشور میگردد وهرکس از برای غیر او کند در ظل نفی محشور میگردد ولی در هر حال کل طائفند حول این مرآت مثلاً آنچه که امت عیسی ع میکنند بگمان خود از برای خداوند میکنند بواسطه عیسی ع که آن زمان مرآت محل علی الله بوده ولی حین ظهور رسول الله ص اگر از نصاری کسی ایمان بآن حضرت آورد آن بوده که از برای خدا عامل بوده والا کذب کل عند الله ظاهر گشت بچیزی که نزد رسول الله ص ظاهر گشت زیرا که ذات ازل لم یزل ولا یزال از برای او تغییر می نبوده ونیست وشهادت بر شیئی بشأن قبل از شهادت در او ن ذکر میشود وموصوف باین وصف منظر او میگردد که مشیت اولیه باشد که در هر ظهور ما شهد او ما شهد خداوند است وما شهد ذات غیر او کسی عالم باد نیست وادلم یزل ولا یزال شاهد بر کل شیئی بوده قبل از وجود او شهادت او بر کل شیئی قبل از وجود او مثل شهادت او بر کل شیئی است بعد از وجود او لا یعلم احد کیف هو الا هو سبحان الله عما انتم تشهدون وهیچ شیئی سبب نجات نمیگردد الا انکه کسی در لله صادق باشد وهمین قسم سبب احتجاب نمیگردد مگر انکه در نزد نفس خود بگمان انکه از برای خدا است محتجب گردد والا هیچ نفسی نیست که مابین خود وخدا نخواهد که عصیان او را کند بلکه گمان میکند که لله است وحال انکه لدون الله بوده از این جهت است که باطل میگردد اعمال آن نفس

درنزد ظهور من یظهره الله که کل عاملین از برای خداوند در بیان بحجت آیات الله عامل شده اند وآن روز هم که بمان حجت بست چگونه میشود که از برای او عامل نشوند چنانچه در حین ظهور بیان بکل اهل فرقان همین قسم گفته شد ولی انکه از برای خدا نبود نتوانست تصدیق کند وانکه بود فی الفور تصدیق کرد این است که درنزد هر ظهوری خداوند عالم امتحان میفرماید عباد خود را که بشناسانند خود ایشان را بخود ایشان آنچه از برای او کرده اند یا غیر او کرده اند چنانچه نزد ظهور رسول الله ص شناسانید هر نفسی که در انجیل مدعی بود که از برای خدا بدین عیسی ع عمل می کند وهمانقدر که داخل اسلام شدند از آنها همانقدر لله عامل بوده اند و متدین بدین عیسی ع وماسوای آنها از برای خدا عامل نبوده اند ومتدین بشریعت عیسی ع روح الله دین نبوده والا خداوند عالم اعز واجل از آن است که کسی از برای او عمل کند و داخل نار شود وهمچنین نزد ظهور بیان مشاهده کن آنچه از اهل قرآن داخل در آن شد لله بوده والا لدون الله که در هوای خود گمان میکرده که لله میکند ولی عند الله از برای دون او میکرده ومراتب دون واسماء آن نزد مومنین ببیان ظاهر است که اطلاق بر دون خیری در آنجا شده واز آنجائی که عمل از برای خدا کردن منوط است بعمل از برای ظاهر امر او در قرآن اگر کسی عمل کرده است از برای مظاهر امر حق که محمد ص وآل محمد ع وابواب هدی باشند از برای خدا کرده والا الی الله راجع نمیگردد ومرآت لله در قبل رسول الله ص بوده که مرایای ثمانیه وعشر تجلی شمس جواد در آنها مرآت لله گشته اند از برای خداوند وکل عاملین از برای خداوند چون در ظل مظاهر امر او مستظل گشته اند

مقبول گشته آنچه از برای او نموده و در بیان هم اگر کسی کلمه توحیدان بلا اقران
بذکر مظهر امر قبول میشود هر آینه عمل آن هم از برای الله بدون عمل از برای مظهر امر
قبول می گردد مثل میزنم در انجیل و فرقان تا در بیان و من یظهره الله بر تو سهل
گردد مثلاً شهادت توحید در انجیل مقبول نمی شد الا بشهادت عیسی ع روح الله
و همچنین شهادت عیسی ع مقبول نمی شد الا بشهادت بر حروف حی آن در آن
زمان اختصاص بحی از برای این است که کل مدل براین واحد شوند تا انکه اثنین
نبینی والا کل آنچه در انجیل می بینی مخبر همان واحد اول است اگرچه یک نفسی
باشد که در مشرق باشد یا در مغرب و اگر کسی در انجیل از برای خدا عامل بود
از برای حروف واحد آن ظهور عمل میکرد زیرا که آنچه راجع بآن میشد راجع الی الله
میشد حال کل از برای آن حروف واحد هم عمل کردند که ما یرجع بسوی ایشان
ما یرجع الی الله شود ولی در نزد ظهور رسول الله ص با ایمان نیاورده کل آنچه از
برای خدا کردند و از برای حروف زمان خود باطل شد مگر کسی که راجع شد
که آن واقع از برای الله و حروف واحد آن ظهور کرده والا عند الله صادق
نبوده که اگر صادق بود موفق بر ایمان بر سول الله ص و ایمان بحروف حی او میشد
و حال انکه می بینی کرور کرور از برای خدا بحروف واحد در انجیل عمل میکنند و
حال انکه در نارند و از برای غیر خدا میکنند و همچنین در قرآن نظر کن از اول
ظهور آن تا سنه هزار و دویست و هشاد هر کس از برای خدا عامل بود عبادی
بودند که از برای محمد و آل محمد ص و ابواب بدی بودند که اگر کسی در حقیقت اولیه
از برای محمد ص بود و در حقیقت ثانویه از برای امیر المومنین بود صادق بود در این که

آواست از برای خدا وهمچنین الی ما ینتهی الی آخر الابواب ولی از حین ظهور بیان
اگر کسی از برای خدا بوده بمجرد حق ومظاهر امر او ان است که از برای خدا بوده
بنقطه بیان ومظاهر امر آن وهمچنین در یوم من یظهره الله خواهی دید که کل میگویند
که ما از برای خدا عالیم وبحروف واحد مؤمن ولی اگر حین ظهور باز از برای خدا عمل
کردند هر آینه صادقند والا فی الحین باطل میگردد آنچه ما بین خود وخدا از برای
خدا میکنند چگونه وآنچه از برای حروف واحد کنند یا از برای مؤمنین ببیان که
بسبب نسبت بسوی او حکم لله در آنها جاری می شود زیرا که آن آیتی که عبد
ما بین خود وخدا توجه بآن میکند ومشاهده جمال الله در فواد خود میکند وقصد
لله میکند در هر عمل آن آیتی است که از من یظهره الله بوده در افئده کل قبل از
ظهور او وان آیت نزد او مثل شمس در مرآتی است نزد شمس سماء زیرا که
شجره حقیقت ظاهر آن برحبت عبودیت بر افئده کل تجلی میکند ولی کینونیت آن
بر آیات افئده متجلی میگردد که در آنها دیده نمیشود الا الله وحده وحده که اگر
این نباشد چگونه میشود که عبد ما بین خود وخدا لله میکند ومظهر حقیقت از او قبول
نمی کند زیرا که آنچه ما بین خود وخدا می کنند شبه آیه حقیقتی است که از آن شمس
حقیقت وراء مشرق شده مثلاً اگر رسول خدا تعلق نفر موده بود که عمل کنید لله
هر آینه کسی عارف بود که عمل کند لله اگر گوئی بعبارت دیگری گفتند در همان
نظر کن که آنهم بآن رسولی است که در آن ظهور مبعوث بوده تا انکه منتهی شود ومبدء
که بدئی از برای او بوده یا اینکه از این طرف منتهی شود بظهورات بعد که نهایتی از
برای او نیست مثلاً یعنی که نفسی ما بین خود وخدا بر نقطه بیان حزن وارد میسازد

Provided by the Afnan Library

آن ایتی که ما بین خود و خدا بآن عمل میکنند و قصد للّه میکنند ایتی است که از شمس جود او در او متجلی شده ولی در ظهور بعد چون یقین ندارد محتجب می گردد ولی در ظهور قبل اگرچه باین آیه بواسطه رسول اللّه ص هست تصدیق میکند زیرا که غیر از این نشنیده و ندیده و در این ظهور ظاهر نشده نظر کن در قرآن در حین اقتران دو نفس که للّه عمل میکردند مثلاً مسئله التشهد چون که از برای رسول خدا ص میکرد از برای خدا بود ولی انکه بر آن حضرت وارد آورد پیش خود للّه میکرد و حال انکه لدون اللّه بود و آن ایتی که او ما بین خود و خدا در او نمیدید الا اللّه را در اوقات آنحضرت ایه تکوین ان ایت بود در حقیقت خاسر که اگر کشف غطا می شد میدید که انچه خود للّه میکند با و میکنند و از برای او اگر چه محتجب بود و بر او کرد کل این تطویل از برای این است که لئلّ یوم ظهور من یظهره اللّه پیش خود نگشته که ما للّه میکنیم آنچه میکنیم که این ایه که شما توجه با و میکنید الی اللّه شجی است از شمس جود او در آیه کینونیات شما ها که از ظهور قبل او متجلی شده و در ظهور بعد الم تقابل بسم رسانید از برای او خواهید بود چنانچه قبل از برای نقطه بیان بوده اید و الا ما بین خود و خدا از برای خدا انگرده اید زیرا که خداوند امر فرموده که انچه از برای من کنید راجع بمن نمیگردد الا انکه از برای او کنید زیرا که ممکن نتواند درک نماید ذات ازل را بلکه اگر درک کنید مظهر او را در امکان خود درک نموده اید ظاهر در این مظهر را مثلاً وقتی که نفسی که آمر با مر این جبل شد ما بین خود و خدا نظر نمود امری را او حکم نمود ولی همان ما بین خود و خدای او که او با آن صعود نموده ایتی است که بظهور قبل بین کینونیت در او است که چون آن را نشناخته این نوع نموده که اگر میدانست که این همان نقطه فرقان است در ظهور اخرای او که ایه که در کل میئین است

که با توجه الی الله میکنند از او بوده هرآینه راضی نمیشد که بر قلب او خطور کند و چگونه که حکم کند چنانچه در شب و روز با بین خود و خدا بر سول الله مقرب الی الله هست در یوم من یظهره الله هم همین قسم کل نومنین ببیان متجلی میشوند که پیش خود گمان میکنند که لله میکنیم ولی بر انکه میکنند شئ بتکوین آن آیاتی است که قبل بانها متقرب شده اند و در انفس متجلی شده و نمیدانند که اگر بدانند هیچ ناری از او اشد تر نیست که کسی بر محبوب خود کند آنچه بر غیر محبوب خود روا دارد و حال انکه از اول عمر تا آخر عمر بآن آیتی که در او است از محبوب کند آنچه میکند اگر از برای خدا کند. ببین چقدر امر عظیم است که اشخاصی که واقعا لله میکنند در آفاق که از برای محمد ص و مظاهر امر او باشد و در انفس که بآیاتی که از حروف واحد فرقان در آنها متجلی است میکنند ولی چون اکثر امر محتجبند این است که لدون الله واقع میشود در این ظهور که اگر لله بود فی الواقع تخلف در ظهور بدع از شمس حقیقت نمیورزید بلکه آنچه دارد از ظهور قبل او است که در ظهور بدع حکم لله در حق آنها نمیشود الا انکه داخل این ظهور گردند نظر کن از یوم آدم تا ظهور بیان و قبل از آن تا هم و بعد را هم مثل آن ببین هیچ تسع تسع عشر عشر آنی بر خلق نگذشته مگر انکه کتابی من عند الله بوده که باو ستدین بدین او بوده اند و در آن ظهور عاملین باو لله عامل بوده اند اگر عمل بآنچه در او بوده طبق ما نزل فیه میکرده اند حال نظر کن تا ظهور فرقان که کل آنچه لله میکرده اند بآن کتب چگونه لدون الله شد که اگر لله بود لابد در ایمان بفرقان داخل میشدند و همین قسم در ظهور من یظهره الله بالنسبه بظهور بیان مشاهده کن که اگر کسی در بیان لله باشد ظاهر نمیشود لله بودن او

مگر آنکه از برای حروف واحد باشد حکم ما یتکثر در شیخ شیخ در صقع خود حکم واحد واحد او جاری میگردد که در یوم ظهور من یظهره الله کل بیان یک واحد یعنی عدد است که آن واحد راجع میشود بواحد بلا عدد که همان نفس من یظهره الله باشد و بعد حروف حیّ باو منتهی میگردند و بعد واحد اوّل متکثر میگردد تا یوم ظهور اخری من یظهره الله که در حین ظهور اوّل کلّ باید یک واحد باشند که در او دیده نشود الّا واحد بلا عدد که نفس او باشد چنانچه امروز کل مؤمنین بقرآن اشباح آن واحد اوّل است که منتهی میشود بحروف حیّ و از او منتهی میگردد بر رسول خدا ص نظر کن در ستر وجود و حکم شمس مرآت را حکم شمس حقیقت گیر و حکم مرایای بعد از مرآت را حکم مرایای بلا فاصله گیر از این جهت است که کلّ در نزد ظهور حقّ بشمس حقیقت نیز اند مهتدی شد همین قسم که فیض وجود بایشان رسیده بمرایائی که تقدّم بر آنها جسته همین قسم هم در هدایت مثلاً نظر کن ادنی نفس برتری را که اگر خود بنفسه بشمس حقیقت برخورد نتواند بهداایت او مهتدی شد چونکه در رتبه دنو واقع گشته اگرچه در آن رتبه هم اگر ناظر شود بمبدء امر فی النور میتواند ولی چون آن نظر در او نیست ظهور او دن از برای او صعب است مگر آنکه راجع شود بعالم قدسیه خود و آن عالم بعالم فوق خود تا کم کم منتهی شود بکسی که میتواند کلام ابواب هدی را بفهمد و کم کم از آن منتهی شود تا آنکه بکسی رسد که تواند کلام ائمه را بفهمد و از آن کم کم ترقی کند تا آنکه بکسی رسد که کلام رسول ص را میفهمد و آنوقت بر عالم افسده وارد گردد که بتواند کلام الله را فهمید همان کلامی است که بر رسول که وارد میشود فی الحین خاضع میگردد و علوّ رسالت او در نزد او لاشیئ میگردد ولی بر آن بری اگر یومی یک کتاب نازل

شود که خاضع از برای شمس حقیقت نمیگردد زیرا که این همه حجب واسطه نوآد بوده
که تا خرق نشود نتواند درک نمود چنانچه ظاهر است در این جبل مالکو که در هر شأن
آیات الله نازل میگردد ولی بر سکان اثمری مترتب نمی گردد که اگر کشف غطا بخرق حجب
کرنفوس واسطه باشند شود فی الحین در صقع خود مومن بالله و آیات او میگردند
چنانچه جوهر کل وجود در حین استماع مومن گشت با آن مناسبت و ارتفاعی که در
کینونیت او بود که مقترن با کل نتوان ذکر کرد چگونه بشئون دیگر رسد این است معنی ما یظهر
علی قلب النبی افضل من عبادة الثقلین زیرا که آن نفس با آن جوهر تجرد حین
نزول آیات خاضع و خاشع میگردد و اقرار بوحدانیت خدا میکند ولی آن نفسی که بغیر
واسطه نفس باو مهتدی شده حین استماع مدرک نمیگردد بلکه تعقل نمیتواند نمود چگونه که
ایمان آورد یا بعد از ایمان تواند عمل نمود باو ای شهدای بیان محتجب نگشته در
نزد ظهور که مثل شما باین قسم است که ذکر شد بوسائط مالانهایه عرفان کلام حقیقت
را نموده اید در نزد ظهور او از او حیا نموده که از فوق آن متجدد نگشته اگر مترتب
نمیگردید که کل کینونیات و اعمال اهل بیان نزد او مثل حدیقه است در کف او
یقلبه کیف یشاء بما یشاء کسی که مرایای کینونیات شما را از ظل لله بیرون میبرد
ولدود الله میکند بچیزی که محتجب میشوید از او چگونه است حال اعمال شما نزد او
فلتتفکرن فی خلق انفسکم ثم علیه تستدلون کل این بیانها از برای این بود که افئدتها
لله شود نه لدود الله که اگر ثمری در ملک مترتب شود لله باشد گویا دیده میشود
که حین ظهور من یظهره الله که کل مابین خود و خدا لله میکنند و حال انکه اولد الله
در حق ایشان حکم میکنند الا کسی که از برای او کند که او لله عند الله کرده و همچنین در بیان اگر

Provided by the Aman Library

کسی از برای حروف واحده کند لله کرده تا منتهی شود بجمع ادنی ذر که اگر از برای ارتفاع
بیان است لله میگردد چنانچه در فرقان تا وقتی که نص خاص منقطع نشد از
مظاهر امر آنچه بآن او امر شده لله شده ولی از حین انقطاع آنچه طبق او امر آنها شده
لله شده مثل علمای فرقان که کل طبق کتاب الله و آثار رسول و ائمه هدی و ابواب
هدی عمل نموده و در این ظهور هم تا نص منقطع نگشته آنچه شود باو لله است ولی بعد از
انقطاع آنچه طبق او شود لله است از حروف واحده تجاوز نکرده لعل در یوم ظهور
قیامت توانید بهدایت آنها مهتدی گشت همین قسم که لله ثابت میگردد الا انکه آن
شئی در رسول الله باشد و همین قسم از آن مبدء گرفته تا آنچه او امر آن منتهی گردد لله
صدق نمیکند الا انکه از برای منطق امر او کرده و هر کس مطابق آنچه در بیان است
عمل کند شجری از حروف بیان میگردد تا منتهی شود بآخر وجود و کمال تراقب را داشته
که در نزد ظهور من یظهره الله آنچه لله کرده ابد لدون الله نشود که اگر از برای او
شد لله و للنقطة بوده والا باطل میگردد هذا ما وصیکم الله ربکم ان انتم به تعلمون

الباب الثامن من الواحد السادس

فی ان من استدل بغیر کتاب الله و آیات البیان و عجز الکل عن الاتیان بمثلها
فلا دلیل له و من برد ی معجزة بغیر ما فلا حجة له و من یدعی الآیات فلا یترضنه احد
لا یدان یقترن ذلک الباب فی کل تسعة عشر یوما مرة واحدة و تفکرن فیما نزل فیه بالیل و النهار
ملخص این باب انکه اگر کسی بغیر آیات الله احتجاج کند بر حقیقت نقطه بیان محتجب مانده
از اعظم دلیل و ارفع سبیل اگرچه در هر ظهور کل شئون شجره حقیقت منقطع غیر او است
از مثل و قرین و شبه و عدل و کفو ولی چون اکثر چشم قلوب ایشان نمی بیند علو امر او

و در آیات بنحوی است که اگر کل خواهند بفهمند بتوانند لهذا حجت را واحد قرار داده لعل یوم ظهور من یظهره الله در حق اولم و بم گفته نشود و آنچه در قرآن نازل شده دون احتجاج بآن نبوده که اگر کل بر آن واقف شده بودند امروز امرایشان سهل تر بود از اقرار بحق از شئونائی که خود روایت میکنند و حجتی در کتاب الله از برای آنها نیست بلکه اگر تعارض کند عمل بآنچه در کتاب الله بوده امر الله بوده و وامر شده که در هر نوزده روز یک دفعه در این باب نظر کنند لعل در ظهور من یظهره الله محتجب نشوند بشئونی دون شئون آیات که اعظم حجج و براهین بوده و هست زانیکه در هر نوزده روز یک دفعه نظر کنید و مقصود ظاهر شود و در حجاب محتجب نمانید مثل انکه هر روز صبح دعای عهد نامه را میخوانید و از بسکه العجل العجل گفتید بر خود مشتبه گردید دون حب خود را بر انفس خود و گمان کردید که حب او را دارید و حال قریب بسه سال متجاوز است و امر الله ظاهر شده تا انکه امروز محل مقصود خود را در جبل قرار داده اید و حال انکه بر آن حجتی که دین کل مسلمین بر او برپا است ظاهر شده که بعد از انقطاع وحی تا ظهور این آیات احدی ظاهر نشد که ایتان بآیه نماید و اینقدر بر بصیرت نیستید که بدانید غیر الله نمیتواند آیه نازل فرماید همین قدر که دیدید این نوع حجت ظاهر شد یقین کنید که این همان حقیقت اولیه است که در صدر اسلام خداوند بر او قرآن را نازل فرموده و حال هم خواسته بر او نازل فرماید اگر در حجت دین خود موقن بودید این امر را تعقل میکردید زیرا که امر از دو شق بیرون نیست خداوند عز کل را در قرآن نازل فرموده چون نظر میکنید این نفس را هم در کل می بینید امتناع بر خود راه میدهید این است که محتجب میگردید با انکه

بهمان قسم که خداوند نازل فرموده در بدء همین قسم هم نازل می فرماید در عود اگر باین
نظر نظر کنید اقرب ازلج بصر تصدیق میکنید چون نظر در خلق میکنید میگوئید امتناع دارد
بلی از خلق امتناع دارد ولی من عند الله امتناع ندارد زیرا که هر قسم خواهد اقتدرت
کاملهٔ خود جاری می فرماید وظاهر است که بعد از غروب شجرهٔ حقیقت احدی نتواند
مثل آیات او اتیان نمود چنانچه در قرآن که هزار و دویست و هشتاد سال گذشت
کل یقین نمودند بر عجز کل حال هم بعد از غروب شمس حقیقت امتناع دارد که از غیر او آیه
ظاهر شود بر نهج فطرت و قدرت بدون تعلم و شئونی که در نزد اهل علم متصور است
با وجود این امتناع که غیر از من یظهره الله کسی نتواند مدعی شد این امر را فرض شده
در بیان که اگر نفسی ادعا کند و آیاتی از او ظاهر گردد احدی متعرض نگردد و او را اهل
بر آن شمس حقیقت حزنی وارد نباید که اگر در قرآن ملاحظه این امر شده بود اعمال
کل یک دفعه باطل نمی گشت زیرا که اگر نفسی بر حق از برای حق نکرد ولیکن بر
او هم نگردد حکمی در شأن او نازل نخواهد شد که حکم بر کل شود الا بر نفس او حال هم
اگر شنوید چنین امری و یقین نکنید مکتسب امری نموده که سبب حزن او باشد اگر
چه در واقع غیر او باشد اگرچه این تصوری است محال ولی همین قدر که ذکر اسم او
گردد بر صاحبان حب او بعید است که او را محزون کنند احتراماً لاسمه
زیرا که امر از دو شق بیرون نیست یا او است و حال انکه غیر از او ممکن نیست
که آیات بر نهج فطرت نازل فرماید که چرا نفسی نکند یت حق کرده باشد و حال
انکه شب و روز در انتظار او عمل کرده باشد و اگر بر فرض امتناع کسی خود را
نسبت داد و اگذارند حکم او را با خدا بر خلق نیست که حکم بر او نمایند اجلالاً لاسمه

وحال انکه چنین نفسی نیست که تواند چنین مقامی را ادّعا کند اگر در کور قرآن هم رسید
در این کور هم خواهد رسید آیات او بنفسه دلیل است بر ضیاء شمس وجود او عجز
کل دلیل است بر فقر و احتیاج بسوی او سبب این امر این است که در یوم
ظهور حق قدمهای ایشان بر صراط نلغزد و بآیه شجی که در افشده ایشان است
بر مکون وجود خود بآن آیه حکمی نکنند که یک دفعه کل کینونیت و اعمال آنها باطل گردد
و خود خبر نشوند اگر کل بر این یک امر اطاعت کنند بر خداوند است که حق را بر ایشان
ظاهر فرماید و القای حجت و دلیل در قلوب ایشان فرماید باذنه ظاهره که از قبل
او مشرق میگردد تا اینکه مؤمنین توانند در حق او اظهار یقین نمود و دون آنها توانند
اظهار وقوف نمود که وقوف در حق دون حق است و کافی است کل اهل بیان را
اگر در این حکم عمل نمایند در نجات ایشان در یوم قیامت زیرا که آن یومی است
که کل ما علی الارض بآیات مشرقه در افشده ایشان از شمس حقیقت انا الله عالمون
میگویند و لی صادقین عبادی هستند که نظر بمکون آن آیات بالله عزّ و جلّ نموده که
آن شمس حقیقت باشد که آیات او کر ضیاء او است فاصل است مابین کل شیء

تلک حجة الله قد تمت علیکم ان یا عباد الله فاتقون

الباب التاسع من الواحد السادس

فی ان استعمال لباس الحریر حلّ فی کل الحال و کذلک الحکم فی استعمال الذهب و الفضة
ملخص این باب آنکه خداوند عالم اذن فرموده بلبس حریر هر نفسی را و در هر شأن و همچنین
در استعمال ذهب و فضة تا انکه کل در این حجت بآنچه سبب سکون قلوب عباد است
رسیده و فنهای شکر الهی را در یوم ظهور بایان بین نطفه الله ظاهر سازند زیرا که

اگر کل ما علی الارض را انفاق می نمودند سبیلی از برای این حکم نداشتند ولیکن خداوند
عالم عزّ و جلّ از سبیل جود و فضل خود اذن فرموده بمقتدرین بر آنرا و حزنی از برای نفسی
نباشد در عدم وصول آن بآن که بمحض حبّ خداوند اجر و ثواب آنرا مثل مفروض
و در آخرت باو کرامت می فرماید و اگر نفسی بر نفسی بشئی از این ظهورات خواهد افتخار کند
یا ارتفاع و رزق محتجب می گردد از رضای محبوب خود بلکه در هر شأن که خداوند
منّت گذارد بر عبد ظهورات ملک خود سزاوار است که اظهار خضوع و خشوع بخلق زیاده
نماید که او است شکر الهی از برای او در صقع او و شرف و عزّی بر این ظهورات
نیست الّا بایمان بمن یظهره الله که اگر شرف باین اسباب میبود امروز در نزد
نصاری زیادتر از هر ملّتی است و حال آنکه حکم ایمان نمی شود چگونه حکم شرف شود
ولی اگر اقتران با ایمان گردد اظهار مواهب الهی است در حقّ عبد و هرگاه نفسی
مالک شود اسبابی از ذهب یا فضّه و باو نفسی راز نده کند بهتر است از برای
او از آنچه مالک شده و باو متلذّذ است در رضای محبوب خود زیرا که
قلوب مؤمنین است محلّ رضای حقّ و شبهه نیست که خوشنودی ایشان نزد خداوند
اقرب تر است از خوشنودی نفسی که مالک است آن شئی را و متلذّذ باو است
ولیکن این در وقتی است که نظر بحدود و خلق نشود و اگر نظر در سلسله وجود کنی سنگی
نیست که رضای عالی اعظم است عند الله از رضای سلسله تحت مثلاً اگر شئی که
من یظهره الله باو فرخناک شود نفس او باو نزد خداوند اعظم تر است از اینکه
کلّ وجود فرخناک شوند و همچنین الاقرب فالاقرب من کلّ الاسماء و الامثال الی
ان ینتهی الی ذرّ الوجود ولی در یوم قیامت این امر اتوان تمیز داد ولی دلیل توان

Provided by the Aman Library

تمیز داد زیراکه کل مدعی علو و قرب بحق هستند و کسی نمیداند مقام کسی را الا شجره حقیقت که آنهم اظهار نمیفرماید مقام خلق را این است که سزاوار است که بحکم اول کل عمل کنند تا آنکه بر هیچ نفسی حزنی وارد نیاید در فوق ارض از نفوسی که مومنند بالله و آیات او کذلک یرفع الله عنکم تکلم و یأذن لکم فی الکتاب بما انتم به تشکرون

الباب العاشر من الواحد السادس

فی آن کل نفس فرض بان ینقش علی عقیق الاحمر هذه الآیه قل الله حق و آن ما دون الله خلق و کل له عابدون لمخص این باب آنکه هیچ شعاری در بیان ازاین محبوب تر نیست نزد خداوند که در یاقوت انگشتری باشد از عقیق قرمز که براو منقوش باشد این آیه عظیمه قل الله حق و آن ما دون الله خلق و کل له عابدون ثمره آن اینکه شهادتی است از قبل نقطه حقیقت برانیکه خداوند لم یزل ولا یزال حق بوده و هست و ما دون آن خلق او بوده و هست لعل در یوم ظهور حق بآن حق که محقق بر حقی است اقرار کند برانیکه ما دون خداوند خلق او است نه اینکه این خاتم برید او باشد و حق ظاهر شود و ثمره این آیه را نزد آن حق ظاهر نماید و اگر ظاهر شد و نفسی اقرار بر حقیت آن نکرد همین خاتم شاهد میگردد براو و باطل میگردد آنچه در بیان کرده نه این است که تصدیق بر آن امری باشد صعب بلکه آنچه در امکان تصدیق بحق شده بواسطه حقیت او بوده ولی چون ظهور حق از برای اهل حق جنت و دون آن نار است این است که کل ممتحن میگردند در آن زود و او است مرآت الوهیت و شمس ربوبیت که مدل بوده علی الله وحده وحده و اگر نفسی خواهد خود را در حرز حق داخل نماید بر عقیق مقدری امر نماید که نقش شود بهیکل دایره معروفه که پنج واحد است و در اول آیه لکرسی و در ثانی اسماء دائره و در ثالث حرف اصل

و در رابع اسماء ستة و در خامس آنچه مناسب حال و قصد او باشد که نوزده حرف متجاوز نباشد و اگر در دائرهٔ اوّل و ثانی هم حروف تسعه و عشر را نویسد محبوب است نزد حق و لی کل اینها در صورتی است که در ظهور من یظهره الله درک نماید کچه نقش نموده زیرا که اوّل بمان حروف واحد اوّل است که در حق مستشر میگردد تا آنکه در رتبه خمس بعد و للّه ظاهر میگردد و اگر ایمان بحروف حیّ من یظهره الله آوردی همینقدر که در واحد اوّل داخل شدی بحول و قوه خداوند الی ما لانهایه هم کر مستشر شود داخل خواهی شد اگر در ظهور فقط بیان بودی این مطلب را بعین شهود و مشاهده نمودی که کل بهدایت همان حروف اولی مهتدی شدند و مهتدی نیست الّا مثال مهتدی این است که الی ما لانهایه که مستشر هم رساند نیست مگر بمان واحد اوّل این است خلق تکوین کل ذرّات و همچنین شئونات دیگر را بر خلق کینونیات مشاهده کن و متعجب مگرد از مشی ظهور و هر مرآتی که در او دیدی شبه او را دوست دار که اسمی است که مدلّ بر او است و هر شیئی را که دیدی که مدلّ بر او نیست اگر ذرّهٔ طینی باشد که در ملک غیر مؤمن باشد حکم نفی در آن جاری کن که در یوم قیامت آنچه از برای من یظهره الله هست للّه است و آنچه از برای دون او است لدون الله و همچنین در نقطهٔ بیان مشاهده کن چنانچه قبل از ظهور آن در نقطهٔ فرقان همین قسم بعد و قبل قبل او در نقطهٔ انجیل الی انکه منتهی گردد ببدیع فطرت اوّل و همین فهم که از من یظهره الله ترقی نماید الی ما لانهایه نظر کن و مشاهده کن آنچه در این قیامت مشاهده کردی و در هر حال بگو و ما من آله الّا الله انا کلّ له مخلصون

الباب الحادی و العشرین الواحد السادس

فی انّ لایجوز ضرب المعلّم الطفل ازید من خمسة خفیفة وقبل ان یبلغ خمس سنین فلا یجوز الضرب مطلقاً وبعد فلایجوز ازید من خمسة لاعلی اللحم بل یضرب علی الثیاب وان یزیدن علی الخمسة ویضرب علی اللحم یحرم علیه التقرّب الی زوجته تسعة عشر یوماً حتّی وان نسی وان لم یکن له من قرین فلینفق لمن ضربه تسعة عشر مثقالاً من ذهب وقد اذن الله للصبیان التلاعب فی ایّام العید بما فی ایدیهم وان یستقرن کلّ نفس علی کرسی فانّ حین الّذی یستقر علی الکرسی او سریر او عرش لایحسب من عمره لمحض این باب انکه در هیچ حال خداوند دوست نمیدارد که هیچ نفسی محزون گردد چگونه انکه ضرری باو رسد ونهی شده کل را که طفل قبل از انکه بحدّ سنین برسیده او را تأدیب بلسان نمایند وبر او حزنی واقع نسازند وبعد از بلوغ آن زیاده از پنج ضرب خفیف تجاوز نکنند آنهم نه بر لحم بلکه بستری حائل کنند وبر شئون دون دقرجاری نسازند چنانچه دأب این زمان است واگر تجاوز از خمسه نماید نوزده یوم براو حلال نیگردد اقتران واگر او را نباشد قرین براو است که نوزده مثقال ذهب دیه تجاوز از حدود الله را وبه برآن نفس مضروب وودوست میدارد خداوند که در هر حال اهل بیان بر فوق سریر یا عرش یا کرسی نشینند که آنوقت از عمر او محسوب نیگردد ثمره این اوامر این است لعل برآن نفسی که کلّ از بحر جود او موجد میگردند حزنی وارد نیاید زیرا که معلّم نمی شناسد معلّم خود وکلّ را چنانچه در ظهور فرقان تا چهل سال نگذشت کسی نشناخت شئ حقیقت را و در نقطه بیان هست وپنج سال خداوند عالم است که از برای او مقدّر فرموده باشد از عمر لایعرف که همان ایّام خوشی او است اگرچه کلّ منتظر او بند ولی هیچ نباید ناظر نیستند لابد

براو حزن وارد خواهد آمد چنانچه بر رسول خدا قبل از نزول فرقان همه بحسن کمال و دیانت او معترف بودند ولی بعد از نزول فرقان نظر کن در او که چه چیزها که نگفتند که قلم حیا میکند که ذکر کند وهمین قسم نظر کن در نقطه بیان شئون قبل از ظهور او در وجود اشخاصی که می شناختند او را ظاهر است ولی بعد از ظهور با وجودی که تا امروز بانصد هزار بیت از شئون مختلفه از او ظاهر گشته باز بعضی کلماتی میگویند که قلم حیا میکند از ذکر او ولکن اگر کل بآنچه خدا فرموده عمل کنند حزنی بر آن شجره وارد نخواهد آمد زیرا که اگر بنا شد کسی کسی را محزون نسازد آنهم نفسی است در میان خلق اگر بآنچه کل براو خلق شده اند اقدام نورزند بر دون آنهم قریب نکردند که هیچ فضلی اعظم تر از این نبوده ونیست اگرچه دیده میشود که ایام سرور او ایام قبل از ظهور او است اگر چه ظهور او در بحبوحه خلقی خواهد بود که بحب او متیم بوده و هستند ولکن مثل امروز بین کل باسم او میکنند آنچه میکنند و براو راضی میشوند آنچه میشوندان یا عباد الله تتقون

الباب الثانی والعشرین الواحد السادس

فی ان الطلاق لایجوز الا وان یصبر المرء مع المرئه سنة واحدة لعل یصلح بینهما وان لم یصلح حل علیهما وکلما اراد ان یرجع حل له الی تسعة عشر مرة ولا یشترط فیه الصبر بعد الرجع الا شهراً

ملخص این باب آنکه بعد از آنکه خداوند بین دو نفس بکلمه الله وصل فرمود شئون دون شجره محبت سزاوار نیست که ظاهر شود زیرا که افتراق شئون شجره محبت بنوده ونیست تا نفس مضطر نگردد براو حلال نمیگردد و بعد از اضطرار و اظهار آن بآن حق است برانکه یک حول که نوزده شهر بیان باشد صبر نماید اگر شئون محبت

Provided by the Aman Library

ظاهر گشت که مرتفع شده والّا آنوقت جایز است بلکه دلالت بر آن کند وبعد از
آن تا عدد واحد حلال است بر آن رجع واز حین افتراق تا حین رجع حق است
بر آن صبر نوزده روز تا آنکه خالص گردد از نشئونات ابواب نار وبعد از آنکه عدد
نوزده ختم شده حلّ است بر آن اقتران وبعین قسم تا عدد واحد نرسیده اذن
است از برای آن واگر رسید دیگر جایز نیست زیرا که داخل حکم اثنینیت میگردد و
در جنّت حکم اثنینیّت نبوده ونیست زیرا که کل از نفس واحد خلق شده وهمینقدر که
رتبه واحد کامل شد باید بدء واحد دیگر شود نه اثنین که اگر الی مالانهایه واحد شود
همان واحد است ولی اگر یکی مزید شد بر عدد واحد عشرین میگردد وبر نفس واحد
اثنین این است سرّ حکمت آن اگر کسی خواهد تعقّل نماید وثمره این باب آنکه
ناظر شوی بمبدء حکم که اگر در یوم ظهور مبدء حکم باشی بعین حکم او از او محتجب نگردی
مثل آنکه امروز می بینی که در ظلّ هر حکمی از احکام قرآن الی مالانهایه نفوس بر کنت
او حاکمند ولی یوم ظهور کلّ در نزد قول او لاشیئی میگردند اگر راجع نگردند بقول
او والّا آنچه امکان فیض دارد اخذ خواهند نمود وچقدر امر صعب است
بر کسی که از مبدء محتجب گردد وچقدر سهل است بر کسی که بمبدء راجع گردد

طوبی للمتقین من حسن یوم عظیم

الباب الثالث والعشرین الواحد السادس

فی أن بیت النقطة لایجوز ان یزید ابوابه علی خمس وتسعین وبیوت الحروف حتی

ملخص این باب آنکه از آنجائی که در لیل مردم از صعق یوم قیامت بخود آمده
دوست میدارند که طلب تقرّب نمایند بسوی خداوند بواحد اوّل اگرچه همانروز زیرا

بدء گردد کل لاشیء میشوند ولی چون درمیان نیست امتحان ظاهراً کل مدّعی وصل بجذب
و رضای او ن می شوند ازاین جهت امرشده که درمقاعد حروف واحد اکثر توانند
داخل شوند زیراکه آن اراضی است که درجنّت اعلای از آن نیست داذن داده
نشده که بیست نقطه از نود و پنج باب زیاده گردد تا آنکه دلیل باشد که او بوده مرآت لله
از قبل و بعد که شمس حقیقت در او ظاهر بوده و میگردد و اذن داده نشده از برای حروف
حیّ تجاوز از پنج باب تا آنکه دلیل باشد برصورت جامعه بر ملک او و این مراد است
از آنچه خداوند نسبت بخود داده نه این شئون دنیویّه که کل بآن مشخص و هر کس
تشابه بهم رساند بآنها درحدّ خود لایق میگردد که درحقیقت ثانویّه اطلاق بر آنها شود
تا آنکه منتهی گردد باخسر وجود و ثمره آن اینکه عبادی که در این مقاعد داخل میشوند
اگر در یوم قیامت که ظهور نقطه است و بعث این حروف و سایر ادلّاء از درجات
نبیّین و صدّیقین و شهداء و مؤمنین اگر صادق بوده در قبل در آن روز هم صدق آن
عند الله و عند اسمائه ظاهر میگردد مثلاً نظر کن در ظهور رسول الله ص تا مدتها که کسی ایمان
نیاورد که بزیارت رود و حال می بینی که سالی هفتاد هزار نفس میروند ولی امروز که
امتحان کل شد ظاهر شد که مثل بدء است کسی نمیرود که آنچه می بینی چون مایهٔ عزّ و
افتخار شده میروند این است که علمای کل یک دفعه بهباءً منثورا میگردد چونکه از
روی بصیرت نیست زیراکه همان حجتی که بآن در صدر اسلام ثابت شد رسالت او
امروز که همان حجت من عند الله هست چگونه است که کل محجب مانده و همچنین در
قرآن نظر کن که در حین نزول در بحبوحه فصاحت چه کلامها که گفتند و بعد کل مؤمنین که
بآنها را شنیده تعجب نموده که آیا میشود کسی کلام خدا را شنیده و این نوع کلمات گوید

Provided by the Aman Library

وکل اظهار ایمان نموده و قرآنهای مطرز بهباء الف تمام نموده ولی امتحان شدند
بانهائیکه اینطور گفتند زیرا که جوهر اسلام در این پنج قطع است از یوم ظهور آیات الله
تا امروز اگر کسی خواهد بشمرد تواند احصا نماید مؤمن خالص را در حال انکه همین نفوس
اگر آن روز بودند می گفتند آنچه گفتند چنانچه اگر آن روز نبودند امروز میگفتند ومی بینند
که آیات الله مثل بحر از مبدء خود ظاهر میگردد و باز ذکر جنون میکنند در حال انکه خود بدرجات
مالانهایه اگر کلام قبل را بفهمند اظهار اجتهاد بر کل میکنند این است حدّ مردم مثل
بنقطه و آثار آن زدم تا انکه حروف حیّ را توانی فهمید می بینی امروز که کرور کرور
تعزیه داری حرف خامس میکنند وسبب آن که قبل حرف خامس بود غیر از کلام رسول الله
هست در حال انکه در قرآن هم بنج آیات نازل نشده واگر شد هم امروز بر بدیده مردم
نیست چگونه است که یک نفر نتواند از صراط بگذرد در حال انکه کرور کرور بامر او
میکنند آنچه میکنند این است که کل هباءً منثورا میگردد که هر روز مثل همان روز شهادت
بود میدیدی آنچه در آن روز شنیدی بلکه کور تر تی نموده همین قسم که درجات جنت
مرتفع گشته در آنجا هم تنزل نموده این است که دلیل امتحان نیست که همه منهای
اشان بعرش میرسد ولی روز قیامت که میشود بمانها بصعق اوّل میروند که بصعق ثانی
نمیرسد وصعق یک امر موهومی نیست مثلاً همان حروف که از مبدء رسالت اخذ
نموده در بدء امر بهر کس رسانده وفی الحین تصدیق نکرده در صعق رشته زیرا که آنها
بهمان حجتی که دین آنها بر پا بوده بآنها خواستند برسانند حجیت مظهر آیات را و باز
باین همه فضل و رحمت که از مقام نقطه ئیت خود را در مقام آخر ابواب ذکر کرد لعل
از صعق نجات یابند و نتوانستند تحمل شد اگرچه آخر همان ظهور اوّل است نزول

حقیقت ولی ثمر نبخشید خلق را این است حذر از این که امروز هزار دو بست و هفتاد سال از بعثت گذشته و زیارت لقاء الله که کل از برای آن خلق شده اند چنانچه صریح آیه ثالثه اول سوره رعد است کسی گامی نگذرده زیرا که در امکان اتحاد ذات ازل ممکن نیست و آنچه مراد است از لقاء الله در قرآن مراد لقاء شجره حقیقت است که در کلام او دیده نشود الا آیات قرآنیه و این در حقیقت اولیه از برای او است زیرا که غیر او نمی تواند باین نحو آیات الله را از مبدء امر اظهار نماید حتی حروف حی و کل اسماء و امثال و آنچه در حد خلق است از مؤمنین امری که در قرآن اینقدر اهتمام ذکر شده که سبب خلق کائنی شده ببین که یک نفر ملتفت نیست ولی مقابر موتی که مدرجات بسیار منتهی میشود بکلام مبدء شب و روزی کرور کرور براد داخل و خارج میشوند این است که کل لایشعر حرکت ایشان بوده و هست که اگر از روی شعور بوده نمیرفت حدیثی را نگیرد که دلالت قائل او بقول رسول الله ثابت است و بنوت او نجتبی که برپا داشت و شب و روز حول آن طواف کند تا اجتهاد کند و از مبدء که کل منتهی باو میگردد و از او نشر میکنند محتجب گردد اگر تا آخر این ظهور ثبت کنی آنچه بر حروف واحد وارد شود از خلق میدانی که مدعین بحب آن حروف و از این آن صادقین از دون آن چقدرند که کل در هوای نفس خود حرکت میکنند نه للّه اگرچه بزعم خود للّه میکنند ولی عند الله لدی الله صدق میشود امر نشده باین بقاع مامور بها لعل در یوم بعث آنها که اطلاق رجع میشود اگر صادق بوده وفا کنی چقدر صرف میکنی با نکه زیارت جسد ایشان را کنی و امروز که یوم قیامت است و می توانی بلقاء آنها فائز گردی نمیکنی که اگر هم بخواهی بکنی در نزد خودت مثل

کوه احد میکرد و میخواهی منت گذاشت بر مزور خود و حال انکه خود تعب میکشیدی در زیارت
تربت آن مشرف میشدی و مراجعت میکردی و بآن افتخار بر کل مینمودی که اگر در این
صادق بودی لابد در حیات مثل این صادق بودی ولیکن در لیل الیل بکن آنچه توانی
ولی اخذ ثمره کن که در یوم قیامت آنچه کردهٔ باطل نگردانی و اگر در بیان کسی زیارت
کند این قبور واحدرا و در یوم قیامت بزیارت نفوس ایشان فائز نگردد باطل میشود
آنچه کرده و همچنین در قرآن ببین و اخذ حکم کن و مجتنب مشو از نبذ و بوجود امثال
و اقران عامل مباش بلکه بنفسه عمل کن از برای خدا اگرچه شریک از برای تو نباشد
مثل انکه در صدر اسلام تا هفت سال غیر از امیر المؤمنین ؑ کسی مؤمن برسول الله ﷺ
نشد واقعاً خالصاً و آنچه بعد شد اگر صادق بود در یوم عروج رسول الله ﷺ خارج نگشت
که سه نفر زیاده نماند از اصحاب همیشه نظر کن بحق بر امر که دین بآن دین میگردد چه
آن اشخاص آن روز در مدینه بکل احکام قرآن عمل میکردند ولی حکم ایمان از برای همان
ثلاثه ماند که نظر بمایثبت به الدین کردند که اگر بر آن نظر نکرده بودند عامل نبودند بما
قرآنیه مثل انکه در آن زمان کل بودند ولی حکم دون ایمان میشد و ثمری نمی بخشید
این است جوهر علم و عمل و جوهر زیارت نقطه و حروف حیّ در قیامت بعد اگر توانی
درک نمود و خواهی کرد در لیل ولی در یوم ثمر خود را عالمی میدانی که صد نفر در
مجلس درست نشسته و حروف حیّ را وحده می بینی بلکه لایعرف این است که نمیتوانی
کل آن روز زیارت نمود و باطل میکنی آنچه کردهٔ و ملتفت نمی شوی که دینت بحبت او
از قبل برپا بوده و امروز بشئون مایقنع علی الاصل مجتنب میگردی و اگر نظر کنی در
آن روز هیچ حجت از برای تو نیست عند الله زیرا که همان دلیلی که قبل حروف را محمد

واحد کرد همان دلیل امروز هست و همان دلیل است که قبل در قرآن بود ولی چون از روی بصیرت عمل نکرده محو میگردی و ملتفت نمیشوی و قبض روح میشوی و داخل در نار میشوی و برقلبت خطور نکرده که قیامت برپا شود و حروف واحد رجوع کردند و قضایای الهی در حق کل خلق از قبل نقطه جاری شد و از آنجائی که مغرور بمقام خود بودی از کل محتجب ماندی این است که توکل برخدا نموده که از مبدء امر محتجب نگردی که اگر آن ثابت گردد کل شئون ثابت میگردد و الا کل باطل میگردد و شبهه نیست که فرق انسان با حیوان در جوهر علم است و آن ظاهر نمیشود الا بکلام یا نوشتن و اگر در آن نظر کنی درجات بالا نهایه در همان علم می بینی که کل ثمر نمیدهد الا علم بخدا مثل انکه امروز در غیر شیعه چقدر عالم از هر فن هست و توکه یکی از مسلمین بحق هستی حکم ایمان بر آنها نمی کنی چگونه میشود که بصیر لطیف حکم کند و علم بالله را هم و هوم مبین که آن علم مظهر ظهور است و هر ظهور که حجت بر او داده باشد و الا کسی نیست که مؤمن بخدا نباشد بلکه از یوم آدم تا امروز کل کل دون حقه که هستند کل مؤمن بخدا هستند و برسول خود در آن زمان ولی چون در ظهور بعد داخل نشده باطل شدند که اگر جوهر علم در آنها می بود هر آینه از ظهور الله محتجب نمیماندند و این است مراد از آیه شریفه ربّ لم حشرتنی اعمی وقد کنت بصیرا که امروز می شنوی که میگوید من قبل مؤمن بودم که مراد بصیرت ایمانی است نه ظاهری و چگونه حال اعمی حشر شده جواب است که نازل شده کذلک اتتک آیاتنا فنسیتها کذلک الیوم تنسی یعنی همان حروف واحد یکه با آنها مؤمن بودی در قبل باسمائی که در نزد خود داری با آیاتی که دین تو بر او ثابت بود و چون اعتنا نکردی و محتجب ماندی این است که اعمی گشتی و مراد نه اعمای ظاهر است کل را

می بینی که با این عین می بینند بلکه کل باحیوان در ظاهر این عین شرکنند بلکه مراد
عین قلب است که بآن محبوب خود را بینند و شناسند امر دز بر تو صعب است
عرفان بنقطه بیان ولی نظر کن در نقطه فرقان شبهه نیست که امت عیسی کل منتظر احمد
موعود صلی الله علیه و آله بودند همچنین که تو منتظر ظهور آخر ائمه علیهم السلام بودی
اگر بگوئی کل نبودند در فرقه مسلمین هم کل بر یقین نیستند اگرچه در آنجا کل بودند منتظر
و در اینجا کل نیستند که بعد از ظهور کسی نشناخت اورا این است که چشم قلوب ایشان
نمی دید که بشناسند محبوب خود را والا اگر می شناختند هرگز از قول عیسی منحرف
نمی شدند بلکه بزاروده ویست و هفتاد سال هم از بعثت احمد موعود گذشت و هنوز
چشم قلوب ایشان کور است و نمی بینند و حال انکه چشم ظاهر ایشان هر چیز را می بینند
بلکه از حدت بصر در دورین بلادی که در فوق ارض است در قمر می بینند و احصائی کنند
و اگر بدقت نظر کنی شاید میشوی در سنه هزار و دویست هفتاد سال از بعثت که اول ظهور
حق بود که پر شده بود ارض از ظلم و جور از ارض حکمت افتده گرفته تا انکه منتهی شود
باین ارض ظاهر جسد و اول ظهور جوهر ایمان در آن نفوسی بود که از برای طلب
حق حرکت نمودند و چون چشم قلوب ایشان باز بود حق را شناخته چه در آن
ارض حق را احدی نشناخت الا بعد از ظهور او و چون در آن نفوس عین الله بود
و نمی توان که حقیقت را درک کرد الا بعین او از این جهت ظهور محبوب خود را شناخته
و بآیات آن یقین نموده بر حقیقت او اگرچه نمیدانستند که این بعین موعود است
زیرا که شناختن آن بعین او میشود و هنوز عین او در ایشان خلق نشده بود بظاهر
اگرچه در باطن بود این است که یکی مقبل می شود می بیند دیگری اعمی است منحرف میشود

ونمی بیند وچنین تصور کن از ظهور نقطه فرقان تا منتهی الیه درجه ایمان چگونه می شود
درصحرای کربلا یکی جان میدهد ویکی کند آنچه شنیدهٔ این است یکی می بیند ویکی
نمی بیند وبگمان خود للّه میکنند ولی علی اللّه وارد میآید که اگر بداند برحق میکند
راضی است که موت او را درک کند واز اینجهت امری ظاهر نشود ودرجه درجه در
مراتب ظهور سیر نموده تا منتهی شوی باآخر ظهور شیعه چنانچه دیدی که اصحاب سیّدم
چگونه مقبل بودند ودیگران برآنچه که بودند مقبل بودند واین بمان سرّ وحدت قبل
است که منتهی شد باآخر ظهور که غیر مقبلین در نفی منفی ومقبلین چون چشم افتده ایشان
بازبود در اثبات ثابت ونه اینکه کلّ ایشان هم چشم افتده ایشان بازبود که اگر
چنین بود بعد از صعود او منحرف نگشته از مقصود او که کلّ را تربیت نمی نمود مگر از برای
طلوع شمس حقیقت واستعداد لقاء اللّه در یوم قیامت ولی بازبرگشت آخر وجه
که پر شده بود قطع اسلام وسایر بلاد از مومنین بمان واحد اوّل وحال آنکه کلّ
ایشان در هر درجه که واقع بودند گمان میکردند که حق با ایشان است وحال آنکه
از این اعداد ما لانهایه بر فطرت اصلیّه واقعیّه بر طلب حق برنیاد الّا بمان حرف
واحد وحال آنکه کلّ از غایت اجتهاد وورع باعلی درجه یقین رسیده بودند وهزار
ودویست وهفتاد سال فلک برحول ایشان گذشت کلّ این ظهورات از برای
این است که در کور بیان بالبصیرت باشی تعقل در یوم ظهور حق که ثمره بیان است
تو الی بعین اللّه او را شناخت وبعین واحد بهدایت ایشان مهتدی گشت و
یصون مدلّه علی اللّه مظاهر اسماء وامثال را درک نمود زیرا که مثل یوم قیامت بالنسبه
بلیل مثل عرس شجرهٔ است که در یوم قیامت وقت اخذ ثمره آن است که قبل از

آن هنوز ببلوغ نرسیده چنانچه در ظهور حضرت عیسی ع عرش شجره انجیل که شد بکمال
نرسید الا اوّل بعثت رسول الله ص که اگر رسیده بوُیک روز زودتر همان روز
یوم بعثت میشد که بیست و ششم رجب باشد نه بیست و هفتم و آنچه اشجار در انجیل ذکر کرد
در بیست و سه سال ظهور بود که وحی در میان و حکم الله میشد و حکم واقع که من قبل الله
هست نازل می گشت و بعد از عرش شجره قرآن کمال آن در هزار و دویست و
هشاد رسید که اگر بلوغ آن در ردّ ساعتی در شب پنجم جمادی الاوّل می بود پنج
دقیقه بعد تر ظاهر نمیشد زیرا که همیشه شجره حقیقت در علوّ عرش خود ناظر است و
نظر میکند بر شجرهٔ که عرش فرموده در افئده و ارواح و انفس و اجساد خلق هیکلدر
که دید از شجره توان حدیقهٔ توحیدی چید اوّل ظهور میگردد و از ورای حجب
کنت کنزاً مخفیاً حببت ان اعرف را نازل تا انکه بآن خلق خلق شود تا
ثمره آن که عرفان باو است در قیامت بعد گرفته شود زیرا که اوّل دین معرفتی
هست و از آنجائی که معرفة الله ظاهر نمیگردد الا باوصف الله به نفسه من
لسان رسوله این است که منوط است بمعرفت ظاهر در ظهور و همچنین تا بحقیقة
وجود ختمی گردد و آنچه اثمار شجره قرآن است تا عروج شجره ببیان باید ظاهر
شود که اگر نشود معلوم است که در آن ثمر نبوده و الاّ ظاهر میشد زیرا که کل چنان
این حجبات ملائکه مسبّحین اند نظر میکنند بر کلّ خلق اگر ببینند بر شجره صدیقه حجب
محجوب ایشان هست میبینند و آن هدایت او است بعرفان مقصود عالمیان
و همچنین در یوم ظهور من یظهره الله آنچه که از بیان باو ایمان آورد و بروفق
حیّ او همان اثار بیان است و حال انکه راضی نمیگردد بر انکه ذکر شود در بیان

شجره بلا ثمری که اگر در علم خدا گذشته لایق است بر آنچه او را لایق اگرچه پناه داده شده کل را بشمس حقیقت که پناه بآن نفع می بخشد ایشان را که آن عین پناه بخداوند است والا چقدر عباد که پناه برخداوند برده وچون اولاد او را نشناخته گویا پناه بخدا نبرده زیرا که کلمه اعوذ بالله را کل میگویند حتی در حق همان هم که نازل شده چنانچه در صدر اسلام خود میخواند ولی چون پناه بامیر المؤمنین علیه السلام نبرد که عین پناه بخدا است پناه داده نشد از دون نار عرفان والا هر امتی که می بینی این کلمه را بلغت خود میگویند وحال انکه خدایشان ظاهر است ونزد هر ظهوری پناه بخدا پناه باو است ونزد هر بطونی پناه باو امر آن ظهور است تا نزد ظهور اشراق دیگر که آنوقت ظهور قبل واو امر آن پناه میدهد او را الا بظهور بعد واو امر او همیشه مراقب اول ظهور باشد که اگر بقدر تسع تسع عشر عشر تا سعه صبر کنی جدید نزد آن حق مذکور میگردی چنانچه امروز خود میگوئی بر عبادی که از غیر مسلمین وارد بر اسلام میشوند این بود ثمره زیارت حروف واحد در قیامت بعد اگر توانی ادراک نمود در این قیامت از قبل اگر صادق بودی در ایمان وخلوص خود والله یختص برحمته من یشاء والله ذو الفضل العظیم

الباب الرابع والعشرون من الواحد السادس

حکم الله فی حین تحویل الشمس

ملخص این باب انکه خداوند عالم در میان ایام یومی را منسوب بخود فرموده وآن را یوم الله خوانده وضامن شده هر که حق حرمت آن یوم را شناسد وانچه خداوند فرموده در آن عمل کند مثل کل سال جزا دهد او را ویک مثقال ذهب صرف

دران مثل سیصد وشصت و یک مثقال است که در سبیل خداوند صرف نموده باشد
وبهمین قسم در کل اعمال وشئونات خیر جاری نموده امر الله را و آن یومی است که
شمس منتقل میگردد از برج حوت بحمل درحین تحویل چه لیل واقع شود وچه نهار سزاوار
است که اقل از عدد واحد الاء نباشد وفوق مستغاث و در این بین هرکس هرچه
تواند اذن الله از برای او بوده وهست چه در غیر این یوم در بیان اذن داده نشده
تلذذ بآلاء ونعماء متعدده درحین واحد تا انکه حق ان شیئی کامل گردد نزدان نفس
وهمچنین در ضیافت محبوب است که بر یک نعمت شود ولی اعلای آن وهمچنین
در عادت لیل ونهار بر یک نعمت متلذذ شوند در مجلس واحد وتعدد الاء ونعماء را
بتعدد مجالس قرار دهند که این اقرب است بتقوی عند الله واذن داده شده
که در لیل بعد وکل حول این ایه را تلاوت نمایند شهد الله انه لا اله الا هو العلیم الحکیم
ودر نهار ایه شهد الله انه لا اله الا هو العزیز المحبوب یا انکه ایه شهد الله که در آن
ذکر قدرت است که آن از برای تالین افضل است عند الله وآن یوم یوم نقطه است
وهجده روز بعد از آن ایام حروف حی است که اشرف است از ایام هجده
شهر که هر یومی منسوب بیکی از احکام کلشیئی است که کینونیات کل ادلاء بر
توحید حقند ودر ظاهر چونکه ذکر نبی ووصی در این کور نمیکرد بمومنین اطلاق نمیشود
الا یوم قیامت که هرکس را شجره حقیقت بهر اسم که خواهد ذکر میکند وغیر از آن کسی
نمی شناسد تا انکه حکم کند ودر واحد اول صوم جایز نیست بلکه با بواب واحد
دخول در جنت واجب وکل این ظهورات از برای انیکه در یوم من یظهره الله
که یوم اول یوم اداست ومثل او مثل شمس است در نهار باو هدایت یافته تا انکه

مثل این ظهور گردد که مثل این یوم گذشت و کسی که این یوم از برای او خلق شده در حزن بود و حال انکه این یوم منسبت با دو عزیز گشته و هر شیی در یوم قیامت ظاهر میشود بر مثیل انسان حتی دقایق و ساعات و لیل و نهار و ایام و شهور و سنین و فوق آن تا انکه بمطالع ایات ازلیهٔ و ظهورات قدمیهٔ منتهی گردد که انوقت اجل از اینست که ذکر حدود و خلقی شود لم یزل الله کان عالما و قدیما و لم یزل الله کان جاکما و قدیرا

الباب الخامس و العشرین من الواحد الثانی

فی ان الله قد امر بان تقیموا من مقاعدکم اذا سمعتم اسم من یظهره الله من بعد بلقب القائم و الحکم علی احد امم من یخرجه من فوق الارض بما یمکن

ملخص این باب انکه خداوند عالم اذن فرموده کل را که در نزد استماع ذکر من یظهره الله باین اسم هر نفسی برخیزد از مقام خود و بعد قاعد گردد اجمالا له من کتاب الله و اعطاه له من نقطة الاولی لیل در یوم ظهور کسی اظهار ارتفاع در نزد او نکند که کل اعمال غیب از برای یوم شهادت است که اگر کسی در کل عمر خود هر وقت شنید برخیزد ولی یک ساعت قبل از قبض روح بشنود که ظاهر شده یا انکه کتاب او باو برسد که او منم یا انکه خود او بر او وارد شود و بگوید منم و حجت اقامه کند با یاتی که دین او باو برپا است و فی الحین خاضع نگردد از برای قرآن و ساجد نگردد از برای منزل بیان کل اعمال غیب او باطل میگردد که گویا هیچ نکرده و اگر برعکس باشد پیغمبر میشود او را و اگر خواهد عفو میکند او را اگر دون حب و ایام غیب خود بر او شاهد شده اگرچه هرگز محب نتواند از رضای محبوب خود منحرف شد و کمال دقت در این نموده که ابدا ملاقات خواهید کرد او را که از برای اسم او این نوع احترام دارید و عمل کنید و لی

Provided by the Afnan Library

از برای شما ای این اسم نگیند انچه از برای اسم او میکردید اگرچه اگر بدانید خواهید کرد
ولی بر خود اشتباه وارد میاورید چنانچه در ظهور رسول الله ص کل منتظر او بودند ولی در
حین ظهور شنیدی کباو چه کردند وحال انکه اگر او را در خواب میدیدند بآن خواب
افتخارها میکردند وهمچنین در ظهور نقطه بیان. که کل از برای اسم او قائم میشدند واز برای
ظهور شب و روز تضرع و ابتهال می نمودند واگر در خواب میدیدند او را بآن خواب
افتخارها مینمودند ولی حال که باعظم حجتی که دین ایشان باو دین برپا است ظاهر شده و منتظرین
ظهور او لایحصی است کل بعد از استماع آیات او در خانه های خود مستریح نشسته داد
الآن در این جبل باکواست وحده قدری مراقب خود شده ای اهل بیان که اینطور
واقع نگردد که از برای او شب و روز گریه کنید واز برای اسم او قائم گردید وحال
یوم اخذ ثمره است که از قیام باسم سبیلی بسوی متی بهم رسانید این قسم محتجب مانید
در خاطر آورید سلوک منتظرین رسول الله ص را وانچه بر او وارد شد از منتظرین باو دگو
که در دین نبودند امروز میکوئی که در دین نبودند والا آن روز در میان خود
بگمان خود در اعلی درجه فضل و دین خود عامل بودند وگمان دون حق بر خود نمیبردند
مثل انکه امروز می بینی که کل باعلی درجه فضل و دین خود عاملند وخطور دون حق از
برای خود نمیکنند وخواهی شنید آنچه که بر نقطه بیان وارد امده زیرا که قضایای قیامت
فرض شده که کل بنویسند وثبت گفتند بعد در قیامت بعد بآن مهتدی شوند و
خواهی درک نمود من یظهره الله را واگر قرار گذارید ای اهل بیان کلا که بهیچ نفسی
نپسندید انچه بر نفس خود نمی پسندید وحق را باطل جلوه ندهید یا برعکس که آن حق
محض است واگر در ظل او مستظل نگردید در دین باطل میکردید لعل بر آن حزنی

وارد نیاید و کل اعمالی که از یوم ظهور نقطه بیان کرده اید تا آن روز باطل نگردد
تو کل بر خدا نموده که از این خیط بیرون نرفته لعل بر مقصود خود چون که نمی شتابد
حزنی وارد نیاورید در ایام بطون او و در ایام ظهور که او می شتابد کل را نفس خود
را با آیات و کلمات خود ولی کل بآن یقین نمیکنید که بشناسید او را از این جهت محجب
می ماند و هیچ حجتی نیست از برای کسی که یقین نکند بعد از استماع آیات این
است صراطی که کل بآن داخل در جنت میشوند و محجبین بآن داخل در نار میگردند
که هیچ جنتی اعظم از آن خلق نشده بلکه او اجل است از اینکه بجنت وصف جنتیت
وصف شود زیرا که خلق جنت با مر او میشود و اگر میخواهی در بدء جنت نظر کنی نظر کن
در بدء دین اسلام که هر کس داخل میشد داخل در جنت بود والا در نار و در جه بدرجه
جنت مفصل گشته تا اینکه یک یک اهل بیت را نظر کن در ظهور هر یک اصحاب او
اصحاب رضوان جنت بوده اند و دون او در نار تا اینکه منتهی شد بآخر ابواب که نفس خاتم
منتهی گشت هر کس بر مراد الله و مراد اهل بیت بود در جنت بود و هر کس قدر جوی
منحرف بود در نار تا اینکه بظهور اسم باطن باطن خلق جنت را بین و حکم دون جنت
بر کسی که نشناخت او را و عارف نگشت بحق او ذکر کن و بعد مبدء جنت را بیان بین
و تا ظهور من یظهره الله متقین را از منحرفین بشناس و حکم جنت و نار را بعین شهود
ملاحظه کن که این است مقصود از آنچه در قرآن نازل شده از ذکر جنت و نار
و پناه بر در هر حال از نار دون ایمان که بین سبب در نار آخرت میگردد و همچنین
در ایمان که بین سبب رضوان اکبر میگردد که در آن خلق شده آنچه عبد محبوب
وارد او را و در آن خلق نشده حزنی و آنچه که عبد محجوب ندارد علم بآن را

يخلق الله ما يشاء بامره انه كان على كل شيء قديرا

الباب السادس عشر من الواحد السادس

في ان لا يحل السفر لاحد الا اذا اراد بيت الله او بيت الفقه بعد استطاعته او اراد ان يتجر او يريد ان يزور حروف الحي اذا استطاع على الروح والريحان او اراد ان يصر احداً في سبيل الله ومن يجبر احد على احد في سفر ويدخل بيته بغير اذنه او يريد ان يخرجه من بيته بغير اذنه حرم عليه زوجته تسعة عشر شهراً وان يتعد احد عن ذلك الحكم ولم يعمل به فعلى شهداء البيان ان يأخذوا منه تسعة مثقالاً من ذهب حيث لا مرد واذا اراد ان يجبر احد على احد فرض على من علم او يطلع ان يحضر ويمنعه وان علم ولم يحضر فيحرم عليه زوجته تسعة عشر يوماً ولم يحل له بعد انقضاء التسعة والعشر الا ان يأتي تسعة عشر مثقالاً من ذهب ان استطاع والا من فضة وان لم يقدر على الفضة فليستغفر الله تسعة عشر مرة الى ان يقدر وينفق الى شهداء البيان لينفقوا على من يؤذن باعلى صوته ثم على الفقراء والمساكين من اهل الدين والكتاب كل على حسب شأنه ولا يسافر احد دون سفر الواجب من الحج او الحضور بين يدي الفقه الا اذا اراد ان يزور او يتجر فلا ينبغي له ان يطولن ايام سفره وان اراد ان يطول فعليه ان يرفض ما يتعلق به من كينونية خلقت من ذاته او لا يطولن اكثر من ثمانية وثلثين شهراً الا لمن يتجر في البحر فانه له اذن على قدر خمس وتسعين شهراً ولا يحل عليه فوق ذلك ومن يتجاوز من ذلك الحدين ان يقدر عليه ان ينفق اثنى و مأتين من مثقال من ذهب والا اثنى ومأتين مثقالا من الفضة

Provided by the Afnan Library

مگر این باب که اذن داده شده سفر بسوی بیت و مقعد فقط اگر استطاعت از برای
او باشد و زیارت مقاعد حق و تجارت و نصرت نفسی اگر خواهد و دون این اذن
داده نشده و در تجارت هرگاه ما خلق عنه نزد او باشد باسی نیست از برای او و اگر
نبوده زیاده از دخول در بحر اذن داده نشده الا آنکه بیش آن قدر هیمن باشد که آن وقت
از برای او اذن امتعه زیاده از آن و در بحر زیاده از بیع حول اذن داده نشده
و مبدء حساب از یوم خروج از بیت است تا دخول بر آن و اگر تجاوز نماید اگر مقتدر
است دویست دو مثقال ذهب و الا از نفقه بر آن طور که حکم شده داده باشد
که از حد دون نگذرد و ثمره این حکم آنکه در یوم ظهور من یظهره الله در حین استماع
سفر کند بسوی او و مقدم داند بر آنچه در این باب ذکر شده زیرا که کل بیان از برای
او است و آنچه باقی است از ابواب ظهور دین قبل او که در ظهور بعد آن اگر مجدد
نشود حکم ایمان نمیگردد و سفر جایز نیست الا بعد از استطاعت بر روح و ریحان الا
در ظهور یوم قیامت که آن وقت واجب میگردد اگرچه بر بعضی باشد زیرا که از
برای او خلق شد چنانچه میتوان از ثمره وجود منفک شد اگر کسی ناظر باشد بخلق وجود
خود و آنچه شده از برای کسی که داخل شود بیت کسی را بغیر اذن او یا آنکه یک قدم او
را در سفر بجهة او حرکت دهد یا آنکه او را از بیت خود بغیر اذن او بیرون آورد بر آنکه
نوزده ماه بر او حلال نیست اقتران و اگر کسی تعدی کند از این حکم بر شهداء بیان فرض
است که جزای تعدی او نود و پنج مثقال ذهب در حق او حکم نمایند و هر نفسی که
عالم شود و جبر نکند کسی را بر او است که منع نماید و اگر تغافل ورزد نوزده یوم حلال
میگردد بر او اقتران و بعد از انقضاء او نوزده مثقال ذهب اگر استطاعت دارد

والّا از فضّه و اگر نه نوزده مرتبه استخارکند که آن وقت حلال میگردد برادر اقران د
بعد از استطاعت احد بما برادر است انفاق بسوی شهداء بیان که ایشان بر اهل احیاج
انفاق کنند بر نفوس خود اگر مکلّف دانند والّا بر مؤمنین و اهل احتیاج از مؤمنین در هر
موقف که هست محمود است و ثمره این امکه لعلّ در بیان بر نفسی خیر حتّی وارد نیاید
لعلّ که عادت کلّ گردد و بر مقصود یوم ظهور او حسنه فی وارد نیاید که اگر نه از برای او
بود حکمی بر هیچ نفسی نمی شد باستحقاق بلکه کلّ از بحر جود او هست که در زمره تکلیف
بیرون میآیند والّا اکثر را حدّا اهمال است زیرا که بعد از عرض تکلیف قبول امر الله
نمی نمایند و خداوند در هر حال غنی بوده از خلق خود و دوست داشته و میدارد
که کلّ با منتهای حبّ در جنّات او متصاعد گردند که هیچ نفسی بهیچ نفسی بقدر نفسی حزنی
وارد نیاورد که کلّ در مهد امن و امان او باشند الی یوم القیمه که آن اوّل یوم ظهور
من یظهره الله است و خداوند عالم هیچ نبیّ را مبعوث نفرموده و هیچ کتابی را نازل
نفرموده مگر از کلّ اخذ عهد از ایمان بظهور بعد و کتاب بعد گرفته زیرا که از برای فیض او
تعطیل و حدّی نبوده و در سفر بعد منازل ممنوع بوده و هست و هر قدر که منازل اقرب
و اخفّ گردد عند الله محبوب تر است و اگر منزلی که توان یک روز رفت دو روز رود
بر حدّ است که مضاعف فرماید رزق او را و اگر در منزلی بر حیوانی مشقّت شود طلب
نقمت میکند از خداوند بر مالک خود و در هر حال باید ملاحظه نمود حدّ هر حیوانی را که بعد از
ورود مالک او در بیان غیر از اخفّ از تحمّل او بر او وارد نسازد که نفسی که از آن برسد او
از برای او ثمری نمی بخشد و در سفر مراعات حال اضعف باید نمود و در هر حال و آنچه
مترتّب کلفت و مشقّت است ممنوع بوده و هست الّا بسبیل روح و ریحان بر مقادیری که

من قبل الله مقدر شده و مراعات پیادگان در هر حال محبوب بوده و هست و اگر نفسی نفسی را در سبیل رضای حق یک قدم سوار کند ثواب یک حج در نامه عمل او نوشته میشود و کدام فضل است از این عظیم تر اگر کسی موفق شود در سبیل خداوند و هرگاه سفر راکل بهمدل کند بر روح و ریحان قطعه میگردد از قطع رضوان آنچه قبل حکم شده بواسطه احتجاب کل بوده که بملاحظه های نفع جزئی تعب بر نفس خود و دیگران وارد میآورند و الا اگر بر روح و ریحان میبود آن نوع حکم نمیشد و اسفار اعراب امروز شاید است بر آن حکمی که قبل شده چنین کور در جه بدرجه ترقی کنند که کل نتوانند زیاده از یک فرسخ سفر کرد

والله یحفظ من یشاء فی السبیل باذنه انه کان علی کل شیئ حفیظاً

الباب السابع والعشر من الواحد السادس

فی حکم طهارة ما یخرج من النار و عدم فرض التحرز عنه و کذلک الحکم فی الحیوان الذی یطیر باللیل والذی یسمونه بالبابیل. ملخص این باب انکه آنچه صعب شده بود بر کل مومنین از ما یخرج من النار او ما یطیر باللیل او اشباه ذلک بر اینکه باسی نیست ولی از جهت لطافت و نظافت تحرز محبوب بوده و هست مانع از طهارت نمیگردد و در هر حال نظر بر مظهر مظهر کرده که متجنب از سبدء نمائی که در یوم ظهور من یظهره الله ذکر دون طهارتی نمائی که او اجل از این است بلکه قول او مطهر است و در بر شان در مکان طاهره و مطهر بوده و هست و از یومی که اول از برای آن نبوده الی آخری که آخر از برای او نیست در سماء طهارت وارض لطافت بوده و هست و هیچ شیئی او را متغیر نگرداند و آباء او الی آدم و همچنین امهات او صفوة خلق بوده و کمن طهر و طهارت طوبی لمن یدرک یوم القیمة علی طهارة من عنده فان ذلک لهو الفضل العظیم

الباب الثامن والعشرين الواحد السادس

في عدم جواز النظر لاحد الى كتاب احد الا للمتجرين اذا اذنوا بعضهم لبعض او علموا برضائهم

ملخص اين باب انكه اذن داده نشده كه كسى نظر كند در كتاب كسى در هيچ حال چه سر بسته وچه باز چه كتب علميه وچه حسابيه وچه كتب مكتوبه بعضى بسوى بعضى الا بر وقت كه داند رضاى او را يا اذن دهد او را كه آنوقت حلال ميگردد براو واين نهى نشده الا آنكه كل تفحص قميص حيا پوشيده كه اگر درك كنند يوم قيامت را باشجره مقصود سلوكى نگردد كه دون سبيل حيا باشد والله يعصم من يشاء من عباده انه كان على كل شئ وكيلا

الباب التاسع والعشرين الواحد السادس

في ان لكل نفس فرض ان يجيب اذا يكتب اليه ويجيب اذا يسئل عنه وما يتفرع عليه

ملخص اين باب انكه واجب گشته در اين ظهور كه اگر كسى بسوى كسى خطى نويسد بر انكه او را جواب دهد وفضل محجوب نبوده بخط خود يا بخطى كه امر كند وبهمين قسم اگر كسى سئوال كند بر مستمع واجب است جواب بآنچه دلالت كند لعل در يوم ظهور الله كسى از آن نيز احتجاب نكرده درحينى كه نازل ميفرمايد من قول الله الست بربكم كل گويند بلى زيرا كه فرض جواب از براى اينجا شده ولى سرايت ميكند تا منتهى اليه در وجود وهمچنين كتب شبهه نيست كه يوم قيامت كتب او نازل خواهد شد بر كل كسى بواسطه احتجاب خود محتجب نگردد از ردّ جواب محجوب خود كه باجابت كينونيت او خلق ميگردد در ذرّ افئده باقرار بوحدانيت ودر ذرّ ارواح اقرار بنبوت ودر ذرّ انفس اقرار بولايت ودر ذرّ اجساد اقرار بابيت ونزد بر ظهورى مجيبين از صامتين ممتاز ميگردند والا در ظهور قبل كه كل مجيبند مثل انكه امروز ميشود كه در اسلام كسى كلمتين را نگويد وآنچه ما يتفرع بر آن آيات

از ولایت و احکام قرآنیه بلکه متصور نخواهد شد ولی در ظهور بعد صادقین از دون صادقین
باجابت ممتاز میگردند و عبد بصیر آن است که در کل عوالم و مراتب اجابت حق را نماید
اگرچه باجابت بکتاب باشد یا بلسان یا بعمل که این اقوی است و از برکت اجابت آن
نفس کل مأمور شده اند براجابت یکدیگر حتی اگر طفلی گریه کند واجب است اجابت او
بآنچه میشود و همچنین اگر کسی لسان حالش ناطق باشد بر متفرسین لازم است اجابت او
و همچنین اگر مقاعد آن محل اجابت باشد یا ظهورات دیگر که نفس بصیر خود ادراک میکند واجب
است اجابت او تا آنکه هیچ نفسی در هیچ موقع سبب حزنی مشاهده ننماید لعل در یوم قیامت
که ابصار قلوب نمی شناسد محبوب و مقصود خود را الا من شاء الله براو من حیث لا یعلم
حزنی وارد نیاورند که یک دفعه بامثت به آنچه مرتفع شود و او شئون ما یرتفع علی الدین
محتجب مانده باشد چنانچه در هر ظهوری هر که محتجب میماند همین سبب میگردد او را ولکن
الله یهدی من یشاء بفضله انه کان علی کل شیء محیطاً

الباب الاول من الواحد السابع

فی تجدید الکتب اذا انقضی علیها اثنی و ثلاثین حولاً و محو ما کتب من قبل او انفاقه الی احد
ملخص این باب آنکه در هر ظهور خداوند دوست میدارد که کل شیء جدید شود از این
جهت امر فرموده که در هر دویست و دو سال یک دفعه هر نفسی ما یملک خود را از
کتب مجدد کند بانیکه دریاء عذب ریزد یا آنکه نفسی عطا کند لعل عین عبدی بر حرفی نیفتد
که کره از نظر او در داشته باشد لعل در یوم قیامت شجره حقیقت ظاهر حرفی را نبیند بر
صورت غیر محبوب لعل روح آن هم در ظل آن غیر محبوب واقع نگردد زیرا که هر حرفی که نوشته
میشود هفتاد هزار ملک براو موکلند و همچنین حین محو که حفظ میکنند او را و اگر امر در نظر نگیرند

Provided by the Afnan Library

در ارض می بینی که یک حرف از قرآن را چقدر از نفوس حافظ هستند که احصا نتوان نمود
و هر حرفی که بر صورت محبوب نوشته شود ملائکه دوست سیدارند که نظر بر او کنند بل در
هر شیئی چنین مشاهده کن و همچنین برعکس و در بیان هیچ شیئی را خالی بر کن الا بر طبق صنع و کمال
لعل یوم قیامت نظر محبوب خود بر او افتد و دون حبّش شاهد نگردد بر خلق خود که نظر
کل الی نظر او است و کم شیئی بخواهد که در یوم قیامت لایق نظر شجره حقیقت گردد
بلی اگر شیئی که فوق ارض مثل آن نباشد آن شیئی است که لایق شده از برای آیه لیس کمثله شیئ
و کل خواهند کرد بیانهای خود را مجدّد ولی مراقب بوده نزد ظهور شجره حقیقت از برای ارض
که مشرق گردد که بآن در یوم ظهور مستزرق و متلذذ شوند که ما قبل ذریعه بوده از برای آن ظهور
و آیتی بوده از برای وصول بآن مقصود و هیچ نفسی نیست که یک کلمه از کلمات بیان را نزد او
با ایمان بالله و احسن خط الّا آنکه واجب میگردد از برای او آنچه محبوب او است عند الله و
مراتب خطوط مراتب اسم واحد است اوّل خط ابهی و آخر اعلی و ما بینهما بدرجات ذکر و گویا شنیده
میشود در ظهور که صاحبان ادراک بهم میرسد که نورزده قلم را شیرین نویسند ولی کمال در یکی
بهتر از اقران است و استکمال در کلّ علوّ کمال است اگر مقرون گردد برضای محبوب
ازل و مقصود لم یزل والّا امروز دیده میشود که کتب مالانهایه در اسلام با احسن خط نوشته شده
ولی آثاری که مثبت حق و نافی دون میگردد که کل کتب قبل اگر در نزد یک حرف اوّل
او ن اقرار بایمان نکنند قبول نمیگردد از ایشان کینونیّت ایشان و چگونه حسن کتابت
انهار سد و حال انکه آن آثار مثل بحر معطل و قصر مشید مانده و جمال او نزد اهل افئده
احسن از جمال مذکور باسم جمال است و هنوز شنیده نشده که کتاب قیوم اسماء بعدد
نفس قیوم که عدد اسم یوسف علیه السلام است بر استحقاق خود نوشته شده باشد و

وحال آنکه از بدء ظهور تا امروز چقدر کتبها نوشته شده که دون ایمان باو ثمر نبخشد و در وقت ظهور من یظهره الله همین قسم کل محتجب خواهند بود الا من شاء الله کمال دقت نموده که بعد از ظهور نوشته نشود الا آثار آن شمس حقیقت که نوشته کتب حرف از آن اعظم تر است از نوشتن بیان و آنچه در ظل آن نوشته شده نظر کن در بدء قرآن که اگر در یوم ظهور رسول الله کسی یک حرف آنرا مینوشت حکم ایمان براو میشد اگر مؤمن باو بود ولی اگر کل انجیل و آنچه در دین عیسی ع انشا شده در ظل انجیل ثمری نمی بخشید از برای او این است جوهر علم اگر توانی درک نمود و خواهی درک نمود بصیر شو که محتجب نمانی که هیچ شیئی در آن ظهور محجوبتر از آن نیست که آثار او را باحسن خط نزد او حاضر کنی بلکه فرض شده بر کل که آنچه از آن مبدء جود مشرق میگردد کل مومنین بیان داشته باشند زیرا که او است بیان آن زمان و بر اعلی نحوی که در بیان متصور است هر که تواند تمام نموده و در نزد آن شمس حقیقت حاضر نماید که کل مسئول عنه از این بوده و هستند چه خوب صنعی است چاپ از برای ارتفاع کلمات او و نشر آثار او اگر توانند در یوم ظهور نصرت کرد دین خدا را و اگر مثل امروز هستند که هر کس در بیت خود محتجب لا یکلف الله نفسا الا بعد ان یقدر و لتوکلن علی الله ثم یوم القیمه بآیات الله توقنون

الباب الثانی من الواحد السابع

فی الّذینه حیث ینبغی ان لا یعمل احد من عمل الا و یقولن بلسانه انی لا قوم من اوا قعد لله رب السموات و رب الارض رب کل شیئ رب مایری و مالا یری رب العالمین و ان یقره بقلبه یجزی عنه مخص این باب آنکه هیچ علی عمل نمیگردد الا آنکه لله واقع شود و از این جهت امر شده که هر عاملی حین عمل گوید انی لاعلن هذا لله رب السموات

رب الارض رب مایری و مالایری رب العالمین و اگر در قلب تلاوت کند مجزی است
ازاو ولی لله واقع نمیگردد عمل مگر انکه معرفت بهم رسانند بشجر حقیقت که این آیه آیتی
است از آیات او و بآیه او در نفس خود از او محتجب نگردید در یوم قیامت چنانچه در
قرآن هر کس عامل از برای رسول الله ص و حروف حی او بود عامل از برای خدا بود و
محبوب نیست که کسی عملی کند از برای کسی الا انکه لله کند و لله نمیشود الا انکه از برای آن
ظهور کند امروز عبادی که در انجیل عاملند کل از برای خدا میکنند با مر عیسی ع اگرچه
تا قبل از روز رسول الله ص لله بود ولی حین ظهور لدون الله میشود بلکه در آن ظهور باید
از برای رسول الله ص کند که آن وقت لله ثابت میگردد و همچنین عبادی که در بیان
عاملند از برای خدا و این آیه را میخوانند اگر در یوم ظهور من یظهره الله از برای او
عمل کردند لله کرده اند والا باطل میگردد که گویا هیچ عمل نکرده اند این در صورت
اصل دین است دیگر فرع آنرا خود اخذ کن و شئون دنیائی که باید لله شود خود
ادراک نما مثلا خدا تناول مینمائی و قصد میکنی که از برای خدا میکنی و حال انکه از شجرهٔ
که مدل علی الله بست محتجب هستی که این آیه که در نفس تو است از آن شجره مشرق گشته
و راجع باو میگردد و در ظهور اخرای آن و گاهست که خود از او منع میکنی آنچه از برای
او در نفس خود میکنی و همین قسم کل شئونت را مشاهده کن در دنیا که میگوئی از برای او است
و از او محتجب هستی و همچنین شئون دین را ملاحظه کن تا بجو هر کلمه توحید منتهی گردد اگر در
یوم ظهور من یظهره الله از برای او عمل کردی لله کردهٔ چه گفتن لا آله الا الله باشد و
چه آب خوردن والا اگر از برای او نکنی اگر لا آله الا الله بگوئی در نار میروی و اگر
آب بیاشامی شراب دون جنت آشامیدهٔ از این علم جو هر بسیط است که حین ظهور

رسول الله حکم شد که کل الی الله دون الله عالمند اگرچه کل بکتاب خدا و رسول او در زمان خود مؤمن بوده و الآن هم هستند که ظاهر است شر آن این است که همان مطلع از یوم آدم همان رسول الله هست و کل کتب منزله قرآنی است که بر او نازل شده که در حقیقت از ظهور قبل محجوب مانده و از کتاب او چونکه نشناخته که این همان است که در ظهور بعد ظاهر شده حال هم اگر عمل کنی لله در بیان و خارج نگردانی از حروف واحد و کل را قائم بحروف اول نبینی بلکه در آنها غیر از ظهور او ظاهر نبینی در لیل الیل لله عامل بوده ولی حین ظهور من یظهره الله اگر کل اعمالت از برای نقطه کنی که الی دون الله میشود زیرا که نقطه بیان آن روز همان من یظهره الله است نه دون آن و همچنین حروف حیّ همان حروف حیّ او است که تو از برای آنها عامل بوده چگونه میشود وقتی که ظاهر میشوند عامل نیستی این است که در نزد هر ظهوری خلق کثیر بگمان انکه لله میکنند غرق میشوند و الی دون الله میشوند و خود ملتفت نمیشوند الا من شاء الله ان یهیّء که اگر نفسی نفسی را هدایت کند بهتر است از برای او از اینکه مشرق تا مغرب را مالک شود و همچنین از برای مهتدی بهتر است از کلّ ما علی الارض زیرا که بهدایت بعد از موت داخل جنّت میگردد ولی ما علی الارض بعد از موت آنچه مستحق است بر او نازل میشاید این است که خداوند دوست میدارد که کلّ را هدایت کند بکلمات من یظهره الله ولی نفوس مستکبره خود مهتدی نمیشوند بعضی باسم علم و بعضی بعز و برفعتی شیئی محتجب میگردد که در نزد موت هیچ نفع نمی بخشد او را کمال دقت نموده که از صراط احد من الخلق واو ق من الشعر بهدایت هادی کل مهتدی گشته لعلّ آخر از اول عمر تا آخر لله میشود یک دفعه الی دون الله نشود و خبر نشوی والله یهدی من یشاء الی صراط حق یقین

الباب الثالث من الواحد السابع

فی ان اداء الدین واجب فوری ملخص این باب انکه قرض دادن بمؤمن عند الله محبوب بوده وهست وهمچنین ادای قرض که واجب است واجب است نزد خداوند ازهرچیزی اگر تواند رد نمود وفصل در آن جایز نیست وثمرهٔ این حکم انکه بهمین قسم آیات تسبیح وتحمید وتقدیس وتوحید وتکبیر وکل شئون دین مظاهری است که حقیقت عطا فرموده بخلق خود درحین ظهور او رد او واجب از کلمه توحید گرفته تا منتهی الیه شئون تحمید که اگر کسی فوراً درحین ظهور رد کند قرض خود را چیزی از آن منقوص نگردد الا آنکه بهتر از آن در آفاق وانفس مشاهده نماید چقدر بعید است نفسی که حق نفسی را رد ننماید چگونه است حق الله که عبد بآن مؤمن شود ولی درحین رد اظهار ایمان خود کند از مدین دین ومعطی آن بآن محتجب ماند این است حد خلق اگر بهمین بقین نظر کنی والله یحکم بالحق وانه هو خیر الفاصلین

الباب الرابع من الواحد السابع

فی التخلیص ملخص این باب انکه اذن داده شده در هر حولی که عبد تخلیص نماید نفس خود را که بدء آن از اول لیل واحد است تا غروب یوم واحد ختم شود و تنقیص وتضاعف در او نبوده ونیست ومراد از آن انکه بیک اسم از اسماء الله متلذذ شود ودرحین التفات اسم دیگر اذن داده نشده وحین نسیان باسی نیست لعل یوم قیامت ببرکت این عمل توانه باسم واحد تصدیق نمود واز بدایت او محتجب نگشت وگویا دیده میشود که شجرهٔ حقیقت ظاهر که مبدء کل اسماء وامثال است ولی مکلف بجز تخلیص تخلیص خود محتجب زیرا که این از برای وصول باو است واگر بهمین محتجب میگردد

مثل انکه نزول فرقان و دین اسلام که اصل آن معرفت الله است تا منتهی شود بآخر مسائل فروعیه وضع آن از برای معرفت شمس حقیقت است درحین طلوع آن ولی ببین که بر نفسی یکی محتجب شده چنانچه امروز می بینی و از مقصود که ثمره کل است بازمانده و ملتفت نیستند و درحین عدم التفات حجة الله بر کل بالغه بوده و هست زیرا که اگر تدبر نمایند بهمان حجتی که مدین بدین اسلام شده بهمان توان تصدیق حق نمود اینکه می بینی از اول عمر تا آخر بدین خود عمل میکنند و خطور دون حق در حق خود نمیکنند بحجت آن است که ممتحن نمیگردد و حجت درمیان ظاهر نیست والا بهمان کلماتی که صدر اسلام و ظهور شمس حقیقت گفته میشد میگوید همان نفس چنانچه در بلوغ و کمال دین اسلام که ظاهر شد مقصود بهمان کلماتی که خود تعجب می نمودند که چگونه میشود کسی آیات خدا را بشنود و بگوید گفتند این است که مایل از روی بصیرت در برشان کم بوده و اگر چون در این دین ترقی میشوند در آن اظهار ایمان میکنند و خدا دانا است که خلوص در چه نفس است و بصیرت در چه نفس والله یخلص الذین آمنوا بالله و آیاته عن ذکر دونه انه قوی متین

الباب الخامس من الواحد السابع

یوم ظهور الشجره لن یحل لاحد ان یدین بدین الذی قد دان به قبل ظهورها و اذا سمع فلیحضر حتی یامره بما شاء و ان قبل ان یحضر فلیعمل بما عمل من قبل ولکن حین ما حضر لینقطع عنه کل الدین الا ما یامر به محض این باب انکه آنچه سبب نجات میگردد عرفان ظهور است و همچنین بر عکس و دین خداوند در نزد هر ظهوری او امریست که از قبل او نفس آن ظهور ظاهر میگردد نظر کن از آدم الی خاتم که مومنین بظهور قبل اگر بظهور بعد مومن میگشتند حکم ایمان بر آنها می شد والا فانی میشد آنچه از برای ایشان بود قبل و

همچنین در نزد ظهور من یظهره الله کل دین اتباع او امر او است زیرا که رضای خداوند عزوجل ظاهر نمیگردد الا برضای او و بعد از ظهور وقوف بر آنچه از قبل بوده ثمر نمیبخشد دقیق شو در امر دین خود لعل در یوم قیامت توانی نجات یافت از فرع آنروز که آنروز زمانی است که حجت خداوند ظاهر است بر خلق او فلتستغن فی حین الظهور لا قبل ذلک و لا بعد بذا ان انتم تعلمون ان تتفقون

الباب السادس من الواحد السابع

فی عدم جواز اخذ اسباب الحرب و آلاتها الا فی حین الضرورة او وقت الهجوم الا الذین هم یصنعون ملخص این باب انکه اسبابی که نفسی از نفسی خائف گردد محبوب نیست عند الله الا در یوم اذن یا از برای عبادی که بصفت آنها مشغولند و همچنین لباسی که سبب خوف نفسی شود داخل جنت نمیگردد سزاوار است بر عبد که مراقب باشد که امری که سبب خوف نفسی باشد از او صادر نشود لعل در یوم قیامت کل بر شکل انسانیت و شئون لایقه بآن باشند لعل عین شمس حقیقت بر شئی شاهد نگردد دون رضای خود را زیرا که نمیدانی تو از جوهر وجود خود محتجب میشوی و چه بسا راضی میشوی که باشد باغیرت خود که هیچ ناری از نفس احتجاب او عظیم تر نبود، و نیست منظر کن نفسی که غیر از راسخ در علم کلام او را نتواند فهمید که ائمه هدی باشند در جبلی ساکن گشته که یک کلمه لغت جنت که لسان عربی است نتوانند از اهل آن تکلم نمایند چگونه که بفهمند بمثل که در حق جوهر وجود چه میشود قسم بذات مقدس الهی که اگر کسی ملتفت شود فی الحین بنظر میگردد و علم کل باین اشد اخذی است من الله ایشان را که با کسی که در شمار شان باد میشمند و باد متوجه و بدد کل از او بوده با مراد و مقصود کل بسوی او است با مراد این نوع دار شود ولی نفوس مومنه احصاء میکنند اخذ حق را که از برای لقائی که کل از برای او خلق شده

حال این نوع وارد آید که در جائی ساکن گردد که یک اهل فؤاد نباشد که او را ببیند الا من شاء الله و از این جهت است که حرام شده در میان اقران نفسی با غیر سنخ خود و برعرفی که کل بر او ظاهر شد بر کل است لاحظه ان علما در سلسله خود و حکام در سلسله خود و تجار در سلسله خود و سایر کسب در حد سلسله خود تا انکه هیچ نفسی نه بیند غیر جنس خود را زیرا که لایق نیست که شمس حقیقت را درک نماید الا عیونی که غیر الله را نبیند چگونه کل خلق توانند درک نمود کمال تراقب را تا آنکه یوم قیامت را درک خواهند نمود و بر جوهر وجود واقع نشود چیزی که در ساحت او مذکور نیست کسی که از لسان کینونیات کلمهٔ شیئی کلمهٔ سبحان الله میشود که با و تسبیح و تقدیس خداوند کرده میشود بلکه ما دون آن نزد ساحت قدس او نفی میشود چگونه لایق که غیر کلمهٔ حب شود یا انکه غیر مقعد عز مشاهده نماید نه این است که در آن روز نشوی و عالم نگردی بلکه مثل آن قیامت را هم مثل این قیامت فرض کن اگر واقع را نمیدانستی ولکن ظاهر را شنیدی که عبادیکه ریاضت کشیده و ما علی الارض را پشت پازده از فضل او بعرفان او واصل گشته هر آینه چنین نفسی را لایق که در مثل چنین جبل ساکن این بر نهج ظاهر است والا اگر نظر بواقع کنی که شب و روز غیر او مذکور نیست نزد تو در علو فؤاد تو و آنچه میکنی با و میکنی و از برای او و حال این قسم متحجب میشوی فلتقن الله ربکم الرحمن عن کل ما یحزن به الانفس ان یا عباد الله کلکم اجمعون

الباب السابع من الواحد السابع

فی بیان لمن یدرک من لطیفه الله ان یسئل من فضله ان شاء و من علیه فلیشرفن مقعد مبرات

تحلیه ملخص این باب انکه همین قدم که کینونیات کل وجود با لنسبه بیش وجود مثل شبح در مرآت است کذلک مشاهده کن حد کل شیئی را و بدانکه هیچ نفسی عند الله و عند اولی العلم

اعزاز شجره حقیقت نبوده و نیست و از انجائی که ظاهر میشود بر صرف ربوبیت و کل نتوانند چونکه نمی بینند واقع را از برای او ساجد شد امر شده در یوم قیامت که بوم ظهور او است کل از فضل او طلب نمایند آنچه سبب عزا ایشان گردد لعل از ثمره وجود که لقاء او است کل محروم نگردند زیرا که غیر از این سبیل از برای کل نیست و نه این است که نظر باقتران کنی زیرا که اگر کل ما سوی الله آنچه که از قبل خلق شده و آنچه بعد امکان دارد باین نوع عز ثمره وجود خود را اخذ نمائی هر آینه معادل نمیشود با تسع تسع عشر عشر آنی از او زیرا که شیئیت کل از او است چگونه توان قرین ذکر نمود ذکر او را بذکر دون او و همچنین در کل شئون این سر حقیقت را جاری کن تا انکه از مبدء کل خیر محتجب نگردی اگرچه این امر اعز است از هر شیئی ولی اگر ظاهر شود آن با قدرت که تواند درک نمود چنانچه عبادی که باسم نقطه قبض عزت را پوشیده نتوانید چگونه میشود در حق او توانید درک نمود این از برای این است که اگر بغیر آن ظهور ظاهر گردد لعل هیچ نفسی از ثمره وجود خود محتجب نگردد والله یمن علی من یشاء من عباده انه کان ذا فضل عظیما

الباب الثامن من الواحد السابع

فرض علی الکل ان یکتب من مطلع شهر الی شهر آخر واحدا فی واحد مما یحب من اسماء الله کلمة اکبر او اعظم او اظهر ونحوه وقد اذن ان یکتب من اول العمر الی آخره ثم یکتب ما فات عنه وان مات فعلی ورثته ان یکتبوا له مما قضی علیه من العمر لمحض این باب انکه بر هر نفسی امر شده در هر شهر یک واحد در واحد پر کند وحساب آن از حین انعقاد نطفه او است تا حین قبض روح او و اگر از او فوت شود بر ورثه او است وثمره آن انکه لعل در یوم ظهور شجره حقیقت کثر نکند مؤمنین باو را زیرا که کینونیات

افنده ممتد است من اللّه باین اسماء وهمین قسم که ذکر کردم مدد شیئی را سبب میشود که کم بر به رسد
و سبب دخول آن در واحد قیامت گردد و در این کور ثمر آن اینکه کل واحد اول مکثر گردد
تا آنکه پر شود سماوات و ارض و ما بینهما از آنکه در یوم ظهور کل نبود در آن واحد الا این واحد
را بنحو اشرف که قدم یکی بر صراط نلغزد که اگر همین واحد را در حین ظهور واحد قرآن میدیدند
احدی از مسلمین از صراط منحرف نمیشد و کل این واحد بدرجاتهٔ منتهی میشود بواحد اول کل عالم را
واحد واحد کن و مدد هر درجه تحتی را از درجه فوق قرار بده تا آنکه رسد بیک واحد همان
واحد اولی است که کل مکلفند بمعرفت آنها و در آن واحد مبین الا واحد بلا عدد که حرف
اول باشد تا آنکه نبینی در مرایا الا طلعت شمس وحده را این است جوهر توحید و سر تجرید
گویا دیده میشود که سر واحد جریان هم میرساند تا آنکه در کل شیئی جاری میگردد حتی عدد قلم
در قلمدان عدد واحد میشود که مظهر نقطه در بین اقلام بهاء کل را دارد و اگر کسی جاری کند
و در بهاء واحد اول بهاء کل را قرار ندهد نشناخته است واحد اول را و حق او را در صنع او
عطا نکرده مثلاً اگر بهاء یک قلم نوزده مثقال فضه باشد باید بهاء هیجده قلم هیجده مثقال باشد
و بهاء آنرا بهاء کل واحد قرار دهد که کل ممتد از هستند این است که در بعث آن بعث
کل ذکر میشود و در حشر آن حشر کل و در عرض آن عرض کل و در جزای آن جزای کل مثل
آنکه امروز می بینی در اسلام آنچه هست مدد دین باسم محمد ص و مظاهر او و ابواب هدی
است و همچنین در دنیا کل بایشان مستمدند این است که کل اعداد متکثره باین واحد قائمند
و آن واحد بواحد اول که بلا عدد است قائم و او بنفسه باللّه عزوجل قائم و بعد از رتبه واحد
اول مراتب بلا نهایه هست از برای رتبه واحد که غیر اللّه احصا نتواند نمود واللّه
یخلق ما یشاء و یکثر واحد الاول کیف یشاء بامره انه کان علی کل شیئ قدیرا

الباب التاسع من الواحد السابع

فرض علی کل ملک یبعث فی ذلک الدین ان یمشی بنفسه علی ابواب خمسة قبل التسعین وبیتا علی ابواب التسعین محض این باب انکه هر صاحب ملکی که در بیان مرتفع گردد سزاوار است دو بیت بنا کند باسم من یظهره الله ومحل قرار خود قرار دهد وعدد ابواب اول از نود و پنج متجاوز نشود وثانی از نود تا انکه سر حقیقت در رتبه جاء هم سرایت کرده باشد کرسان کینونیت او که کاهی ظاهر او است ناطق گردد که لله است ملک السموات والارض وما بینهما لعل در یوم ظهور از شهادت طین کمتر شهادت ندهد در حق او واز او منع نکند آنچه از برای او است که شبهه نیست که موت کل را درک میکند واگر برایان ونصرت او رود اسم خیر او میماند الی یوم القیمة وتا حال که شنیده نشده در ظهور حقیقی چنین صاحب ملکی بین خود عامل بوده باشد والا مثل بان زده میشد والا از یوم آدم تا ظهور بیان آنچه صاحب ملک بوده در هر ملت باسم ظاهر در آن ملت من الله کرده آنچه کرده مکرر بعد در ظهور من یظهره الله مایه افتخار را مکان عصر او بردارند که اسماء ایشان الی یوم القیمة بخیر ذکر شود عند الله والا خواهند رفت مثل آنچه از آدم تا امروز رفته وهنوز یکی در یوم قیامت پیدا نشده که ضرب المثل شود والا کل در ملتی که هستند علی ما هو فیه لله عامل بوده اند ولی چه ثمر که در یوم ظهور بشجرهٔ حقیقت که آیات الله او را قی است از شجره محبت او محجوب ماند چنانچه در عصر ظهور بیان انقطاع او بجائی رسیده که بگمان اینکه حق نزد کسی است تفویض نموده باو وکسی که ما علی الارض ونفس او باسم او میکنند آنچه میکنند ظاهر است که در جبل ماکو ساکن نموده ثمره این حکم انکه لعل یوم ظهور بشجرهٔ حقیقت مثل این بیت مکرر شده باشد لعل بیت او واقع شود نه این است که در بدء ظهور محبت او بالغ نباشد بلکه بحدی که خداوند منقطع بیان

عطا فرموده تا امروز بر یک احدی از اولین ظاهر نشده که کسی در کتاب خود آیات الله را
نویسد و فرستد که بیک آیه آن حجت بر منزل علیه بالغ گردد و جواب هر نفسی را که خواهد
بلسان آیات من عند الله نازل نماید زیرا که در ظهور فرقان کر - هر ظهورات قبل بوده
مخاطب غیر رسول الله نشده و بر کسی آنحضرت نازل نفرموده آیه بخود کتابت بلکه اگر نازل
فرموده بلسان اعراب مصطلحه آن زمان بوده و با وجود ظهور این نوع حجت و تمامیت
نعمت بین چه واقع شده و حال انکه این همان کلامی است که بیک آیه آن کل مومنین عمل
میکنند و اگر ما علی الارض عامل شوند لایق بلکه اگر قیامت برپا نشود و کل عامل باشند
متحمل ولی نازل میشود بر قلوبی که ناظر بسر وجود و جوهر دلیل در مبدء شهود نیستند و ملتفت
نمیگردند و فی الحین لله ساجد نمیگردند و حال انکه این همان است که لو انزلنا هذا
القرآن علی جبل لرایته خاشعا متصدعا من خشیة الله قبل در حق او نازل شده و بعد نفوسی
که میشنوند و سجده نمیکنند نازل شده چنانچه نص آیه شریفه است و اذا سمعوا آیات الله
لا یسجدون و با وجود این خطور دون ایمان در حق خود نمیکنند و حال انکه بقدر حکم جبل در
حین خشوع عند الله بآن نمیشود و حال انکه شبهه نیست که آیات بعد اعظم تر است از آیات
قبل بما لا نهایة لها بها منتها الیها اگر کل مومنین بیان در حین استماع یک آیه ساجد شوند
و گویند بلی و خطور لا بر قلب ایشان نکند لایق است که گویند از مومنین بآن هستند زیرا
که همان آیه ایست که الست بربکم بر کل میخواند و کل اعمال از برای رضای او بوده و
آن وقت اخذ ثمره و امتحان صادقین است قسم بخداوندی که وحده وحده لا شریک له
بوده و هست که اگر نفسی در مشرق باشد که کل بیان را در لوح حفظ او بین عینی خود بیند و
با نچه که در امکان ممکن است با علی درجه فضل و تقوی رسیده باشد در کتاب آن نفس

حقیقت براو نازل شود نهج آیات که عجزاورا باو نمایاند نزد خود اگر بقدر طرف عینی صبر کند
در پیش خود و نگوید بقلب خود ولسان خود هذا من عندالله لاریب فیه انا کل بالله و آیاته
موقنون قدر خردلی عندالله حکم ایمان براو نشود و ازبیانی که حفظ داشته و عامل بوده
مرجوی باو نفع نبخشد و نظرت توحید در او نبوده که کلام محبوب خود را نشناخته که اگر قلب
او ن جبل میبود باید از خشیة الله متصدع گردد و حال انکه این حکم در درجه قبل او است
که در قرآن باشد چگونه است و آیات او ن که نزد منزل آن چنین نفسی ابعد تر از جبل
میشود و خود در نزد خود عدل از برای خود نمی بیند در تقوای خود که بیان را حفظ داشته باشد
و حال انکه متصور نمیشود که چنین نفسی بعجم رسد که کل بیان را تواند حفظ نمود یا بکل عامل بود
این بر صورت امتناع مثل ذکر شد که کل خلق حد خود را در نزد آن ظهور دانند و از جبل خود
را سخت تر نگیرند و بگمان خود بهر وقت ذکر محبوب خود را می شنوند مثل بحر رقت میکنند
ولی جائی که باید خاضع شود که اجابت کینونیت او خلق میگردد و کانه لم یسمع میشوی ای
اهل بیان مراقب خود بوده که مفری نیست کل را در یوم قیامت و طالع میشود بغتة و
حکم میکند بر آنچه خواهد ادنای وجود را اگر خواهد اعلی میکند و اعلای وجود را ادنی میکند چنانچه
در بیان کرد اگر مشیت شوی و غیر از او کسی قدرت ندارد بر این و آنچه کند همان میشود
نه این است که نشود چنانچه هیچند رکه رسول خدا ص خواست امیرالمؤمنین علیه السلام را
ولی خود گرداند اگرچه کردند آنچه کردند ولی ثابت شد حال هم همین امری که اراده کند ثابت
ثابت میگردد زیرا که همان امری است که دین قبل باو ثابت شده و بعد هم باو ثابت
میشود و غیر الله صاحب امر واقعی نبوده و نیست و کل بامر او عاملند اگر طبق امر او عامل شوند
والا که محل حکم نمیگردد والله یرفع من یشاء من عباده انه کان علی کل شیئ قدیرا

الباب العاشر من الواحد السابع

فلتحرز ان کل نفس بهیکل اسم المتغاث فی حین تولده و لا یمنعنی لاحد ان یتمسک
ملخص این باب انکه در اسماء الله هیچ اسمی تعادل نمیکند عدد آن با اسم متغاث و
آن اعلی ثمره اسماء است که بنهایی الیه ظهور رسیده و در آن ظاهر نیست الا واحد اول و
در واحد اول نیست الا واحد اول که در قرآن رسول الله هست و در بیان ذات حروف تسع
و قبل از قرآن عیسی ع بود و بعد از بیان من یظهره الله اعراش در ظهورات مختلف ظاهر میشود
و الاستوی بر اعراشش که معرّی از حدّ حدود است همان مشیت اولیه است که اعراش
او را متغیر نمیکند و هیچ اسمی اعلی عدداً از اسم متغاث نیست در رتبه اسماء و بر عدد اللهم که اعداد
طرح کنی واحد آبعد واحد عدد اسم احد ناقص میشود و اگر با الف و لام حساب کنی اسم متغاث
را عدد اسم حی زائد میآید و در یوم قیامت منظر آن ظاهر شده که مدلّ بوده علی الله از این جهت
امر شده که کل از حین انعقاد نطفه محرز کنند آن هیکل را بهیکلی که عدد اسم متغاث در آن باشد زیرا
که از مبدء ظهور تا ظهور آخر خدا دانا است که چقدر شود و لیکن زیاده از عدد متغاث اگر
خدا خواهد نخواهد شد و در کور قبل آن بدء و عود آن در اسم اغفر شد بنقص عدد اسم هو در بیان
خدا عالم است که تا چه حدّ رسد زیرا که در این معیاری نیست زیرا که فاصله بین انجیل و
فرقان بالف هم نرسید زیرا که شجره حقیقت در هر حال ناظر است بخلق خود هر وقت که بیند
استعداد ظهور را در مرایای افئده مبیّنین بیناساند خود را کلّ باذن الله عزّ و جل زیرا که از
برای او حرکتی و سکونی نبوده و نیست الا بالله عزّ و جل ثمره آن اینکه کلّ اسماء چون
طائفند در حول اسم الله و کمال کل اسماء ببلوغ این اسم است لعلّ کلّ نفوس در بیان
ببلوغ نائل بر سند که در حین ظهور حقیقت توانند شمس حقیقت را درک نمود و طائف حول او گشت

Provided by the Afnan Library

دمراقب باشند که از آن عدد تجاوز نکنند که اگر بآن حد رسد نفسی در بیان وشئونی که ظاهر شده شجره حقیقت بر او است رجوع بسوی او اگرچه یقین نماید بعلل از نار نجات یابد باین فضل وهیچ فضلی در بیان از این اعظم تر نبوده و نیست اگر قدر دانند وخود را از نار من یظهره الله نجات دهند و در ظل نور او ساکن شوند زیرا که ظهور او مبدء خلق کینونیات است در آن آنده بعد از تمامیت آن اجساد قبل از ظهور او وهمین قسم که در یکی دو هزار و یک اسم نوشته شود کافی است در تحرز لعل باین سبب از ظاهر در اسماء محتجب نماند و غیر الله نبیند وشاهد نشود الا برضای محبوب خود فلتحرزن انفسکم لئلا یرکم ثم باسمائه الحسنی کلها فان له الخلق والامر فی ملکوت السموات والارض وما بینهما لا الا هو العزیز المحبوب

الباب الحادی والعشرین من الواحد السابع

فی عدم جواز الصعود علی المنابر والامر بالجلوس علی الکرسی

محض این باب انکه نهی شده از صعود بر منابر وامر شده استواء بر اعراش یا سریر یا کرسی تا انکه کل از نشان و قبر برون نرفته واگر محل اجتماع است بر تختی کرسی گذارده که کل توانند استماع نمود کلمات حق را وثمره آن اینکه لعل یوم ظهور حق کسی با شخار تعلم نزد آن مبدء علم متعلم گردد وچه بسیار عظیم است این امر زیرا که علم او غیر نفس او نیست و راسخون در علم که ائمه هدی هستند غیر ایشان کلام او را نتوانند درک نمود چگونه توانند کل که تعلم اختیار نمود بلکه هر علمی که مایقع علیه اسم شیئی است از برای عرفان کلام او خلق شده ونزد او نیست الا جوهر وجود واین کلامی هم که می بینی ابداع آن میشود در صقع آن بنفس آن والا مقام ذات او اجل است از ذکر اقتران بحروف وهیچ لذتی اعظم تر در امکان خلق نشده که کسی استماع نماید آیات آنرا وبفهمد مراد آنرا ولم وبم در حق کلمات آن بگوید ومقایسه با کلام

غیر او گفته همین قسم که کینونیت او مظهر الوهیت و ربوبیت است بر کلشی همین قسم کلام او مظهر الوهیت و ربوبیت است بر کل کلامها که اگر آن انسانی می بود متکلم هر آینه میگفت انّنی انا الله لا اله الا انا و ان ما دونی خلقی ان یا کل الحروف ایای فاتقون و حال انکه میگوید بلسان کینونیت خود آنچه گفت و می شنود آن را کل شیئی که اگر این نبود چگونه در نزد هر ظهوری کل کتب سماویه قبل باید باو مؤمن گردند چنانچه نفوس مؤمنه بآن کتب باید بآن مظهر نفس مؤمن گردند و از این است که بیک آیه واحده حجت او بر کلّ ما علی الارض بالغ است بر هر ذا لسانی بلسان او که اگر امروز یکی از امت آدم باشد بآن عرض کرده میشود یک آیه واحده بمثل انکه عرض کرده میشود بر اوّل من آمن بالبیان و بآن گفته میشود که کل ما علی الارض عاجزند از اتیان باو اگر فی الحین تصدیق نمود که تصدیق خدا کرده زیرا که اصدق از او نیست در قول و اگر الیوم از باب تأمل نمود و یقین نمود بکلام خداوند بر او است که بر ما علی الارض عرض کند همینقدر که عجز کل را دید و حال انکه می بیند باید رجوع کند و تصدیق کند خداوند را بر قول او و از حین استماع تا انکه بدرجه یقین نرسیده در نار حجاب بوده و اینکه کل میگویند یا اصدق الصادقین در حین ظهور اگر تصدیق شجره حقیقت را نمودند و در حین تلاوت آیات آن تأمل در تصدیق او نکردند یا اصدق الصادقین گفته اند والّا عمل ایشان مکذب قول ایشان است زیرا که این اسم اسمی است از اسماء او و نوری است از انوار او که بر او است در صدق کجا توان ذات او را موصوف باین وصف نمود زیرا که اگر صدقی در امکان متصوّر است بصدق او است و حال انکه با علی صوت خود ندا میفرماید کل خلق را که کل میگوئید یا اصدق الصادقین چرا تأمل در تصدیق آنچه نازل میشود دارید این است که کلمه قلم بر دور عالم میگردد الا من شاء الله و کلّ ملتفت نمیشوند اگر بگویند که نشنیدیم آیات را

گشته اند واگر بگویند عبادی که صادق غیر از باتباع قرآن صادق گشته که چنین نیست
واگر بگویند که این آیة آیة الله نیست وکل عاجز نیستند کو کسی که اتیان نموده برفطرت و
حال انکه مثل بحر از آن بحر جود نازل میگردد این است که کل بایمان باو صادق وتصدیق
کلام او ولی امی را که عطا فرموده است بیکی از مظاهر امر خود که اثبات صدق اون میکنند
از او منع مینمایند که اگر منع ننمودند هیچ ظهوری تکذیب کرده نمیشد درحین ظهور این است
که کل باسم او صادق ولی منع آن را از مسمّی میکنند وملتفت نیستند مثل انکه اگر کسی بگوید
شمس در مرآت صادق است بضیاء خود در حد خود ولی در شمس سماء گوئید چقدر محتجب
است مثل رهبان هم در زمان رسول الله ص همین قسم است که باتباع دین عیسی ع او نهار را
صادق میگفتند ولی از شمس حقیقت که کل ادیان حول خاتم او طائف است نمیگفتند وهیچوا ستند
که از صدق شمس در مرآت اگرچه میبود تصدیق کنند شمس سماء را وحال انکه حین ظهور دون
تصدیق رسول الله ص شبهت شمس از انظار مرتفع شد وهمچنین در ظهور بیان ببین وهمچنین در
ظهور من یظهره الله ص دقیق شو که بتصدیق اهل بیان تصدیق او کنی که مثل مثل آنست که
ذکر شد بلکه او را بجود او تصدیق کنی این است معنی اعرفوا الله بالله وبراین اصل کل فروع
آنرا جاری کن وصدقوا الله بالله وحبوا الله بالله واطیعوا الله بالله واتبعوا الله بالله
وهمچنین کل اسماء وامثال را در آنروز شاهده کن وببین امر چقدر دقیق است که اگر حین
ظهور شجره بیان کل ما علی الارض مؤمن بودند بقرآن ودرحین آیه اولی کل تصدیق نمیکردند
او را هر آینه کل عند الله کاذب میشدند وهمان صادق بود ببین امر چقدر لطیف است
امروز میخواهی باشخاصی که مبدء علم او فهم کلمات عبادی است که باو ایمان آورده تصدیق
کنی او را این است که نشاخة محبوب خود را ودلیل سیر کرده والا اگر شناسی کل عالم را

Provided by the Aman Library

اگر لا گوید لا میگوئی واگر بلی گوید بلی میگوئی زیرا که آنچه قبل صدق فهمیده باتباع قول او شده این است که در نزد هر ظهوری اهل آن ظهور یعنی علماء آن ظهور محجب میشوند وحال انکه از ورای امر غافلند که بیک قول لای او کل اینها غیر صادق میگردند مراقب باش ظهور حق را که در یوم ظهور تصدیق اهل بیان تصدیق او نکنی که کل تصدیقهای ایشان در نزد او بیک بلی تصدیق صرف میشود وبیک لا دون آن نظر کن در قرآن که اگر رسول خدا بیک کلمه فرموده بود بر تصدیق طائفه هر آینه امروز کل تصدیق میکردند آن طایفه را بتصدیق رسول الله واگر بعکس بر عکس چه آنها صادق بودند یا دون آن زیرا که مناط شهادت حق است نه شهادت خلق وتصدیق او است نه تصدیق خلق چنانچه کل موعودین باحمد که تصدیق نکردند رسول الله را بقول او کاذب شدند وحال انکه در زمان خود شبهه نیست که صادقین وامثالند که از دین عیسی منحرف نبودند ولی عند الله صادق نبودند که اگر صادق می بودند ایمان برسول الله میآوردند وهمچنین در نزد ظهور من یظهره الله من کل کاذبند الا عبادی که تصدیق کنند او را چه اعلای من علی الارض باشد وچه دون آن زیرا که تصدیق حق بقول او است وکل صادق میگردند باتباع بآن وشبهه نیست که در نزد هر ظهوری خداوند امتحان میفرماید خلق خود را بآنچه که دین ایشان بآن برپا بوده وسبب تقرب اون بسوی خداوند بوده والله یهدی من یشاء الی صراط حق یقین

الباب الثانی والعشرین الواحد السابع

فلا ینبغی من اجل للانسان ان یشرک به شیئا ملخص این باب انکه در هر ظهور حقیقتی هر کس از برای او عامل بوده از برای خدا عامل بوده وهر کس از برای خدا عامل بوده از برای او عامل بوده ودر یوم قیامت که ظهور او است وحروف حیّ او وکل مؤمنین باو

آذن داده نشده اگر کسی علی از برای او کند برانیکه اخذ کند آنچه داب اوست بوده از ذره گرفته تا ذره منتهی نشود زیراکه وجود او از برای او خلق شده چگونه ما یفرع بر وجود آن اگرچه او اجل ازاین بوده وهست چنانچه داب ظهور حقیقت در فرقان و بیان نبوده ولی این حین عباد است وثمره وجود ایشان در یوم معاد والا شبهه نیست که شجر حقیقت در یوم قیامت قبل از ظهور کسی او را نمی شناسد که این حکم را تواند جاری نمود وبعد از ظهور اختلاف نگردد بشانی که باز میسر نشود اطاعت این امر الا از برای مدرکین مگر در ظهور او کل ترقی نمایند که اختلاف واقع نشود در ایمان او ودون آن که آن وقت ثمره بیان از برای ایشان ثابت نگردد آنوقت هم در شئون معدوده چقدر توان احصا نمود از برای یک نفس واحده عمل کردن این نیست الا محض عرفان کل حق خود را والا آن حقیقتی است که در ملک آن هزاران هزار مظهر غنا واستغنا است از برای آن ولی چون رایحه دون توحید در این اعمال میوزد از این جهت نهی شده والله یؤتی الفضل من یشاء من عباده انه کان وسّاعاً علیماً

الباب الثالث والعشرون من الواحد السابع

فیما فرض الله علی کل عبیده ان یکون عندهم تسعة عشر آیة ممن یظهره الله فی ایام ظهوره بخطه

ملخص این باب انکه هیچ چیز نزد خداوند اعظم تر از آیات او نبوده ونیست واگر مقترن گردد بخط شجره حقیقت که اسم الله بر او ذکر میشود مثل انکه آیات الله میگوئی در آن هم شأن الله میگوئی آنوقت اعز از هر شئی عزیز است عند الله وعند اولی العلم ویک صفحه که نوزده آیه باشد بخط آن بر کل اهل بیان فرض شده کانّ آنرا که هیچ جزائی در یوم قیامت معادل با آن نمیکند که اگر کسی کل ارض را مالک باشد وبدهد واخذ چنین لوحی کند بسیار ارزیاده است عند الله وعند اولی العلم زیراکه آن برات نجاتی است من عند الله از برای آن نفس

Provided by the Aman Library

واگر العیاذ بالله دون مقبل باشد برات نازل است تا قیامت دیگر مثل اینکه هرچه دراین ظهور بر مؤمنین وارد شد اعلی ثمره وجود ایشان شد وبآن درجنت مفتخرند وهرچیز بر غیر مؤمنین نازل شد همان حجتی است من الله ازبرای او که بآن درنار مخلد میگردد الا اذا شاء الله چه بحق آن باشد وچه بآثار آن واگر ممکن بود که درآن ظهور این غیر آن شود هرآینه حافظ کل آثار او می بود باحسن خلقی که درامکان فوق آن متصور نباشد ولی چون ممتنع است دیگران اخذ این فیض را خواهند نمود واگر کسی یک آیه از آیات او را نویسد بهتر است از اینکه کل بیان وکتبی که دربیان انشاء شده نویسد زیرا که کل مرتفع میگردد وآن میماند تا ظهور دیگر درآن ظهور اگر یک حرف از آن ظهور را کسی نویسد با ایمان باو ثواب آن اعظم تر است از اینکه کل آثار حقیقت را از قبل وآنچه درظل او انشاء شده نویسد وهمچنین عروج کن از ظهوری تا ظهوری که بالغی ازبرای عروج تو نخواهد بود درعلم خدا چنانچه بدئی ازبرای اون بوده و گویا دیده میشود که کتب آن شمس حقیقت نازل میگردد بر مؤمنین باو واستقبال میکنند حال آنرا اعزاز استقبال عزیزی عزیز خود را وقائم میشوند ازبرای آن ایشانند ارکان دین وشهداء یقین نه مثل انکه از مؤمنین بقران دراین ظهور می بینی که نزد حضور قرآن قائم میشوند واز ثمره حقیقت که منزل او است محتجب مانده اند چنانچه دأب غیر اثنی عشر چنین البته بلی این علل لاجل اعزاز او است که اعزاز منزل او مرتفع شود وجوهر علم نزد اهل آن ظاهر است که اگر کسی درک کند ظهور را اینها مثون مایرتفع براو است ودرک خواهد نمود کل خیر را چنانچه اگر نفسی درصدر اسلام سوره توحید را از کتاب الله می نوشت بهتر بود از اینکه انجیل وکل کتبی که درظل او انشاء شده بود نویسد وهمچنین حین ظهور تا ظهور نقطه حقیقت را سبحان ده لعل از مقصود محتجب نگردی فتبارک خیر خلقه الله اذا اذن الله

بحکم ثم آیاه تشکرون و بدان که این حکم ارتفاع فضل او است والا کسی قابل نیست باستحقاق عطاء او و بر کل سئوال از فضل او است دیر او نیست الا آنچه مشیة الله تعلق گرفته یوتی من یشاء و منع عمن یشاء ولکن الله یوتی الناس کلهم اجمعون اذا هم بالله و بآیاته یوقنون

الباب الرابع والعشرین من الواحد السابع

فی عدم جواز التوبه الا عند الله فی مظهر نفسه فی ظهوره والا فاستغفروا الله شرا عند انفسکم

مخص این باب انکه اذن داده نشده استغفار نفسی نزد نفسی در لیل و در یوم قیامت عند من یظهره الله او ما اذن جایز است والا استغفار باید کرد خدا را در هر حال مابین خود و او که اگر عبدی بآنچه در امکان ممکن است استغفار کند خدا را باز مستحق است باستحقاق کینونیت خود چگونه که برشئون آن رسد نه اینکه استغفار کنی و از انکه از او استغفار میکنی از او محجب باشی زیرا که استغفار از خدا ثابت نمیشود الا باستغفار از مظهر امر که شجره حقیقت باشد و همچنین حروف حی او در یوم ظهور او والا بعد دگشتی اگر استغفار کنی ثمری بخشد از برای تو چنانچه در لیل و نهار میکنی و خود ظالم هستی بر آن کسی که استغفار نزد او استغفار نزد خداوند است زیرا که در امکان سبیلی نیست از برای خلق بسوی خدا الا بابواب واحد که منتهی میگردد بواحد بلا عدد که او دن باشد که کون کل اعداد لانهایه قبل و بعد است و همچنین در هر حرف واحد حرف سین را سزاوار نیست الا استغفار نزد باء و همچنین میم را الا استغفار نزد سین و همچنین صرفا بحرف تا واحد اول تمام شود که آنوقت تکثر آن را نتوان احصا نمود از انجهت امر باستغفار منقطع میگردد والا ظهور قیامت ولی هر نفسی که مابین خود و خدا کند و از حدود و بیان تجاوز نکند خداوند قبول می فرماید استغفار آن را تا حین ظهور و آن وقت قبول نمیشود الا نزد ظاهر بظهور و همچنین کل اعمال و اطوار را تصور کن و قدر دان یوم ظهور را

که کل حول آن طائف میگردد واستقرار الله فی کل حین و قبل حین و بعد حین

الباب الخامس والعشرین من الواحد السابع

فی وجوب السجده عند باب مدینه تیطمن فیها نقطة الالهیه اعطانا من له انه هوا زیز المحبوب

ملخص این باب انکه از انجائیکه کل نفوس از ظل آیات الوهیت و ربوبیت خلق شده همیشه در علو و تعالی

سائرند و چونکه چشم حقیقت نمی دانند که محبوب خود را بشناسند محجب میمانند از خضوع از برای ان و

حال انکه از اول عمر تا آخر عمر باوامر قبل او در دین خود ساجد بوده خدا را و عابد بوده او را و خاضع

بوده از برای آن حقیقت و خاشع بوده از برای آن کینونیت ولی در حین ظهور ان که میشود کل

نظر بخود میکنند و از او محجب میمانند زیرا که او را هیکلی مثل خود می بینند و حال انکه سبحان الله

عن الاقتران مثل آن هیکل مثل شمس سماء است و آیات آن ضیاء او است و مثل کل نور مبین

اگر مومن باشند مثل مرائی است که در آن شمس نمایان شود و ضیاء آن بقدر همان است

این است که امر شده مدینه که آن در آن طالع گردد کل ساجد شوند نزد باب ان و همچنین ارضی که

محل ظهور در آن گردد مثل انکه محل طلوع مدینه قرار میگردد و محل ظهور حصن معروف واجب است که

کل نفوس که در نزد دخول در آن مدینه و در آن ارض ساجد گردند و حین ظهور امر قبل منقطع

میگردد و باذن ظاهر در ان ظهور از نو زنده میشود و اگرچه هیچ شیئی نیست مگر انکه مالله وعلیه او از

شجره حقیقت است ولی نزد هر ظهور می طاعت او در ظهور قبل او ظاهر میشود نه حین ظهور مثلاً

یوم ظهور من یظهره الله خضوع خلق آنرا در نقطه بیان ظاهر میشود چه مبدء ظهور تمام نقطه ظهور را

اگرچه نقطه ظهور بعد اقوی است از بلوغ ظهور قبل ولی چون کل نتوانند احصا نمود این است

که این نوع بیان میشود والا نظر که کنی هیچ نفسی نیست که بسبب اطاعت نکند خالق خود را

و همان خضوع او است از برای شجره حقیقت اگرچه محجب مانده و طاعت او حین عصیان

میگردد در ظهور بعد مثل آنچه که در انجیل حاکی بودند خاضع بودند بقول عیسی ع از برای رسول ع در ظهور قبل او که آن ظهور قبل نزد ظهور بعد مقبول نمیشود و همچنین آنچه امروز در قرآن عمل میکنند از برای خدا خاضع و خاشعند از برای نقطه بیان با آنچه میکنند ولی چون نمی شناسند شمس حقیقت را از این است که از ایمان باو محتجب مانده نه آن است که او خواهد که کل مؤمن باو شوند ولی نجات کل در ایمان باو است و او بنفسه غنی است از ایشان بما سوای خود مثل انکه اگر کل برسول الله مؤمن می شدند خود ایشان نجات می یافتند و الا آن شجره بنفسه همیشه در جنت بوده و هست ای اهل بیان اگر ایمان آورید بمن یظهره الله خود مؤمن میگردید و الا او غنی بوده از کل و هست مثلاً اگر در مقابل شمس الی ما لانهایه مرآت واقع شود تمکن برمیدارد و حکایت میکند از او و حال انکه او بنفسه غنی است از وجود مرایا و شمسی که در آنها منطبع است این است حد امکان نزد ظهور رازل قدری مراقب خود بوده که کینونیات و ذاتیات و نفسانیات خود را در حبّ واحد مرآت نموده لعلّ در یوم ظهور حقیقت بواحد اوّل منطبق گردد و حجاب واقع نشود واحد ثانی یا الی ما لانهایه که این است فضل عظیم و فوز کبیر اگر قدر دانی و الا ثمرات وجود خود را باطل نموده اید باید ی خود امروز سالهای هفتاد هزار نفس بزیارت بیت الله میرود که با مر رسول الله شده ولی آمر آن که خود حضرت بوده تا هفت سال در جبل مکه بود و حال انکه آمر اقوی از نفس امر است این است که اینهمه خلق که الآن میروند از روی بصیرت نیستند که اگر می بودند در ظهور رجع او که اقوی از ظهور قبل او است موفق میشدند با مر او و حال انکه می بینی که چگونه واقع شده که با مر قبل او مدتین بدین مستند و شب و روز سجده میکنند خدا را باو و حال در جبل محل سکون آن شده و حال انکه افتخار کل بایمان باو است چنانچه می بینی که امروز کل مفتخرند بایمان باو و در ظهور قبل او و در ظهور بعد او که ایمان قبل لدی الله

برآن حکم میشود با و محجب مانده چنانچه ایمان مومنین بانجیل حین ظهور رسول الله دون ایمان حکم شد وهمچنین نزد هر ظهوری مشاهده کن ظهور قبل را و بدانکه در نزد هر ظهوری سنن ظهورات قبل او بمالا نهایه قبله از آن ظاهر میگردد حتی انکه آن زمانیکه آن ظهور تخاطی در آن ظهور ظاهر بوده در این ظهور جهر میگردد اگرچه بیک مرتبه باشد وهمچنین کل مواقع را مشاهده کن و تعجب مکن تا انکه فائز گردی بثمره وجود خود ولم یزل باقی باشی در جنت جود او هذا من فضل الله علیکم لعلکم بین یدی الله تسجدون نه اینکه مثل امروز دو فرسخی بجهت سجده کنید یا در بحر که بفراسخ متعدده ممکن است احتراماً لقبلة المطهره وحال انکه امر بود در دین اسلام ولی حین ظهور کسی یک دفعه از برای او سجده نکند در بین یدی او واگر از این گذشته و براو دن هم ظلمی وارد نیاید راضی میگردد این است که در یوم ظهور کل ممتحن میشوند واگر تعقل کنند و بعرفان نفس خود ظهور الله را تصدیق کنند کل نجات می یابند ولی چون نمیکنند حجت برایشان بالغ میگردد وخود در احجاب میمانند والله یهدی من یشاء الی صراط حق یقین

الباب السادس والعشرین من الواحد السابع

فی ان الله قد فرض علی کل ملک یبعث فی دین البیان ان لا یحمل احد علی ارضه ممن لم یدن بذلک الدین وکذلک فرض علی الناس کلهم اجمعون الا من یتجر تجارة کلیة ینتفع به الناس کحروف الانجیل محض این باب انکه بر هر صاحب اقتداری ثابت بوده وهست من عند الله برانیکه نگذارد و در ارض خود غیر مومن ببیان را و در نزد ظهور من یظهره الله غیر مومن باو را و ثمره آن انکه در یوم قیامت بحر حقیقت مشاهده نکند در ارضی که ظاهر میگردد دون مومنین بخود را و در ارض جنت نفس ناری نباشد و استخراج اهل بیان از حدود جنت غیر رضای خدا بوده وهست ومراقب بوده که در ظهور من یظهره الله در مومنین باقی نشود چنانچه در این

ظهور در حق حروف حیّ که کل بآثار قبل ایشان کل اظهار علم خود را مینمودند و اصل دین ایشان بحجب ایشان ثابت بود راضی نشده بآنچه از برای دیگران راضی شده ببین چقدر کل محجب محشور میشوند و حروف حیّ چقدر جنیا و مراقب باش که مثل این نوع در حق هیچ نفسی نشود که هیچ شیئی بمثل آن محی نشده لعل در یوم قیامت باتباع این حکم نجات یابی و بر حروف واحدی که اصل دین خود را بآنها ثابت کردی حزنی وارد نیاوری زیرا که نمیشناسی و در حینی که نمیشناسی امارات حقه در نزد ایشان هست که بعین کنی که ایشان حقند و اگر از اهل فوآد باشی که باستماع آیات از نزد ایشان میدانی که اول حشر قیامت است و حروف اسم واحد مذبا دون آنها که امر الله را بکل میرسانند و اذن داده شده حروف کتاب الف را و هر وجودی که مثل وجود اینها نفع مترتب شود از برای مؤمنین در تجارت ایشان که آنوقت اذن داده شده و الا محی نشده باشد محی لعل در یوم قیامت شجرهٔ جنت نبینند در ارض ایمان دون مؤمنین بخود را و اگر در ملک نفسی باشد یک نفس بقدر همان در ناراست الا همان که اذن داده شده اگر تجارت کلیّه داشته باشد و الا ممنوع بوده و هست خصوص اگر بر شأن غیر عزّ باشد که مطلق اذن داده نشده فلتتقن الله فی ذلک الحکم ثم تتقون و اگر نفسی نزد نفسی باشد حلال نبوده و نیست بر آن زیرا که حکم غیر ایمان در حق او میشود و شرائط تجالس طهارت دین است

ندون آن و لتتق الله حق التقی یا ایها الناس کلکم اجوبون

الباب السابع و العشرین من الواحد السابع

فی قرائة یوم الجمعة هذه الآیة فی تلقاء الشمس انما البهاء من عند الله علی طلعتک یا ایتها الشمس الطالعة فاشهدی علی ما قد شهد الله علی نفسه انه لا اله الا هو العزیز المحبوب

بدانکه خداوند عالم یوم جمعه را خلق فرموده از برای طهارت و لطافت و سکون عبد از آنچه

در ایام ستة متحل بوده و هر عملی که در شب و روز جمعه کرده شود ثواب مثل ایام هفته باو داده میشود و از آنجائی که هر شئی روح آن متعلق بانسان است و شهادت هر شئی شهادت انسان است از این جهت امر شده که در روز جمعه در مقابل شمس آن را شاهد گیرند. آیه که دلالت بر توحید آن خدا را و ایمان آن بنقطه بیان و آنچه در او نازل شده لعل در یوم قیامت در من یدیه شمس حقیقت این گوید ناطق گردد و شهادت دهد بر وحدانیت خداوند در نزد او و بر جمیعیت هر کس که متبع او است که این است ثمره این امر اگر کسی تواند درک نماید والا شبهه نیست که بعد از ظهور امر هر نفسی در یوم جمعه خواهد گفت ولی یوم قیامت محو میگردد اگر نگوید بین یدی الله و فرض است بر کل ادای همین کلمه در یوم ظهور بین یدی من یظهره الله در هر یوم جمعه هر کس که در نزد او حاضر باشد تا آنکه اذن دهد بر آنچه رضای او است در آن ظهور لیفعل ما یشاء و یحکم ما یرید لا یسئل عما یفعل وکل عن کل شئی یسئلون

الباب الثامن و العشرین من الواحد السابع

فی ان من یحزن نفسا عامداً فلدان یاتی تسعة عشر مثقالا من الذهب ان استطاع والا من الفضة والا فلیستغفر الله تسعة عشر مرة الا اذا استأذن فاذن له فلا شئی علیه و من یحبس نفسا یحرم علیه ما یحل علیه من قبل الی حین ما یحبس و یسقط کل عمله و ما کان من المذنبین و ان یرجع الی ما یحرم علیه فی کل شهر تسعة عشر مثقالا من الذهب و ان ما نعقد لم یکن فی البیان

ملخص این باب آنکه خداوند عالم از سعه فضل وجود بر بندگان منی فرموده که هیچ نفسی را محزون ننماید از برای همان شجره حقیقت که لعل بر آن حزنی وارد نماید یوم بطون که کسی نمی شناسد آن را و اگر کسی تجاوز نماید از حدود آنچه بر او حد ذکر شده و اگر از آن تجاوز نماید حکم ایمان بر او جاری نمیگردد و اذن داده شده در مقام اذن و از اون حد مرتفع گشته

Provided by the Aman Library

و بر ذهب و فضّه بعد و احد حکم شده اگر محتجب ماند از خدا آنی و اگر مقدر نباشد بعد
و احد استغفار کند خداوند عالم را و طلب عفو نماید از آنکه او را محزون ساخته زیرا که قلب مؤمن
محل تجلّی الله هست اگر حزنی بر او وارد آید مثل آنست که بر عروف حیّ وارد آمده و اگر بر عروف
حیّ حزنی وارد آید مثل آن است که بر شجره حقیقت وارد آمده و اگر بر آن وارد آید مثل آن است
که بر خداوند عزّ و جلّ وارد آمده این است که هیچ طاعتی در بیان اقرب از ادخال بهجت
در قلوب مؤمنین نبوده و همچنین ابعد از حزن بر آنها نبوده و بر اولاد او حکم مضاعف میگردد
چه در بهجت و چه در حزن و انسان در هر حال باید مراقب باشد که اگر باعث نباید در نفسی
را محزون هم نگرداند نفسی را و اگر نفسی نفسی را قدری ذکریش حاصل شود بر آن حدود الهیّه وارد میآید
زیرا که هیچ عملی مثل این نبوده نزد خداوند و نیست در شدت بعد و بر حال آن حکم ایمان جاری
نشده و نخشود و اگر کسی نزدیک گردد محال افتران او بر او دون حلال میگردد و مادامی
که حایل است از او دون نفس حکم هیئت بر محل اقتران بر او جاری نمیگردد و کل عمل او هبط
میگردد اگرچه با علی درجه ورع و تقوی عامل باشد و اگر رجوع کند بر او اجل علیه بر او از حدود
الهیّه در هر شصد عدد واحد از ذهب وارد میآید و اگر منعقد شود مظهر حیاتی حکم دون انعقاد
در بیان بر او میشود در کل حال مراقب بوده که شب و روز از برای خدا ساجد باشید و
حایل شوید نفسی را که کل اعمال هبط گردد و ملعنت نشوید و لتتقن الله حق التقی لعلکم تفلحون و
ثمره آن اینکه اهل بیان باین نوع تربیت شوند لعلّ در یوم ظهور حقیقت بر او حزنی وارد
نیاورند و با او سلوک نکنند آنچه داب ایشان است چه عباد از اوّل عمر تا آخر عمر در دین
او مدین است و از برای لقای او عامل و میشود که ظاهر شود و چنین نفسی او را محزون
کند یا در حق او حکم حالیت کند و حال آنکه بظاهر از همه اعلی تر باشد و اسباب هدایت

از برای او جمع تر و قبض روح شود و خبر نشود ظهور را و حال انکه شب و روز از برای اشتیاق
بآن محزون بوده و متضرع بوده و اگر او لو الحکم قبل و اب خود را بعد از استماع واقعه
موسی بن جعفر علیهما السلام تغیر داده بودند لعل بر شجره حقیقت هم بوده ظهور چون و اب نبوده وارد
نیامد و حال انکه چقدر بنا ها گذارده هر سلطانی حین سلطنت خود گنج ثمر برا و بخشید یوم
قیامت و اگر مثل این بدع را برداشته بود لعل سبب جریان حزن نفسی نشده بود همین
چیزهائی که بنهایت بنظر خفیف میآید اعظم تر میگردد در مقام خود از ما علی الارض و انفاق
مثل او اگرچه شبهه نیست که او لو الحکم بسیان مواردی که وارد شده بر شجره از حزن
مرتفع خواهند نمود لعل در یوم ظهور حق مثل این موارد در رجع او واقع نشود اگرچه بر سد
از نفس ظهور که کل بشجیت کینونیت خود مغرور ولی اگر قرار گذاری که نفسی را محزون نکنی
لعل بر نفس خود حجابی وارد آورده باشی و او را از ایمان بخداوند محجب نموده باشی و لیکن
اگر العیاذ بالله بر شجره حقیقت حزنی وارد آید اعظم تر است از حزن کلشیئی که در امکان ممکن
باشد ذکر آن و همچنین شئون دیگر از ذره گرفته تا ذره منتهی شود زیرا که کل شیئی باو شیئی میگردد
و او اجل از اقتران بشیئی است و بعد حروف حی الاقرب فالاقرب و بعد از واحد اول
واحد ثانی تا اینکه الی ما لانهایه منتهی شود چه کمی از اعداد واحد مشخص میاید و مقدم میشود بر
واحد ثانی مثلا اگر ادنای خلق در یوم ظهور ایمان آورد بحق اعلی میگردد از اعلائی که ایمان
نیاورد این است که در هر ظهوری عالی سافل میشود و سافل عالی میگردد و برعکس عالی عالیتر
میگردد و سافل سافل تر اگر تصدیق حق نکند و الله یؤید بامره من یشاء من عباده انه کان علیما

الباب التاسع و العشرین من الواحد الثامن

فی الصلوة ملخص این باب آنکه اول صلوتی که وضع شد صلوة ظهر بود و کل آن بعد

واحد وضع شد تا انکه هر کلی باب جنتی باشد و اطاعت حق که در آن نبیند الا ظاهر در آن
حرف را و در کل نبیند الا واحد بلا عدد را تا انکه بر اعناق کل آیه خضوعی و خشوعی باشد از برای
من یظهره الله که اگر کسی بظاهر مستنکف شود از طاعت او ولی بکینونیت عابد بوده خدا
را باو و بیچ علی بعد از معرفت افضل از صلوة نبوده و نیست و صلوة هر نفس در حد وجود
او است. مثلا صلوة نقطه بالنسبه بصلوة حی مثل نقطه است بالنسبه بحروف حی و همچنین صلوة حی
بالنسبه بحروف واحد ثانی و همچنین صلوة ثانی بالنسبه بحروف ثالث الی انکه بآخر وجود منتهی
شود چنانچه قبل از ظهور شجره حقیقت نماز میگذارد و آخر وجود هم بر این حدود ظاهره
نماز میگذارد ولی صلوة کل نفوس نزد یک رکعت از صلوة حروف حی او لاشئ است
و چگونه که نزد او رسد و همچنین در کل اعمال نظر کن یک کلمه لا اله الا الله که من یظهره الله
گوید مقترن نمیشود با توحید کلیشی چه قبلا چه بعدا چه سرا چه جهرا زیرا که او است
ما شهد الله علی نفسه و آنچه دیگران توحید میکنند از حروف حی و کل اعداد مشتقه از واحد
اول باو توحید میکنند اگر در اینجا نمیتوانی تصور کنی نظر کن در نقطه فرقان که صلوة
غیر رسول الله ص از اشرف خلق که امیر المؤمنین ع بود تا منتهی شود بآخر وجود بامر او
خلق شده چگونه میتوان مقترن نمود باصلوة او این است که هر شیئی حول نفس خود
حرکت مینماید از حول مبدء خود نمیتواند تجاوز نماید و صلوة مخلوقه بامر او صلوة کلیشی
مقترن نمیشود با یک رکعت صلوة امیر المؤمنین ع و همچنین الاقرب فالاقرب الی ان
ینتهی الی واحد الاول و بجمیع کل در نزد صلوة او هست مثل انکه اگر بجمیع اشیاء
مشتقه را مجرد کنی تا انکه رسد بیک دانه جواهر کل را دارد بهائیت نه بذاتیت و همچنین صلوة
امیر المؤمنین کل صلوة را دارد بهائیت نه بکینونیت و همچنین در کل شئون نظر کن و

Provided by the Aman Library

همان صلوتی که در بدء درحین نزول آن اعراب دستک میزدند امروز همین که در سر محل اقامه آن درمین علماء چقدر کلام واقع میشود تا انکه در یک مسأله فرعیه متعلقه بآن هزار بیت کلمین علما دانشا نموده ولی ازاین شئون محتجب همان ازمبدء مثل انکه امروز کل مومنین بقرآن شب و روز هفده رکعت نماز واجب میکنند که در هر رکعت دو مرتبه از برای خدا سجده واجب میکنند ولی از ندوت آن محتجب و بر آن وارد میاورند آنچه وارد میاورند و حال انکه یومی که رسول خدا ص وضع نمود آنرا نبود الا بجعل خضوعی و خشوعی که در اعناق مردم باشد از برای یوم رجع خود و از آنجائی که عبادت بقبول نیست الا بتوجه در مقام عبادت بشئو که بر آن چه وارد شد کل در مقام عبادت با والی الله متوجه و از نفس او حدود ظاهریه صلوة را منع نموده و حال انکه آنهائی که شب و روز در صلوتند چون که مقبل الی الله نشده حکم دون حقیقت درباره ایشان نازل شده چگونه صلوة که یک شان از شئون دین ایشان است بدانکه در نزد هر ظهور شهادتین که آن مبدء دین است بدیع میگردد مثل انکه در ظهور رسول الله ص لا اله الا الله جزء روح الله اگر کسی میگفت حکم اسلام بر او نمیشد الا انکه لا اله الا الله گوید که مقترن است بمحمد رسول الله ص و همچنین در ظهور من یظهره الله لا اله الا الله مقبول میشود که مقترن باشد بشهادت درحق او که اون بعینه همان لا اله الا الله و شهادت درحق نقطه بیان است ولی آنروز بغیر آن ظهور مقبول نمیگردد مثل انکه در ظهور فرقان مقبول نگشت الا انکه مبدل شد بلسان عربی و اقرار بنبوت محمدی ص جائی که در جوهر دین این نوع حکم دارد چگونه است حکم متعلق بآن. و امر دیگر می بینی که هر نفسی بیکی از اعمال از ندوت آن محتجب مانده که اگر ناظر بودند کل بر جوهر دلیل و مبدء وجود هر آینه اقرب از لمح البصر از صراط تجاوز مینمودند و در این شئون محتجب نمیماندند ولی ازاین شئون هم در غرر

شمس محجب مبان که اگر قدری منحرف شوی شعاع بیان حکم دون عنقا میان خواهند نمود
ولی نظر را هم همیشه بمبدء انداز که کل اینها نزد او دن مثل خاتمی است که برید تو است حرکت
میدهی آنرا هرطور که میخواهی بلی کسی را مصلی میگویند که بحروف واحد موقن شود و عزاد الله
بیند نه در نفس شئی و محجب نشود بنظر کردن در آن شیئی که اگر قابل نبود محل امر نشد و دهین
صلوة قصد کند خدا را و حق حق بملاحظه این نکته که اگر یوم قیامت واقع شود خاضع باشد
از برای حرفی از حروف واحد اول آنوقت مصلی بر او اطلاق شود اگر در مقام امتحان برآید
و صادق شد در یوم قیامت والا در لیل مقبول میشود از آن همینقدر که باین نظر ناظر باشد
و باید عابد در مقام صلوة نبیند الا معبود را و نظر نکند الا بسوی خداوند وحده وحده لا
شریک له که اگر در عبادت اسمی یا وصفی را در نظر آورد محجب میگردد و مقبول نمیشود عبادت
او دن باید توجه کند بذات اقدس الهی که لم یلد و لم یولد بوده و هست و نگشتی دون او
خلق او است و او شناخته نمیشود بکنه ذات او و موصوف نمیگردد بعز قدس کینونیت او
و مستحق عبادت و پرستش نیست الا ذات او ولی در کل این شئون از ابواب بدی بروز نمود
که بحر رحمتی فتح بابی از ابواب جنت میگردد که عرفان بحروف واحد باشد در یوم ظهور الحق
و آن جنت اجل از این است که صور حدودیه در آن باشد و آن جنتی که در او صور حدودیه
هست از لباس حریر و اسباب ذهب و لحم طری و شراب طهور و حور مثل قطع یاقوت
و دصفهائی که شده حافظ آنها دون آن واحد است و آنها از آن واحد اول مستمدند
نه این است که محجب مانی با بنها در نزد آن واحد اول که آنجا صرف حب و ظهور است نبود
بمقام صور حدودیه جوهریه نیامده و وقتی که ظاهر میشود بمدد آن است نه غیر آن مثلاً
اگر امروز در مقعد می چهل هزار مصباح بلور روشن شود که نوعی از صفاء جنت باشد نظر کن

نمگر مایقوم به او حدیثی است که فرموده اند قبل که در مصباح اسراف نیست این است که حافظ
این حدودات کل ممتد است از آن واحد اول اگرچه در صدر اسلام من یدی او نبود الا یک
مصباح و همچنین در کل ظهورات مشاهده کن لعل در یوم قیامت محجب نمانی و اگر در نزد او ن
واحد اول هم باشد و حال انکه سزاوار است که آنچه در امکان مصباح ممکن است لایق است که
من یدی او مشرق شود ولی حافظ کل این صور حدودیه از واحد متکثره در صقع او است نه
نفس واحد اول پس نظر کن در ظاهر تلک و استدلال کن و کل خلق را واحداً واحداً فرض کن
تا انکه منتهی شود بواحد اول که رسول الله ص و حروف حی آن باشد در هر رتبه از کثرات آن واحد
هست که کل قائم باو است و همچنین صلوة کل خلق از حد خود متجاوز نمیگردد و کل صلوتها
بنفسها ساجدند از برای صلوة حروف حی و کل صلوة حروف حی بنفسها ساجدند از برای
صلوة نقطه و او ساجد است از برای خداوند وحی و حق مثل نفس صلوة زدم تا کینونیات را
مثل او ن مپنی که معاینه اعمال مثل کینونیات است اگرچه صلوة آخر وجود بعینه مثل صلوة
اول وجود است ولی همین قسم که کینونیت آخر وجود نتواند مذکور شد نزد اول وجود الا در حد
خود که آخر وجود باشد کذلک کل اعمال را مشاهده کن و در ستة رکعت از اول صلوة توحید
ذات کن و در چهار رکعت بعد توحید صفات و در شش رکعت بعد توحید افعال و در شش
رکعت بعد توحید عبادت و همین در کل الا الله وحده وحده لا شریک له را همچنین کل
واحد متکثره را مثل واحد اول پس که اگر نفسی در آخر وجود عبادت کند یا قبل از آن در توحید
فعل توحید کند یا قبل از آن در توحید صفات توحید کند یا قبل از آن در توحید ذات توحید کند
نیست الا آنچه که در واحد اول متجلی شده و همین خالقی الا الله و رازقی الا الله و ممیتی الا الله که در
کل مرایا متجلی نیست الا شئ واحده و آن حقیقت مشیت اولیه است که او بنفسها دل علی الله است

وکل آنچه میکنند در مرایای خود با و میکنند داو بالله عزّ وجل و اگر ناظر شوی بر این نظری بینی
بعین یقین که مشیّت کل اشیاء بمشیّت ظاهره در ملک است و نه این است که کینونیّت
مشیّت بکینونیتها ظاهر شود بلکه در هر ظهوری آنچه در امکان ممکن است از ظهور او ظاهر میگردد
این است معنی «انتم ترزعونه ام نحن الزارعون» همچنین مثل زدم بفرد ادنی تا اعلی را خود استنباط
کنی و کل این مراتب را بمثل انگف خود رامی بینی بهمین و بعرفان گذران لعلّ در یوم قیامت
توانی اخذ ثمر نمود والّا اگر ورق ورق از حکما در معرفة الله هزاران هزار کتاب نوشته ولی اگر
ناظر بودند که ثنای کی را مینویسند و بر کجا وارد میآید و از کجا مشرق شده و در ظل چه ظهوری
مستقر میگردد هر آینه در یوم قیامت نفع می بخشید ایشان را این است که در یوم قیامت
کل عرفانها اگر بشهود شود ثمر می بخشد والّا در هوای فؤاد آن نفس میماند و در مقام عبادت
توجّه کمن الا بسوی ذات غیب ازل که مستحقّ پرستش و عبادت است ولی از آنجائی که توجّه
بآن مقترن است باقرار بر آنچه حروف واحد بر آن مستند از معرفت و رضای او داخل
شود در مدینه توحید بلا انکه غیر الله را ببینی و اگر نفسی در حین عبادت نظر باسم کند عبادت
نکرده خدا را و محتجب مانده از مقصود الهی عزّ وجل بلکه کل اسماء مدلّ است بر اینکه نیست
الهی غیر آن و معبودی سوای آن و هر شیئی که ذکر شیئیت بر او میشود خلق او است و او است
مستحقّ عبادت و پرستش نه خلق آن و عبادت کن خدا را بشانی که اگر جزای عبادت تو را در
نار برد تغییری در پرستش تو او را بهم نرسد و اگر در جنّت برد همچنین زیرا که این است شان
استحقاق عبادت مر خدا را وحده و اگر از خوف عبادت کنی لایق بساط قدس الهی نبوده
و نیست و حکم توحید نمیشود در حقّ تو و همچنین اگر نظر در جنّت کنی و بر جاء آن عبادت کنی
مشرک گردانیده خلق خدا را باد اگر چه خلق محبوب او است که جنّت باشد زیرا که نار دون

هر دو عابدند خدارا و ساجدند از برای او و آنچه سزاوار است ذات او را عبادت او است باستحقاق
بلا خوف از نار و رجاء در جنت اگر چه بعد از تحقق عبادت عابد محفوظ از نار و در جنت رضای او
بوده و هست ولی سبب نفس عبادت نگردد که آن در مقام خود از فضل وجود حق بر آنچه حکمت
الهیه مقتضی شده جاری میگردد و احب صلوة صلوتی است که از روی روح و ریحان شود و
تاویل محجوب نبوده و نیست و هر چه مجرد و وجود برتر باشد عند الله محبوبتر بوده و هست و غیر
از صلوة واحده مرتفع شده و آنچه در این ظهور امر شده ذکر الله هست که بروح و ریحان واقع شود
که افضل عبادات و انفع درجات است و اگر کسی از یک رکعت نماز محجب ماند لاجل کل ما
علی الارض مغبون بوده عند الله و فضل آن زیاده از آن است و آنچه در او است
اعلای از آن است و کل رکعات حی طائف حول نقطه وحدت که مبدء زوال و صلوة
آن باشد و بدانکه در ایستادن نماز مقابل کسی هستی که مبدء و عود تو در قبضه او است و
هیچ شیئی از علم او پوشیده نیست و هیچ شیئی او را عاجز نکند و قادر است بر کل اشیاء و عالم
است بکلشیئی قبل وجود آن مثل انکه عالم است بکلشیئی بعد وجود آن و بیان آن در مواقع
امر شده کل بر آنچه عابد بوده اند خدارا عابد باشند و خواهند بر مواقع امر شاید گشت و باستلذاذ
بآن ملتذ فتصلین باذن ربکم ثم آیاه تتقون ولا تعبدن الا الله وانتم کنتم بآیات الله موقنین

الباب الاول من الواحد الثامن

فی ان مثل عل من یظهره الله بالنسبة الی غیره کمثل الشمس بالنسبة الی النجوم

ملخص این باب انکه بدانکه مثل عل من یظهره الله مثل شمس است و مثل اعمال کل وجود اگر
طبق رضای خدا باشد مثل کوکب و مثل اول من قابل شمس الحقیقه بعرفانه و ثمر آن اینکه اگر در
یوم ظهور شمس حقیقت کل وجود شهادت دهند بشیئی طبق رضای او شهادت او بین کل امثال

شمس است که باوجود آن آنها مذکور نتوانند شد وقول آن بسیار خفیف ولی عمل بآن در مبدء ظهور بغایت صعب که اگر در صدر نزول قرآن کسی ناظر باین نظر میبود اگر کل حروف انجیل برحق می بودند معادل نمیکرد قول ایشان را باقول رسول خدا زیرا که قول رسول مثل شمس است وآنها دلیل مذکورند نه در بحار وهمچنین اگر کسی ناظر باین نظر بود در نقطه بیان حین ظهور قول آن را مثل شمس میدید وقول ماسوای آنرا اگرچه حق بود مثل نور کوکب دلیل وهمچنین در ظهور من یظهره الله اگر کل اهل بیان در حین ظهور او بقول او عامل و وجود خود را واعمال خود را مثل کوکب نزد شمس بینند ثمره وجود خود را اخذ نموده و الاّ حکم کوکبیت هم برآنها خواهد شد الاّ بر مومنین بآن که در بحار محو صرفند و دلیل با نور این است ثمر این حکم اگر کسی اخذ کند یوم قیامت وکل علم وعمل همین است اگر کسی موفق شود که اگر کل براین نظر ناظر بودند در هیچ مبدء ظهوری ظاهر بظهور حکم دون بقاء در خلق نمی نمود این است که کل در دلیل خود را می بینند که در حدّ خود نوری دارند ولی محتجب از آنکه مبدء بحار دیگر نوری نمیماند از برای آنها بلکه مضمحل میشود نزد ضیاء شمس ومثل نور کل را علم ایشان فرض کن وکلام ایشان ومثل ضیاء عمل من یظهره الله را کلمات او فرض کن که کل وجود را برهم می پیچد ودر ظل یک یا نسبت قائم میکند ومیگوید از لسان عملی خود که خداوند عزّوجل باشد انّنی انا الله لا اله الاّ انا وان ما دونی خلقی قل ان یا خلقی ایای فاتقون وهمین قسم اعمال او میگوید اگر بشنوی وجوه هر علم در عرفان مبدء امر است الی عود آن نظر کن در نجوم انجیلیّه که بعد از صعود شش حقیقت در ظهور خود متغیر گشته بودند که بعد از طلوع همان شمس دیگر نوری از برای آنها نماند ودر نزد هر ظهور همین قسم بین اگرچه تا الآن هم بگمان نور هستند وعمل میکنند ولی نزد تو که در اسلام مؤمن شده میدانی که بلا نورند وآن ضیاء

شمس حقیقت محجب باند تذکر رسول الله باشد وهمچنین در مبدء هر ظهور تصور کن تا انکه از ثمره
وجود خود نزد لقاء محبوب خود محجوب نمانی ولتنظرن فیما ینظر من عند الله ثم تمثل ما قد
حکم الله فی الکتاب الباب الثانی من الواحد الثامن تستدلون
یجب علی کل نفس ان یورث لوارثه تسعة عشر اوراقا من القرطاس اللطیفه وتسعة عشر
خاتما ینقش علیها اسما من اسماء الله وان لا یورث من الیت الا ابیه وامه وزوجته و
ابنه واخیه واخته وما علاه بعد ما یصرف لنفسه من نفس ما له علی ما یترتب نفسه
ملخص این باب انکه از آنجائی که مراتب توحید در هفت حرف تمام میگردد که حرف اثبات باشد
از این جهت حکم شده که ارث نبرد از میت بسر حقیقت الا هفت نفس چانچه در رتبه هر صفتی
هفت رتبه تو ان خدا را بآن صفت خوندش اول احد و وحاد و واحد و وحید و متوحد و موحد
و موحد از این جهت است که این نوع تقدیر شده از مبدء امر و هیچ نفسی نیست که اراده نماید امری
را و آنچه مناسب مراد او است الا انکه خدا را خواند بهفت اسمی که ممکن است خواندن هر یکی
را احد و قائف نگردانکه اسباب آن امر از برای او ظاهر میگردد و مقصود آن اگر لقاء الله
بوده مقدر میگردد که جاری شود و ثمره آن اینکه در یوم قیامت که کل احکام مقدر میگردد
من عند الله اگر بحجره حقیقت حکم فرماید بدون این کسی لم و نم نگوید مثل انکه حدود وارث که
الآن در فرقان مبین است اگر مبدء ظهور بر نفسی دون آن حدود حکم فرموده بود آن حکم
رسول الله ص بود فرق این است که آن روز که حکم فرموده امروز ما لا نحصایه در ظل آن ثمار
وانوار چون بر آن نفس وضعه میشود وصعب میگردد بر آن الا انکه نظر بمبدء امر کند مثل یومی
که حدود وارث در قرآن نازل شد معاینه آنروز هم مثل مبدء این حکم بر آن نفس است
و حال انکه در یوم قیامت تا کل را ممتحن نفرماید ثمره حقیقت خود را معروف باسم ظهور اول نمیزاید

کل باید در درجه یقین و بصیرت بحدی باشند که اگر صد هزار نفس از برای طواف بیت جمع شده باشند و از بلاد خود بیرون آمده از برای یومیکه در آن یوم اذن طواف داده شده و همان روز شجره حقیقت ظاهر شود و بفرماید لاتطوفوا اگر کل فی الحین عمل کنند درک طواف نموده والا باطل میگردد کل اعمال آنها زیرا که این طواف که الآن از برای او جمع شده اند بامر او بوده در قبل و دلیل بر این کتاب آن از قبل و کتاب آن از بعد که غیر الله نتوان مثل اون نازل نمود و اگر چنین ظهور نفی یک نفر بصیر باشد نظر نمیکند و امر نمیکند و یقین نمیکند و طائف بوده از برای خدا خالصاً لله و کل عمل میگردند رعایع و این همان صراطی است که از برای یکفر اوسع از سماء و ارض میگردد و از برای انکه یقین نمیکند احدٌ از سیف واقع اشعر میگردد این است که در مبدء هر ظهوری اهل بصیرت آن اقلّ از کبریت احمر میافتد زیرا که بتبعیت یکدیگر ظهور عزّ را و امر الهی عمل میکنند. اگر چه واقعاً بامر حقّ بوده و از برای او ولی چون از روی بصیرت نیست در نزد ظهور صاحب امر محتجب میمانند از امر بدیع او و حال انکه اوامر قبل هر ظهوری از برای آن بوده که بندگان مطیع حقّ باشند لعل اگر ظهور واقع شود بآن اطاعت کنند ولی وقتی که ظهور واقع میشود مطیع بگمان خود اطاعت میکنند بلی آنوقت عصیانست اطاعت مثل مؤمنین بانجیل تا قبل از ظهور رسول الله ص کل مطیع بودند خدا را در دین خود و محمود بودند در فعل خود اگر طبق شریعت عیسی کاهی عمل میکردند ولی چون ظهور رسول الله ص اصل دین ایشان که کلمه شهادتین بود بظهور بدیع ظاهر شد و در مقام توحید ایشان لا اله الا الله و در مقام عیسی روح الله محمد رسول الله ص نازل شد و در ذکر مقام اوصیاء او علی والائمه حجج الله نازل شد و در ذکر ارکان بیت او ذکر ابواب هدی چنانکه اصول دین او بدیع گردد چگونه است ظهور شئون احکام دین او این است تر

قول مرحوم شیخ ؒ در وقتی که کسی از ایشان سؤال نموده بود از آن کلمه که حضرت میفرماید و میصد و سیزده نفر که در آن روز اتفاق آن ظهور نمتجلی میشوند و حضرت صادق ؑ ذکر کرده در حق ایشان میکند بعد از نهی بسیار که نمیتوانی متجلی شوی فرموده بودند که اگر حضرت ظاهر شود تو بگو که دست از ولایت امیرالمؤمنین ؑ بردار تو برمیداری فی الفور ابا و امتناع نموده بود که حاشا وکلا ظاهر است نزد اهل حقیقت که کلمه را از لسان حضرت باد شنودند و او چون متجلی نشد کافر شد ولی طفت نشد و این از آنجائی است که نظر بمبدء امر میکنند و ظهور حضرت را غیر ظهور رسول الله ؐ می بینند و اگر ظهور حضرت را مثل ظهور رسول الله ؐ مشاهده کند بالبته ظهور عیسی ؑ متجلی میگردد که اوسع تر است از سماء مقبولات و ارض قابلیات ولی چون نظر نمیکنند او ق میگردد و از برای او از مشعر واحد میگردد و از سیف نه این است که مراد ناطق این بوده که دست از ولایت امیرالمؤمنین ؑ بردارد زیرا که این امری است متنع و لم یزل و لایزال نور آن حضرت در مظاهر خود بوده و هست بلکه مراد این بوده که در آن ظهور باسم امیرالمؤمنین بوده و در این ظهور بآن اسم محتجب شود چنانچه بعینه امیرالمؤمنین ؑ در زمان رسول خدا ؐ همان وقتی عیسی ؑ بود و در زمان او بعد از عروج آن و نزول هر ظهوری اگر نظر کنی بمبدء امر صراط اوسع میگردد از هر شیئی اوسع که در امکان است و اگر محتجب گردی او ق میگردد و از هر شیئی که تواند ظلم تو با و احاطه نمود و اگر کل مؤمنین بیان بصیرت ایشان در حدی رسد که کل در حق متجلی باشند مثل ذکر طواف و آن بخره حقیقت یک نفس در مابین این کل و امر فرقان تفصی را که آیات خود را بخواند بر آنفس اگر فی الفور تصدیق نموده حکم ایمان بر ایشان جاری والا حکم ایمان از ایشان مرتفع میگردد چگونه رسد و طواف که شائی از شئون دین ایشان است و بدانکه آنچه کل دارند از فضل شجره حقیقت است نه دون آن

مثلاً اگر فرموده بود این مظاهر ارث نبرند کسی را میرسید که تواند لم ویم گفت این است که کل از نزد او است و کل محتجب مستند از او بمبدء وجود تا منتهی الیه ذکر ایشان را عطا میکند لعل در یوم ظهور او ثمره وجود که ایمان باو است فائز گردند ولی باو جیا نموده و در ظهور محتجب میگردند محتجبین وحال انکه در آن ذکر شده ثمره خلق کلشی و در آیه شریفه الله الذی رفع السموات بغیر عمد ترونها ثم استوی علی العرش وسخر الشمس والقمر کل یجری لاجل مسمی یدبر الامر یفصل الایات لعلکم بلقاء ربکم توقنون اگر در این ظهور کسی یقین نمود که این مظهر همان مظهر نقطه فرقان است لعل بلقاء رسول الله ﷺ که لقاء الله هست فائز شده باشد وحال انکه سبب یقین در بسا دو جا یکی است بلکه در این ظهور اقوی است قرآنی که در آن ظهور در بیست و شش سال نازل شد در این ظهور ظاهر است که بیک اسبوع نمیکشد وحال انکه ثمره خلق کلشی را می بینی کل باحکام قرآن حال ولی از ثمره وجود خود محتجب اگر در یوم ظهور بیک آیه از آیات بیان کل مومن بقرآن یقین نموده بودند برانیکه این حقیقت یعنی همان حقیقت است که در صدر اسلام براد قرآن نازل شده لعل بلقاء الله و در این آیه فائز شده بودند وحال انکه ظاهر است کل کل اشعر تلاوت میکنند و تلفظ نمیشوند بلقاء الهی وحال انکه بری است مظهر حقیقت از رویت کسی که نشناسد او را و لقاء او را لقاء الله بیقین ندانند اگر کل مومنین بیان در ظهور من یظهره الله یقین کنند برانیکه او بوده بنقطه بیان لعل بلقاء الله در بیان فائز شده باشند و چون که آن روز کل بنقطه بیان موقنند ازاین جهت ذکر مثل باو میشود والا تعالی شانه هیکل ظهور آخرت را سزاوار نیست که بمثیل ظهور دنیا معروف کند خود را اگرچه ظاهر در هر دو واحد است ولی چون شئون آخرت اجل واعظم است ازاین جهت بآن ذکر میکند ولی چون بظهور قبل کل موقنند و همین ایشان حد نیست که ظهور بعد را ادراک کنند بیقین ازاین جهت ذکر میکند باسم ظهور قبل نفس خود را

Provided by the Afnan Library

لعل اگر نفسی بمقامی حجب هم باشد تواند شناخت او را مثل انکه یوم ظهور رسول الله اگر کل مومنین بیمی یقین میکردند که او است هر آینه بمراد الهی در انجیل رسیده بودند و حال انکه او اعظم است از آن ظهور ولی از برای ایقان اهل ظهور قبل ذکری فرماید اسم مبدء ظهور قبل را لعل اهل آن ظهور بر آن اصراط کنند و بثمره وجود خود فائز گردند فتفکرن فیما خلق الله لکم و لتجلق کل اعمالکم لله ربکم لعلکم یوم ظهوره بآیاته تومنون ذلک یوم من یظهره الله ان تومنن به فانکم انتم قد آمنتم بالله و ما نزل الله فی البیان والا قد احتجبتم عن لقاء الله و عما نزل الله من قبل فی البیان و لا تصبرن فیه فان صبرکم لم یکن الا علی النار و انتم یومئذ لا تعلمون و ان تعلمون لا تصبرون و لکن ستعلمون و لما لا تخلصون لله انفسکم لا توقنون فلتخلصن انفسکم لله ربکم لعلکم تستطیعن ان تخلصن انفسکم لمن یظهره بالحق علی العالمین و لتراقبن اول الظهور ان لا تصبرن فی امر الله و تکونن عنده من المجدیدین فان هذا تذل انفسکم ان انتم بالله و آیاته من قبل موقنون ما خلقتم الا لذلک و ما امرتم بامر الا لهذا فلا تحتجبن عن لقاء الله لا من قبل و لا من بعد و کنتم بآیات الله تومنون

الباب الثالث من الواحد الثامن

فی ان بعد ظهور کل شیئ هالک الا وجهه فی یوم القیمه فرض علی کل نفس ان یستغفر من شجرة الا آلیه بنفسه لا بغیره الا له عذر حقیقی لا یکن له ان یحضر نفسه و یستغفر منه سواء ان یجیب بکلامه او بخطه والا یستغفر عن الله بسبب آخر من الخطه و غیره لخص این باب انکه لابد یوم قیامت خواهد شد و شجره حقیقت ظاهر اگرچه برضای فوادی تواند و در حق مومنین مبیان ذکر نمود کلمه که قبل ذکر شد کل شیئ هالک الا وجهه فعل کل مراقب باشند و در آن یوم از احتجاب از محبوب خود مبدل نشود اثبات ایشان نفی بلکه اگر امکان نفی هست مبدل شود باثبات ولی از آنجائی که این خلق بدیش همیشه لایشعر حرکت ایشان بوده نه از روی بصیرت بر فرض اگر ظاهر شود و قیامت

دایر پافرماید وچنین کلمه که اشد از بیماری است ازبرای اهل بیان نازل کند زیراکه کل ازبرای نجات عمل میکردند بعد از انکه خداوند حکم هلاک فرماید چه نجاتی است فرض است باشد فرض که حاضر شوند بعد از علم بنزول این آیه وحکم آن واستغفار کنند نزد او ورجوع کنند بسوی او تا انکه مبدل فرماید هلاک را بنجات که این است ثمره مشتغل باعمال شدن که اگر بعد از استماع این حکم کل عمل خیر را کند بازاز او لکین است الا انکه راجع شود وبهمان قولی که هلاک گشته نجات یابد اگر نظر کنی در ظل این کلمه هلاک می بینی که کینونیات وکل اعمال بضرب الله تمام شده که اگر آنروز کسی میخواست باین آیه عمل کند یک ذی روح روی ارض نمیگذاشت زیراکه وجود یکه هلاک شده عند الله چه ثمر از برای بقای او وحال انکه حدت این عند الله ونزد او لو العلم اشد از ثمره آن است که بعین نبینی ولی چون در عالم حد تی نتوانی فهمید که از اول عمر تا آخر عمر ازبرای نجات عمل کنی ویک دفعه در ظل هلاک واقع شوی واصلاح آن نشود الا از مبدء امر که اگر بعد از نزول این آیه بعز عالم اگر عمر کنی واستغفار کنی ثمر نبخشد الا انکه راجع شوی ویک کلمه از مبدء اخذ کنی اگرچه بیک کلمه قد انجیناک باشد که این تو را نجات میدهد ولی این همه استغفار تو را نجات نمیدهد وواجب است بر تو بعد از استماع از کل اعمال منقطع گردی زیراکه کل را ازبرای نجات میکردی وبعد از انکه حکم الهی بر خیر آن شد چه ثمر وراجع شوی وکلمه نجاتی اخذ کنی اگرچه باشد باشد واگر کل ما علی الارض را بدهی ازبرای اخذ چنین کلمه هر آینه انفع تر ازبرای تو خواهد بود تا انکه در راه خدا انفاق کنی زیراکه اگر انفاق کنی نجات نمیدهد تو را ولی اگر اخذ کنی چنین کلمه نجات میدهد تو را تا یوم قیامت دیگر واگر بتوانی باسرع آنچه مقتدر بر آن هستی طلب کن اخذ کن که اگر از حین استماع یک لمحه صبر کنی آن لمحه قبض روح شوی در ما لکین خواهی بود واگر تقبیل کردی وسبب اخذ کلمه را جاری نمودی اگر قبض روح شوی لعل از مبدء جاری گردد کلمه

که بعد از موت تو در جنت باشی و نار تو مبدل بنور گردد و این اقرب از هر امری است که با جابل بآن کل اعمال مقبول میشود مبدل میگردد سیئه بحسنه اگرچه رایحه جدیدی میوزد از آن ولکن باز مؤمن جدید شوی بهتر از آن است که در ما لکین روی نه سیح امثل این از برای اهل بیان فرض نشده زیرا که نجات ایشان در این است نه در اعمال ایشان وحدودات واگذه تو را محتجب نکند از مبدء مثل انکه بسا باشد در بیان اعلم از آنها باشی و در جنت خود نشسته باشی و صاحب امر ظاهر شده باشد و تو مغرور گشته باشی و ملتفت نشده باشی تا انکه موقف او مبدل شده باشد مثل انکه در مالکو که محل ذل است بظاهر واقع شود که اینها تغییر نمیدهد بر امر الله را تصور کن وقوف او را در این ارض مثل وقوف رسول الله ۳ در جبل مکه که در شان آن این آیه را که نازل فرمود کل اهل آن زمان در مالکین داخل شدند وعند الله وعند رسوله وعند اولی العلم ونزد هر نفسی که قرآن را تلاوت نمود بهلاکت ذکر شدند وحکم دون ایمان برایشان شد وحال انکه تا امروز هم بنادان خود در دین خود عاملند منتهی این است که اهل بیان هم بعد از ظهور من یظهره الله عامل باشند باشد تقوی ولی بعد از نزول این آیه چه ثمر اعمال ایشان را عبد عمل میکند در راه خدا بلکه راضی بجان دادن میشود در راه آن لعل نجات یابد ولی بعد از انکه از مبدء امر محکم هلاکت شود و دیگر چه فائده منتهی عمل که میکند نزد او و اولو العلم مثل عبادی هستند که بعد از نزول بیان عامل بودند بقبل او و قبل از آن مثل عبادی خواهند بود که امروز در انجیل عمل میکنند وحال انکه قرآن نازل شد وحکم ارتفاع آن شد قدری از روی بصیرت عمل نموده لعل در یوم قیامت هلاک نشوید واگر شوید بنجات یابید که تا شجره حقیقت طالع است کل امور ممکن ممکن ولی اگر غروب کند دیگر ممکن نیست تغییر و تبدیل الا تا طلوع دیگر مثلاً اگر در ظهور فرقان بعد از نزول این آیه کسی از رسول الله طلب نموده بود نجات بعد از هلاک را شبهه نیست که آن مبدء جود نازل می فرمود باذن الله قد انجینا کل بعد

لااهلکنک فضلا من لدنا انا کنا فاعلین وهمین تا امروز در نجات بود تا امروز که مبدء ظهور بیان است نزد خداوند و رسول او و ائمه هدی و ابواب و کل مؤمنین بل نزد ملائکه سموات و ارض و ما بینهما بل نزد هر شیئی ولی حال هم که نشد از فضل مبدء منقوص گشت شیئی بلکه آن نقص محدود ماند وهمچنین در ظهور من یظهره الله تصور کن و مراقب باش دقایق و ساعات یوم قیامت را و محاسب باش از حین ظهور تا غروب بانظر طوری که حساب میکنی مال خود را نزد دون خود که ثمره آن این است که در راه خدا انفاق کنی و نجات یابی ولیکن اگر از حسابی محتجب شوی که کل لاشیئی شود چه ثمر محاسبات دینی با نفس خود و دنیوی با خلق خدا قسم بذات مقدس لم یزل که روح انسانی نیست در خلق دانا نزد استماع این کلمه آب میشوند و هرگز خطور نمیکرد حیات بر قلب ایشان زیرا که میشود که از اول عمر عمل کرد از برای نجات و آخر از مبدء نجات چنین حکمی نازل شود که محقق الصدور است که من عند الله هست زیرا که عجز کل را میرساند و بدانکه عدد وجه عدد اسم واحد است و هر کس در قرآن بمحمد رسول الله ص و حروف حی آن مؤمن بود از دون مالکین است و در قرآن الی ظهور بیان و هر کس در ظل حروف واحد بیان آمد از دون مالکین است تا ظهور من یظهره الله وهمچنین بین هر ظهوری را بما لانهایه الی مالانهایه و عباد یکه واقعاً در ظل حروف وجه قرآن جدید شبهه نیست که در یوم قیامت نجات یافتند ببرکت حب ایشان و همان حب حروف واحد است در بیان وهمچنین اگر واقعاً کسی در بیان در ظل حروف وجه آن واقع شود در یوم قیامت نجات میابد زیرا که در آن ظهور منحرف از نفس ظاهر و حروف حی او نمیشود و اگر شود علامت دون ثبات او بوده در حروف وجه بیان و همین سر از بدیع فطرت جاری بوده تا امروز و جاری است از امروز بما لانهایه الی مالانهایه مراقب شوید هر ظهوری را که ظهور الله مثل ظهور خلق نیست و حجة الله حجتی است که کل ما علی الارض از مثل او عاجز شوند تا وقتیکه کور ترقی نماید و بکجا بر

حقیقت مردم توانند مشاهده ظهور را نمود که آن وقت ضیاء آن شمس حقیقت بنفسه دل است بر ظهور او
وانوقت ظاهر میگردد اعرفوا الله بالله زیرا که امروز هرچه ظاهر شده اعرفوا الله بحجته بوده نه
این است که در حین اعرفوا الله بالله حجت نباشد محجب نگردی از بنده بلکه کور اینقدر ترقی میکند
که مسجن ظاء اعلی محبوب خود را در هر ظهوری بنفسه می شناسند بلکه حجت را با و میشناسند نه او را حجت
و بدانکه معرفة الله در مقام اعرفوا الله بالله ثابت نمیگردد الا و اعرفوا الحروف الواحد بمراتب ذکرهم
بما یظهر من عند واحد الاول او کل لم یکن الا من تکثر ذلک الواحد الاول افلا تعقلون و مراد از تکثر تحتی
او است باو در جنب او نفس او نه این است که حرف اول حروف حی شود یا حروف حی اعداد مکثره
شوند بلکه بهدایت واحد اول کل مهتدی میشوند که اگر آخر وجود را نظر کنی نمی بینی الا تجلی اول وجود را
بنفس او در حد او چنانچه ظاهر است ادنای خلق امروز مدین است بدین رسول الله ص که اعلای
خلق است این است قصد از تکثر کل اعداد از واحد اول و لتتوکلن علی الله یوم القیمة تکلمون تحزنون
و مراد از این توکل نه این است که این آیه را بخوانی یا آنکه بر سر سجاده گریه کنی که خدایا من بر
تو توکل کردم مرا نجات ده یوم قیامت بلکه آن روز توکل تو این است که شجره حقیقت که ظاهر
میشود ایمان آوری باو و یقین کنی بآیات او که آنوقت توکل بر خدا کرده و تضرع تو نزد او شمرده
و الا هیچ نبی مبعوث نشده الا آنکه امت خود را امر بر توکل بر خداوند نموده و شبهه هم نیست که خداوند
صادق است در وعده خود اگر کسی بر او توکل کند نجات میدهد او را از هر شیئی که محزون سازد او را
ولی چه شده که این کل مختلف در روی ارض همه بر دون حق مانده و حال آنکه کل خود را متوکل علی الله
میدانند بطوری که در باین خود دارند هر کس بلسان خود قدری تنزل نموده که امر متوکل یا در کتاب الله
هست یا امر رسول یا امر حروف حی یا امر مسجن حروف واحد ولی ببین که کل راجع میشود بنفس ظاهر
در ظهور مثل آنچه امروز هرچه در اسلام حق هست مبدء آن از رسول الله ص هست و حال آنکه

الا لانها یا زبرای هر شانی شئون هست وا زبرای بیان هر توکلی الوف الوف میتوان بیان نمود

وتوکلت علی الله ثم بالله وایاته توقنون

الباب الرابع من الواحد الثامن

فی ان کل شئ اعلاه للنقطة واوسطه للحروف ادناه للخلق ملخص این باب آنکه اگر کل را تربیت کنند بر فطرت آیات واعظمیت حجت آن عند الله وعند اولی الالباب لعل در یوم ظهور فاصله نشود بین استماع ایشان وایمان ایشان بحق واین است جوهر کل علم زیرا که دون این اگر کل علم را دارا باشد لاشئ میشود وحکم دون ایمان در حق او میشود واگر هیچ علم نداشته باشد الا همین جوهر کل علم را داشته وناجی خواهد شد زیرا که مثل آن در هر ظهوری ظاهر است که اعلای خلق ادنی میشوند وادنای خلق اعلی یا اعلی اعلی تر وادنی ادنی تر واگر کسی یوم قیامت را تواند احصا نمود درجات مومنین را در سبقت ایمان هر آینه تا آن ظهور هست ازبرای آن نفس مؤمن میتوان فهمید که درجه سلسله از واحد واقع شده مثلا اگر یک نفس بعد از یصد وشصت نفر بمن یظهره الله ایمان آورد او است آخر واحد از عدد واحد وهچنین این رشته حکم است وحد کل اعداد را ادراک کن وهر شئی که عدل او ممکن نباشد ازبرای واحد اول است وهچنین در جه بدرجه تا بکل اعداد منتهی میشود این است استحقاق هر موجود در مبدء وجود که اگر در یوم ظهور من یظهره الله یصد وشصت ویک قطعه الماس نزد او باشد وهر یک از دیگری نود ونهج مثقال ذهب در بهاء مضاعف باشد وصد وشصت ویک نفر در یک یوم باو ایمان آورند وفاصله نشود بین هر کدام بقدر قول یک بلی اگر خواهد عطا کند این اعداد را بآن اعداد همین قسم بدرجات این اعداد عطا میکنند وهچنین در هر شأن من یظهره الله را جاری بین وحکم الله را ظاهر لعل یوم قیامت بسبقت گیری باقرار بر

تصدیق بحق در حین ذرّ است بر کم بقول بلی و در حین هر ذری ظهور اجابت آن و منفعت یابش
که از برای هر شیئی ذری است که مثلاً اگر یک ذرّ از طین را بردارد و بفرماید که این طین وجود بدیع
فطرت اوّل است یا هر اسمی که ذکر کند اگرچه بنفس خود طین ذکر کند و ذکر فوق آن کند و اجابت
بکنی او را در ذرّ طین که رتبه جماد و آخر وجود است اجابة الله نموده اگرچه در رتبه کینونیّت در
حین الست بر کم بلی گفته ولی در این صقع ناقص میگردد از رتبه وجود خود چه فرق است که امر شود
از برای سجود بر آدم یا سجود از برای ذرّه طین مقصود اطاعت امر او است نه آن و این که اگر ان
وقت محجب شوی از ذرّ طین با مر او محجب مانده از شر وجود و اگر کل خیر کنی در ظلّ قول السجد
اوّل از برای آدم وارد شده و اگر بکوئی کلّ اطاعت را میکنم و کرده باشی و کنی یا کنی امر الله
در حق تو نازل میشود چنانچه قبل نازل شد عبارتی من حیث اردت لا من حیث تریدُ اگرچه ممنوع است
که شجر حقیقت چنین حکمی کند که عقول نتوانند ادراک نمود یا امری فرماید که رحمان او ن را کل نتوانند
یقین نمود ولی این از برای عرفان عبد بوده مواقع امر را که همان امری که بآن آمنوا بالله و آیاته
همان امر لا تحزن نفسک شده اگرچه در منتهای وجود واقع با اگر ناظر باشی چرا از یک امر محجب
و بر امری ثابت این است که تراقب کلّ اوامر آلیه از شئون تقوی بوده و هست ولی
بشرطی که از مبدء امر محجب نگردی در هر ظهوری و الّا شبهه نیست که در آن ظهور رکیک هستی با دام
آن عمل میکنی اگر مستدیم بدین خود هستی و الّا خود عصیان خود را شاهدی و کفی بنفسک الیوم
علیک حسیبا ثمره آن اینکه لعل در یوم قیامت هیچ نفسی از اوامر من بطیئه ره الله محجب نماند
که اگر بر کلّ وجود امر کند امر او امر الله بوده هست و هر که لم و بم گوید در امر خدا گفته چه امر در شیئ
کند و چه در تسع عشر عشر دینار می کند که بهاء الف آن یک مثقال فضه است در آن ظهور
و لتعرفن حدود انفسکم ثم یوم القیمه بما قدر الله لتقدرون

الباب الخامس من الواحد الثامن

فرض علی من یقدر ان یأخذ ثلاث الماس عدد البسم واربع لعل اصفر عدد الله وستة زمرد عدد المانع وستة یاقوت عدد الاقدس ان یأخذها ویسلم من یطفیره الله وحروف الحی فی یوم ظهورهم ملخص این باب انکه در مواقع خود ذکر شده که کل وجود در بیان است وکل بیان در واحد اول و واحد اول در نقطه اول واز انجائی که در یوم قیامت حشر کل بر در جات واحد میشود وکل این واحد بامر واحد اول واحد است و در کل یک ماجوان دیده میشود که امر الله باشد واز آنجائی که هر شیئی در صنع خود تماشا به نشود این واحد را کامل در حد خود نمیکردد و مدل علی الله نمیشود ازاینجهة امر شده که در یوم ظهور تا ظهور دیگر هر نفسی که مقتدر باشد بر سه قطعه الماس وچهار قطعه لعل اصفر وشش قطعه زمرد اخضر وشش قطعه یاقوت احمر در نزد او تشابه بواحد اول بهم رساند و اگر تواند در ظل ملک واحد اول وارد آورد والا در ظهور من یظهره الله بامر او بحروف حی او عطا کرده شود که این موهبة است من عند الله ازبرای واحد اول در آن ظهور وبهاء کل عدل بهاء واحد اول باید باشد تا مستدلین از سر توحید محتجب نمانند واگر در آن ظهور کل باین طاعت مفتخر کردند بواحد متکثر عطا خواهد فرمود مالک کل وجود واگر کسی نزداو باشد ومشرق شود بشمس حقیقت وقدر ذکر شیئی در حق او صبر نماید بقدر همان نار میگردد وازبرای آن وسائط که مستدلین بر توحید ذات وصفات وافعال وعبادت وخلق ورزق وموت وحیات تسبیح وتحمید وتوحید وتکبیر ونار وهواء وماء وتراب وفواد وروح ونفس وجسد ونور ابیض واصفر واخضر واحمر در ظل حروف بسم الله الامنع الاقدس ملاحظه نمایند وچهار دعا ازبرای انوار اربعه ذکر شده که اعظم از کل دعاها است هر نفس که بر قرائت آنها موفق گردد خیر دنیا وآخرت را درک نماید والله یؤتی الفضل من یشاء من عباده ولیؤتین من یشاء من ملکه ما قدر من عنده انه کان جواداً محیطاً

الباب السادس من الواحد الثامن

فی اذن التلطیف بان یطهرن فی کل اربعة ایام بان یدخلن بیت الحر واخذ شعر کل البدن بالنوره فی کل ثمانیة ایام او اربعة عشر ایام واخذ الاظفار واستعمال الحناء کل البدن وکتب الرجال علی صدورهم الرحمن والنساء اللهم والنظر فی المرآت فی کل یوم ولیلة

ملخص این باب انکه در بیان اذن داده شده بتلطیف ونظافت باعلی ما یمکن در امکان واکرد چهار روز یکبار مرتبه اخذ اظفار وشعر وما یتجمل به المرء نماید محبوب بوده عند الله وهست وتطهیر البسه وتلطیف آن هرچه اقرب ترشود اقرب بتلطیف بوده وهست وحنا اذن داده شده چه کل بدن چه بعض آن اگر بر صدور رکه محل حب الله هست بکلمه اللهم ورا و لوالدوائر والرحمن ورا و لوالمیاکل براحسن خط باسباب انکه منطبع شود محبوب بوده واذن داده شده وبزیاده ازاین کلمتین هم اذن داده شده ونوره اگر عادت باشد نفسی را بفصل حرف حاذ کرشده وبر یدین ورجلین اگر دأب نبوده باشد محبوب نبوده از برای او ولی در کل بدن اذن داده شده زیرا که اخذ هیچ شعری نمیشود مگر انکه هفتاد نوع بلا از بدن او مرتفع میگردد باذن الله وسزاوار است عبد که نظر نماید در مرآت وشاهد شود خلق خود را وشاکر شود محبوب خود را بر حسن خود والا استغفار کند محبوب خود را که کل کینونیات در فطرت اولیه باحسن حال خلق شده واگر حجابی بعضی نرساند از ظهور آن بر صورت خلق کینونیت مصور میکردد واینکه در لیل معروف بنهی است مبدء آن من کتاب الله ذکر نشده ودر هر شان عبد باید بر شئونی باشد که اگر آن حین شجره حقیقت ظاهر شود واز بین یدی الله واقع شود کرهی از شیئیت بشئی در نفس خود نبیند زیرا که امر بر این نشده الا لاجل یوم ظهور الله که اگر نفسی بین یدی الله واقع شود دون شئون لطافت خود را ونباشد که غیر حق خداوند شاهد شود براو ودر بیان نهی شده از هرچه حجاب لطافت شود

حتی اگر نفسی بر جسد خود علم بذره بهم رساند یا در لباس خود عدل همین که گمرده داشته باشد او را
نزد نفس خود محبوب نیست کیمین یدی الله بان حال نازل شود لعل کل در بیان مربی باین
تربیت شده لعل در یوم ظهور حقیقت ما یکره در مؤمنین بخود مشاهده ننماید گور در جه بدرجه دشیئا
فشیئا ترقی مینماید که اگر کسی قمیصی پوشد و عرق کند تبدیل میکند او را چگونه که با او صبر کند
ولی هنوز بآن درجه اهل این ظهور نمیتوانند سیر نمود اگر بفاصله لطیف ابدان لطیف البسه هم
شود در لطافت پرورش خواهند نمود و هر چه زود تر شود محبوب تر بوده عند الله و اگر کسی را
ممکن نشود حزنی از برای او دن نباشد که بحب او دن لطیف را باو عطا کرده میشود ثواب آن ولی
بر هر نفس حتم بوده و هست که مراقب باشد که آنچه در قوه او ممکن است در نفس خود اظهار نماید
زیرا که شجره حقیقت در بطون خود شاهد است خلق را و میشناسد کل را و می بیند او را ولی کسی او را
نمی شناسد و بعین او او را نمی بیند زیرا که آن عین بعد از ظهور او خلق میشود در گذشتی چه بسا در حتی
که هست نه پدر میشناسد نه مادر و نه اهل آن و نه احدی از خلق مثل آن را مثل ظهور رسول الله
بین قبل از بعثت و مثل ظهور نقطه بیان قبل از اظهار ولی علم او محیط بوده بر نفس خود و بر
خلق خداوند که در ظل او سائرند از حین ظهور روح در آن علم دارد بنفس خود تا منتهای شئونی
که روح بعرش دیگر تعلق گیرد و می بیند کل را که کل باسم او میکنند آنچه میکنند از اول وجود تا
آخر و کل بشئیت او قائمند ولی کسی عارف نمیشود او را الا انکه بشناساند او را نفس خود
با یات خود و نمی شناساند الا حین ظهور خود که حکم عرفان بر کل شود و آیات عزت از مطلع
قدس او مشرق گردد طوبی لمن یدرک لقاء الله یوم ظهوره و کان علی شأن لم یشهد الله علی
ظاهره دون ما یحب انه کان لطافاً لطیفاً قل الله الطف فوق کل ذی لطف لن یقدر ان یتبع عن ظهور
لطفه من احد لا فی السموات ولا فی الارض ولا ما بینهما انه کان لطافاً متلطفاً لطیفاً

الباب السابع من الواحد الثامن

فی الحجاب والامر به ملخص این باب انکه اذن داده شده چاپ در بیان و انچه در ظل او از شاء شود برطبق او الی ظهور من یظهره الله که انوقت اگر کل بشانی مقتدر شده که توانند باحسن خط حفظ کلمات الله نمود که امر خواهد فرمود والا انچه مقتضای جود و فضل او است اذن خواهد داد و بعد از این اذن دیگر عذری از برای هیچ نفسی نمیماند عند الله در انکه بیانی نزد آن نباشد که بان ذکر شود من یظهره الله را باحسن خط نه بانچه واجب این زمان است که هر خطی که میرسد چاپ میزنند بجائی رسیده که بجاهلیه قرآن بست و هشت خط خود فضه شده اگر نه ملاحظه عدم استطاعت کل مومنین میبود هرآینه اذن داده میشد ولکن حال که کل در فضل وجود حق ساکن هستند باذن او ولی هر کس تواند که بیان را باحسن خط نویسد بهتر است از برای او دون تا انکه مالک گردد چاپ خوب آن را ذلک من فضل الله یختص به من یشاء من عباده والله ذو الفضل العظیم بدانکه احترام قرآن نیست الا باحترام نسبت او الی الله بنفسه ولاجل ارواحی که در آن کلمات است وکل ارواح در قرآن راجع میشوند بارواح حروف حی آن چنانچه بدء ایشان هم از آن حروف است چنانچه امروز اگر مومنی عالم هست بقول اهل بیت والواب اربعه است و غیبت صغری که بعد از آن انچه از ایشان رسیده کسی نتوانست تغییری و تبدیلی دهد بحق وکل حروف حی راجعند بنقطه فرقان که رسول الله ص باشد و آن راجع است الی الله بنفسه وعود او الی الله است بما یعود الی نفسه زیرا که امکان از حد امکان تجاوز نتواند نمود و همچنین در بیان کل ارواح علیین او راجع میگردد بباب اول که من یظهره الله باشد وکل ارواح دون علیین او دن راجع میگردد باول دون حق که ساجد نشود از برای او و همچنین کل کتب سماویه را مشاهده کن که احترام کل بنسبت او الی الله هست ولم یزل حی بوده و هست بانکه از ظهورات قبل مرتفع میشود و متصل میگردد بظهورات بعد شبهه نیست که انجیل کتاب خداست

بوده ولی بعد از نزول فرقان ارواح حقه آن رافع شد بسوی قرآن و انچه که نشد از دون ارواح علیین اخیل بود که مانده و همچنین در بیان انچه که داخل بیان شوند از مؤمنین بقرآن ارواح آن در علیین بوده والا دون آن ذکر میشود و همچنین در بیان انچه که من طهره الله ایمان آورند ارواح علیین ادون هستند و اگر نفسی بهم رسد که ساجد نشود او است کل دون علیین و تصفحن فیما انتم به تهتدون علی احسن خط انتم علیه تقتدرون

الباب الثامن من الواحد الثامن

فی جواز تبعیض الشعر فی الراس للبنین و اخذ شعر الوجه للقوته و الصلوة فی العبا لا دونه من الحجبه فانه لا یحجبه الله ملخص این باب انکه اذن داده شده تبعیض شعر راس و اخذ آن از وجه لاجل قوت آن که بر صورت حسن ظاهر شود و اخذ شارب در هر حال امر شده و محتجبین از عباد عبادی هستند که از امر الهی محتجب مانند و اذن داده شده صلوة در عبا بثمانی که ظاهر شده از بدین او الا رؤس انامل که اقرب بوقر بوده و هست و صلوة در حجبه محبوب نبوده و نیست الا حین اضطرار که آنوقت اذن داده شد کل این شئونات از برای انکه لعل در یوم قیامت شئی دون حب الله ظاهر و باطن در نزد نفسی نباشد تا انکه مستدلین استدلال ننمایند جاهلی که بمجد عرض خداوند راضی نشود دون حب را چگونه است حکم اجساد فانیه و انفس و ارواح وافئده که محال تجلی واحد اول است فلنقض الله ان یا اولی التقوی یوم القیمة یعلمکم تعلمون

الباب التاسع من الواحد الثامن

و لیکتب کل نفس اسمه و ما قد عمل من خیر و دونه من اول ظهور الامر الی یوم غروبه و لیحفظنه الا وصیاء الی یوم یظهر فیه الشجره ملخص این باب انکه از مبدء ظهوری تا ظهور دیگر اذن داده شده که هر نفسی بنویسد در کتاب خود بخط خود یا بخط دیگری آنچه در بیان کسب نموده و

همچنین اگر قبل از دخول خود کسب دون خیری نموده تا آنکه در قیامت بعد عاملین بفضل و قبل جزا داده شوند اگر محجب از شمس حقیقت نگردد. والا میشود که ظاهر شود و او نیز مثل قبل عمل میکرده باشد. چنانچه هزار و دویست و هشتاد سال است که قرآن نازل شده و هنوز آنها بانجیل عمل میکنند. همچنین در نزد هر ظهوری مشاهده کن امر الله را و محتجب همان که یوم قیامت یومی است مثل امروز شمس طالع میگردد و غارب. چه بسا وقتی که قیامت برپا میشود در آن ارضی که قیامت برپا میشود خود اهل آن مطلع نمیشوند چونکه اگر بشوند تصدیق نمیکنند از این جهت بایشان نمیگویند مثل ظهور رسول الله ﷺ چون که متوانستند تحمل شد بغیر مومنین نفرمودند ظهور قیامت را و آن یومی است بسیار عظیم شجره که لم یزل نطق او انّنی انا الله لا اله الا انا بوده ظاهر میشود و کل محتجبین گمان میکنند که آن نفسی است مثل خود و اسم مومن که در ملکوت اعلی مالانهایه بادنی مومنین باد در ظهور قبل او صدق میشود از او منع مینمایند چنانچه در ظهور رسول الله ﷺ اگر آن حضرت را مثل یکی از مومنین زمان خود میدانستند چگونه هفت سال در جبل حایل میشدند با این او و بهمچنین در ظهور نقطه بیان اگر این اسم را منع نمیکردند چگونه متوانستند در جبل ساکن کنند و حال انکه کینونیت ایمان بقبول او خلق میشود این است که چون این افئده ندارند نمی بینند و آنها که دارند که مثل پروانه در حول مصباح حقیقت طواف نموده تا سوزند از این جهت است که یوم قیامت را اعظم از هر یومی گفته والا یومی است مثل کل ایام الا انکه ظهور الله در آن ظاهر است و ثمره امر این باب انکه کل در آن روز چشم او باز باشد که بمبدء محبوب خود را و در آن روز تواند نوشت آنچه که کسب کند زیرا که تا قیامت دیگر حکم بر آن میشود و آنچه که نقطه بیان باید نویسد آن است که آنچه قبل آن بود رافع شد بسوی آن و خداوند او را نازل فرموده بمن این است آنچه او کسب نموده در قیامت کل هم بر حسب وجود آنچه کسب کنند نویسند

لعلّ ذکر ایشان یوم قیامت بین یدی الله مذکور شود اگر توانند در آن روز در نار توحید داخل شوند والا شب و روز گریه میکنند و محجوب ایشان ظاهر میشود و نمیشناسند مثل انکه منتظرین احمد موعود را کل نصاری منتظرند و تضرع از برای ظهور او میکنند و حال انکه حال هزار و دویست و هفتاد سال است که از ظهور آن میگذرد بنیا باش بعین فوآد خود آن روز که محجب نمانی و قیامت برپا شود و تو خبر نشوی که برخاوند است اخبار تو ولی اگر شنوی و او است اخبار من یظهره الله اگر قبول کنی و لتتوکّلن علی الله ربکم اگر من ثم باکتبن من خیر و دونه من قیامة الی قیامة مکتوبون

الباب العاشر من الواحد الثامن

فی آن الذی ربّی فی الطایفه حل له النظر و التکلم سواء کان ذکرا او انثی و اذن لمن یرید ان یتکلّم مع النساء او هن مع الرجال علی قدر ما یحتجن الیه و ان لا یتجاوزان علی قدر ثمانیة عشرین کلمة خیرلهما بمحض این باب انکه اذن داده شده هر نفسی که در طایفه تربیت کرده شود بر نظر و تکلم سواء انکه بر هیکل هیکل باشد یا دایره و در وقت احتیاج اذن داده شده تکلم مرد با مرئه بقدری که کفایت کند در ظهور ثمر و اگر از بیست و هشت کلمه تجاوز نشود اقرب بتقوی است و اگر مفید نیفتد زیاده اذن داده شده و مراد از طایفه عرف او ن است نه عرف ظاهر مثل انکه صد هزار خانه اهل رایک طایفه گویند لعلّ یوم قیامت بعد این امر از اخذ فیض از مبدء نفسی محجب نگردد و اگر شجره محبت از زیاد یا انتقاص فرماید بعد از ظهور لم و بم گفته نشود فلتتقن الله حق تقاته لعلکم تفلحون

الباب الحادی و العشر من الواحد الثامن

فی غسل المیت ثلاث مرّات علی ذلک الترتیب الاوّل الرأس و تقول یا فرد ثم البطن و تقول یا حیّ ثم الیمین و تقول یا قیوم ثم الشمال و تقول یا حکم ثم الرجل الایمن و تقول

یا عدل ثم الرجل الایسر وتقول یا قدوس بماء او بماشاء من کافور وسدر وکیفیته بخمس لبس ویجعل الخاتم فی یمینه بما هو مکتوب علیه فی الرجال وللّٰه ما فی السموات والارض و ما بینهما وکان اللّٰه بکلشیئ علیما وفی النساء وللّٰه ملک السموات والارض وما بینهما وکان اللّٰه علی کلشیئ قدیرا غرض این باب آنکه کل احکام بیان بر اسرار توحید و معرفت جاری شده که اگر کسی نظر کند از مبدء تا منتهای آن ماء توحید را در کل بر یک نهج جاری می بیند و اذن داده شده در مقام غسل میت یکمرتبه واجب و الی الثلاثة او الخمسة اذن داده شده زیرا که مراتب توحید در پنج رتبه ذکر میشود در لا آله الا هو و لا آله الا انا و لا آله الا اللّٰه و لا آله الا انت و لا الا الذی و چنین نفسی اگر در ظهور میبود و در سنه اول موقن میگردید بظهور توحید هر آینه الی سنه خمس منتهی میگشت باخر مراتب توحید از این جهت است که یکدفعه واجب گشته و مراتب باغ کل خواهند گل شد اگر عسری نباشد و اذن داده شده از راس و بطن و ید ین و رجلین و در حین اشتغال بثناء و تمجید الهی ذاکر گردد او را و با نچه در حیات او از هر فصل مقتضی بوده از سردی ماء یا گرمی آن لایق است که بهمان نحو غسل داده شود بر ایدی اتقیاء و بعد از فراغ اگر میسر است بماء ورد یا طیب دیگر مطهر نمایند و اذن داده شده در کفن به پنج ثوب از حریر گرفته تا منتهی درجات قطن منتهی گردد و بر آن زیاده از نوزده اسم جائز نیست که نوشته شود هر که هر چه خواهد بنویسد و قدری تربت از قبر اول و آخر با او دفن نمودن مستحب میگردد که حزنی مشاهده ننماید بعد از موت و در جنت الهی با نچه محبت او بوده و هست متلذذ گردد و بر ید یمین او خاتمی منقوش اذن داده شده در رجال وللّٰه ما فی السموات والارض وما بینهما وکان اللّٰه بکلشیئ علیما و در نساء وللّٰه ملک السموات والارض وما بینهما وکان اللّٰه علی کلشیئ قدیرا و تقلب میت را در هر حال بشأنی نموده که دون وقار و سکون در حق او جاری نگردد زیرا که احترام جسد مؤمن احترام

Provided by the Afnan Library

مومن است . واسماء سته یا مطلق اسم الله از اول انتقال آن تا آخر بقلب یا بلسان مشتغل گردد و بدانکه موت مثل حیات است اگر میت بایمان بآن ظهور قبض روح شود و جنت الهی مستلذ خواهد بود والا در نار است و مراقب بوده که یوم قیامت نشود و قبض روح نفسی شود و در نار رود و ملتفت نشود چنانچه از یوم ظهور رسول الله ع تا امروز هر نفسی که در غیر ایمان باو قبض روح شده در جنت داخل نشده و همچنین از اول ظهور بیان هر نفسی که در آن قبض شود خداوند است قابض آن بملائکه که موکلند براو و داخل جنت میگردد اگر مطابق آنچه خداوند در بیان فرموده اطاعت کرده باشد واگر در غیر ایمان بیان قبض روح شود اگر عمل ثقلین نماید که نفع باو نمی بخشد واگر بعد از موت او کل خیرات از برای او شود که نفع باو نمی بخشد الا آنکه ایمان آورد بخداوند و آیات او و اطاعت نماید محبوب خود را آنچه در بیان نازل فرموده لعل آن وقت درک کند او را رحمت الهی و در جنت خلد مخلد گردد و مراقب باش ظهور من یظهره الله را که اگر شنوی ظهور او را و بقدر انیکه بگوئی بلی تامل نمائی در نار هستی چه قبض روح شوی چه در حیات باشی این است مراد خدا در نزد هر ظهور از هر نفسی مراقب باش که در صعقهای یوم قیامت بیرون نروی که صعقهای آن روز ظهور آن حزنی است که وارد میشود و آیات متعدد است که ظاهر میگردد و حق ظاهر بظهور یا ارباح جنت آن که از صبح ازل میوزد بر هیاکل افئده کل موجودات مثل آنکه اگر در این ظهور نظر کنی کل را مشاهده میکنی و زیارت کن موتی را در هر عدد واحد یک واحد و شئون دیگر در این باب نازل شده که خواهد شاء الله براد در لوح آن قل الله یوفیکم بامره ولیامرن الملائکة ان یقبضن عباده المؤمنین و همین قسم که روح مؤمن را ملائکه قبض میفرمایند بامر خداوند روح غیر مومن را هم شیاطین قبض میکنند چنانچه هر کس در ظل بیان عروج نماید قابض روح آن ملائکه عالیند و هر کس در غیر بیان موت او را رسد یا دون آن ملائکه نزدیک نمیآیند زیرا که مؤمن مس نمیکند او را چگونه بملک رسد و

واگر کشف خطا شود از عیون شیاطین آنها هم نمیکنند از شدت حرارت نار در آن الا انکه چون درمجا بند قبض روح میکنند و بخزنهٔ نار میسپارند در روح مؤمن بین یدی الله حاضر میشود و همین قسم روح دون مؤمن در حد خود خداوند نظر باو نمیکند و دائم میفرماید بنار که اون را بگیر و توکل کن بر خداوند که موت تو را درک نکند و از برای خداوندی که عبادت کرده چون بر سبیل بنوده جزا داده نشوی یوصیکم الله فی انفسکم ثم کل عباده لعلکم تتقون

الباب الثانی والعشرین الواحد الثامن

فی احکام محل الضرب مخصص این باب انکه هر کس بوده باشد در آن ارض یا در حول آن بنصف دشش فرسخ اگر بگذرد از عمر آن بیست و نه سال بر او واست که دارد شود در آن محل در هر سنه یکرتبه و نوزده روز بران ارض باشد تخلیص نماید خود را و در آن محل پنج رکعت نماز امر شده و هر کس استطاعت ندارد در بیت خود چنین عمل میکنند و عفو شده بر سکان غیر این حد و اگر نشده بود که میتوانست از امر الله منحرف گردد بهین فضل حق را دشاید کن حد خلق را خدا دانا است که در این سبیل چقدر را صرف شود و آن روز یک نفر نبود که یک قدم از برای خدا بردارد و همین قسم در ظهور مبتلا خواهید بود کل عمل میکنید ولی از مبدء امر محتجب و کل از برای او ساجد بستید ولی از نفس او محتجب و اگر بر احتجاب راضی میشدید این حدود ات بر کل جاری نمیشد حال یکی محتجب میشود و کل خلق با محمود و سجود الهی میگردند و اگر در یوم ظهور من یظهره الله همت کنید بر ایمان بخدا که ایمان با دامت دا طاعت او که اطاعت خدا است و محبت خدا که محبت او است و رضای او که رضای خدا است امری نازل نمیشود که کل تا یوم قیامت با دن حکم کرده شوید این است قدرت الهی بر مایشاء و مشیت قاهره او بر ایرید لعل در یوم قیامت مراقب خود باشید که محتجبین این ظهور را دو نکرده و خود را از انها

محجب ترشوی مثل انکه امروز محجبین از رسول خدا رد میکنید وخود محجب ترشده اید ولتتقن الله
حق تقاته ان لا ترضن لاحد دون ما ترضن لانفسکم لعلکم یوم القیمة علی الله لا تحکمون

الباب الثالث والعشرین الواحد الثامن

اذن ان یکبر علی النقطة خمس وتسعین مرة فی اولیها وافرعها ملخص این باب
انکه چونکه شجره حقیقت مرآة الله بوده وهست ودر او دیده نشود الا الله ازاین جهت امر شده که
درحین استواء آن برعرش خود وانتقال آن ازعرش اول نود وپنج کلمه تعظیم گفته شود ودر
غیر آن از پنج بکمتر زیاده اذن داده نشده زیرا که حروف حیّ از آن واحد بلا عدد ظاهر میگردد
وکل مراتب اعداد متکثره واحداً واحداً از واحد اول متجلی میگردد لعلّ در یوم قیامت درحین
ظهور شجره حقیقت اگر عالم لله بوده در آن مرآت کل حروف حیّ را مشاهده میکنی نه بطوری که در
نفس حروف مشاهده میکنی بلکه قدرت صرفه بر تجلی بآنها که مدل گردانند آن مظاهر را بر ذات خود
وهمچنین کل مراتب اعداد را بلسان میگویی لله عالم ولی آن روز ظاهر میشود اگر صادق بوده اگر
درحین ظهور من یظهره الله از برای او عمل کرده لله عامل بوده والا صادق نبوده در عمل خود
هر مؤمنی که در آن روز با ایمان است واز برای خدا عمل میکرده از برای او عامل خواهد بود
والا عمل او لدون الله بوده که از برای او واقع نشده چنانچه در ظهور رسول الله اگر
نفسی عامل بود لله از حروف انجیل از برای رسول الله اظهار ایمان مینمود وهیچقدر که نشد
علامت این است که خالص نبوده وهمچنین در ظهور شجره بیان اگر عاملی از برای خدا است
نفسی است که عمل میکند لله باتباع او والا خالص نبوده که اگر خالص میبود لدون الله نمیشد

فلتتقن الله یوم ظهوره لعلکم تفلحون

الباب الرابع والعشرین الواحد الثامن

Provided by the Afnan Library

فی ان کل نفس ان یتلو من آیات البیان فی کل یوم ولیلة سبعماة آیة وان لم یقدر فلیذکر الله سبعماة مرة مخص این باب انکه از آنجائی که توحید در حرف ذال فتحی الیه عروج او است و سر آن اینکه عدد هفت اللهم که بر حروف رتبه ثالث توحید گذرد رتبه خاص ظاهر میگردد و اذن داده که اگر کسی تواند هر روز و شب بهفتصد آیه از بیان تلاوت نماید و اگر نتواند بهفتصد مرتبه الله اظهر بگوید و ثمره آن اینکه اگر یوم قیامت باشد مؤمن شود بمن یظهره الله تا کینونیت آن لایق شود که مدل شود بر حرف ذال و یکی از اعداد آن عدد گردد اگر خارج از حد عدد گردد و نبیند الا واحد بلا عدد را باین است که این امری باشد سهل بلی اسهل از هر شیئی اگر ایمان آوری ولی چون آن روزی است عظیم بسیار صعب است که توانی با مؤمنین بود زیرا که مؤمن آن روز اصحاب جنت است و دون مومن اصحاب نار و جنت را معرفت من یظهره الله یقین کن و طاعت او و نار را وجود من لم یسجد له و رضای او چه در آن یوم خود گمان مکنی که از اهل جنت و مؤمن باو هستی ولکن محجب میشوی و در اصل نار مقر تو است و تو خود نمیدانی تصور کن ظهور او را مثل ظهور نقطه فرقان که چقدر از حروف انجیل منتظر بودند او را ولی بعد از ظهور اصحاب جنت نبود تا پنج سال الا امیر المومنین و هر که در آن یوم مؤمن بحضرت بود سراً و کل اصحاب نار بودند و گمان میکردند که اصحاب جنتند و همچنین در این ظهور مشاهده کن که تا امروز با تدابیر الهیه جواهر خلق را حرکت داده تا انکه صد و سیزده نفر نقبا گرفته شد در ارض صاد که بظاهر اعظم ارضی است و در هر گوشه مدرسه آن لایحصی عبادی هستند که با سم علم و اجتهاد مذکور و در وقت جوهر گیری گندم پاک کن از قمیص نقابت را می پوشد این است سر کلام اهل بیت در ظهور که میگردد اسفل خلق اعلای خلق و اعلای خلق اسفل خلق و همین قسم در ظهور من یظهره الله بین

اشخاصی که خطور نمیکند بر قلوب ایشان دون رضای خدا را و کل حرکت ایشان میکنند در
ورع چه بسا اصل نار میکردند اگر ایمان باو نیاورند و عبادی که کسی خطور شأن در حق ایشان
نمیکند چه بسا بشرف ایمان قمیص ولایت از مبدء وجود میپوشند زیرا که بقول او خلق میشود آنچه
در دین خلق میشود از اعلی ذکر وجود گرفته تا منتهای آن مثل آنکه در ظهور رسول الله و اوصیاء
بقول آن وصی گشتند. ببین کسی که قمیص وجود ولایت عطا میکند خلق او در حق او اسم مؤمن که
در او فی خلق او است براو منع نمیکنند قسم بذات مقدس لم یزل که اگر کل اهل بیان مؤمن شوند
بآن بمثل حقیقت مثل آنکه اگر من آمن باو باو مؤمن شود هر آینه میپوشاند او را قمیص اسم خود که
در کینونیت او دیده نشود الا او و اگر اسم او عظیم است اعظم میکند و منسوب بخود میگرداند و در
کتاب نازل میفرماید الله لا اله الا هو الاعظم الاعظم. ببین کسی که این است بحر جود او که لاشیئ
محض را از ساحت قباب ساحت قدس بقائی میرساند که در کینونیت تو آو دیده نشود الا
اسم او اگر در ظاهر در مشیت او دیده نشود الا مشیت مظهر او این است جود فیاض لم یزل
و منان لایزال که هرکس را خواهد قمیص فنا پوشد چون بنده عابد است او را ولی از او محتجب
چون از مظهر ظهور او محتجب چنانچه دیدی رسول خدا ص که کل مومنین بانجیل خدا امر شدند و مؤمن
بآنچه او نازل فرموده ولی چون دید محتجب از نفس او که احتجاب از او احتجاب از خدا او است
از این جهت حکم لدون الله کرد و در حق ایشان همچنین در نقطه بیان بین و همچنین در ظهور
من یظهره الله که اگر کل در آن روز نظر بمبدء دلیل و جوهر بسیط کنند یک نفر از اهل بیان
نمی ماند که تصدیق نکند او را مثل آنکه اگر در ظهور نقطه فرقان کل مومن بودند بقرآن از قبل
هر آینه یک نفر نمیماند الا آنکه حین استماع آیات الله اقرب از لمح بصر از صراط میگذشت
نه این است که منتی باشد شما را ای اهل بیان بایمان باو بلکه اگر ایمان نیاورید خود

Provided by the Aman Library

لدون الله میشوید بلکه هست کرده ایمان آورده که لله میشوید وازنار بنور مبدل میشوید والا او غنی است از کل ماسوی مثل انکه اگر امروز کل ما علی الارض ایمان آورند بمیان خود وازنار نجات میابند وداخل درجنت میشوند واز ذکر لدون الله که است ازبهر راست نجات میابند وداخل درجنت لله میشوند که اعظم ازبهر جنت است واز ذکر کاف نجات میابند ودر ظل آیات داخل میشوند والا نقطه حقیقت لم یزل ولایزال غنی بوده است از کلشیئ وکل مفتقر بوده اند بسوی او بوجود وکینونیت خود که اگر کل ما علی الارض در یوم ظهور رسول الله ﷺ ایمان آورده بودند خود ازنار نجات یافته بودند وحال هم که نیاورده خود ونار مخلد مانده ـ در هر ظهور خود همت نموده که خود را نجات دهید ازنار ظهور قبل والا ظاهر بظهور مستغنی است بهیچ شیئ مینیت الا انکه دکینونیت ازبرای او سجده است لله عز وجل اگرچه خود محتجب باشد ودر یوم ظهور اد مؤمن نگردد که اگر کشف غطا از او شود مؤمن است ازبرای او چنانچه بظهور قبل او مؤمن است ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قبل آن کردند ازبهر خدا سجده وبر ظهر آن آنچه نباید کردند این است که یک دفعه کل اعمال لدون الله میشود وحائل ملتفت نمیشود چنانچه کل ملل بهمین حجب محتجب مانده ودر نزد هر ظهوری لایق است که کل بآن ظهور مؤمن شوند زیرا که کل بآن قائمند ولتکون البیان علی سحن حزن فی آناء اللیل واطراف النهار لعلکم بایم الله تجذبون ثم لاسماء الله تحزنون

الباب الخامس والعشرین الواحد الثامن

فی آن فرض لکل احد ان یتاهل لیبقی شخصا من نفس یوحد الله ربها ولا بدان یتهجد فی ذلک وان یظهر من احدهما ما یمنعهما عن ذلک حل علی کل واحد باذن دونه لان یظهر عنه الشره ولا یجوز الاقتران لمن لا یدخل فی الدین ومن کان مقترنا بنفس یجب علیه الافتراق اذا شاء دونه الا بمان بالبیان ولم یحل علیه او علیها شیئ

الا اذا یرجع فی البیان وقبل ان یمنع امر الله فی یوم من یظهره الله اذن للمؤمنین والمؤمنات تعلمهم یجرون
ملخص این باب انکه در این عالم اعظم ثمر انیکه خداوند بعد از ایمان باو وحروف واحده و
آنچه در بیان نازل فرموده داده اخذ ثمره بیست از وجود خود که بعد از موت آن آن را
ذکر کند بخیر وامر شده در بیان باشد امر حتی انکه اذن داده شده اگر سبب منع در طرفی
مشاهده شود اختیار با قتران باذن آن تا انکه ثمره از وجود آن ظاهر گردد. نقل ورقی شود
از اوراق جنت اگر ایمان آورد بمن یظهره الله والا ورقی میگردد از اوراق نار واگر موجود
نشود اولی است عدم آن از وجود آن بهتر است وحلال نیست اقتران الا بانفسی که ایمان
آورده باشد در هر ظهوری بظاهر آن ظهور واگر احدها اختیار ایمان نمایند اقتران اذن داده
نمیشود از برای آن ومنع کرده میشود از انکه ایمان نیاورده حقوق آن زیرا که مالک کلشی
خداوند است عزوجل واذن نداده بر غیر مومن تملیک شیئی وآنچه برای غیر مومنین می بینی
بغیر حق است که اگر حق مقتدری باشد نفسهای ایشان را از ایشان منع میکند الا انکه
ایمان آورند چکونه مایملک ایشان الا قبل از ارتفاع کلمة الله که بدء ظهور است
اذن داده شده از برای حفظ نفوس مومنه ولی همین ارتفاع اذن داده نشده بلکه نمیتواند
ورق جنت با ورق نار قرین شود زیرا که کینونیت آن مدد از نفی میبرد وکینونیت آن مدد
از اثبات وآن لاشیئی محض است وآن باشیئیت صرف است بامر الله وسزاوار است
بر کل نفوس مشرقه در بیان که از برای خود ثمری از وجود خود اخذ نمایند تا انکه کمتر شود مراتب
اعداد تا انکه در بحر لانهایه داخل شود چه در بدء هر ظهوری اعداد نهایه است که در جه بجه
الی مالانهایه منتهی میشود هزار و دویست وهفتاد سال قبل را نظر کن که محمد ص بود با امیر المؤمنین
از مومنین بقرآن وامر وبین میتوانی احصا نمود این قسم است که الف مالانهایه ترقی میکند

وبلاغی از برای آن نبوده ونیست وهمچنین مبدء ظهور بیان را مشاهده کن که تا چهل روز غیر از هف
سین مؤمن بها نبود احدی و کم بیا کل حروف بسملة تقص ایمان را پوشیده تا انکه واحد
اول تمام شد وبعد مشاهده کن تا امروز که چقدر مکثر شده این وا قسم بذات مقدس لم یزلی
که اگر مبدء ظهور اسباب ظهور ظاهر شده بود امروز ما علی الارض غیر از مؤمن نبود زیرا که
حقیقت نار الله هست که اگر کل داخل شوند در ظل او نار حب او مسخ میکردند ومحو ومتلاشی
وکبریت بلا انکه از ملک او شیئی منقوص گردد یا بر ملک او شئی زائد شود زیرا که از برای خدا بوده
انچه در سموات است وارض وما بینهما چه ظاهر شود که مظهر حقیقت بظاهر اظهار فرماید یا انکه
کل باسم او اظهار نمایند و درجه بدرجه خواهی دید تا انکه از حد بلا حد واز نهایة بلا نهایة
مشاهده کنی خلق جدید را وتوکل علی الله ثم فی ایام الله تصبرون

الباب السادس والعشرین الواحد الثامن

فیما کتب علی کل نفس من کل ما یملکت من مأة مثقال ذهب من بهاء کل شیئی تسعة عشر
وواحد قال الله ان کانت الشمس طالعة فلیفوض الیه لیقسم بین حروف الواحد کل
واحد مثقال اذا شاء والا الامر بیده لایسئل عما یفعل وهم یسئلون وان کانت الشمس
محتجبة ویکون الحروف الواحد ذرة یوصل الیهم والا یصرف فیما یقترنان بین نفسین
وان کان یصرف العبد لولده او بنته ومثقال النار یحفظه لمن یظهره الله او یصرف
فی البیان ویتلو نیضه ویحفظه کیفما یریدون الی صاحبه ملخص این باب انکه بعد
از انکه شیئی بجهاء صد مثقال ذهب رسید بر مالک او دن است که نوزده مثقال بحروف
واحد ویک مثقال لاجل نار اگر در ظهور شجره حقیقت است اطاعت امر خداوند نماید و
اگر لیل طالع شد بذریات آن حروف میرسانند کل واگر نباشد با آن مقترن می سازند

بین دو نفس را دشمال نار را حفظ مینمایند تا بمن یظهره الله رد شود و در نزد ظهور او منقطع
میگردد حکم اقتران وعطاء بذریات الا باذن او ن ثمره این انکه اگر در آن روز حکمی فرماید
مثل اینکه آنروز را طاعت میکنند بر کل است که اطاعت نمایند چگونه است امروز که اطاعت
رسول خدا را مینمایند در کل احکام همین قسم است اطاعت ثمره حقیقت در هر ظهوری در
یوم ظهور اقوی است تا در حجب لیل از برای عارفین باو زیرا که آن یوم لقاء الله بهست دیگر
کسی نتواند درک نمود تا قیامت دیگر وسزاوار است که عبد بعد از هر صلوة طلب رحمت و
مغفرت نماید از خداوند از برای والدین خود که ندا میرسد من قبل الله که از برای تو است
دو هزار یک ضعف از آنچه طلب نمودی از برای والدین خود طوبی لمن یذکرهما بهذه الذکرة

انه لا اله الا هو العزیز المحبوب

الباب السابع والعشرین من الواحد الثامن

فی ان الفضة والذهب اذا بلغا بما اتم توزنون ستة الف وخمس مثقال فاد خمس و
تسعین مثقالا للفقط ولیاخذن الله عنکم وکل عنه یسئلون ولترد نه الی من یظهره الله وتحفظنه
کینکم ملخص این باب انکه از آنجائی که هیچ عزی نیست مگر در طاعت خداوند چنانچه در
هر ظهوری من مومنین بآن ظهور افتخار بعضی بر بعضی باطاعت خداوند بوده زیر شئون دیگر
زیرا که شئون دیگر در نزد اهل هر ظهوری وحال انکه حکم حق بر او یکشود بوده وهست و
اگر بخواهی این معنی را مشاهده کنی آخر هر ظهوری نظر کن که گاه بهست از اول عمر تا آخر بلا
وضوء که مستحب است نمیماند باینکه افتخار کند که من نظر باسمان نکردم الا با وضوء بلی این
عز است اگر مقترن بامانیت بالدین باشد که معرفة الله ومعرفت ظاهر بامر او از نزد
او باشد والا کینونیات مبدل میشود از نوریت بناریت چگونه واعمال رسد وبدانکه عبد

Provided by the Afnan Library

ازانکه عدد ذهب و فضه بعدد کل حروف رسد با عشر غیبیه شش هزار و پنج میشود که اگر شش را تنزل دهی بشش میرسد و آنوقت اول حرف اشاره میشود که باء باشد ازاین جهت امر شده بعد از بلاغ این دو باین عدد نود و پنج مثقال از هریک للّه برداشته شود و ظهور نقطه چه در اولی و چه در اخری باذن او عمل شود و در مابینها بنوزده نفر از اولوالطاعه که اذن دهد بر هریک از عدد ها قسمت شود و ذکر آن در مواقع آن خواهد شد و این است که تا یوم قیامت میماند و مؤمنین بآن عمل میکنند و از هر تجارتی اعظم تر بوده و هست زیرا که در آن تغییری و تبدیلی نخواهد شد تا قیامت دیگر حالی نظر کن چه در نقطه بیان راجع اگر بعد از بلاغ عدل آنرا حکم کرده بود میتوانستی لم و بم گوئی اگر ما لک میبودی و از اهل جنت که اطاعت خدا را مینمودی آن وقت شاهد مینمودی که بهریک حکم چقدر وجود در حق تو و کل خلق شده زیرا که اگر کل من علی الارض مؤمن شوند و خواهند داخل جنت شوند باطاعت اوامر الهی هر آینه بر کل همین چقدر حکم وارد میماند و حال ببین چقدر وجود شده این است که هر چه هست از مبدء است و کل فاعل مثلاً اگر رسول خدا امر فرموده بود که در هر سنه یک مرتبه حج کن با استطاعت آیا مستطیع مؤمن میتوانست منحرف شود بلکه تقرب میجست نزد خداوند باطاعت و نزد خلق افتخار میکرد در ظهور طاعت و همچنین کل احکام را شابه کن که کل در قبضه او هستند اگر کسی را خواهد غنی کند غنی میکند تا یوم قیامت بحق نه بدون حق و همچنین اگر کسی را خواهد سلطان کند سلطان میکند تا یوم قیامت و همچنین اگر خواهد کسی را عزیز کند عزیز میکند تا یوم قیامت دلیل آن اینکه اگر رسول خدا فرموده بود ذریه فلان نفس مؤمن بر کل است که او را غنی کنند کیکی از حد و دین است امروز ببین که چقدر باد داده بودند که صدق غنا شود و اگر فرموده بود که باید سلطان از قبل من ذریه فلان باشد مؤمنین میتوانستند منحرف شده تا یوم قیامت از برای

ادا باقی میماند واگر میفرمود در ذریهٔ این مؤمن باید تا قیامت عزیز باشد امروز ببین که عزت او چه قسم بود وحال انکه می بینی که فرموده وللّٰه علی الناس حج البیت سالی هشاد هزار نفس میروند وحول طین میگردند این است علوّ امر خدا و استقلال آن بر ماسوای خود وهمچنین اگر برعکس خواهد که خواهد کسی را فقیر کند فقیر میشود الی یوم القیمة ببین یک ذکر ابی لهبی را بدون حسب نازل کرده امروز سیر کن در مشرق و مغرب ببین که اسم او نیست که بقدر یک اسم ذکر ندارد اگرچه در سلسله دون حق باشد هیچ فقری از این بالاتر میشود که بقدر ذکر اسمی هم نماند وهمچنین شئون دیگر را مشاهده کن که امر حقیقی از قیامت است تا قیامتی مطاهر جبکیه که بگمان یک ماه ریاست خود را در ظل اطاعت بیرون میاورند وحال انکه اگر نظر کنی در مطاع آنها باسم حق برپا است که میگوید از اسلام است این مطاع وحال انکه واقع عند اللّٰه وعند اولی العلم لدون اللّٰه حکم میشود ببین بُعد خلق را که از مبدء امری که از قیامت است تا قیامت محتجب وبگمان یک روز لذت اگرچه لدون اللّٰه باشد چگونه جان میدهد این نیست الّا عدم بصیرت آن وادراک آن والّا نفس بصیر و مومن دقیق چگونه از قیامت تا قیامتی میگذرد که در جنّت باشد و یک روز را میگیرد که در نار باشد بقدر همان یک روز در بعد تا خدا خواهد که او را از نار نجات دهد حکم لدون اللّٰه و نار در حق او شود بدانکه نجات خدا اهل نار را از نار این است که ایشان را میخواند بسوی خود اگر مقبل شدند نجات مییابند والّا در نار میمانند واز آنجائی که دعوت خدا ظاهر نمیشود الّا بدعوت ظاهر بظهور او و همچنین اجابت خداوند ظاهر نمیگردد الّا باجابت آن از این جهت است که در هر ظهوری اهل ظهور قبل چونکه اجابت نمیکنند خدا را بظاهر هر ظهور بعد و مظاهری که میخوانند کل را بسوی او و دلل بر او هستند از حروف حیّ و هر واحدی که دلالت کند بر واحد اوّل از نار نجات

نمی یابند مثلاً اگر در حین ظهور رسول الله ص کل ما علی الارض اجابت کرده بودند او را و او امر آنرا
کل از نار نجات یافته داخل جنت میشدند زیرا که انچه در آخرت حکم میشود از نار و جنت بر
حکم این عالم طائف میگردد و از این جهت در دین اسلام امر شد بقهر لعل اهل نار را بقهر
داخل جنت کنند و امر شد بشدت حب در مابین خود لعل تقمص قمیص اهل جنت را پوشند و
اگر نفسی در بیان بقهر کل ما علی الارض را داخل در بیان کند کل را از نار نجات داده داخل در جنت
نموده و این است فضل در حق ایشان قسم بذات مقدس الهی که اگر در ظهور من یظهره الله
کل اطاعت نمایند او را یک نفر در نار نماند الا آنکه کل داخل در جنت شوند و کل ما علی الارض
قطعی شود از قطع رضوان ولی حزن من بر مؤمنین بر او است نه از دون مؤمنین که در لیل الیل
تضرع و ابتهال در پیشگاه او اظهار دین و دنیا مینمایند و شب و روز از برای لقای او گریانند
و در تضرع ولی وقتی که خود را می شناساند بخلق خود که اعظم جنتی است که فوق آن جنتی
متصور نیست زیرا که اول دین معرفة الله هست و معرفة الله متصور نیست الا بمعرفت او
عباد یکه باید مسدود و در نفوسشان از ظهور قبل او الله عمل میکردند برمیخیزند و آنچه لایق
نیست متحمل میشوند اگر خطور کند بر قلوب ایشان دون حقیقت او اعظم است از هر عصیانی نزد
خدا و کل اعمال را یک دفعه محو میکند کانه لم یکن شیئاً چنانچه در ظهور نقطه فرقان ص شنیدی
کل مؤمنین با تخیل منتظر بودند احمد موعود را و شنیدی که بر آن شمس حقیقت در بیست و سه سال
ظهور خود چه گذشت حتی انکه فرمود ما اوذی نبی مثل ما اوذیت با انکه کل از برای
ظهور او تضرع و ابتهال مینمودند که بقول عیسی در حق او عمل کنند ولی حد خدا را که در آنروز نمودی
ولی در ظهور نقطه بیان بودی که کل مؤمنین بر رسول الله ص منتظر ظهور محمد موعود را زیرا که این
حدیث از رسول الله ص هست و عامه و خاصه بر آن متفقند و شبهه نیست که جوهر ایمان منحصر

Provided by the Afnan Library

باشی عشریه وقطع اسلام همین پنج قطع ظاهر است که اهل آن خود را اثنی عشریه میگویند وبنظر ارض فارس را دارالعلم میگویند باوجود انکه شجره حقیقت طالع احدی از اهل آن نشناخت او را وبعد از شناختن ظاهر است حد بعد ایشان که همان کافی است در ذل ایشان وحال انکه شب و روز العجل العجل میگویند در بیان هم این قسم بین ومغرور مشو که کل میگویند مومن بآن هستیم که این همان کلی است که در بدء نقطه بیان بود وبعینه در بدء نقطه فرقان و حال انکه نقطه بیان بشانی ظاهر شد که هیچ طفلی نتواند انکار کند وحال انکه کل میگفتند و یقین داشتند که قرآن کتاب خدا است ونبوت نبی وولایت ولی وحجیت ابواب وکل احکام دین اسلام بآن برپا بود وکل آنرا اعظم معجزه رسول الله ص ذکر نموده بودند و یقین داشتند ومتطوع ایشان بود که غیر الله نتواند مثل آن ظاهر کند ودر عرض کمتر از دویست هفتاد سال یک آیه کسی مثل او ن نیاورد همینقدر که ظاهر شد مثل آن حجت ومثل بحر بلا تعطیل از بحر جود خود نازل نمود کل از آنجائی که باید یقین کنند که من عند الله است وامکان ندارد من عند غیر الله نبض قرآن وایمان خود ایشان رفتند برانیکه من دون الله هست وکردند آنچه کردند ای اهل بیان نگذرد آنچه اهل قرآن کردند که کل باسم او کنند آنچه میکنید واز او محتجب مانید واگر محتجب مانید برنفس خود ظلم وارد آورده اید اگر بر او حزنی وارد نیاورید واگر الیوم ذبابه بر او دون حق وارد شود بر خدا وارد آورده اید وحال انکه شب و روز از برای او سجده میکنید واز اول عمر تا آخر میخواهید از برای رضای او عمل کنید از عظم امر است که نتوانید متحمل شد نداز صغراد که یکدفعه می بینید یک نفس که او را نشناخته اید وچه بسا که پدر و مادر و اولاد خود را او بوده اید ظاهر میگردد وناطق بکلام انني انا الله لا اله الا انا این است که کل یکدفعه

Provided by the Afnan Library

منتظر و متحیر میشوید از انطواء اضاءه دون شمس حقیقت و تموار تفاع آن طلعت ربوبیت و اگر نظر از جوهر دلیل
که آیات الله است بردارید و آنچه قبل در قسمه آن گفته شد تکوئید و آنچه بعد در بیان گفته شد تگوئید
لعل اگر ایمان نیاورید بر خدا حکم نکرده باشید و الا حکم آن بانفوس خودتان اگر کسی حکم بر
خدا کند چه حد دارد که قسم بذات مقدس الهی که عبادی که بر او حکم میکنند اشد از نفوسی که
در این ظهور بر او حکم کردند الآن چقدر بعید ند اشخاصی که در مقابل رسول الله ص ذکر وجود خود
کردند نزد تو همین قسم تو خواهی بود اگر مؤمن نباشی نزد اشخاصی که بعد میآیند و امروز هستند
اشخاصی از روی بصیرت و همچنین در ظهور من یظهره الله مؤمنین با دا از روی بصیرت می بینند
حکم محتجبین را بعید تر از محتجبین در این ظهور هر آینه تو امروز ذکری از معروفین مکه و مدینه
میکنی یا میدانی اسماء ایشان را همین قسم اشخاصی که بعد میآیند بالنسبه باین ظهور همچنین در
ظهور من یظهره الله که اگر ذکر باطلی هم بماند لاجل ذکر حق است آنرا نه او ن بنفسه لایق
ذکر است مثل اسمی که در قرآن نازل است قدری تعقل نموده و از جوهر دلیل نظر برندا شته
لعل در آن روز نجات یابی و الا عاملین هر ظهوری حمل اعمال خود را میکنند لا غیر گمان انکه از
برای خدا میکنند ولتعقن الله حق تقاته ثم بامر الله تو قنون

الباب الثامن والعشرین الواحد الثامن

فی الصوم ولتذکر والله فی تسعة عشر یوما من کل حول آخره وانتم صائمون

ملخص این باب انکه اوّل مراد خدا را بدان از صوم که ثمره آن چه چیز است و آن اینکه در
ظهور قرآن اگر میبودی و از رسول خدا ص سؤال مینمودی سبب فرض او را هر آینه جواب میگرفت
با نچه ذکر میشود که صوم از برای آن است که صائم شوی از هر کس که دون الله هست
مثلاً در زمان رسول خدا ص اگر دوست نمیداشتی هر کس که او را دوست ندارد و نبود

Provided by the Aman Library

ازبرای هرکس که ازبرای او نباشد وصائم میشدی ثواب صوم ازبرای تو عطا میشد وهمچنین
حرفا بحرف درحروف واحد قرآن بیا وجاری کن تا ختم شود بحرف آخر که جامع ظهورات
کل واحد است که اگر صائم ازدون آن میبودی هرآینه درآنروز صائم ازبرای خدا بودی
وهمچنین نظر کن درنقطه بیان اگر شنیدی ظهور را وبرقلبت خطور کرد دون حقیقت آن اصل
دین تو مرتفع میشود چگونه بصوم رسد که فرعی ازفروع دین تو است ودرحین استماع حجت
برتو بالغ بود زیرا که ان کسی که بتو گفت بایات احتجاج بتو نمود وهمینقدر که مجتب ماندی
احتجاب ازاجابة الله بوده درذکر رابع زیرا که ظاهر آن ظهور بود وخود را بظهوری ازاظهورات
ذکر نموده بود این است که درذکر رابع ذرا اول ظاهر بوده زیرا که درهمان ذرّ کلمه انّنی انا الله
لا اله الا انا نازل نمود که اگر صاحب فراستی درامکان باشد تواند سیر نمود ویقین نمود بانکه
آخرین اول است وظاهرین باطن درمرتبه اول نه درمرتبه ثانی زیرا که اسماء هر رتبه
درمرتبه اواست تجاوز ازحدود نمیکنند مثلا نظر کن درملک اول ازاول وجود ذکر میشود
تا آخر وجود ولی آن اولی که درآنجا ذکر میشود نتوان مقایسه نمود باولی که درآخر وجود ذکر
میشود وهمچنین کل مراتب اسماء وامثال را مشاهده کن وحکم کن واگر دراین ظهور صائم شدی
ازحب دون حرف اول شو که درکل حروف دیده نمیشود الا همان یک حرف وچون که حکم
بر واحد اول میشود نه براعداد متکثره هرکس ازبرای ایشان است صائم بدان وهرکس
ازبرای دون ایشان است دون صائم ودروجه ایشان ابواب جنت را مشاهده کن
ودرعدد واحد درظل ابواب نار که حقیقت صوم صوم ازایشان است مثلا دریوم ظهور
امیرالمومنین علیه السلام کل صائم بودند ولی حکم صوم برعبادی میشد که درحب او بود
وازدون حب او صائم ودرهر ظهوری کل اهل آن ظهور باحکام آن ظهور عاملند ولی دربدء

ظهور بعد مرتفع میشود حکم اصل آن چگونه بشئون او دن رسد اینکه ذکر میشود مرتفع میشود در ظهور بدع بآن ظهور ظاهر میشود والا نه این است که مرتفع شود واگر کسی در این ظهور در حب آخر بود بشهر الله راصائم والا کل در آن حدود دیگر هستند مطیعند ولی چه ثمر اگر کل مؤمنین بقرآن صائم نشده بودند و بر آن آنچه واقع شده بود نشده بود نزد خداوند احب بود از آنچه صائم شده اند و واقع شده زیرا که اگر واقع نشده بود ثمار دست او بر ما یقوم به الدین ایشان حکم ارتفاع نیشد و حال اگرچه بشئون دین عامل بوده اند حکم ارتفاع میشود و در حین صوم حق است بر صائم که مراقب شود رضاء الله را که از آن محتجب نگردد که اگر در حین صوم شجره حقیقت طالع شود و حکم نماید بدون آن فی الحین اطاعت کند چه این صومی که الان میگیرد بامر او بوده در ظهور قبل و همچنین کل اعمال را شاهد شو و از شرب و اکل و اقتران و مجادله اگرچه علما باشد و ظلم اگرچه قدر قیراط باشد و حکم بر خدا عاصم شو نفس خود را و در حکم ثلاثه آخر دقیق شو که از مبدء ظهور تا اول ظهور دیگر هر کس حکم بر نقطه نموده همان حکم علی الله هست که مبطل بوده و همچنین حین ظهور من یظهره الله شبهه نیست که کل اهل بیان صائمند ولی اگر حکم بر او کنند هر آینه باطل میگردد مبدء دین ایشان چگونه رسد بحکم ثانی از شئون آن و از طلوع تا غروب مراقب باش و در اسم واحد ناظر و قبل از بلوغ بعد و اسم هو حکمی بر مؤمن و مؤمنه نبوده الا الی الزوال که اگر تجاوز نماید صائم نبوده و بعد از آن الی سنه بلی و فوق آن صائم نخواهد بود نظر کن در هر جزئی از اجزاء او امر الله که اگر کل باطل الارض جمیع میشدند نمیتوانستند تبع ترع عشر عشر آنی بحق دون آن حکم کنند و حال ببین بحر جود الهی را که چگونه متلاطم گشته در حق عباد خود بلا استحقاق ایشان که اگر بحض استحقاق بود هر آینه در آن حبی که بودند بودند و مبدء عرفان فضل او بوده که اگر خود را انشا ننموده تا قیامت دیگر کل عامل بودند ولکن من لم یکم لعلکم یوم القیمة

عمن لم یؤمن بمن یظهره الله بعد ولی

الباب التاسع والعشر من الواحد الثامن

اذا ذکر اسم الشجرة فصلوا علیها واذا ذکر حروف الحی فسلموا علیهم واذکروا الله محمدا و نظاهر امره فی کل لیلة جمعة ویوم اثنی و ثلاثین مرة ثم اذکروا الله فیها اربعة الف مرة یا الله لمحض این باب انکه هر وقت ذکر شود من یظهره الله صلوات فرستید براو هر وقت ذکر شود حروف حی او ذکر بها کنید برایشان و در آنچه ظاهر شده مثل آنچه ظاهر میشود ذکر کنید و در هر شب جمعه و یوم آن قدر دانید که آن شب و روزی است که اعمال در آن مضاعف میگردد و ذکر کنید من یظهره الله و حروف حی آن را دویست و دو مرتبه و بخوانید خدا را از روی اخلاص عدد چهار غین نه این است که سجده کنید و بخوانید و کسی که ذکر او ذکر الله هست و ذکر الله ذکر او است و معرفت او معرفت خدا است و معرفت خداوند معرفت او است محتجب مانید نظر کن در ظهور رسول الله ص که چند ریال و ایام جمعه بر آن شمس حقیقت گذشت و مؤمنین با بخیل کل خدا امیخوانند بلسان خود ایا من بخشید ایشان را همچنین در ظهور نقطه بیان مشاهده کن عبادی هستند که هر شب تا صبح بذکر خدا مشغولند ولی شمس حقیقت قریب بارتفاع گشته در سماء ظهور و هنوز آنها از سر سجاده خود حرکت ننموده و اگر آیات بدیعه بر آن خوانده شود میگوید مرا از ذکر خدا باز مدار ای محتجب تو ذکر خدا را میکنی و از کسی که این ذکر را تجلی در تو نموده چرا محتجبی اگر قبل نازل نفرموده بود فاذکروا الله کجا تو میدانستی که ذکر کنی و کجا میکردی با نکه اگر ذکر کنی من یظهره الله را آنوقت ذکر کرده خدا را و همچنین اگر آیات بیان را بشنوی و تصدیق کنی آنوقت آیات خدا ترا نفع میدهد والا چه ثمر در حق تو از اول عمر تا آخر عمر یک سجده کنی و همه را

بذکر الله بگذران ولی مؤمن مباش بمظهر آن ظهور ببین نفع میبخشد ترا ولی اگر شناسی او را و عارف شوی بحق او و بگوید قبول کردم کل عمر تو را در ذکر خود هر آینه ذاکر بوده او را بمنتهای ذکر زیرا که تو عمل میکنی از برای انکه خدا قبول کند و قبولی خداوند ظاهر میگردد الا بقبولی ظاهر بظهور مثلاً اگر امری را رسول خدا قبول نمود خدا قبول فرموده والا در هوای نفس این عامل مانده والی الله راجع نگشته و همچنین اگر علی را نقطه بیان قبول نمود خدا قبول فرموده زیرا که سبیلی از برای امکان بسوی ذات ازل نیست الا انکه آنچه نازل میشود از مظهر ظهور شود و آنچه صاعد میگردد الی مظهر ظهور شود و هر خدا را که یک نفر متعقل دیده نشده که ذکر تعقل کند و حال انکه از اول عمر تا آخر آن عمل میکند با منتهای جد و جهاد و اگر از او پرسی از برای چه میکنی میگوید از برای اینکه خدا قبول کند ای حیوان قبولی خدا ظاهر نمیشود الا بقبولی حجت آن آیا کلمه داری از حجت او که فرموده باشد قبول کردم این است که کل لاشعر عمل میکنند ولی از ثمره آن محتجب بلی کسی در بیان عامل است که در یوم ظهور من یظهره الله از او نفس داشته باشد بر قبول او و او را لایق که بگوید عمل از برای خدا کرده و خدا قبول کرد والا چه ثمر کل ما علی الارض عمل میکنند بآنچه بر او هستند از دین خود و لی نظر کن بآن مبدئی که قبول خداوند ظاهر میگردد که گویا در ظهور رسول الله یک متنفس نبود که از او طلب کند غیر عارفین باد تقبل عمل خود را که اگر شده بود در قرآن نازل میشد بلسان وحی زیرا که تقبل خداوندی نمیشود که بلسان بشر باشد که اگر بلسان خود رسول الله باشد تقبل او است نه تقبل خداوند مبدئی که آیات الله مثل نور از آن مشرق میگردد در جبل مستور نموده و شب و روز از برای خدا عمل میکنند ببین رایحه از رایحه شعور برایشان وزیده و حال انکه ثمره کل اعمال ایشان این است که خدا قبول کند و قبول خدا ظاهر میگردد الا بلسان آیات که مجرد کل

ناموی را برساند چنانچه امروز قرآن عزّ کلّ وجود را میرساند حال هرچه میخواهی عمل کن ببین الرّحمة یک پرکاه ذکر قبول درحقّ او شد این قسم است که در ظلّ لیل حرکت میکنید وثمر نمی بینید از اوّل عمر تا آخر عمر از برای خدا عمل میکنی و یک دفعه از برای آن مظهری که عمل راجع باو میگردد نمیکنید که اگر میگردید در یوم قیامت اینطور متلا نمیشدید ببین امر چقدر عظیم است وکلّ چقدر متعجب قسم بذات مقدّس الهی که کلّ ذکر خدا و عمل از برای او ذکر من یظهره الله و عمل از برای اوست فریب بنفس خود مدهید که از برای خدا عمل میکنیم که لدود الله میکنید که اگر لله کنید از برای من یظهره الله خواهید کرد و ذاکر او خواهید بود و آلا سبحان این جعل هم که هیچ نمیدانند شب و روز لا اله الّا الله میگویند چه ثمر دارد در حقّ ایشان قدری تعقّل نموده که از مبدء امر متعجب نگردید که کلّ اعمال دنیای شما نزد خود شما راجع بدین شما میشود وکلّ اعمال دین شما ثمره آن قبول خداوند میشود وقبول خداوند ظاهر نمیشود الّا بقبول من ظهر او من یظهره الله که لسان آیات از او ظاهر گردد که اگر از دون آن قبول شود قبول الله نیست زیرا که قبول الله کلام او غیر کلام خلق است واون اشین نمیشود وانیکه میگوئی قبول ابواب قبول ائمه است وقبول ائمه قبول رسول الله است لاجل این است که آن شجره این طور قبول کرده وهمچنین که حزن نفس مؤمنی را حزن نفس خود شمرده وسرور او را که سرور خود خوانده لاجل این است که آن این قسم نازل نموده که اگر آن نبود ثمر مترتب نبود همیشه نظر بر مبدء امر نموده که کلّ شئون در ظلّ او ظاهر میگردد وآن اشین نیست بلکه واحد است وواحد آن باحد نیست بلکه بلا عدد است وآن واحد باحد بامر او واحد شده که اگر آن نبود حکم جاری نمیشد ولتوحّدوا الله ربّکم الرّحمن خالصاً لوجه الله باسمه تفلحون

الباب الاوّل من الواحد التاسع

فی انّ عزّ کلّ الارض لله وفرد کلّ مدائن لله وان بیوت التی یومئذ تنسب الی

الملوک من یصلی فیها من اولی البیان فلیصدق بمثقال من فضة الا وان لیکتفن فیه ما ینسب
الی حروف الواحد او شهداء البیان وفی کل مقاعد الغرفة فلتجلسون عضا علی عدد الواحد
مقام نفس اذا کان الارض واسعة والا الواحد بلا عدد لیکن العالمین والا بدان یلحق
محل ما نقص من النقطة فی احد الحرمین ومبنی علی ذلک المعقد مبنیا من المرآت لیذکرن الله و یصلین فیها
ملخص این باب انکه عز ظهور اذن للّه بوده وواجب میگردد یوم ظهور من یظهره الله آنجا اذن
باین قسم عز ظهور داده که از سلاطین قبل بوده اگر کسی از اهل بیان در آن نماز کند بر او است
که یک مثقال فضه انفاق کند تا انکه ساکن نشود در آنها الا شهداء بیان و مظاهر واحد دهر
مجلس عزی که منعقد گردد بلا عدل سزاوار است که مکان عدد واحد را خالی گذارد که اگر ان
من یظهره الله باحروف حی ظاهر گردند کسی مقترن نگردد بجواهری که از بیان اخذ میشود در آن
ظهور واگر مجلس وسیع نباشد محل یک نفس اذن زیاده داده نشده وهمچنین هر مقعدی
محل یک نفس سزاوار است که خالی گذارند زیرا که دیده میشود که در بیت خود من یظهره الله
هم این قسم ظاهر است که از مقعد آن منع ننمایند او را چون که نمیشناسند او را لاحترام او با
او ولی او میشناسد کل را دیگند در عباد یکه از برای اسم او این نوع اعظام واحترام ملاحظه
ننمایند ولی یوم ظهور او از او محتجب میمانند بانیات خود وطین ما نقص من النقطه امر شده
که در یکی از حرمین واقع گردد و بر آن حجره از مرآت مرتفع شود که در آن مصلیان صلوة خود را ادا
نمایند تا انکه اماری باشد در نزد خلق برانیکه نقطه بیان حبسی بوده مخلوق و مرزوق
و مولود و موروث و آنچه من الله تکلم نموده از او است نه از او که کسی غلو ننماید و از حد
عبودیت تجاوز نکند چه سائرین در بیان سیر و عروج ایشان را نتوان اقتران داد بسائرین
در قرآن چگونه رسد ما علی الارض ولی کل این سیارات طائفند حول سیارات در ظهور من یظهره الله

زیراکه حق در آن روز با ایشان ثابت میگردد نه بدون ایشان ولتعلمن الله فی کل ما تنزل من عنده فان امرالله فی الاعلی مثل الادنی ان یا عباد الله فاتقون

الباب الثامن من الواحد التاسع

من یکن له خط لم یکن له عدل فی آیاته فلیکتبن الف آیة لله ولیوصین بان یوصلها الی النقطة لیجزیه الله برحمته یوم القیمة انه کان بکل شیئ علیما ملخص این باب انکه در ظهور بیان صاحب قلمی بهم رسد که عدل از برای او نباشد در زمان او از هر نوع خلقی که هست از ابجی گرفته تا اعلی منتهی گردد که مراتب واحد باشد محبوب بوده که هزار بیت بر قرطاسی که آنهم بلا عدل باشد نوشته شود و همچنین شئون آن باید مثل آن باشد و وصیت نماید که در یوم ظهور من یظهره الله نزد آن شجره حقیقت حاضر نمایند تا انکه جزاء هر یک را بآنچه نزد او است از آیات خود و مذکور گردد باین سبب نزد محبوب خود و اگر نفسی باشد که استطاعت بر الف نداشته باشد در حین نوشتن آن بر شصد اء بیان است که بهاء الف را باو برسانند و اگر مستطیع است که سزاوار نیست کسی که از برای خدا عمل کند بها قرار دهد در عمل خود و از شئون خمسه نقطه بیان چه آیات و چه مناجات و چه تفاسیر و چه شئون علمیه و چه کلمات فارسیه هر چه بنویسد مقبول خواهد بود و ثمره آن اینکه اگر در یوم ظهور چنین نفسی باشد و امثال آن قلم نگذارند الا باثار من یظهره الله که حرام شده بر ایشان قلم گردانیدن بر هر کلمه الا کلمات او تعمل در آن یوم یک نفس تا عمل کند که بهتر است از کل آنچه در لیل نوشته میشود و هیچ خطی در این ظهور محبوب تر نزد ظاهر نظهور نبوده الا خط شکسته حیوان نه میت زیراکه اکثر با تعلیم مینویسند ولی میت است نه حیوان حسن آن با حیوان بودن آن است که مثل آن بالقوه بخط نسخ در حیوانیت مثل جوان است با کامل هر شئی در حد خود محبوب بوده نزد خداوند وهست ولتعلمن ذریاتکم ابجی المخطوط وامنعا عندکم لعلکم بذلک یوم القیمة عند

بکلم تفقهون الباب الثالث من الواحد السابع

و قد من کل ملک او سلطان سیبعث فی ذلک الدین بیت من المرآت لنفسه یکتب آیات الله و کان من عینه تلک الآیة المذکورة فی الذیل

ملخص این باب انکه کل وجود خلق نشده اند مگر از برای یوم ظهور الله که آن در عرف بیان بقیامت ذکر میشود و آن از اول ظهور شجره حقیقت است تا غروب آن مثلاً در نقطه فرقان بیست و سه سال بود حد آن یوم که کل از برای آن روز خلق شده بودند و مثل آن ایام مثل شمس است بالنسبه بستارگان و همچنین مثل اهل آن ظهور بالنسبه بظاهر مثل همین است ازاین جهت است که در آن ظهور عارفین بآن تکلم را جایز ندانند و حیا کنند از تصانیف و تالیف و انشاء آیات خود و ظهورات و بروزات خود زیرا که اگر در نهار نجمی طالع شود هر آینه ذکر نوری از برای آن میشود و همچنین است اگر اعلم علمای زمان من یظهره الله بعد از ظهور آن کلمه انشاء کند معاینه مثل آن همین خواهد بود و همین قسم که نقطه شمس حقیقت بوده آثار آن هم بالنسبه با آثار شمس آثار است این است که تا آخر وجود اگر مرآت شوند تعاکس در آنها ظاهر میشود از شمس آثار بلکه کل مستغنی هستند از دون آن ولی بعد از غروب آن اذن داده شده که کل در ظل او آنچه توانند عروج نمود و اگر کل عالم جمع شوند و عروج نمایند بعرفان حرفی از آن نتوانند رسید و ذکر شده در حق او لو القدره از یم و سین در بیان برانیکه مقعد مرتضی از مرآت از برای نفس خود ظاهر سازد در بین حینی او مکتوب شود ذکری که مدل باشد برانیکه اگر من یظهره الله ظاهر شود و ایمان آورد و نصرت کند اعلای از کل خلق گردد و الا ادنی نفس در آن یوم مراقب خود باشد که بچند صباح محتجب از لقاء محبوب خود نشود که از برای او از اول عمر تا آخر حال بوده و هست و ثمر نخیده و آن را الا انکه عمل کند از برای آن و نصرت نماید دین

اون را بآنچه رضای اواست والّا خواهد رفت مثل انچه قبل ازآن رفتند واثری ازآن نخواهد
ماند الّا ذکر دون حق واحتجاب از محبوبی که ازبرای او میکرده آنچه میکرده وباسم او در میان
معزز بوده که اگر حزنی برمن یظهره الله وارد آید انتقامی که ممکن است ازکلشیئ ازاون گرفته
میشود واگر نصرت کند نفسی که درحق کلّ شیئ جاری میکرده درحق او نازل میشود زیراکه اگر
اقدام بحزن او ننماید احدی رانمیرسد براین زیراکه این زمان این قسم بوده که علمارا حکمی
نبوده الّا باعانت آن خدا عالم است که درآن زمان چه نوع باشد تربیت خلق وحدود
ایشان واگر عالمی درآن ظهور مبادرت نماید بردون رضای او مثل اون است که بضدّ کلّ
وجود را متحمّل شده باشد وهر ناری که ازبرای لادون الله خلق شده ازبرای او میشود زیرا
که انظار کلّ ازاعالی وادانی راجع میگردد بعلمای هر ظهوری که اگر آنها درایمان خود صادق
باشند منحرف ازحق نخواهند شد واگر برحق حزنی وارد آید بسبب انحراف آنها میشود که کلّ
چنین میدانند که آنها برحقند وحال انکه لادون الله بوده وهستند عند الله انیست که آن نار که
بکلّ میرسد اوّل بانها میرسد وبعد ازانها بدیگران چنانچه اگر مقبل باشند فضل الهی اوّل
بایشان میرسد وبعد بدیگران نیکو درجه ایست درجه علم اگر علم بمن یظهره الله
ورضای او باشد والّا بدترین درجات است عند الله وعند کلشیئ که اگر یک کلمه نمیدانست
بهتر بود ازبرای او تا انکه علم بکلشیئ داشته باشد وعلم بمن یظهره الله نداشته باشد که
کلّ شیئ بامر او لباس مشیّت رامی پوشند چه آن وقت که یک کلمه نمیداند اگر مقبل شود که
طوبی له واگر منحرف شود نفس خود را درنار انداخته والاهرکس که بعلم او تابع او بوده داخل
نار است وهمچنین اگر بعلم او تابع حق شود بواسطه او داخل جنّت میگردد ولی ازآنجائی که
اتباع نفسی نفسی را باعث احتجاب آن میشود ازحق ازاین جهت بنودن علم ازبرای او

قول مرحوم شیخ ؟ در وقتی که کسی از ایشان سؤال نموده بود از آن کلمه که حضرت میفرماید و صد و سیزده نفر که در آن روز اتقیای آن ظهورند متحمل نمیشوند و حضرت صادق ؟ ذکر کاف در حق ایشان میکنند بعد از نحی بسیار که نمیتوانی متحمل شوی فرموده بودند که اگر حضرت ظاهر شود و بگوید که دست از ولایت امیرالمؤمنین ؟ بردار تو بر میداری فی الفور ابا و امتناع نمود بود که حاشا و کلا ظاهر است نزد اهل حقیقت که کلمه را از لسان حضرت باز شنودند و او چون متحمل نشد گمان شد ولی ملتفت نشد و این از آنجائی است که نظر بمبدء امر نمیکنند و ظهور حضرت را غیر ظهور رسول الله ؟ می بینند و اگر ظهور حضرت را مثل ظهور رسول الله ؟ مشاهده کنند بالبداهه ظهور عیسی ؟ متحمل میگردد کلمه که اوسع تر است از سماء مقبولات و ارض قابلیات ولی چون نظر نمیکنند او ق میگردد و از برای او از شعر واحد میگردد و از سیف نه این است که مراد ناطق این بوده که دست از ولایت امیرالمؤمنین ؟ بردارد زیرا که این امری است متنع و لم یزل و لا یزال نوآن حضرت در مظاهر خود بوده و هست بلکه مراد این بوده که در آن ظهور باسم امیرالمؤمنین بوده و در این ظهور بآن اسم محتجب شود چنانچه بعینه امیرالمؤمنین ؟ در زمان رسول خدا ؟ بمان وجه عیسی ؟ بود و در زمان او بعد از عروج آن و نزد هر ظهوری اگر نظر کنی بمبدء امر صراط اوسع میگردد و از هر شیئی او سمی که در امکان است و اگر محتجب گردی او ق میگردد و از هر شیئی که تواند علم تو با و احاطه نمود و اگر کل مؤمنین جهان بصیرت ایشان در حدی رسد که کل در حق باشند مثل ذکر طواف و آن شجره حقیقت یک نفس در ما بین این کل و امر فرماید نفسی را که آیات خود را بخواند بر آنها اگر فی الفور تصدیق نموده حکم ایمان بر ایشان جاری و الا حکم ایمان از ایشان مرتفع میگردد چگونه رسد و طواف کرسی از شئون دین ایشان است و بدانکه آنچه کل دارند از فضل شجره حقیقت است نه دون آن

لقاء محجب نماند فلتراقبن الله ثم ایاه تتقون

الباب الرابع من الواحد التاسع

کتب الله علی الناس ذکر الشر قل کل عنه یسئلون

ملخص این باب انکه کل علم علم اخلاق وصفات است که انسان بآن عامل باشد که بواسطه آن علم بر نفس خود حزنی مشاهده نکند و بر نفسی حزنی وارد نیاورد اینکه امر بتقوی و ورع یا شئون دیگر شده کل راجع باین میگردد مثلاً اگر نفسی مبتلا بفقر شود و قناعت کند و صبر عزّ او نزد نفس او باقی میماند و محزون نمیشود و ایام فقر آن که بگذرد و شیئی مشاهده نمیکند ولی اگر اظهار کند منتهایش این است که سببی از دیگری بهم رسد که بآن رفع کند آنچه مایه حزن او است ولی بعد از انکه نظر کند بر نفس خود سببی که ظاهر شده معادل نمیشود با ذل نفسی که واقع شده از برای او و همچنین کل صفات و شئون را در هر رتبه ملاحظه کن و اینکه امر شده بذکر سر از برای آن است که مراقب بذکر الله باشی که قلب تو همیشه حیوان باشد که از محبوب خود محجب نمانی نه اینکه بلسان ذکر بخوانی و قلب تو متوجه نباشد بذروه قدس و محل انس تعلّ اگر واقع شوی در یوم قیامت مرآت قلب تو مقابل باشد شمس حقیقت را که اگر مشرق شود فی الحین تعاکس بهم رساند زیرا که او است مبدء هر خیر و باو راجع میشود کل امر و اگر آن ظاهر شود و تو همیشه در ذکر نفس خود باشی ثمر نبخشد تورا الا انکه بذکر او ذکر کنی او را که او است ذکر الله در آن ظهور زیرا که آن ذکری که میکنی بواسطه امر نقطه بیان است و آن ظهور کینونیت نقطه بیان است در آخرت که بما لانهایه الی ما لانهایه اقوی است از ظهور او لای آن که اگر چنین ذکر کنی سرّاً با ایمان باو ثواب او من نود و پنج مرتبه مضاعف میگردد بر ذکر جهر تو لی در یوم ظهور ذکر کن حق را جهراً که آن روز افضل است ذکر او جهراً از نود و پنج ذکر

سرا این است جوهر ذکر نزد ذاکر مذکور اگر توانی درک نمود فلتذکرن الله سرا بما انتم علیه
مقتدرون و مراقب باش تعلقات قلب خود را که درجات آن بلانهایه بوده و هست و
اگر از اهل مراقبه بوده میدانی که آنهم در شدت شر حکم آن ظاهر میشود تا آنکه در نوم و
یقظه ذکر قلب آن برنج واحد میشود و با وجود بلاغ این رتبه اگر درک نکنی شمس حقیقت را نفع
نمیدهد تورا و اگر درک کنی و این نباشد نفع میدهد تورا و کثرت ذکر محبوب نیست چرا
و چه چیز بلکه اگر یک ذکر کنی بر روح و ریحان افضل است از هزار ذکر بلا روح و ریحان و
معیار آن را هر کس در نفس خود میداند غرض ذکر من یظهره الله است و عبادی که در این
ظهور بهم رسیده که مدعی احکام مراقبه بودند عند الله حکمی بر اینها نبوده و نیست حدود
الهی آن است که در کتاب بیان ظاهر است ناظر باین اسماء بلا حقیقت نگشته که همان
عبادی که مدعی بودند در این ظهور محتجب ماندند و آنچه اینکه ناظر باین جهات نبوده بلکه اسم
مراقبه را هم نشنیده یا قبال خود نجات یافته فلتراقبن انفسکم ولتذکرن الله فی سرکم و
جهرکم وانتم بذکر الله تسکنون ولا تدعون مالا ینفعکم یوم القیمة عند ربکم الا وانتم بین یدی
الله تسجدون ذلک بین یدی من یظهره الله ان یا اولی الذکر تتقون

الباب الخامس من الواحد التاسع

و لله علی کل نفس تسعة عشر یوما یجدم النقطة فی رجعها و یعمل باذنها اذا یاذن والا
حل علی صاحبه وکان الله ذا فضل عظیما

ملخص این باب آنکه آنچه لفظ مشیت بر او اطلاق میشود من الله بهست بمشیت ولی آنچه
که مظهر مشیت در هر کلی قرار داده از آیات خود نوزده آیه است که فوق آن مکثر
او است و احصا نتوان نمود از این جهت امر شده در ظهور او که هر یومی از قبل آیتی

Provided by the Aman Library

که در نفس او است بین یدی الله باشد بامراد که ثمره اصل دین او عند الله ظاهر شود تا آنکه
رسد بنفع آن یوم اول از برای نقطه و ایام حی از برای حروف حی و از اول یوم قیامت
تا آخر آن این حکم بر کل مؤمنین مبیان هست از اعلی و ادنی و از ایشان مرتفع نمیگردد
الا انکه اذن برارتفاع دهد که آنوقت مرتفع میگردد ولی منتهای آنچه ما میگوئیم در امکان است
در یوم هر آیه نبوده که مثلا امروز بالنسبه بیک حرفی از حروف فرقان چگونه هستی در محل
تربت آن همان قسم باشی از قبل آن از برای نقطه حقیقت امروز بین چقدر در حرم
امیر المؤمنین علیه السلام زیارت میکنند ولی خود امیر المؤمنین ع در ظهور رسول الله ص چگونه
بود بالنسبه بآن حضرت آنچه دارا است از او است از عز و علو حال ببین تو چگونه
میتوانی در نزد چنین مخزن قدسی حاضر شوی و حال انکه حروف واحدی که می بینی امروز از
اعلی و ادنای خلق در حول تربت آنها طائفند و اموال خود را صرف مینمایند برانیکه
نسبت تربت ایشان برایشان خوانده شود و حال انکه کل این عظمتها در ایشان بواسطه
امری است که از مبدء بوده که قول رسول الله ص باشد حال ببین که تواند در آن مختصر حاضر
شد و حال انکه اگر کل وجود یک نفس بود و آن نفس از اول تا اول تا یوم ظهور آن ساکن
بود از برای آن الی یوم ظهور آن و یوم ظهور آن اگر نظر باستحقاق او میکرد هر آینه
اذن برفع رأس آن نمیداد شمس حقیقت چنان کینونتی است که عظمت کل شئی نزد آن
اصغر از ذره است و با وجود این کلمات او را نظر کن ببین خلق خود را چگونه تربت میکنند
لعل کل منقطع شوند بسوی خالق او و خالق کل شئی و رازق او و رازق کل شئی و ممیت آن و ممیت
کل شئی و محیی آن و محیی کل شئی اگر علم باطن باطن را درک کنی و بآن عامل گنی از روی
یقین توانی لایق حضور منور نورگشت بفضل او نه باستحقاق خود والا اگر نزد او حاضر شوی

و در مقام لا اشرک بالله شیئاً باشی نتوانی برضای واقع او یک خطه نمود چگونه
عمل و حال انکه کل خلق بشنوی که خود ما بین خود عمل میکنند آن روز عمل کنند هر آینه محبوب
ایشان از ایشان راضی خواهد بود چنانچه می بینی الوف الوف صرف میکنند در راه بیتی
که نسبت بخود داده ولی یوم ظهور او که بهر قول او مثل آن خلق میشود بیت اگر نفسی متصاعد
گردد بسوی او ظاهر است فلتفق الله ثم فی اعمالکم تخلصون که اگر نزد او حاضر شوی
بغیر استحقاق او هر اینه محجب خواهی بود از امر او و اگر عز عرفان او را خواهی لایق نبوده
که در بساط عز او داخل شوی. بین تو را که بر کنگره عرش میزنند صفیر بلکه از این هم اعظم تر بدان
بلکه قول او عرش را عرش میکند و او متعالی است که موصوف شود باین وصف و منعوت
گردد باین ذکر و حینی که دون موقف عز بینی که از آن بظاهر ادنی مشاهد نکنی مثل انکه در
حرف آخر شنیدی از قبل ظهور قبل او در نقطه بیان در حق حرفی که محل ظهور آن شده نازل
شده سبحان من هو الاعلی و لیس فوقه کفوه و سبحان من هو الادنی و لیس دونه مثله چگونه
لایق که در محضر قدس او این نوع ظهورات ذکر شود اینها در سبل معارف جواهر توحید است
که ذکر میشود ولی در سبیل حدود و ظاهر آنچه دأب آن ظهور است باعلی ما یمکن در امکان
خود عمل کن که او قبول خواهد فرمود اگر از حدود ظاهر تجاوز نکنی ولی اگر بغیر از نظر توحید
بر او نظر کنی حکم خیانت در حق تو خواهد کرد و اگر لم و بم الیها و بالله گفتی مثل آنست که در
حق خود او گفته زیرا که شبهی از برای او دون نیست که ضرب المثل شود اگر گویم نقطه بیان
ظهور او اظهر است و اگر گویم ظهور بعد او در نفس او همان ظهور ابطن است مراچه قدر
که توان ذکر نمود او را و اعظم عز او امنع تر او از ذکر خود او است که خلق را داده و الا
تقدیس کرده میشد از هر ذکری و تنزیه کرده از ثنائی و آن با این علو عظمت و ارتفاع

وتمو جلالت وامتناع عند الله بوده وهست فتعالی الله عما یصفه الواصفون علوا عظیما

الباب السادس من الواحد التاسع

فیما ینبغی للناس ان یعرفن طائفة التی یخرج نقطة الحقیقة عن منهیا اذا هم بها موجود

ملخص این باب انکه بدانکه هیچ ارضی از آن معتدل ترنیست الا انکه محل ظهور میشود وهمچنین هیچ اسمائی اقرب بخداوند نیست بعد از حروف واحد الا انکه محال انس شجرهٔ حقیقت میشوند ولی اگر ابعد از خلق ایمان باو آورد اقرب خلق میگردد چنانچه در حروف واحد بخوا بی نظر کن واگر قبل بخواهی نظر کن در اقرب در فرقان نظر کن که مناط ایمان است ولی اگر از آخر شود اقرب تر مثل انکه از امیر المومنین ع در قرآن واقع شد بلکه مناط قرب ایمانی است چنانچه در حروف واحد شاهد شدی وبدانکه خداوند نظر میفرماید در ملک خود وهیچ ابی که از آن بهتر نباشد ازبرای او اختیار میفرماید وهم امی که هیچ از آن بهتر نباشد خداوند ازبرای او اختیار میفرماید وهمچنین کل شئون دیگر را ملاحظه کن که یک وجود است وآن بحر وجود کل بهمان زنده وکل بهمان میت خواهند شد اگر اقبال کنند زنده والا میت چه اعلای خلق باشد چه ادنی که نسبت او بکل اشیاء سواء است ولی خداوند نازل فرموده کل بجمیع اءضیاء خود را برابر بین او قبل از خلق ایشان وصلواة برایشان نازل فرموده قبل خلق سموات وارض وما بینهما وآن همان صلواتی است که از آن مولود برایشان نازل میشود نه غیر آن زیرا که ذات ازل متعالی است از ذکر واقتران واینچه در امکان ممکن ظهور مشیت اولیه است بظهورها نه بذاتها وداد است کینونیت مشیت که دراو دیده نمیشود الا الله جل وعز ومحبوب ازل جل وعز هرکس ازبرای او است ازبرای خدا است وهرکس ازبرای او نیست لدون الله بدان وکل وجود در نزد آن بحر جود قطرهٔ از بحر

آن دان و درک کن اورا یا بجنب درک آن جان ده که درک خواهی کرد اگر ظهور آن واقع نشود. والّا اگر بقدر تسع تسع عشر عشر تا سعه شنوی و بلی نگوئی نخواهی بعد از موت اورا درک نمود و بدانکه طاعت او نفس طاعة الله بهست و محبت او نفس محبة الله بهست و بکتب و کلمات محتجب نمان در یوم ظهور آن که کل سبب وصول باو است و اگر آن باشد کل نباشد او بوده و کل در ظل او خواهد بود و اگر او نباشد و کل باشد هیچ شیئ نبوده و نخواهد بود و فانی محض است این است معنی آیه شریفه اگر در معرفت او بنور انیت نظر کنی قل الله یکفی من کل شیئ و لا یکفی عن الله ربک من شیئ لا فی السموات و لا فی الارض و لا ما بینهما انه کان علی کل شیئ قدیرا و از برای هیچ مطلب این آیه را تلاوت نمائی بعد اسم قدیر مگر انکه مشاهده اجابت نمائی از مبدء امر زیرا که خداوند بوده اقرب بتو از نفس تو بتو و قادر بود بر هر شیئی و عالم بوده و هست بهر شیئی که اسم شیئیت بر آن متعلق گیرد بعد از انکه از لسان کینونیت خواندی اورا حروف این آیه در ملک او بوده و هست سبب میگردد که ظاهر نمایند اسباب اجابت را از قبل او ولی نظر مکن الا الی الله که کل ما دون او خلق او است و الله غنی مطلق

الباب السابع من الواحد التاسع
فی المنهیات من بیع الانغوزه و الورق المزوم

بدانکه اصل منهیات حروف نفی اولی است و همین قسم هر چه در ظل او آید در نفی داخل میشود و بدانکه هرکس لن یظهره الله نباشد لدون الله بهست و هرکس از برای او باشد لله است و همچنین در نقطه بیان مشاهده کن و قبل آن در قرآن و قبل قبل آن در انجیل و نزد هر ظهوری اگر ظهورات قبل داخل آن ظهور نگردد در نفی نظر کن و نهی شده از متابعة و امثالها آن و آنچه که از سمت خراسان حل میشود که ابدا غیر طیب دارد و امثال آن بهر نوع که منقطع گردد

واگر خواهی حد اول وثانی را ببینی دراین دو نظر کن زیرا که آنچه غیر طیب است راجع میشود باین دو وآنچه طیب است راجع میشود بمحمد وعلی علیهما السلام واسبابی که متعلق میگردد بایشان شده لاجل آنها وبناء بر درجه حال بحد واحد عزوجل واسماء واشال آن که مثل دون مؤمن مثل همین است وبدانکه هر شیئی خیری که در علم الله بوده ودست در ظل شجره اثبات است که من یظهره الله باشد ودون آن در ظل نفی واین معنی را بکون آورده ببین ظاهر شایده کن در ظهور او لعل محتجب نمانی از طلعت او وساجد شوی از برای خدا از برای او واقرار کنی بآنچه من قبل الله نازل میفرماید وجمیع کتب اثار آن را باحسن خط واطرز صنع که آنچه از قبل او نازل میگردد از کلمات ظهورات جنت ازلیه است که بر سبیل کل افئده ممکنات مستشرق میگردد در هر ظهوری ابکار حدائق آن ظهور را اخذ کن وبآنچه در امکان ممکن است نصرت واطاعت لعل از نفی خارج گردی ودر اثبات داخل شوی که این است حجت واسعه الهی که بر هر شیئی تعلق میگیرد وموهبه جامعه او که بر هر شیئی احاطه نموده قل الله اتمام کم عن النفی وما ینسب الیه وامرکم وکل شیئی بالاثبات وما ینسب الیه لعلکم یوم القیمة تتبعون الله ثم بامره تهتدون قل کل له ساجدون وبدانکه وجود نفی بنفسه ذکر نمیشود الا بذکر اثبات که اگر مشاهده نفرماید شجره حقیقت در یوم قیامت دون مؤمن را ذکر او را نازل نفرماید وآنچه ذکر میشود وشده لاجل ارتفاع اثبات وفنای نفی است نه دون آن مثلاً نهی از این دو شیئی که شده از برای حفظ نفس مؤمنه است نه نفس آن وهمچنین در کل مراتب وجود مشاهده کن بحر جود را واتکال کن بر خداوند خود در هر شأن که او است بهترین حافظین

الباب الثامن من الواحد التاسع

فی حرمة الترياق والمسكرات والدواء مطلقا

ملخص این باب انکه کل شئون دون حق از دون حق بوده و هست و کل شئون حق از حق بوده و هست و هیچ شئی از مسکرات و آنچه حکم دواء برا دارد مطلقاً تا انکه بمظهر کلی خود را از هر شئی که له دون الله برا و ذکر شود و مبدل نمائی در مواقع ضرورت بالآلطیفه و نعماء طیبه که کل شئون شجره محبت بوده و هست و حکم آن در کل مثل حبه ایست که از یک نفس دون مؤمن مثل کلی او است ولی خداوند عالم عزوجل در هر حال بشانی تجلی فرموده که کل وجود او را ساجد و کل بحب او راغب و بطاعت او صاعد و هیچ ذرّه نه مگر انکه بلسان فصیح بعبادت او ناطق است بلسان خود ولی در این ظهور هر شیئی که از شئون شجره محبت نیست محجوب نبوده و نیست و هر شیئی که بوده محجوب بوده و هست و در ظهور بعضی صنایع که لازم و از قبل آن بعضی از این اشیاء را اذن داده شده و این همان قدری است که در نزد هر ظهوری اذن داده شده اهل آنرا که با دون مظاهر حق مدار نموده لعل ثمری از وجود ایشان اخذ شود بایمان بحق زیرا که امکان در هر نفسی هست اگر خود بنفسها محجب نشود و لتستیقن عالا

بحجة الله بالله ربکم الرحمن ان انتم تحبون ان تقطعون

الباب التاسع من الواحد التاسع

فی حرمة صلوة الجماعة الا صلوة المیت فانکم تجتمعون ولکن

فرادی تقصدون ملخص این باب انکه از آنجائی که در جماعت ثابت است انکه امام محقق الوقوع باشد در انیکه از حروف اثبات است و از آنجائیکه آخر هر ظهوری کل خود را چنین جلوه داده که منهم اثبات تند نه نفی ولی بدء ظهور ظاهر میگردد که از مظهر نفی بوده از این جهت که نهی شده تا انکه کل له دون الله عبادت خداوند نکرده باشند و امروز اگر نفسی ایمان آورده باشد بالله و آیات آن و بشجره حقیقت و ظهورات آن و قبل از آن در اء نفسی که آن الآن اظهار

ایمان نکرده نماز گذارده باشد بر او فرض است که اعاده کند و این است از احکام واقعیه نفس الامریه زیرا که آن در آنروز لدون الله بوده که اگر غیبوبت نمیشد و انکه نماز کرده لله بوده که اگر نبود امروز مومن نمیشد این است یکی از احکام داودیه که بباطن شده و بظاهر که اگر بظاهر بود اذن داده شده بود ولی در همان اذن محل کلام است که چرا بصیر نشد که بر نفسی مقتدی شود که لدون الله واقع شود ولی در صلوة میت اذن داده شده زیرا که آن از اعزاز مؤمن است هر قدر که کثرت زیاده شود در صلوة او محبوب تر بوده و بست نزد خداوند ولی کسی مقدم نایستد کل در صفوف خود قائماً نماز گذارند بر او بقصد فرادی ولی در صورت جماعت نظر کن از صدر اسلام تا ظهور نقطه بیان که چقدر صلوة جماعت برپا شد که کسی احصا نتواند نمود ولی حمد خدائی را که نگذارد کسی را که با منظر نفس او نماز گذارد در ظهور افرای او که لدون الله واقع شود و حال انکه کل باسم او مصلی بوده اند و بقول او مصلی بین حد خلق را که با اینهمه اظهار حب و انتظار فرج بعد از ظهور کسی موفق نگردد بر یک صلوة مثل انکه با ادنای خلق شب و روزی پنج مرتبه میکند تا انکه حکم الهی مرتفع شود از آن مراقب بوده یوم ظهور من یظهره الله را که این قسم معجب نمائی که شب و روز بتمنای ذکر او سر برید و باحکام موعوده در زمان ظهور او قلب خود را ساکن کنید و یک مرتبه بغتة طالع گردد تا انکه بوقتی رسد که اذن ارتفاع احکام قبل را دهد که آنوقت کل محروم مانند از ثمره وجود خود بی نصیب گردی اگرچه آن بجز جود صابر است که اگر بایک نفسی در علم او باشد که وفا میکند بعهد خدا در یوم قیامت هر آینه صبر نماید تا انکه آن اقامه عهد خود را کند ولی میشود که واقع شود و تو در خواب باشی بعد از آن ترا بیدار کنند و خود معجب شوی چنانچه رسول خدا ظاهر شد و عباد یکه در انجیل بودند بیدار گردد ولی بیدار نشدند و تا

Provided by the Afnan Library

امروز در خواب هستند زیرا که بر او بود که بفرماید منم احمد موعود و با قامه حجت فرماید با آیاتی
که خداوند بر او نازل فرموده بود نه دلخواه هر نفسی که اگر چنین میبود هیچ حجتی در هیچ ظهور تکذیب
کرده نمیشد نظر کن در فرقان که بیقین با آن داری که چقدر ندمت شده عبادیکه از رسول الله
تمنا نمودند آنچه نمودند حتی انکه گفتند تاتی بالله والملائکة قبیلا که از آن اعظم تر ذنبی از برای
ایشان نبوده که چنین گفتند زیرا که خداوند منزه بوده از این وصف و آنچه در خلق ممکن است
لایق نبوده که در آن ساحت قدس او ذکر شود چگونه تکون بهم رساند و تا حال هنوز
منتظرین در انتظار مانده چه بسا قیامت من یظهره الله برپا شود و هنوز ایشان در انتظار باشند
اگر خداوند مبعوث نفرماید مقدر میبینی را بر خلق خود از مؤمنین بیان والا فضل کل وجود
را درک خواهی نمود اگر اسباب ظهور غیر از این بود هر آینه خداوند از برای رسول الله ص نازل
فرموده بود بلکه بر خود خلق است که مظاهر امر واقع شوند و در نزد مبدء غیر از امر الله نیست
مثلاً انچه من قبل الله بود و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً بود ولی از
خلق ارتفاع آن ظاهر با طاعت ایشان امر خدا را والا همان عزی که در امر الله بوده هست
نزد بصیر لطیف چه کل عمل کنند و چه عمل نکنند ولتصلین لله ربکم الرحمن لعلکم بایات الله یوم القیمة توقنون

الباب العاشر من الواحد التاسع

فی طهارة ارض النفوس لمخلص این باب انکه از برای هر شیئی تطهیری است در علم
خدا وکل بذکر الله طاهر میگردند اگر مؤمن شوند بمن یظهره الله وتطهیر افئده میشود الا بایمان
بحروف ثلاث وارواح الا بربع وانفس الا بسداس واجساد ذاتی الا بثمن آن وکل تطهیر
در کلمه توحید است که ظاهر کنی این آیات واحد را از آیات در ظل آن از نار وهمچنین در هر شیئی
مشاهده کنی اثبات و دون آنرا تا انکه توانی تطهیر نمود مثلاً اگر دستمال دست تو قدری

سیاه شود تطهیر آن نمیشود الا بآنچه در حد آن مقدر شده و همچنین از ذره وجود الی منتهای
ذکر هر شیئی نظر کن تا انکه محجب نگردی از ندای هر داد و بدانکه تطهیر در بیان اقرب
قربات و افضل طاعات بوده و هست مثلاً سمع خود را طاهر کن از انکه ذکر دون الله
نشنوی و عین خود را که نبینی و فواد خود را که شاهد نشوی و لسان خود را که ناطق نگردی
و ید خود را که ننویسد و علم خود را که احاطه ندهی و قلب خود را که برا و خطور ندهی و همچنین
کل شئون خود را تا انکه در صرف جنت حب پرورش کنی تعقل درک کنی من نظره الله را با
طهارت محبوب نزد آن که طاهر باشی از دون من لم یؤمن به و من لم یکن له که آنوقت طاهر بخواهی
بود بطهارتیکه نفع بخشد تو را و بدانکه هر سمعی که کلمات او را شنود با ایمان بآنها داخل نار نمیشود
یعنی چونکه می بیند علو کلمات او را در عرفان او اختیار میکند او را و داخل حب نفسی که تصید
او نمیکند نمیشود که آنچه در آخرت است ثمره این است و هر عینی که نظر کند در کلمات او
با ایمان بآن واجب میگردد بر آن جنت و هر فوادی که شاهد شود بر کلمات آن با ایمان
بآن در جنت بوده و خواهد بود نزد خداوند و هر لسانی که ناطق گردد بکلمات او با ایمان
خواهد در جنت بود و متلذذ میشود در آن بتقدیس و تسبیح لم یزلی که زوال و فنا در برای
ظهورات عز او و نفحات قدس او نبوده و نیست و هر یدی که بنویسد کلمات او را با
ایمان باو مکلل فرماید خداوند آن ید را از انچه محبوب او است در دنیا و آخرت و هر سمعی
که کلمات او را حفظ نماید خداوند مکلل فرماید او را از محبت خود اگر مؤمن باو باشد و هر قلبی
که حب کلمات او را داشته باشد و نزد ذکر او علامت ایمان در آن ظاهر گردد مثل قوله تعالی
اذا ذکر الله وجلت قلوبهم هر آینه محل نظر الهی بوده و هست و خواهد ذکر فرمود آنرا خداوند
در یوم قیامت باحسن ذکر و بدانکه طهارت نفوس نه این است که کلماتی که خداوند نازل فرموده

انحضرت دست آمده ومعلوم شود کلمه یا حرفی غیر از آن است که در این نسخه چاپ شده واقا بطریق دیگر قابل تردید نیست ونیز برای اگاهی خوانندگانی که بدیگر آثار نازل ذات حروف السبع ۳ دسترس پیدا نکرده اند والا انانکه خوانده اند انچه تذکر داده میشود خود یافته وتصدیق دارند چنانکه در مقدمه باب اول از واحد اول اشاره شده است در باب اول از صد وکشتی امریکه خداوند عزوجل فرض نموده وکلمه لا اله الا الله حقا حقا . ونیز در جاهای دیگر از آثار هم تصریح شده برای بیان سیصد وشصت ویک باب بعدد کلیشئ در نظر گرفته شده بوده است که از بیان عربی فقط یازده واحد که هریک نوزده باب است واز بیان فارسی بطوریکه در این کتاب ملاحظه میفرمایند تا باب دهم از واحد نهم از نقطه بیان ۳ نازل شده وحضرت ثمره از باب یازدهم از واحد هشتم تا باب نوزدهم از واحد یازدهم بیان فارسی را که مطابق با بیان عربی شود ننوشته اند که این قسمت هم در دسترس است ان شاء الله در موقع امکان در دسترس طالبین گذارده خواهد شد ولی هشت واحد دیگر را در لوح وصیت که حاکی از کمال تفضل وتمکین دستوراتی است بحضرت ثمره ۳ که مرات شمس حقیقت ومامور بحفظ بیان واهل آن بوده است امر باظهار فرموده باشرط ظهور عزت بانیکه فرموده است اذا انقطع عن ذلک العرش تلقوا من آیات ربک ما یلقی الله علی فوادک ذکرا من عند الله انه هو المهیمن القیوم تا جائیکه فرموده فان لم یظهر الله فی ایامک متمسک بذا ما یورث الا بعد من عند الله الواحد الوحید فان لم نظهر فایقن ان الله ما اراد ان یعرف نفسه فلتفوض امر الی الله ربکم ورب العالمین جمیعا وانا اول الشهداء الذین یتلون فی دینهم وهم عن حدود الله لا یتجاوزون تا میفرماید وان ابواب البیان قد تقدر علی حد کل شیئ ولکنا ما اظهرنا الا احدی عشر واحدا تا جائیکه فرموده وان اظهر الله عزانی ایامک فاظهر مناهج الثمانیه باذن الله بما کنت علیه من الاکرمین تا میفرماید وان لم یظهر الله عزانی ایامک فاصبر علی ما نزل

که چون چنین اثری از صبح ازل در دسترس نیست گمان این است اظهار نفرموده و یا انکه نشر
ان را مقتضی ندانسته اند و ظاهر از آثار مندرجه در باب هم این است که عدم اظهار را هم اجازه
فرموده است

ابواب	من الواحد الاول فی	صفحه	من الواحد الثانی فی	صفحه
۱	رجع بیان بکلمه لا اله الا الله حقا حقا و معرفت نقطه بیان است	۴	بیان معرفة الحجة والدلیل	۱۰
۲	رجوع محمد و مظاهر نفس او بدنیا شد	۶	ان لا یحیط بعلم ما نزل الله فی البیان من احد الا من شاء الله	۲۰
۳	علی راجع شد بدنیا با مومنین با و در دور	۸	بیان ما فی البیان بان فیه حکم کل شیء	۲۱
۴	فاطمه راجع شد بدنیا با مومنین با و در دور	۸	بیان ذکر معروف التسعین و در دنیا	۲۳
۵	حسن راجع شد بدنیا با مومنین با و در دور	۸	ان المراد من کل اسم خبر فی البیان من نظیره من کل شیء حرف النقی	۲۷
۶	حسین راجع شد بدنیا با مومنین با و در دور	۸	ان البیان میزان من البته نوزده من خبر فی عدده	۲۹
۷	علی ابن الحسین راجع شد بدنیا با مومنین با و در دور	۸	بیان یوم القیمة	۳۰
۸	محمد ابن علی راجع شد بدنیا با مومنین با و در دور	۸	بیان حقیقة الموت بانه حق	۳۲
۹	جعفر ابن محمد راجع شد بدنیا با مومنین با و در دور	۹	بیان حقیقة القبر	۴۱
۱۰	موسی ابن جعفر راجع شد بدنیا با مومنین با و در دور	۹	بیان سئوال الملائکة فی القبر	۴۵
۱۱	علی ابن موسی راجع شد بدنیا با مومنین با و در دور	۹	بیان ان البعث حق	۴۶
۱۲	محمد ابن علی راجع شد بدنیا با مومنین با و در دور	۹	بیان الصراط و انه حق	۴۸
۱۳	علی ابن محمد راجع شد بدنیا با مومنین با و در دور	۹	حقیقة المیزان و انه حق	۵۰
۱۴	حسن ابن علی راجع شد بدنیا با مومنین با و در دور	۹	بیان الحساب	۵۱
۱۵	حضرت حجة ظاهر شد بایات و بینات بظهور نقطه بیان	۹	بیان الکتاب انه حق	۵۴
۱۶	باب اول رجوع فرمودند بدنیا با مومنین با و در دور	۱۰	بیان ان الجنة حق	۵۷
۱۷	باب ثانی رجوع فرمود بدنیا با مومنین با و در دور	۱۰	بیان ان النار حق	۶۵
۱۸	باب ثالث رجوع فرمود بدنیا با مومنین با و در دور	۱۰	بیان ان الساعة آتیة لا ریب فیها	۷۲
۱۹	باب رابع رجوع فرمود بدنیا با مومنین با و در دور	۱۰	ما فی البیان حجة من الله لمن یظهره الله	۷۲

Provided by the Aman Library

الابواب	من الواحد الثالث فی	صفحہ	من الواحد الرابع فی	صفحہ
۱	ان ما یذکر باسم الشیٔ ملک لہ	۷۴	ان النقطۃ مقام بین مقامین متمیل عن اللہ ومقام یمیل عن غیر اللہ	۱۰۴
۲	ان بقولہ یخلق الشیٔ	۷۵	ان کل یرجع الی النقطۃ یرجع الی اللہ	۱۱۰
۳	ان البیان ومن فیہ خالفت فی حول قول من نظیر اللہ	۷۷	ان البسملۃ علۃ حق	۱۱۲
۴	ان ما نزل اللہ علیہ من الآیات منظم وما قد نزل اللہ علیہ مضیفۃ	۷۹	ان کل ذکر عبد رق لہ	۱۱۴
۵	ان مقاعد الرقعۃ فوق الارض اذا یاذن یرفع	۸۰	کل اولی اللہ والمرایات لہ	۱۱۶
۶	ان ما یذکر باسم شیٔ ما خلا اللہ مخلق	۸۰	انہ لا یسئل عما یفعل وانہ یسئل من کل شیٔ	۱۲۰
۷	ان ما قد نزل اللہ من ذکر لسانہ ولسان الآیات المزدوجین	۸۱	ان البدو من اللہ بدا والعود بالی اللہ	۱۲۶
۸	ان ما فی العالم لا یکون فی البیان	۸۲	ان ما یہ یخلق بامرہ کن فیکون کل شیٔ یرزق ویمیت ویحیی	۱۲۷
۹	ما فی البیان فی آیۃ البیان	۸۶	کل من یخرج عن البیان من ذا لک لم یکن ذکرا لہ	۱۲۹
۱۰	ما فی حکمت الایۃ فی الآیۃ الاولی شہد اللہ	۸۷	لا یجوز القدیس فی کتب غیر البیان	۱۳۰
۱۱	ما فی لکلت الآیۃ فی البسملۃ سبع مثانی الواقعۃ	۸۹	من یخرج عن البیان فانہ یحکم علیہ حکم الایمان	۱۳۲
۱۲	ان مثل النقطۃ کمثل الشمس ومثل ما الا بحروف کمثل المرأۃ	۸۹	فی ارتفاع کل جمیع کانت فی ذی الارض	۱۳۵
۱۳	ان لا یجوز السؤال عن نظیرہ اللہ فی الکتاب	۹۳	ارتفاع جمیع الواحد	۱۳۷
۱۴	حکم حفظ البیان ما جزا یمکن عند کل نفس	۹۷	ان من یتغیر بتلک الجمیع یا من یدعی	۱۳۸
۱۵	من آمن بمن یظہرہ اللہ کان امن بما قد ظہر بینی کل العوالم	۹۸	لا یجوز لاحد ان یمنع احدا ان اراد ان یتغیر بتلک الجمیع	۱۴۱
۱۶	لا یجوز العمل الا بآثار النقطۃ	۱۰۰	ذکر بیت الحرام	۱۴۱
۱۷	لا یجوز کفایۃ آثار النقطۃ کفایۃ الآیات من النقطۃ	۱۰۱	حول البیت لا یجوز بہ	۱۴۵
۱۸	من یغیر شیئا من آثار النقطۃ یجوز ما یشتہی احدا ان یستمع	۱۰۳	لا یجوز الحجاج الی ذلک البیت الا بانصاف الذی یظہرہ اللہ من بعدی	۱۴۶
۱۹	اذن لمن اراد ان یصرف ملکوت اللہ فی آثار النقطۃ کیف یشاء	۱۰۴	اتقاء باطل یدخل المسجد ویخرج بالتراب	۱۴۹

Provided by the Aman Library

ابواب	من الواحد الخامس فی	صفحہ	من الواحد السادس فی	صفحہ
۱	بیان المسجد	۱۵۱	فی نظم البیان	۱۸۴
۲	ذکر المساجد الثلاثۃ من قبل البشر	۱۵۱	ان حکم البشر حکم الکفر	۱۸۹
۳	بیان عرفان الیقین و الشہود	۱۵۲	حکم بان ینوا عبادہ فی کل قریۃ من بیت حر	۱۹۱
۴	حکم تسمیۃ الاسماء باسماء اللہ و باسم محمد او علی او فاطمۃ	۱۵۴	باذن ابتدان یکتب علی قطع الخشب خشب حروف البیان	۱۹۳
۵	حکم انفاذ اموال الذین لا یتدینون بالبیان	۱۵۷	حکم التسلیم	۱۹۶
۶	حکم خاتم لم یکن لہ عدل	۱۵۹	حکم محو کل الکتب	۱۹۸
۷	تقطع النسب من المومنین بتطہیر البیع و الشری	۱۶۱	النکاح	۲۰۰
۸	کل نفس ان یقرء ایات البیان فی حد من حروف المقطعات من واحد	۱۶۲	من استدل بغیر ایات اللہ فی ایات البیان عجز عن ان یاکل من ان الاثمار و دلیل لہ	۲۱۰
۹	ان یذکر فی کل شان و اراد ان یستظل اسم من اسماء اللہ اسرا و جہرا	۱۶۴	ان لباس الحریر حل فی کل الحال	۲۱۳
۱۰	ان اللہ قد قدر المیاکل لرجال و الدوائر للنساء	۱۶۵	فی النقش علی عقیق الاحمر	۲۱۵
۱۱	صلوۃ المولود و المیت	۱۶۸	ان لا یجوز ضرب المعلم ازید من خمسۃ خفیفۃ	۲۱۷
۱۲	دفن الاموات فی الاحجار	۱۷۰	فی الطلاق	۲۱۸
۱۳	بیان کتاب الوصیۃ للاموات	۱۷۱	فی ابواب بیت النقطۃ	۲۱۹
۱۴	المطہرات	۱۷۳	فی حکم التحیین تحویل الشمس	۲۲۸
۱۵	ان الذین اتخذوا یتطہرون بغیر طہرۃ اللہ فی الکتاب	۱۷۶	بان تقیموا من عندکم اذا اعتصموا من تطہیر اللہ	۲۳۰
۱۶	ان ما لم یکن لہ عدل فی ما دامت الشمس تحیض من ذی الہ	۱۷۷	ان لا یحل السفر الا اذا اراد بیت اللہ او بیت النقطۃ	۲۳۳
۱۷	ذکر الواجب فی کل شہر	۱۸۰	حکم الہارۃ ما یخرج من النار	۲۳۶
۱۸	البیع و الشری	۱۸۱	عدم جواز النظر لاحد الی کتاب احد	۲۳۷
۱۹	بیان ان المثقال تسعۃ عشر حبۃ	۱۸۱	ان لکل نفس فرض ان یجیب اذا سئل عنہ	۲۳۷

Digitized by the Internet Archive

الابواب	من الواحد السابع فی	صفحہ	من الواحد الثامن فی	صفحہ
۱	فی تجدید الکتب	۲۳۸	ان تشمل علی عین ظاہرۃ او نبات لہا غیر کمثل شمس نشمۃ فی السجوم	۲۷۲
۲	النیۃ ان لا یعمل احد من عمل الا للہ	۲۴۰	المیراث	۲۷۴
۳	ان اداء الدین واجب فوری	۲۴۳	ان بعد ظہور کشینی الکاف الاوجہ فی یوم القیمۃ	۲۷۸
۴	التطفیس	۲۴۳	ان کشینی اعلاہ نقطۃ اوسطہ الحرف الخ وادناہ خلق	۲۸۳
۵	یوم الشجرۃ لا یحل لاحد ان یرمی بہا الی احد فان ظہر فلیصنع	۲۴۴	فرض علی کل بقیۃ ان یختم کلمات اللہ عدد اسم ربہا اصغر عدد ذاتہ	۲۸۵
۶	عدم جواز اخذ اسباب الحرب الا لہا	۲۴۵	اذن التطفیف بان یطہران فی کل اربعۃ ایام	۲۸۶
۷	ینبغی لمن یرید ان یطلع فیہ احد ان یستقبل من فضلہ	۲۴۶	فی الجواب الامر بہ	۲۸۸
۸	فرض علی الکل ان یکتب من مطلع الی اخر ذاتہ واحد مرۃ بحرف الباء	۲۴۷	جواز تبعیض الشہری والواحد بین واحد شہر الوحدۃ نہ الصلوٰۃ علیہا	۲۸۹
۹	فرض علی کل نفس ان یتبنی حیاتہ	۲۴۹	ولیکتب کل نفس واحد ما قد عمل من خیر ودونہ	۲۸۹
۱۰	فلتحزن کل نفس عند کل اسم المستغاث	۲۵۲	ان الذی ہو فی الطایفۃ علی الفطرۃ والتکلم سواء ان ذکر او انثی	۲۹۱
۱۱	عدم جواز الصعود علی المنابر	۲۵۳	غسل المیت	۲۹۱
۱۲	فلا ینبغی من یعمل لنفسہ ان یشرک بہ شیئاً	۲۵۶	فی احکام محل الضرب	۲۹۴
۱۳	فرض اللہ علی کل بیعۃ ان یکون عند ہم تعشر یۃ من نظیر ما رزقہ اللہ	۲۵۷	اذن ان یکبر علی النقطۃ خمس وتسعین مرۃ فی الہاء الاولیٰ	۲۹۵
۱۴	عدم جواز التوجہ الا عند نقطۃ	۲۵۹	کل نفس ان یتلو من آیات البیان فی کل یوم ولیلۃ	۲۹۵
۱۵	وجوب السجود عند ما یذکر بہ یطلع فی النقطۃ الاولیٰ آیۃ اعنا ما من اللہ	۲۶۰	فرض لکل احد ان یتأمل	۲۹۸
۱۶	علی کل نفس ان یعمل فی الیوم بما یحب ان یعمل بہ من لدن اللہ	۲۶۲	علی کل نفس مرۃ کل ما یملک من مثقال ذرۃ من شیء ان یعطی لمن یظہر	۳۰۰
۱۷	قسم انہ یوم الجمعۃ	۲۶۳	ان الفضۃ الذہب اذا بلغا النصاب خمس مثقالا فاخمس ان یعطیا لمن یظہر	۳۰۱
۱۸	ان یحسن ان نضاف ان باقی تسعۃ عشر مثقالا من الذہب	۲۶۴	القسوم	۳۰۶
۱۹	الصلوٰۃ	۲۶۶	اذا ذکر اسم الشجرۃ فصلوا علیہا	۳۰۹

Provided by the Afnan Library

ابواب	من الواحد التاسع فی	صفحہ		صفحہ
۱	ان عز کل ارض لله وکل ما لله	۳۱۱		
۲	من یکن لوطا لم یکن له سال فی ایاته فلیکس الف آیته لله ولرسوله	۳۱۴		
۳	دلله من کل ملک اوسلطان یثبت فی ذلک الدین بسم الله	۳۱۵		
۴	کتب الله علی الناس ذکر الشر	۳۱۸		
۵	دلله علی کل نفس تسعة عشر یوما یحوم الغیط	۳۱۹		
۶	لعباس ان یزن ظفاره التی یخرج الغیط عن جنبها	۳۲۲		
۷	النبات من بیع الفوزه والورق الرقوم	۳۲۳		
۸	حرمة القرآن والمکرات والدار مطلقا	۳۲۴		
۹	حرمة صلوة الجماعة اذا صلوا فی البیت	۳۲۵		
۱۰	طهارت ارض النفوس	۳۲۷		

Provided by the Afnan Library

باتوجه بانکه شرح وتعیین لغات واصطلاحات بیان امر ساده وآسانی نبوده ودر منزل ان و مرایای مقدسه متجلی شده ازشمس جود او حل این مشکل نتواند نمود لیکن بقدریکه خود خوانندگان گرامی مهم از توجه بمتن این کتاب مقدس وتتبع درآیات منزله آن عالم بآن خواهند شد برای سهولت اشتغال کسانیکه بدو ابدون سابقه مراجعه مینمایند باذکر ابواب که دو عدد جلو هر قسمت اولی اشاره بباب ها ودومی اشاره بواحد ها است آنچه تیسر شده بر دیف ابواب که پیدا کردن اعظم آسان باشد ذیلا مذکر داده میشود

لغات واصطلاحات

مقدمه توحیدیه

کینونیت	هستی - سرشت	مرکزیکه باخود حضرت نوزده میشوند
کمنه	نهاد پنهانی	مشیت اولیه اشاره باول تجلی دنظر کل است که
مشیت	خواستن اشاره بنظر کلی	مجدد میشود دوربر دور
کافور	خالص طیب	صدف گلشن سعید دشصت ویک میشود که
ساذج	ساده	نوزده ضرب در نوزده باشد و در اینجا دجله بعد که
من یظهره الله	کسیکه آشکار میکند او را خدا موجود بان	بذکر گلشنی فرموده مراد بابهای بیانست که میبایست
من مظهر	کسیکه ظاهر شده - مراد آورنده بیانست	باین عده اشکار شود
واحد	یگانه	نقطه مرکز دایره محیطه که در پیان جود حضرت
واحد اول	بمناسبت عدد ابجدی حروف الکد	ارض اسم بابسط اشاره بماه کواقع در آذربایجان
نوزده میباشد مراد بجده نفر مومنین اولیه تجلی شده از نقطه		غربتهای رضا شیاز محال که دمتانت ۱۹ مراعد دحروف

Provided by the Afnan Library

هر دو شهادت داده میشود

نقطه اول ازنامهای خود منزل بیانست

باب اول از واحد اول

نقطه بیان ازنامهای منزل بیانست

نفی اشاره بلا الله وغیره من جهان

اثبات اشاره بالا الله ومومن جهان

ذات حروف الحی ازنامهای خود نقطه بیانست

بمناسبت اینکه نقطه ۳ هفت حرف است

نقطة القران محمد ۳

مرآت الله اثینه خدا ازنامهای خود نقطه

بیان وحافظین اثین او در هر زمان که مرآت اول

میرزا یحیی صبح ازل را مقرر فرموده ومن یظهره الله

هم همین نام خوانده

حروف حی هیجده نفر مومنین اولیه

ابواب هدی شیعیان کامل که واسطه بین ائمه

وما دون هستند

تشبیح مثالی که در آئینه دیده میشود

باب الله اول مثالی است که خود

حضرت اظهار نموده تا چهار سال

باب دوم از واحد اول

اسماء ابواب اربعه چهار نفر نایب خاص

در غیبت صغری که عثمان ابن سعید وپسرش

محمد ابن عثمان وشیخ ابو القاسم حسین ابن روح و

علی ابن محمد سیمری بوده اند

عدد حی بمناسبت عدد ابجدی هیجده

نفر دو نقطه که آنها را حجت محمد وعلی وفاطمه و

یازده امام وچهار نفر نواب اربعه در همین واحد اول

ذکر ومجموع را که هیجده نفر میشود حروف حی خوانده

۳ - از - ۱

ثانی من امن بالنقطه بعد از نبین چون حروف

بسم الله نوزده میباشد ظاهر اینکه باء را تفصیل

نقطه گرفته وسین را اول من آمن ومقام محمدی و

میم بعد از سین را مقام علوی ودوم مومن از رتبه

ایمانی حساب فرموده که در باب پانزده از واحد

اول هم اشاره فرموده نقطه بیان در اول ذکر

ونقطه فرقان در ثانی پس مقام علوی سوم حرف

میشود وبرای اینکه باء تفصیل نقطه است رجوع شود باب

هشتم از واحد سوم مجمله چنانچه در بدء کل از نقطه

Provided by the Aman Library

طالع شده وکل بیان تفصیل نقطه وظهور او در مرایا

باب اوّل از واحد دوم

شجرهٔ مشیت حقیقت آورنده شریعت منظر کلی

دون علیین کنایه از نار دنیوی دون بهشت

زیرا در بیان دون بجای حرف نفی آورده شده در هر جا

شمس حقیقت اسم نقطه و مظهر کلی

تلامذه مرحوم سید استفاده کنندگان از محضر

سید کاظم رشتی که او و شیخ احمد احسائی را نقطه

بیان باین المقدمین خوانده

هزار بیت هزار سطر و مقدار هر سطر را

بی اعراب سی حرف دانا نکه اعراب هم جزو

حروف شمارند چهل حرف تعیین نموده رجوع

بباب اوّل از واحد ششم

حروف علیین حروف اثبات از کتاب

که کنایه از مومنین بزرگ و اهل جنت است

۲ ـ از ـ ۲

مظاهر قیامت نشر نوزده نفر که انها را واحد احد خوانند

۳ ـ از ـ ۲

حین بطون موقعی که صاحب ظهور مشهود نیست

شهداء مرتبه بعد از مرایا است و

بکسانی اطلاق میشود که از صدق و بیان تجاوز نمایند

۴ ـ از ـ ۲

اوّل و ثانی و ثالث و رابع و خامس

اشاره به پنج حرف نفی و خلاصه است

عدد واحد ۱۹ ـ نوزده

مستحبین و مقدسین و مهللین و مکبرین و معظمین

مراتب توحید و اشاره به مومنین بزرگ است

شجرهٔ مجنت نام صاحب ظهور

حروف الف اهل انجیل

۵ ـ از ـ ۲

حقیقة الثانویه برای اینکه معنوا حقیقت

و مجاز گفته میشود بیان حقیقت دوم و سوم و

چهارم و پنجم آورده که مراتب بعد را مرات

مرتبه قبل گرفته و اینکه مراتب بعد هم بحقیقت

مجلی را حکایت مینماید در مرتبه خود رجوع بباب

هفدهم از واحد نوزدهم

۶ ـ از ـ ۲

رهبان الف رهبانهای انجیل

Provided by the Aman Library

باب هشتم از واحد دوم

یوم قیامت — از وقت ظهور شجره حقیقت تا غروب آن

طول لیل — مدت بین دو ظهور کلی

۸ - از - ۲

شجره توحید — نام صاحب ظهور

نفی نفی — اجتناب از دون مؤمن

اثبات اثبات — ایمان و اطاعت مجلی حقیقت و دستورات او

مشیت و اراده و قدر و قضا و اذن اهل و کتاب — هشت مرتبه جلیت و ایمان که در باب دوم از واحد هشتم بتصریح شده و از انجائیکه مراتب توحید در هر هفت حرف تمام میگردد اولوالالفئدة صاحبان فواد و اشاره هر مرتبه اعلای ایمان است

نسبت منقطعه — نسبت بریده شده که تشبیه بشاخه جدا شده درخت است

عرش — در بیان هیکل کشته میشود و جمع شود بباب دوازده از واحد پنجم و در این مورد مراد از عرش ظهور صاحب ظهور است و از عرش بطون کسانی که بعد از تجلی حافظ اثمین او هستند

کاف مستدیره — اشاره بکاف کن و اول تجلی از مجلی است که در باب شانزده از واحد دوم هم تصریح شده و اد نفسه مستدیر نمیشود الا بمجلی خود که محل نقطه باشد و او کاف مستدیره است

۹ - از - ۲

کتاب الف — انجیل

کتاب قاف — قرآن

۱۱ - از - ۲

بعثت — برانگیختن نفوس ظهور پیش در ظهور بعد

۱۳ - از - ۲

شجره اولی — نام منظر کلی - مجدد

۱۴ - از - ۲

صقع — حد - مرتبه

لیل الیل — فاصله از غروب شمس بیان تا ظهور بعد است

Provided by the Aman Library

دو الف	دو هزار بیت
	محمد۳ و در بیان ذات حروف بسیط است
	رجوع بباب ششم از واحد سوم
۱۵ - از - ۲	
ماء غیر آسن	آب تغییر نکرده وصف آیات
لبن لم یتغیر	شیر که مزه اش تغییر نکرده وصف مناجات
خمر حمر	شراب قرمز وصف تفاسیر آیات
عسل مصفی	عسل صاف شده وصف جوابهای باشخاص وتفاسیر مناجات
ممتحن	آزمایش شده
کبریت احمر	اکسیر وکنایه از چیزیست که یافت نشود
۱۶ - از - ۲	
مقام عرش حقیقت	متجلی شده از حقیقت وحکایت کردن از تجلی
مقام اراده	کیفیتی از مشیت چگونیست که در اسلام امیرالمؤمنین بولایت کلیه و در بیان صبح ازل بمراتب کلیه معرفی شده اند
مشیت	صاحب ظهور کلی که در قرآن
	جنت خامس اشاره بحضرت حسین
	حرف میم اشاره بحرف آخر از بسم الله الرحمن الرحیم و امام دوازدهم محمد ابن الحسن العسکری
	جنت سین اشاره بحرف آخر بسم الله الامنع الاقدس
	اسم رابع کلمه اقدس که چهارم کلمه بسم الله الامنع الاقدس واقع شده و امنع اسم سوم و الله اسم دوم و بسم اسم اول و کنایه از چهار مرتبه ایمانست که هر مرتبه باین مرتبه بالا میگیرد
	برکن ثانی که محل حمد باشد حمد هر تبه
	پس از تسبیح دوم میشود که با دقت در همین باب ظاهر است منظور مقام مراقبت است
	عدد اسم الله الاغیث بحساب ابجد عدد اغیث یکهزار و پانصد و یازده میشود
	عدد اسم الله المستغاث بحساب ابجد عدد مستغاث دو هزار و یکیست میشود
	لا تقولن لم دهم نگوئید برای چه و چرا چنین نگوئید

Provided by the Afnan Library

باب هفدهم از واحد دوم.

ارض صاد — اصفهان

محل شهادت کلمه خامس — کربلا محل شهادت حضرت حسین

نقطه باء در بیان — اشاره بجلی بیان

شیعین اولیه — کنایه از شیطان اولیه و اول کسی که از ایمان خود دار بی کرد

ارض باء — بارفروش بابل امروز

عدد غیاث — یکهزار و پانصد و یازده

۱ - از - ۳

قیراط — یک بیست و چهارم دینار و کنایه از خیلی کم است

۲ - از - ۳

وا بیاناه — در مقام ندبه و فریاد رسی حسین از بیان گفته شود ای بیان کجائی بیا و ادرس

۵ - از - ۳

متصاعده المرتفعه — جایگاهیکه قبه های افراشته دارد

یرفع — برداشته میشود

اگر اذن برارتفاع فرماید مرتفع - اگر اذن برداشتن فرماید برداشته میشود

۷ - از - ۳

مرایا — متجلی شدگان از شمس حقیقت

از مرتبه وصایت و مومنین رجوع بباب هشتم از واحد سوم

ناظر بوجه خامس — اشاره بگشوده حضرت حسین است

۸ - از - ۳

مستجنه در نار است نه ظاهر — پنهان شده در نار است نه آشکار

۱۰ - از - ۳

قول فاء — اشاره بقرعون

میم — حضرت موسی چون در بیان بطور کلی در اشاره باسماء حروف اول آورده شده مگر جائی که اشتباه می شده است

تکوین — هستی دادن

ارواح کینونیات بآن متکون میشود — ارواح

هستی ها بان هست میشود

۱۲ - از - ۳

ذکرحاء حیوانیت

۱۳ - از - ۳

جواد و وهاب هر دو از حیث حساب ابجدی چهارده میباشد

کتاب الف و تاء و زاء انجیل - تورات و زبور

طرازان دارندگان زینت و اسباب سرافرازان

۱۴ - از - ۳

مطرز زینت شده - سرافراز

طراز زینت و سرافرازی

۱۶ - از - ۳

اسماء خمسه آیات و مناجات و خطب و شاعر و صور علمیه یا شئون علمیه و اینکه در جمله بعد بجای خطب و صور علمیه کلمات و کلمات فارسیه یا نوعی که در باب بعد است ذکر شده باتتبع در بیان معلوم میشود اختلاف ندارد و مراجعه بکتاب بزرگ چهارشان و کتاب پنج شان نظر دقیق را دست میدهد

۴ - از - ۴

کل ذکر هر مرد

عبد رق غلام خریده شده

اولی الهیاکل صاحبان هیکل و هیاکل اینکه هیکل را برای مردان مقرر داشته اشاره بمردان است

سجن زندان

۵ - از - ۴

اولی الدوائر صاحبان دوائر چون دایره برای زنان مقرر داشته اشاره بزنان است

اماء کنیزان

اثمی گناهی

مصیبت اول و آخر مصائب اولین و باب الباب و ملا محمد علی قدوس

۶ - از - ۴

اشد الم از هر دو الم سخت تر و درد از هر دو دردی

قبر آخر کسیکه شئون دین را آموخته

مظاهر تکبیر و تهلیل و تحمید و تسبیح - چهار مرتبه
توحید است که مومنین بزرگ را مظاهرآن
مقرر داشته

جسد ذاتی - ، هستی که در جسد عرضی و هیکل
صوری پنهان است

جسد عرضی بدن عنصری و هیکل صوری

۴ - از - ۴

بدء وجود - آغاز و برگشت بمظهور کلی
بدو ظهور بعد وجود ظهور قبل میباشد

اطلاق عبائر تبعیر با تعبیرهای روان

۱۱ - از - ۴

حد بیان مقررات بیان

حدود بیان - اوامر و احکام مقرره در
بیان است

تذنیب باطل نمودن

طرز زینت خالی کردن

دود و دود یگر دو آیه نزدیک بیان آیه پیش

۱۲ - از - ۴

قبور مرتفع مرتفع میگردد - قبور افراشته برداشته میشود

باب سیزدهم از واحد چهارم

بقاع الواحد - قبه های نقطه و حروف حی او

مقعد جایگاه

۱۴ - از - ۴

افنگ درد نکو

۱۶ - از - ۴

ارض فاء فارس

حرف شین شیطان

مدنی لیموی شیرین

هبط پستی - پائین آمدن

کم شدن - نقصان

نیر اعظم خورشید و در این مورد
اشاره بمن یظهره الله است

۱۸ - از - ۴

وافد وارد شوندگان

۱۹ - از - ۴

سرادرا ربعه علیها تسعة عشر - چهارتختی که برای
بیت مقرر شده که ۱۹ نفر هم در آنجا هستند.

۱ - از - ۵

Provided by the Afnan Library

طین نقطه احمد — مدفن احمد فرزند کوچک حضرت که در چهل اختران شیراز است

۲ — از — ۵

افکنهائی — دردوغمهائی
ظلال — سایه
شعاع — نور پرتو

۳ — از — ۵

نقطه تحویل حمل — اولین لحظه سالهای شمسی
منتهی الیه سیراو — اخر لحظه سالهای شمسی چون دوازده ماه اول ان حمل و اخر ان حوت نامیده میشد
نار الله — هواء ازل — ماء توحید — ترابت چهار مرتبه توحید و عرفان و اعداد ذکر شده برای هر مرتبه برعایت اعداد حروف چهار کلمه بسم الله الامنع الاقدس است و دقت در این باب لطافت توحید و عرفان را میفهماند

۶ — از — ۵

عدد — هاء — پنج
مالم یکن له عدل — چیزهای بی مثل و مانند

هر الفی ماه برداشت — از هر هزاری صد برداشته
که یک دهم میشود

۷ — از — ۵

عمیاء — نابینا کور
حدائق — باغها بستانها

۹ — از — ۵

انیت — هستی صوری و مادی
صاحب انیتی اظهار انیت خود کنند
انهاکه بخود بالیده منم منم میکنند اظهار هستی خود میکنند

۱۰ — از — ۵

هیکل — انیست در این شکل
که ظاهرش پنج خط و باطنش شش
خانه و نمایانده سرود دست و دو پای انسان
است از ایات داوعیه وارده نوشته شود
دوائر — لوح جنه است که شش دائره پنج

خانه متساوی را متقن و با خطوط کم از محیط
دایره اولیه بقدر دایره وسط خانه نانی دوازده
را بنوزده قسمت متساوی تقسیم نماید انچه در
باب دهم از واحد ششم ذکر شده در هر خانه
نویسند ولی خود حضرت دائره هفت خانه
با نواعی بامربعهای صددی وغیره با نواعی در
وسط آن نوشته است

مظاهر باء اشاره بنبات دخانها
خطوط خمس یاست یاموت واحد-
اشاره بپنج خط بیکل وشش خط دائره دنوزده
خانه ان است

ه پنج

و شش

پنج واحد پنج نوزده تاکه نود و پنج
دبعد دحروف تلفظ میشود

خمس محیط برداد پنج خط بیکل شش خانه را
تکمیل میدهد

واو حافظ ها در لوح جنب شش دائره پنج
خانه را تکمیل میدهد

باب یازدهم از واحد پنجم

عدد واسم رحمن عدد ابجدی حروف
رحمن دویست نود دهشت میشود

۱۲ - از ۵

خاتم عقیق وایه منقوشه بر آن روی
نگین عقیق انگشتر آیه مذکور در باب یازده از
واحد ششم حکائی شود با فرمی که برای مردان
وزنان دارد

۱۳ از ۵

منقر کول خورد

اختزار فریب خوردن بطمع باطل افتادن

بهاء نشورا غبار پراکنده

۱۴ از ۵

بحوضه پشه

کور قرآن اشاره بمدت جریان قرآن

۱۷ - از ۵

غلو زیاده از حد ستودن

هرچه دنوگفتند کنایه از ستودن بچیزی
از حد انها است

Provided by the Aman Library

باب نوزدهم از واحد پنجم

المثقال تسعة عشر حمص یک مثقال

در بیان نوزده نخود است

بهاء تسعة عشر حمص من الذهب عشرة الف دینار و من الفضة الف دینار - سکه نقره در آنزمان در نیشابور بیست نخود و بارش هزار دینار و سکه طلا بیست نخود و بارش ده هزار دینار بوده در بیان قیمت سکه نوزده نخودی طلا ده هزار دینار و نقره هزار دینار مقرر شده که از حیث ارزش بمان یک دهم طلا است و بار سیدن بنصاب هر یک پانصد و چهل مثقال کامل صدی پنج ظاهرا الیات مقرر فرموده

قاف عدد ابجدی ان صد است

ا - از - ع

واحد بلا عدد اشاره بغیب نقطه

هندسه علم تعیین مقدارها

است از حیث اندازه گیری

اندازه گیری

باب دوم از واحد ششم

بئر چاه

کر مقدارآبی که از حیث طول و

در عرض و عمق هر یک سه و جب و نیم باشد

انچه قبل در بئر بما یقع فیه عمل میشود مرتفع فرموده چون همینکه چیزی از نجاسات یا حیوانی در چاه میافتاد احکامی برای تطهیر آن بوده که در بعضی احوال میبایست تمام آب چاه کشیده شود و در این باب تمام آن احکام برداشته و آب را خواه کم یا زیاد پاک و پاک کننده مقرر فرموده مگر انکه رنگ یا بو یا مزه آن تغییر نماید و یا نفس لطیف از استعمال ان کراهت داشته باشد

۳ - از - ع

بیت حر حمام - گرمابه

حد باب مقام با بیت که حب آثار

تا چهار سال بیش از انرا اظهار نفرموده و برای اینکه در همین مقام هم مراتب بعد را دارا بوده باب ششم از واحد ششم و دیگر آثار مراجعه شود

باب چهارم از واحه ششم

ظهور حرف ها — اشاره به پنج نقطه زیر

حدود ها — حدود پنج نقطه

ارض ها — فارس

« عین — عراق

« الف — آذربایجان

« خاء — خراسان

« میم — مازندران

۵ — از — ع

نازل بفضا بیان — فضا ساحت صدر خا

است — کنایه از ورود در استانه بیان

منظر بکبیر — اشاره بمقام شیعه و جناب

باب الباب

۷ — از — ع

انقطاع — صیغه گرفتن که ازدواج برای مدت معین بوده نسخ شده

اقتران — ازدواج

مرایای ثمانیهٔ عشر — ایجاد تغیر حروف حی

جوهر کل وجود — اشاره بادل کبیر من شیء

باب دهم از واحه ششم

دائره معروفه — لوح جفر است که در نوزده خانه بر دایره آن شرحی که دستور است نوشته شود که دستور نوشتن هفت دائره را خود حضرت مفصلاً در جای دیگر نوشته و برای امتحان دائره چون در لوح هفت دایره این شکل ☆ ☆ در دائره سوم دانشکلی که اولی آن است صحیح دیگر با تغییراتی در دائره چهارم نوشته شده و هر دو شکل در پنج دائره وارد

از امیر المومنین هم بوده هر دو ذکر شد

حروف بسمله — نوزده حرف بسم الله

اسماء ستة — فرد حی قیوم حکم عدل قدوس است که حروف آن در رابع نوشته میشود ۱۳ — از — ۶

تصعق یوم قیامت — صعق . رعد شدید غش نمودن - مرگ - و در اینجا کنایه از بیهوشی و غشی میباشد که از بزرگی روز ظهور پیش میآید

۱۵ — از — ع

Provided by the Aman Library

اسم باطن یا طن - شاید اشاره بشیخ احمد احسائی باشد بابیت خود حضرت ۱۶ - از - ۶

ما خلق عنه عیال

۱۹ - از - ۶

بحبین اجابت کنندگان - یقین

صامتین سکوت کنندگان - غیر مؤمنین

۱ - از - ۷

قیوم اسماء تفسیر سوره یوسف

قیوم و یوسف - هر دو از حیث عدد یکصد و پنجاه شش میباشد

۶ - از - ۷

منظر کشتن ازهم پاشیده شدن

۱۰ - از - ۷

عدد مستغاث دو هزار و یک

عدد اللهم - یکصد و شش میشود و قتیکه نوزده بر آن عدد اللهم حساب شود دو هزار و چارده میشود که بعد احد ۱۳ مستغاث کمتر از آن است و اگر المستغاث حساب شود چون دو هزار و سی و دو میشود بعد حی که یکصد و پنج میباشد زیاد تر خواهد شد

بدء و عود قرآن در اسم اغفر شد منقض

عدد اسم هو اغفر کبیر از دو دویست و شصت و یک و با کم کردن عدد هو که یازده است یکهزار و دویست و شصت و باقی میماند که سالهای فاصله از بعثت محمد ﷺ تا ظهور نقطه بیان است

۱۴ - از - ۷

حروف سین و باء و میم حروف بسم که اشاره بتجلی هر حرف بعد از حرف پیش از آن است

۱۵ - از - ۷

مدینه فاء شیراز

حصن معروف - بیت مبارک

سنن سنت پیروی از رفتار و اظهار امر و سنن جمع سنت است

تجالس باهم نشستن

۱ - از - ۸

نجوم انجلیه دانشمندان

حصه از اهل انجیل

Provided by the Afnan Library

صعود بجای وفات وکنایه از
اینست که پس از مرگ بمقام بالاتر ارتفاع حاصل
مینماید که بهمین جهت هم بجای مرحوم مرفوع
استعمال میشود

۲ - از - ۸

ارث هر دو از میت بسر حقیقت الا هفت
نفس برای تعیین سهام ورثه رجوع شود
بباب سوم از واحد دهم

عدد قاف صد مرتبه
مرحوم شیخ شیخ احمد احسائی نوشته
ذکر کاف کفر

۳ - از - ۸

حروف وجه قرآن اشاره بچهارده
نفس مقدس چون عدد وجه چهارده میباشد
حروف وجه بیان اشاره بنوزده
نفس که واحد هم خوانده شده اند چون عدد
وجه نوزده میباشد

۶ - از - ۸

فصل حرف حاء هشت روز

۷ - از - ۸

در بیان کل ارواح علیین او راجع میگردد
بباب اول که من سخیره الله باشد
در بیان از جهة توحید یکه منظور داشته
جمیع اسماء طیبین که برای خود ذکر نموده
بمن بنظیر راجع نموده وحتی برای مرات خود
هم جاری فرموده چنانکه در اینجا باب دوازدهم
را هم تصریح فرموده اند

۱۱ - از - ۸

قبر اول و آخر مدفن اسم الله الاول
ملاحسین باب الباب - قدوس - نازع
از جهت تطابق عددی باحسین که در تبریز
واقع شده و مدفن اسم الآخر جناب ملا محمد علی
قدوس که در بارفروش بابل نعلی
واقع شده است

۱۲ - از - ۸

محل ضرب تبریز خانه شیخ الاسلام
که حضرت را چوب زد

Provided by the Aman Library

باب چهاردهم از واحد هشتم

حرف ذال عدد او هشصد میشود

و اشاره بر تبه پنجم توحید مذکور در باب

یازدهم از واحد هشتم که لا اله الا الله ذی ذکر شده

هشت اللهم که بر حروف رتبه ثالث توحید

گذرد رتبه خامس ظاهر میگردد حضرت

ثمره جواب داده اند در شان ظهور است

در این ایام تطبیق بظاهر نمیشود

۱۵ از ۸

تا چهل روز غیر از حرف سین مؤمن بپاپنبود

سین حرف دوم بسم الله و مراد جناب

باب الباب است و باء حرف اول

بسم الله و مراد خود حضرت است

۱۶ از ۸

بعد از آنکه شیئی بقدر صد مثقال طلا رسید

نوزده مثقال بحروف واحد و یک مثقال

لاجل نار که صدی پست میشود که یک پنجم است

ظاهر در این باب نصاب خمس و مصارف

آنرا بیان فرموده

باب هفدهم از واحد هشتم

عدد ذهب و فضه بعد کل حروف رسد

با عشر غیبیه ۶۰۰۵ میشود

حروف

ا ۱	ب ۲	ج ۳	د ۴	ه ۵	و ۶	ز ۷	ح ۸	ط ۹
ی ۱۰	ک ۲۰	ل ۳۰	م ۴۰	ن ۵۰	س ۶۰	ع ۷۰	ف ۸۰	ص ۹۰
ق ۱۰۰	ر ۲۰۰	ش ۳۰۰	ت ۴۰۰	ث ۵۰۰	خ ۶۰۰	ذ ۷۰۰	ض ۸۰۰	ظ ۹۰۰
غ ۱۰۰۰								

عشر غیبیه ۱۰

جمع اعداد از ۱ تا ۹	۴۵
جمع اعداد از ۱۰ تا ۹۰	۴۵۰
جمع اعداد از ۱۰۰ تا ۹۰۰	۴۵۰۰
غ	۱۰۰۰
عشر غیبیه	۱۰
جمع کل	۶۰۰۵

ارض فارس را دار العلم میگویند

سابقا برای شهرها وصفی ذکر نموده در ردی

سکه های زده شده در همان شهرها هم ذکر شده

چنانکه فارس را دار العلم و قم را دار المؤمنین

و کرمان را دار الامان میگفتند

Provided by the Aman Library

باب هیجدهم از واحد هشتم

در رابع مرتبه چهارم - مقام

شیعه - بابیه

عدد اسم هو یازده ساکی

الی الزوال وقتی که خورشید از

بالای سر بگذرد - نظم

سنه بلی چهل و دو ساکی

که بعدد حروف بلی

۱۹ از ۸

صد و چهارده چهار هزار

۱۰۰ از ۹

عز کل ارض لله و فرد کل مدائن لله

جاهای عالی از هر زمینی و عمارات بی مثل

شهرها برای خدا است

طین ما قبض من النقطه اشاره

بعد فن عیال انحضرت است

۳ از ۹

اولی القدره از میم و سین - صاحبان

قدرت از ملوک و سلاطین

باب ششم از واحد نهم

عدد اسم قدیر سیصد و چهارده

۷ از ۹

ورق الزقوم تنب باکو دوتون

۱۰ از ۹

بایمان بحروف ثلاث اشاره

بسه نفر مؤمن اول که مقابل بسم میشوند

رباع اشاره بچهار نفر یکه از

حیث مرتبه مقابل الله میشوند

سدس اشاره بدو شش نفر یکه

در مقابل دو اسم آخر بسم الله واقع میشوند

که مجموعا واحد اولیه را تشکیل میدهد

Provided by the Aman Library

Provided by the Afnan Library